

تاریخ طہورالحق

جلد ہشتم

« قسمت اول »

تألیف :

جناب اسد اللہ فاضل مازندران

بخش هشتم

از بخش‌های نه گانه کتاب ظهور الحق •

در شرح احوال مشاهیر مؤمنین و شهداء و مهمین از مخالفین
و اعداء و تفصیل اوضاع این طایفه در قطعات دنیا و بیان
امکنه تاریخیه و آثار و غیرها که متعلق بایام اشراق انوار
حضرت عبدالبهاء میباشد و آغاز این بخش تیمناً نبذۀ از
بیاناتشان افتتاح میشود •

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۳۱ بدیع

پس از انتشار بخش سوم از بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق محققان و علاقمندان به این تاریخ نفیس همواره منتظر بودند که بقیه بخشهای کتاب نیز هرچه زود تر منتشر شده و به مطالعه آن توفیق یابند تا اینکه چندی قبل اطلاع حاصل شد که دو بخش دیگر از "ظهور الحق" یعنی بخشهای هشتم و نهم آن در ایران و درد سترس مییابد لذا با کسب اجازه از ساحت محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران مقدمات انتشار بخش هشتم فراهم شد و چون حجم کتاب که متعلق به ایام اشراق السوار حضرت عبدالبهاء^ع میباشد برای انتشار در یک جلد زیاد بود کتاب را بدو قسمت تقسیم کرده و بنا مهای «قسمت اول از بخش هشتم» و «قسمت دوم از بخش هشتم» ظهور الحق منتشر می نماید *

ضمناً همانطور که در مقدمه سایر تالیفات تاریخیه^ع "فاضل ما زندرانی" متذکر شده است چون بین بیست تاسی سال از تاریخ تالیف آثار آن بزرگوار میگذرد و بعضی اطلاعات آماری و اسامی و اصطلاحات جغرافیائی که در ضمن مطالب بکار رفته است مربوط به همان ایام تالیف کتاب است که این لجنه برای حفظ اصالت کتاب هیچگونه تغییری در آنها نداده و توضیحی نیز در متن کتاب اضافه نکرده است و نیز با وجود وفور کثرت اسامی

(٤)

اللهم اقبل زلي وانكساري وبياب احديتك وزد في فقري
ومسكنتي وجزعي وابتهالي وضراعتي ببقاء ربوبيتك وثبتني
على عبودية احبائك والخضوع والخشوع لدى اصفياك
والبسني هذا القميص الذي هو حياة روحي و نجاة نفسي
وعزة ذاتي وشرف كينونتي وعلو هويتي وسلطنة حقيقتي
وفخري ومباهاتي وهو درعي الاوقى وحظي الاوفى
وسدرتي المنتهي ومسجدي الاقصى وجنتي المأوى
وفردوسي الاعلى واستغفرك عن كل صفة غير هذه
الصفة العليا واتوب اليك عن كل سمة دون هذه
السمة النوراء فاتها مثلى الاعلى وطريقتي المثلى
واستغفرك استغفرك يا ربى الابهى .

*

آسیا - ایران

آزربایجان

مممممممم

آزربایجان بنوعی که در بخشهای سابقه بیان کردیم ،
 و خاندانهای متمکنین و متوطنین و شهداء و رجال و مهاجرین
 از بهائیان آن قسمت نگاشتیم ، هنگام غروب شمس جمال
 ابهی در صف اولین از ایالات ایران از حیث عدت و عدت
 مؤمنین محبوب بود و مراکز پرجمعیت فعال غیور مانند
 سیسان و میلان و قریه بابا کندی و مطنه و غیرها داشت
 و گروهی از آنان مجاور درعگا و تقرب و انتساب بساحت
 عظمت ابهی یافته معدودی بخدمت سرافراز گشتند و پی
 در پی بذهاب و ایاب زائرین و نزول الواح مبارکه در نشاط
 و انبساط زیستند و چون بنوعی که در دو بخش سابق آورده
 تحت حکمرانی مظفرالدین میرزا ولیعهد که سلیم النفس
 و بری از نظر مخالفت و معاندت بود ، وعده ای از رجال
 دائره اش امثال حاجی میرزا عبدالله خان نوری فرشباشی
 و میرزا عنایت علی آبادی مازندرانی که مأموریت حکمرانی و
 بازرسی نواحی مییافت غایت اشتها و اقتدار و کمال ایمان
 و تعلق شدید بامر بدیع داشته بحمایت و نصرت میکوشیدند ،

و نیز در ایامی که امیر نظام گروسی با قدرت و عدالت حکمرانی میکرد تزییقات و تمرّضاتی مانند دیگر اقسام در آن حدود رخ نداد .

و میرزا علی محمد ورقا در تبریز و برادرش حاجی میرزا حسین در میاندوآب بودند (۱) و شرح احوال سابقه آن خانواده را در بخش ششم آوردیم و ورقا هنگامی که خبر صمود حضرت بهاء الله را شنید در خارج از تبریز بود و در نامه‌ای که برای یکی از نزدیکترین دوستانش نوشت ناله و شکوی از فرقت پر حرقت نمود و هم جلالت مقام حضرت غصن اکبر الاعظم را با بشارات کتب مقدسه استوار ساخت و در عین حال که با قوت عرفان و ایمان و فصاحت و بلاغت منطق و بیان بنثر و نظم در نشر آئین ابداع میکوشید اجازت شرف اندوزی و زیارت محضر آنحضرت را خواست و اجازت دادند بشرط آنکه چندی در بلاد قفقازیه سیر و سفر کرده بنشر این امر پردازد و ورقا نیز چنین کرده و باز عزم عگا و زیارت غصن

(۱) ورقا با دو فرزند مذکور ایامی در سال ۱۳۱۰ نزد برادرش حاجی میرزا حسین بسرمیبرد و خطی بحاجی میرزا حیدر علی اصفهانی نوشت و شرحی مؤثر از بلیات وارده بر احباب قضیه مذکور را جهت هجوم اکراد بتحریر آورد و در ضمن اشاره بمعظمت مقام حضرت غصن اعظم چنین نگاشت در اینجا از احباب از بقیة السیف هجوم اکراد بمقدار عدد

اعظم نمود و سال ۱۳۱۰ با ابوالزوجه و دیسرش عزیزالله و روح الله بشتافت و چندی در جوار پرنوار فیض سرشار یافت و اشراقات ابهی را از مشرق عبودیت عظمی درخشان و تابان دید و با علو عرفان و شور عشقی که مخصوص باو بود رتبه منجذبانه برگشید و باقصائد غرا و غزلیات شیوا ندای اتسی آنست نارا مرتفع ساخت و نیران حسد و بغضاء حسودان و ناقضین عگا بر افروخت و چون عودت به تبریز نمود و رایت عشق و عرفان برافراخت بعلت شدت عناد و

واحد موجود الحمد لله این ایام مبارک را که در اصحاب رابع از صحیفه اشعیا علیه بهاء الله الابهی اخبار و ابشار نموده درک نمودیم فی ذلك الیوم یکون غصن الرب بهاء و مجددا و شمرا الارض فخرا و زینة للناجیین . زوجه میرزا عبد الله خان ایمان باین امرنداشت و دختران بمادر تأسی کردند و میرزا عزیزالله برای شیانی شوهرخواهر زوجه خود چنین حکایت کرد که ورقا بدویسر خود عزیزالله مذکور و روح الله کتابا قدس و صلوة کبیر تعلیم کرد و آنان از حفظ میخواندند یکروز مادر گویا عزیزالله را نزد برده وشکایت و سعایت کرد که شوهرم بهائی است و بگودگان نماز خود شانرا تعلیم داد و عزیزالله را واداشت تا نزد مجتهد بایستاد و نماز از حفظ خواند لکن مجتهد شدت نکرد و گفت برو اطاعت شوهر خود نما من چگونه در حق کسی که خرد سالی را چنین تعلیم دینداری نمود سخن ناروا گویم و موجب حرکت ورقا از تبریز همین شد که دانست زن مهبیای ایجاد خطر جانی وی است و روزیکه زن از خانه بعزم حمام

تمرّض معاندان ، خصوصا حاجی میرزا موسی ثقیه الاسلام
 ولا سیما مخالفت و معاندت زوجه غیر مؤمنه اش بنت حاجی
 میرزا عبد الله خان مذکور ، از جانب حضرت غصن اعظم
 مأموریت رسید که گهی در طهران و ایامی در زنجان بتبلیغ
 ونشر نفعات الهیه پردازد و مخصوصا تشویق و تکمیل
 محبّین زنجان و توسیع دائره امر را در آنجا مورد وجهه
 همت سازد و تمامت کتب و آثار نفیسه اش را از بیانات
 ربّ اعلی و جمال ابهی و برخی اصحاب معظم و از رسم
 و تصاویر بیمانند که در طول مدت متدایه بدست آورد و با
 خط و کاغذ و جلد شمین و زیبا مدوّن و مذهب و مجلد کرده
 داشت و بجهت مذکوره احتمال خطر میرفت بطهران بُرد و
 نزد ابوالزوجه اش حاجی خان مذکور که مقیم گردید بسپارد .
 ولذا در سال ۱۳۱۲ از طریق قفقاز و گیلان با پسران
 مذکورش بزنجان درآمده در خانه ابوالزوجه اش حاجی ایمان
 نزول نموده چندی بماند و بهمت تا مه بتبلیغ پرداخت و نار
 حسد و عداوت ملّایان شعله کشید و حکمران علاء الدوله
 ویرا گرفته در دار الحکومه محبوس ساخت و ماتفصیل حبسش با
 پسرش روح الله و برخی از بهائیان زنجان و ابعادشان
 بیرون آمد اشیاء خصوصی و آثار امری را بحمال داد از
 خانه خود که خانه میرزا عبد الله خان بود تغییر مکان نمود
 تا منتهی بورودش در زنجان گردید . (میرزا احدی در علی صنیعی)
 اسکوتسی

بظهران و حبسشان در انبار و بالاخره شهادت پدر و پسر را در بخش سابق ضمن واقعات سنه ۱۳۱۳ آوردیم و ایمن واقعه در لیلۀ هیجدهم ذیقعدۀ سال مذکور واقع شد و جسد^{شان} را چند تن از عملۀ انبار در همان شب بقبرستان معروف سر قبر آقا (باغ فردوس حالیه) بردند و در جنب غسلخانه بخاک سپردند و پس از چندی میرزا مؤمن کاشانی صورت قبر ساخته علامت نهاد و پس از چندین سال میرزا عزیزالله بن ورقا باغی محصور در بیرون شمالی شهر بنا کرد و بنام جسد پدر و برادر، و هم جسد ملاعلیجان مازندرانی شهید مذکور در بخش ششم که در آنجوار انتقال و استقرار داده، بقعه و بارگاه ساخته بنام ورقائیه معروف نمود . ورقارا سه پسر بجاماند که همگی از دختر حاجی میرزا عبد الله نوری بمرصه آمدند و به ترتیب سن ، میرزا عزیزالله و میرزا روح الله و میرزا ولی الله نام یافتند . و میرزا روح الله حین شهادت داخل سنّ چهارده بود (۱) و حالت لطیفه روحانیّه و قریحه شعریّه و معلومات دینیّه و ادبیّه و قوّت بیان و نور عشق ایمانی و ذوق تبلیغ داشت و خط نیکو مینوشت و برادرش میرزا عزیزالله حکایت کرد که در ایّام تشرّفشان در عگا و حضور محضرابهی

(۱) کیفیت شهادت ورقا و روح الله رابعضی چنین نقل کردند که سر ورقارا در کنده گذارده با غداره ریز ریز کردند و سر روح الله را بریدند .

نویتی بنوع طبیعت و ملاطفت از او پرسیدند که هرگاه مهدی
منتظر بنوعی که مردم شیعه‌آثنی عشریه می‌خواهند خروج
نماید و با تو مقابل شود چه خواهی کرد ؟ و او بیدرنگ
عرض نمود بتأییدات ابهی او را تبلیغ میکنم .

و از فاجعه شهادت ورقای جلیل و روح الله بی‌مثیل
و مساوتی که جعفرقلیخان معین السلطان حاجب الدوله
در قتلشان بروز داد قلوب جامعه بهائی تأثر و لرزش شد
یافت و از جمله مراثی که شعرا در آن موقع سرودند مرثیه
نوزده بیتی نیرو سینا ست و چندان مورد قبول حضرت
عبدالبهاء شد که امر فرمودند مشکین قلم بخط زیبانوشت
و در بیت مبارک نصب کرد . و هی هذه :

آه آه ای ارض طبا ورقاچه شد ؟

مرغ باغ طلعت ابهی چه شد ؟

آن تذرو گلشن توحید کو ؟

وان غزال قدس این صحراچه شد ؟

ای صبا فرزند دل‌بندش کجا ^{ست} ؟

آن خوش الحان بلبل گویاچه شد ؟

آن نهال نورس نوخیز کو ؟

وان گل نشکفته رعنا چه شد ؟

قمری موزون و خوش آهنگ کسو ؟

طوطی شیرین شکرخا چه شد ؟

جوجه سیمرغ قاف قرب کسو ؟

برّه آهوی برّ با چه شد ؟

صوت روح افزای روح الله کسو ؟

نغمهٔ جان پرور ورقا چه شد ؟

بی حضورش انجمن رانورنیست

ای در بیغ آن انجمن آراچه شد ؟

قتل او را حاجب ار واجب شمرد

آن سجل قتل و آن فتوی چه شد ؟

کس نداند جسم زارش در کجا^{ست}

وان منور هیکل روحاچه شد ؟

گرد آتش رفت ابراهیم وار

آن گل و آن لالهٔ حمراچه شد ؟

ورچو یونس در دهان حوت رفت

آن خروج بعد^ش از دریاچه شد ؟

ورچو یوسف گرگش از هم بردرید

آن قمیص کذب خون پالاچه شد ؟

ورنه گرگش خورد و درچاه افتاد

شرح داد و قال یا بشری چه شد ؟

ورچو یحیی خون اود رطشت ریخت

آن سر و آن پیکر زیبا چه شد ؟

ورچو عیسی بر فراز دار رفت

آن هجوم قوم و آن غوغا چه شد ؟

گر سرش از تن جدا شد چون حسین

آن تن پاکیزه نورا چه شد ؟

ورشد از شمشیر و خنجر ریز ریز

کس نمیگوید که آن اعضا چه شد ؟

نیرو سینا چونی نالید زار

کان رفیق با وفای ما چه شد ؟

و این ابیات مثنوی منسوب بروح الله میباشند :

جام می راساقیا سرشارکن

طور دل را از میت پر نارکن

ساغری در ده ز صهبای الست

تابهوش آیم من مخمور و مست

بر درم استاروهم و هم گمان

بر پریم براوج هفتم آسمان

بگذرم زین تیره دام و آب و خاک

ره سپرگردم براحستان پاک

وا رهم زين ملك پر رنج و محن

رونمایم سوی روحانی وطن

بشنوم از گلشن جان بوی دوست

باز گردم چون نسیم از گوی دوست

بامعطر نوحه های جانفزا

بامبارك مزده های غم زدا

بر ملا گویم با حباب دیار

یوم میثاق است یاران البدار

البدار ای عاشقان روی دوست

رو کنید از جان بسوی کوی دوست

ای رفیقان دم غنیمت بشمرید

امر حق را نصرت و یاری کنید

همت یاران که این امر مبین

منتشر گردد در اقطار زمین

کوششی یاران که گردد منتشر

در جهان آیات رب مقتدر

همت ای یاران که وقت خدمت است

گاه کسب فیض و یوم نصرت است

رونمائید ای احبای بهما

سوی عالم با علمهای هدی

تابهوش آیند این اقوام مست

ازظنون و وهم بردارند دست

چشمشان از نور حق روشن شود^س

خار زار از قلبشان گلشن شود

اینچنین فرمود سلطان قدم

در کتاب اقدس خود بر امام

هر که جان در راه حق سازد فدا

سوی او ناظر بود وجه خدا

ساقیا جامی کرم کن از صفا

تا شوم طاهر زهر جرم و خطا

گرچه عصیانم فزون است از شمار

لیک از فضل حقم امیدوار

مرحبا ای ساقی بزم قدم

رشحه‌ای افشان بر این خاک از کرم

تا ز جودت ذره‌ها تابان شود

نزد جانان قابل قربان شود

کی شود یارا که اندر کوی تو

جان فداسازم به نقش روی تو

ای خدا آنروز کی خواهد شدن

که شوم فارغ از این پژمرده تن

رو نمایم سوی فردوس بقا

سبز و خرم گرم از فیضی لقا

اندرین بیدای حرمان سوختم

وز شرارهجر نار افروختم

برقع از رخ برفکن ای شاه جان

تا شود روشن ز نورت آسمان

ای شه میثاق ای سلطان عهد

ای زنارت مشتعل فاران عهد

ای که خود را خوانده‌ای ^{لبه‌ا} عبدا

مرتفع ز امر تو رایات هدی

مطلع اسرار سبحانی توئی

منبع آثار یزدانی توئی

چون الف قائم بامر کردگار

هستی ای شاهنشده زوالاقتدار

لیک خاضع در عبودیت چویا

نزد باب روضه رب البه‌ا

ای تو سدره امر را غصن عظیم

وی تو فرع منشعب ز اصل قدیم

ای تو هستی مشرق وحی خدا

از تو روشن دیده اهل به‌ا

قطره ای از لطف بر این طیر زار
 که ز هجرت گشته بی صبر و قرار
 ز آتش بعد تو سوزان دل شد
 زد شرر هم از تو بر آب و گلم
 این زمان ای شهریار ملک دل
 از فراق گشته قلبم مشتعل
 سوختم شاهها من از نار فراق
 اندر این بیدای صبر و اشتیاق
 کن خلاص این طیر را از دام غم
 ای ملوک فضل سلطان کرم
 در لیاقت منگر و در قدرها
 بنگر اندر فضل خود ای ذوالعطا

~~~~~

و ماشه<sup>۱</sup> ای از اشعار آبدار و رقا را در بخش ششم ثبت  
 کردیم و در این مقام نیز لختی را مینگاریم منها قصیده ای که  
 در تهنیت عید مبعث حضرت اعلی در پنجم جمادی الاولی  
 و تطبیق با ولادت حضرت عبدالبهاء سرود و مشهور  
 متداول میباشد و هی هذ<sup>۲</sup>:



ابهائیان بشارت گامشب د و عید اعظم  
 از فضل ربّ ابهی توام شده<sup>ست</sup> با هم  
 عید سعید صیعت امشب بعزّ و شادی  
 با جشن قدس مولود گشته<sup>ست</sup> هر دو منضم  
 اصل مظاهر امر با فرع جسته پیوند  
 بد<sup>د</sup> مشارق وحی با ختم گشته توام  
 نوری که بود فاتح در فجر عزا جمال  
 در عرش قدس تفصیل گردید باز خاتم  
 شد کاف کنز مکنون بانون وصل مقرون  
 در این شب مبارک وین لیله مکرم  
 ای مطرب الهی آمد نشان شادی  
 اسباب جشن شد جمع گشتند عید<sup>یا جم</sup>  
 امشب شب وصال است به از هزار سال<sup>است</sup>  
 الحان ابدعی را برخوان بنغمه بم  
 بر کو براهب مهر دردیر چرخ گردون  
 ناقوس نه فلک را امشب بکوب محکم  
 شد منتهی علامات قد قامت القیامات  
 اشراط کلّ ساعات قد انتهی و ماتم  
 ای شاهد بهائی وقت است کاند رآئی  
 تاد رهت فشانیم جانها بخاک مقدّم

در این شبی که ارواح از شوق پای گویند

ای دوستان بشادی دستی ز نید بر هم

ای داده عاشقانرا نوشین لبان لعلت

هر دم بیک تبسم صد جان ز فیض <sup>مسم</sup>

و هوه چه نورپاش است این لیل سرمگنام

به به چه روحبخش است این فجر دم <sup>ایزنی</sup>

ای نوهار جانها بخرام اندرین بزم

تا گلشن دل ما گردد ز وصل خرم

دارد عظیم قدری این لیلۀ مبارک

زاید منیر بدری این ساعت مفخم <sup>لی</sup>

ساقی مه جمادی است شب نیست روزا <sup>شادی است</sup>

حور لقا منادی است ما را بچشن افخم

تابنده شد در این لیل شمس الشمس <sup>علی</sup>

زاینده شد در این فجر رب <sup>سب</sup> لفقو اقدم

ای عاشقان هلموا و یعارفان تعالوا

گامشب خدای ما را دریای فضل ملطم <sup>ست</sup>

ساقی بشادی عید امشب تراست تأیید

باید ز کاس توحید نوشید می دمام

در پاس اول شب شد نقطه مشیت

لا مع چه مهرتابان از امر رب اکرم

رطلی گران کرم کن کا مشب تبارک اللہ

شد حضرت مبشر بمبوث زامر مہرم

در انتہای این لیل عبد البہالف و ار

از نقطہ یافت تفصیل در مہد عہد اقوم

سرشار ساغری نیز در دہ بنام یزدان

کا مشب بود بشادی مولود غصن اعظم

شد یاد و کون شادی طالع ز فجر قدر

یک دہر روز روشن زین تیرہ لیل مظلم

ساقی تو شمس فضلی دریای جود و بذلی

بفشان ز فیض جامت رشحی براہل عالم

زین بعثت و ولادت زین نعمت و سعادت

شمشاع بحت گردید ظلمات صرف <sup>صیلم</sup>

مینای آسمانرا پرکن زیادہ نواب

وانگہ بما کرم کن جامی چہ بحر قلزم

از فیض این بہی عید شد یافنون الحان

در جوہر معانی ناطق لسان ابکم

یاران بجان بکوشید زین پاک می بنوشید

حالی کہ پاک یزدان با ما بود مسلم

زین نغمہ الہی کا مشب وزید بر کون

بس کودکان امی گشتند حبر اعلم

با این عطا واحسان دیگر چه حزن و اندوه

با این سرور و شادی دیگر چه غصه و غم

شد از فواد خاصان انوار علم مشرق

گردید قلب پاکان از روح وحی ملهم

ای ساقی عنایت زان بحر بینهایت

جامی به عاشقان ده تهجره ای بمنهم

از بس بحور الطاف موج شد در امکان

شد هر خسی گلستان گردید هر نمی یم

من خاکم ای خداوند بر بنده نیز جو ری

ای کمترین گدایت شه بر هزار حاتم

در افتده احباً جنات شد مهیّا

و ندر صدور اعدا شد مشتعل جهنّم

بر ما بگوشه چشم ای شاه جان نگاهی

تا بهر جانفشانی جانها شود مصمّم

گشت اهل جنّت قرب بس جاهل مکلاّ

راجع بنار گردید بس عالم معّم

هان ای مغنی روح بر کو بیبانک ناقور

کامد ز مان بهجت بگذشت نویت<sup>ه</sup>

ظاهر شد اندر این لیل ای بس شتون<sup>عظمی</sup>

معظم  
جاری شد اندر این فجر ای بس امور

امشب شب نشور است هنگام نفخ صور است  
 ای گوش کون اسمع وی قلب دهر افهم  
 دارم بوصف این لیل در دل بحور معنی  
 لیکن نمیتوانم رشحی برآرم از فم  
 تنگ است ظرف افهام <sup>بست</sup> لنگ پای ادراک  
 چون صد هزاریم علم گنجد درون یکم ؟  
 اسرار صد فلک کیف زانوار شمس معنی  
 چون میشود که گنجد در قلب زره کم  
 چون صد هزار عالم سر آله بیچون  
 مکنون توان نمودن در سرابن آدم  
 من چون کشم خدا را با جطه ناتوانی  
 حطی که گاه عرضش شد پشت فلک <sup>خم</sup>  
 رازی که منصق شد زان عقل پور عمران  
 سری که منفطر گشت زان روح ابن مریم  
 واحسرتا از این رازیک زره دل چه فهمد؟  
 واحسرتا از این سر با مشت گل چه <sup>گویم</sup>  
 ورقا خموش کز لب گردید سر دل فاش  
 شد عقلها مشوش زین نکته های مکتم  
 از یار من مهر نام در کوی وی مزین گام  
 از روی حق نما شرم و از سر دل مزین دم

مستی مکن چه هستی از خمرو روح سرشار

مجرم مشو چه گشتی در بیت قدس محرم

نسوز

زین نغمه های مرموز وین رازهای جا

خامش مشو که در دل موج شد یم دا

ست

ها لیلۃ السرور است هنگام وجد و شورا

هم اسباب عیش و شادی است درشش جهت فرا

در ساغر الهی بحر نشاط موج

در نغمه مغنی است کنز سرور مدغم

زین نغمه الهی وین نشاء معانی

چون بحر میزند جوش آهسته گوی وزمزم

ازوی مکن تغافل اما نما تجاهل

تا آن غزال روحی آرام گردد از رم

چون نام وی شنیدی آهی برآر جانسوز

چون جام می کشیدی شعری بگوی میهم

از رمزیارغیبی زن نغمه اندک اندک

از وجه حور معنی بردار پرده کم کم

تکرار کن سخن را ورقا بمطلع نو

ترجیح کن بیان را ای طیرجان ز مختم

نقشی که گشته مسطور بر لوح اسم اعظم

باشد سه حرف پرنور از کنز سراکت

در قطب وی ممکن هاء هویت بحت  
 چون ذات رب ابهی بر عرش اسم اعظم  
 در رکن ایمن هاء گردیده نقطه باء  
 بر باب عز اجمال ساجد بخاک مقدم  
 بر رکن ایسر هاء گشته الف چه خدام  
 در ارض قدس تفصیل قائم بامر مبرم  
 شمس شهود طالع از این دو فجا بهی  
 عرش ظهور قائم بر این دو رکن اقدام  
 رمز کنون بانی در هاء بود کماکان  
 سر کتاب هائی گرد الف از اتم  
 ای اهل هوش و بینش در صدر آفرینش  
 در کنز این اشارات رمزی بود منضم  
 ها ذات بحت بات است با مظهر صفات<sup>ست</sup> آ  
 و اندر الف شده جمع اسماء رب اکرم  
 در ظل سدره ها اصلی بود متین باء  
 بروی الف چه غصنی روئیده ز اصل اقدم  
 اصل مقدس هاء ثابت در ارض قدمان  
 فرع مبارک وی اندر سما ا د و م  
 اسرار نقطه باء در هاء شد هویدا  
 اثمار سدره هاء اندر الف فراهم

یا بذر ارض یا نور است <sup>ها</sup> سدرهٔ ظهور است  
 باشد الف برای اصل فرعی ضعیف و افخم  
 گردد و ظهورتسمین آمد الف مؤخر  
 لیکن بستر تکوین بر بیا بود مقدم  
 باشد بشرهء چون شد عیان زهدا  
 وزها الف بر آمد چون کرد رو بمختم  
 بیا و الف دو حرفند در لوح اقدس <sup>بیا</sup>  
 چون نیرین ابهی اندر سماء عالم  
 ای عارف ابهی تاگی در اشتباهی ؟  
 تابید شمس توحید شد محو <sup>مظلوم</sup> شرك  
 یا بود عیدی ازها در ظل امر ثابت  
 باشد الف عیدی بر رکن عهد محکم  
 ها سدرهٔ قدیم است با اصل وی الف فرع  
 پس شأن کبریائی شد سدرهٔ مسلم  
 روکن بشمس توحید در فجر عهد ابهی  
 بگذر اشرك تثلیث بر حزب ابن مریم  
 گریا حق آشنائی غیر از بها مکن یسار  
 و ربندهٔ بهائی جز از بها مزن دم  
 زین فصل و وصل بگذر بفرع و اصل منگر  
 حق سدرهٔ قدیم است هم شاخه زوست <sup>بن هم</sup>



اسرار سدرهٔ روح در دوحه بود مکنون  
 اثمار آن بهی دار برشاخه شد مجسم  
 ورقا سخنسرای تا چند لب فروبند  
 می خورشادی عید باد وستان <sup>د</sup> ما  
 گرسد هزار دریا از فضل حق بنوشی  
 باید که بر نیاری آثارانده از فم  
 ای ساقی معانی زان خم آسمانی  
 جامی دگر کرم کن در این شب مکرم  
 ای مطرب خوش آهنگ برخوان باد <sup>د</sup> ف و جنگ  
 گاهی بنغمهٔ زیر گاهی بنصرهٔ بسم  
 ای شاهد حقیقی درید و آفرینش  
 نقش خوش تو گردید بر لوح جان مرسم  
 درد درون مارا زهر بلات تریاق  
 زخم قلوب مارا تیغ . . . . تو مرهم  
 ای کرده مردگانرا احیاء بیک تبسم  
 جان هزار ورقا بادت فدای بسم  
 هر دم دوصد جهان دل آری بدام وندی  
 باخم چین پرچین وز چین زلف پرخم  
 شاها در این شب عید از جلوهٔ جمالت  
 بزم وصال مارا فرخنده ساز و خرم

یارب بحق آنان کامشب زوصل شادند  
 مهجور طیرخود رابخشا رهائی ازغم  
 بادا همیشه میمون جشن ولادت شاه  
 باعید صیعت رب برکگ اهل عالم

أم القرون اعصار باد این سعید ساع  
 ربّ الدهور اد وار باد این شب مفخم

مممممممممممممممممم

وقوله نشهد انه لا یوصف بوصف ما سواه ولا ینعت بنعت دونه  
 ولا یدکر بذکر غیره ولا اله سواه بسم ربنا الاعظم الابهی

برافکن ای شاه جان زوجه ابهی نقاب  
 بر آی ای شمس وجه زخلف نیلی سحاب  
 بیار ساقی روح کاوس صهبای ناب  
 بکو مغنی روح ببانگ چنگ و ریاب  
 گذشت دور قشور رسید فصل لباب  
 چه منتهی شد زمان بدوره سرمادی  
 دید از فجر امر ستاره احمدی  
 عیان شد اندر فلق شعاع علم و هدی  
 بنجم نورا شدند جهانیان مهتدی

( ۲۷ )

بمفضل ربّ الوری بخلق شد فتح با

بدست تائید حقّ باب سماء باز شد

ظلام وهم و ظنون ز علم ممتاز شد

بنور علم و یقین جهان سرافراز شد

قلوب اهل تقی بعلم دمساز شد

گشوده شد بر نفوس طریق صدق و صواب

پس از وی از فجر امر بشیر ثانی رسید

دوباره از پیش صبح فجر معانی رسید

چه از فروغ افق روی فلق شد سفید

ستاره کاظمی ز اوج فلك شد پدید

منادی صبح زد صلا بیوم المآب

نسیم صبح وصال ز نو وزیدن گرفت

شعاع علم از قلوب باز د میدان گرفت

نوید رجوع و معاد چه جان شنیدن گرفت

ز شوق طیر فؤاد بجان پریدن گرفت

برید دلها نمود بسوی مقصد شتاب

سحر بر آورد چرخ چون ید بیضا ز جیب

د میدان آثار روز زمطلع الفجر غیب

زنور فجر یقین شکافت ظلمات رییب

گشت شئون شباب بدل با آثار شیب

دوباره بعد از هرم رسید عهد شباً

سپس تجلای مهر جیب افق را شکافت

فت شعاع رخسار شمس بر اوج افلاک تا

صبا زضوء سپهر چه مژده وصل یافت

فت زخاور آن روح بخش بباختر روستا

که ای جهان مژده باد که برد مید آفتاب

چه صبح حق شد پدید پس از لیل ضلال

نمود مهر منیر ز فجر اعلی جمال

ز جلوه اش منکشف گشت سحاب جلال

شمیم آورد بو ز بوستان وصال

نسیم بیدار کرد خفته دلان را ز خواب

که برجهد ای گروه که صبح طالع شده

بشر آفتاب ز فجر لامع شده

جمال حق قدیم دوباره راجع شده

شعاع شمس ظهور زغیب ساطع شده

که سازد آفاق را بنور خود فیض یاب

برآمده نیری ز فجر امر اله

شعاع رخسار وی بشمس ابهی گواه

ستارگان را بمهر دلیل وهادی راه

سفرشده حشمتی شده قلا و وز شاه

لوا بر افراخته بر اوج نیلی قباب  
 ز فجر قدس قدم مبشّری شد پدید —  
 جلال عوّش بدیع شئون قدسش جدید  
 ابا ندائی عظیم بسان رعد شنید  
 گهی بیانگ بلند داد جهانرا نوید  
 گهی بصوت رفیع کرد بمالَم خطاب  
 که ای جهان مژده باد که کردگار آید ا  
 د و صد هزاران هزار بهی بهار آید ا  
 درخت ها زان بهار ببرگ و بار آید ا  
 پدید گلهای تر ز خشک و خار آید ا  
 سبزه دمد بی ثمر گل شکفت بی حساب  
 شود ز فجر ظهور لمیع انوار قدس  
 گردد کنز صدور مخزن اسرار قدس  
 ساخت گیتی شود گلشن و گلزار قدس  
 برآید از باغ روح انجم و اشجار قدس  
 بجوشد از ارض قلب عیون و انهار طاب  
 شود سموات قبل بدست حقّ منطوی  
 کهنه جهان را رسد باز زمان نوی  
 شمس حقیقی دمد ز مشرق معنوی  
 ز گل شئی این ندا بگوش جان بشنوی

( ۳۰ )

که آمد اندر جهان ربّ طلیک الرقاب

پدید گردد شهری که من دلیل و یم

مشری رهنما سوی سبیل و یم

ربّ عزیزم ولی عید زلیل و یم

او همه نور است و من ظل ظلیل و یم

من زویم آیتی او بود امّ الكتاب

ماهنگی بنده ایم اوست خداوند کَلّ

منبعث از امر اوست روح جمیع رسل

شود شدید القوی بهر که گوید که قل

بسوی او منتهی شود تمام سبیل

جمیع مخلوق را باوست رجوع و ایاب

شود هویدا شهری بطک عمّا قریب

که جذبۀ عشق وی کشد مرا بر صلیب

ز شوق او داده جان در این سبیل رحیب

بسی خلیل و کلیم بسی مسیح و حبیب

ولی جمال ورا ندیده کس بی حجاب

شود عیان جنتی که باب عزّش منم

بحضرت اقدسش اول من آمنم

ز روح تائید اوست حیات جان و تنم

بود بگاہ عروج ظلال وی موطنم

در آن افق می‌شوم ز وصل وی کامیاً  
 خوش آن زمان کز عذار برافکنند سر نور  
 شود چه شمس آشکار ز فجر قدس ظهور  
 کند سرافیل روح بامروی نفع صور  
 دهد دَمش زندگی بمردگان قبور  
 شود چه خرم بهشت کهنه جهان خراب  
 چه گویم از عهد وی که آن زمان چون بود؟  
 فضائل عهد وی ز حصر بیرون بود  
 ز صد هزاران قرون دَمیش افزون بود  
 نعوت یومش برون ز وصف ما دون بود  
 ببحر ماند کجا ترشحات حساب  
 شورشی آشکار که من شوم والهش  
 بر آسمان بر شود چتر بهی خر کفش  
 د صد هزاران چومن شود فدای رهش  
 درخشد آنگاه مهر که پیش میرد مهش  
 مجئی روز آنگه است که شب نماید <sup>ذهاب</sup>  
 چه مشرق ان بشیر بامر نوارش د  
 ز جلوه اش نیری ز نو نمودارش د  
 ظهور قدس و سیش بحق پدیدارش د  
 از آن د و نور لمیع جهان پیرانوارش د

زهر فلك نیری د مید پر ضوء و تاب

چه بحر پر موج و جوش چه شمس بازغ همه

بر اوج فضل و کمال بعلم بالغ همه

بنفس طاهر تمام بقلب فارغ همه

بمعرفت بیهمال بجود سابع همه

بروح قدسی خصال بعقل کامل نصاب

رسیده هریک ز حب بذروه امتناع

شده درخشان چه مهر زمشرق انقطاع

نموده در عشق حق ز ملک هستی وداع

بنزدشان ملک کون ز نره احقر متاع

بچشمشان نه سپهر عدل فانی حباب

گذشته در راه دوست ز ثروت و ملک و مال

بسته بحق جان و دل رسته ز اهل و عیال

نهاده پای غنا بفرق جاه و جلال

گشوده بال طلب باوج عرش وصال

نموده زی شهر قرب بی پای همت شتاب

بعشق حق جملگی لوا بر افراختنه

خانه دل راتمام ز غیر پرداختنه

افسر فخر و شرف کل ز سر انداختنه

همه بدشت فنا رخس وفا تاختنه



بمرگ خود شو قند چه تشنه کمان بآب

بمدت هفت سال در این سبیل سعید

بتیغ ظلم وستم بدست قوم عنید

شدند چندین هزار نفس مقدّس شهید

بسا بدور وفا بسی نجوم امید

در این سماء جدید قدظهرتم غاب

بدین صفت دمیدم ز روح یوم النشور

دمیده شد نفخ صعق بامر مبرم بصور

ز سرخشیت نفوس منصعق اندر قبور

مشارق علم و دین ز وصل حق در حبور

مظاهر جهل و شرک ز وجه ربّ در رهرا

چه زین ندای رفیع جهان پر آوازه شد

وفا ز کهنگیش گسسته شیرازه شد

هیاکل از فیض روح بفرخی تازه شد

سرور و جذب و وله برون ز اندازه شد

فتاد در بوم و بر همه و انقلاب

سپس بدست قوی صحیفه ای برگشاد

وز آن بقدّوسیان بشارتی تازه داد

که شد علائم تمام رسید یوم المصّاد

در آسمان و زمین از این بشارت فتاد

زلزله و ارتعاد و لوله و اضطراب

مغنی روح باز زمزمه آغاز کرد

دریچه وصل را حور لقا باز کرد

طائر فردوس قدس ساز سفر ساز کرد

باوج ابهی الجنان ز ملک پرواز کرد

در آتش فرقتش سوخت دل شیخ و شاب

چه کرد قصد عروج ملیک عرش وفا

ز تختگاه ظهور به بارگاه خفا

دهر کهن بر فروخت آتش جور و جفا

سوخت ز تف سموم گلشن صد قوصفا

ز چار سوشد بلند عواء ضاری زباب

جنود و کفر و ضلال بهم در آمیختند

بفتوی اهل شرک فتنه برانگیختند

بر سر من فی الوجود خاک فنا بیختند

هیکل معبود را بدار آویختند

مشیکش ساخته ز رمی سوزان شهاب

چه سر زد این اجتراح زدست قوم عنود

گشت رخ مهر و ماه تار از این تیره دود

نمود روح البقاء بغیب ابهی صعود

بلند شد از زمین فغان بچرخ کبود

جهان شد اصل جحیم از نفحات عذاب

چه روز اهل بیان شد از قضا تیره شب

برآمد افغان و آه هم از عجم از عرب

بعرش اعلی رسید حنین اصحاب ربّ

از این ضحیح عظیم و زین صریخ عجب

گد اخت قلب کثیب ز نارغم در هضاب

پس از افول جمال ز مشرق تابناک

محیط شد بر قلوب سیاهی سهمناک

شدند آواره قوم به پهن دشت هلاک

ک  
بدان خطا مرتکب شدند بی بیم و با

که قوم موسی بتیّه نموده اند ارتکاب

در فلوات جنون رخس ظنون تاختند

پرستش عجل را پیشه خود ساختند

بمشق مرآت وهم نقد یقین باختند

بخود پرستی تمام علم بر افراختند

برآمد از هر طرف نعیب بوم و غراب

ز شورش اهل وهم جهان پر آشوب شد

جمال دین مبین زلفی محجوب شد

زمین ز اعمال سوّه خبیث و مفضوب شد

گلشن قدس بیان خوار و لگد کوب شد

زفرط وحشت شدند قوم اشر الدّواب

گرفته یکسر زجهل طریق شرك وضلال

زشیعه اشنع بفعل زصوفی اقبح بحال

محرمات کتب بنزد ایشان حلال

نکرد ازهیچ رجس زناکسی اجتناب

دریده ازفرط ننگ پرده ناموسشان

جسته بنکت افول اخترمنکوشان

زده بلامذهبی درهمه جا کوششان

بزن پرستی اسیر رئیس منحوسشان

عبید فسق وفجورمیرد بنک وشراب

زخوف جان چون زنان نهفته در پرده او

زبیم وهمی روان چوکودکان کو بکو

زحق نبرده نصیب زصدق نشنیده بو

گروهی از اهل وهم اسیر اوهام او

چه تشنگان درعرا روان بسوی سرآب

چوگشته میقات تسع بامر حق منتهی

ز زلت امر یافت آله حق آگهی

چه لجه آمد بجوش غیرت ربّ اللّهی

نشست سلطان امرعشری شاهنشهی

بدست حق برفکنند ز وجه ابهی نقاب

گشت زشمشاع وجه کون و مکان پر ز نور

کرد سرافیل روح بامرحق نفخ صور

حشر من فی الوجود بعثر من فی القبور

نشر مافی الصدور حصل مافی الصدور

نزل مافی السماء برز مافی التراب

بمشرش شد مستوی من هو یحیی العظام

بصوراعلی قلم دیده روح القیام

برآمد از انصحاق قلوب موتی تمام

مهلا ناطقا بحمد رب الانام

سبحا ناظرا بمن الیه اناب

چه کرد سلطان غیب قصد دیار شهود

نمود رب الاله بخاک راهش سجود

بچاکریش کمر بسته اله الوجود

غاشیه بندگیش فکند رب الجنود

برکتف و شد روان در آن مبارک رگا

زخرمن جود وی بهر کران خوشه چیرن

گروهی از انبیا قبیلی از مرسلین

بحق کمین خادمش خدای روح الامین

چه زره در ساحتش شمس حق الیقین

دیوک عرشى برش حقیرتر از ذباب

از قلمش منہم بحر بیان موج موج

جنود الہام و وحی در کتفش فوج فوج

اہل خصائص ز وجد پریدہ براوج اوج

بسوی کویش روان منجد بین زوج زوج

ز شوق پراضطرام ز وجد پران جذاب

چہ سدرہٴ ہیکلش بحب شرر بار شد

ز جذبہٴ عشق وی جہان پراز نارشد

چہ آذرین طلعتش بجلوہ نوارشد

زنو بہار جمال زمانہ گلزارش شد

فتاد اندر قلوب ز نار عشق التہاب

شد دل ہر قطرہ ای ز وجد بحر حبور

ز وجہ ہر ذرہ ای تافتہ شمس ظہور

لجہ ظلمت بدل گشتہ بہ دریای نور

شد ز قوی و بدن پدید شور و نشور

روان قوم کفور فتادہ در پیچ و تاب

خلق زبون با خدای بجننگ برخاستند

جنود کفر و شقاق صفوف آراسند

عجوزہ شرع را بحیلہ پیراسند

سند

ہر آنچه افزود جہل ز علم و دین کا

بضدّ حقّ شد بلند نباح قوم کلاب  
 روس بغی و عناد اصول کفر و شقاق  
 نموده برضدّ حقّ بمنکرین اتفاق  
 زکین برافراشتند لوا<sup>۱</sup> جهل و نفاق  
 بلند شد برفلک زقوم باطل نفاق  
 برآمد اسیاف ظلم بدست قهراز قراب  
 شدند قوم عزیز بچشم عدوان ذلیل  
 زبیتشان شد بلند صوت نحیب و عویل  
 دما<sup>۲</sup> اهل بها بتیغ کین شد سبیل  
 شدند بیش از شمار روح مکرم قتیل  
 شد ارض هرمرز و سوم زخون پاگان خضاب  
 شود بحورار مداد و گرشجرها قلم  
 و گرزند دست خلق بدهرسرمد رقم  
 نیاید اندر شمار یک از هزاران ستم  
 زظلمهای عباد ز جورهای امم  
 که دست این خلق کرد بیوم حقّ اکتسأ  
 هرآنچه شد بیشتر بغی و عناد عباد  
 عنایت و فضل حق گشت دما<sup>۳</sup> زیاد  
 چه پرشد اقطار ملک ز ظلم اهل فساد  
 رحمت حقّ شد محیط بگل من فی اد لبلا

( ٤٠ )

بکیفر هرگناه داده هزاران صواب

بصرف مظلومی آن طیک زوالاقتدار

نموده برظلم خلق صبر و سکوت اختیار

داد بسلطان حلم قلوب را اصطبار

گلشن و گلزار شد آتش و دود و شرار

عذاب شد اندر مذاق زهر عذاب و عقاب

بحسن اخلاق کرد عباد را تربیت

ز روح الطاف داد قلوب را تسلیت

بجوهر حب نمود افنده را تقویت

بدل شد از فضل وی بتهنیت تعزیت

زهر بلا شد چه شهد بکام هاستطاب

ز بس زغیم قلم چه غیث هاطل مدام

بحربیان رشح شد بر افنده خاص و عام

شد ندهل بها جوهر تقوی تمام

شهر شد نامشان چه شمس بین الانام

چنین گدود فضل حق زین خلق انتخاب

ل شه سریر قدم غریب پنجاه سال

که بود فی کُلّ حین تحت عذاب و نکال

نمود بر نصر امر قیام فی کُلّ حال

چه در زمان ظهور چه در لیل جمال



چه روز وصل و حضور چهگاه هجرو<sup>غیاب</sup>

نشد دمی منقطع بیان سلطان عصر

چه در سلاسل بسجن چه برار<sup>بقصر</sup> اناک

بحر آیات وی فزون شد از حد و حصر

زواج افلاک گشت مرتفع اعلام نصر

شدند ساجد شمس بر آن معلی جناب

از آن سپس کامر حق بخلق اثبات شد

تمام عالم غریق ببحر آیات شد

عیان زهر مشرقی اشعه ذات شد

در لیل الطلک حق داد قضایش جواب

ز بهر فصل الخطاب پس از کتاب کریم

ز فجر میثاق حق بیوم عهد عظیم

د مید شمس مضمی با مرحق قدیم

ز سدره غصن ذات بدست غصن قو<sup>پیم</sup>

بجست فرعی رفیع ز اصل قدیم انشعاب

چون ثمر سدره گشت ز غصن اعظم عیان

ریخت از آن اصل روح یافت از آن فرع<sup>جان</sup>

بحر الهام وحی شمس علم و بیان

یافت بر او رنگ وصل کاف بنون اقتران

( ٤٢ )

جست در افلاك نور مهر به مه اقترب

چو غصن اعلاى حق مظهر آثار شد

جمالش از نور وجه لا مع و نوار شد

فؤادش از روح وحى قلم ز خار شد

عصونش از فیض امر حامل آثار شد

شد بجمع شئون ز سدره نایب مناب

بامر ربّ القضا رسید حین الزوال

کتاب مبدء نهاد چه شمس رو در مال

فغاب روض الظهور و غیض بحر الوصال

واسترت بالسحاب طلعة شمس الجمال

و غش وجه النهار ظلام حزن عجاب

چه از سماء قضا بامر ربّ المعاد

دید صبح فراق رسید سال شداد

برآمد آفاق را دود سموم از نهاد

شمس سماء و فاء طلیک عرش و داد

جست ز فجر ظهور بغیب ذات اغتراب

چه کرد شمس قدیم ز فجر ابهی صعود

برق فنازد شرر بقلب من فی الوجود

بلند شد از زمین بر آسمان آه و دود

شد ز دخان قضا تیره فضای شهود

طیور دلها شدند بر آتش غم کباب

ز سدرۃ المنتهی چه منقطع شد حفیف

بر آل ابهی گریست چشم و ضعیف و شریف

بدر بقا چون هلال ز فرط غم شد نحیف

چهرهٔ اوراق گشت برنگ برگ خریف

زعین اغصان نمود بحور دم انصیاب

فتاد در طور قدس ز نار حزن اندکاک

هیکل روح القدس جامه جان کرد چاک

حضرت روح الامین ریخت بسرتیره خاک

کشتی خورشید گشت غرقه ببحر هلاک

شد فلك كهكشان چاك بنیلی ثیاب

در این فزع گآسمان گریست خون بر زمین

برآمد از بر و بحر فغان بچرخ برین

تباه شد حال علم سیاه شد روز دین

چه قلب اهل بها مجمر مهر مبین

زنار هجران شه پراز شرار و لهباب

در این بلای شدید که محترق شد نهی

شموس علیا شدند ز غصه همچون سهی

بامر ربّ القدم حضرت عبد البهّا

اغنی فرع رفیع ز سدرهٔ المنتهی

که مشرق عهد را بود مبین آفتاب

نمود از فجر عهد طلوع چون بدر تمام

بنصرت امرحَق نمود از جان قیام

رحیق مختوم را گشود مشکین ختام

د مید روحی جدید ز فضل برخاست و عا

شام جانها شنید شمیم گل از گلاب

چه مشرق شمس عهد گرفت تابندگی

ظلام آفاق شد بدل به رخسندگی

مرده جهان باز یافت ز روح حق زندگی

د مید بدر شهود ز مطلع بندگی

بگردش آمد ز نوگأوس صهبای ناب

نشست چون ربّ عهد بکرسی عهد بر

صیت جلالش چه شمس شد بجهان <sup>مشتهر</sup>

ساحل آفاق گشت پر از تلال گهر

ز قمر بحر بیان بموج فضل و هنر

ریخت ز بس هرکنار لؤلؤ و درّ خوشاب

ای شده آفاق جان روشن از اشراق تو

شموس امکان خجل ز فیض انفاق تو

بحر حجب موج زن بقلب عشاق تو

جز به ثبوت و رسوح بمعهد و میثاق تو

نیست کسی در د و کون ز قهریزد ان مصاب

غیر تو ای شاه عهد شاهد معبود کیست

نیست

جز که بسود ای تو ای شه جان سود

مظهر حق لایزال در همه عالم یکی است

در بر احباب تو عدوی نا چیز چیست

بجز د و مشت استخوان درون چرکین جراب

خدای ما را سزاست سپاس بیحد و مسر

که بسته بر بند گیش چون تو خدائی کمر

شکر که گشت آشکار مجد پدر در پسر

بصر

بحقّ که بی بهره است ز قلب و سمع و

کسی که در حقّ تو زنده م از ارباب

ای آنکه محجوب شد دلت ز انوار حقّ

بحیرتی کز فروغ چون دمد اثمار حقّ

کی عجب است از زغن سرزند آثار حقّ

نیافت جانت نصیب ز حراسر ارحقّ

چون مگس نحل راست شهد مصنع لعا

ای متعالی بذات ز مدح و وصف و ثنا

تویی ملیک بقا عباد عبدا دفنا

در کف افضال تو است کنوز عزّ و غنا

نعیم بالذو وجد اگر کنی اعتنا

جهیم لرزد ز خوف اگر نمائی عقاب

ای دوجهان شرزه شیر در این مهیمن مصاف

بمخلب تو اسیر هزار عنقای قاف

دهی بیکنائیت کون و مکانرا کفاف

کعبه قدست بود موحدین را مطاف

باب عطایت بود مجترحین را متاب

ای رخ دلجوی تو نور بصر روح سمع

وی بفرزندگی چو شمع مابین جمع

زنار حبّ بها مدام لرزان چو شمع

با احتراق فواید ز دیده ات رشح دم

همی چکد برکنار بسان لعل مذاب

ایکه گر از بحر جود قطره احسان کنی

شبنم نابود را لجه عمّان کنسی

ز جلوه ات زره را چه مهر تابان کنسی

بدست تا اید خویش اگر تو پسران کنی

شگفت نی گر حمام تیره شود بر عقاب

شها منم زره ای تو پر بها شمس عهد

رسد بظلمت کجا طائر ورقاء بجهد؟

گر نظری از عطا کنی برین طفل مهد

چه منج نحل از ثنا فشانم از کام شهد

( ٤٧ )

بریشم آرم بطبع چه کرم قز ازضاب  
بس است ورقا ثنا خمش که جفّ القلم  
برآر دست دعا بر آسمان کرم  
بطلّ عبدالبهاء زفضل ربّ القدم  
طلب کن ازبهر خلق برای خود نیزهم  
فضل برون از شمار فیض برون از حساب  
مهینا مالکا بذات سبحانیست  
بمظهر اسم ربّ که شد بجان فانیت  
بمشرق شمس عهد بفضن قدمانیت  
بفرع قدس رفیع به بدر نورانیت  
که خلق را ده نجات زظلمت اجتهاب

ورقا شهر رجب ۱۳۱۳

اینکه می بینید یاران سدرهٔ نار است نار  
این نوای روح بخشا نغمهٔ یار است یار  
عیسی کو تا شود زین روح قدسی فیض یار  
موسی کو تا بر آرد نغمهٔ آنست نار  
مشتعل گشت از شعاع روی جانان ملک جان  
پر شد از مشکین شمیم جمعد لبر هر د یار

عاشقان وجه درهر کو گروه اندرگروه

اشتران مست درهر سو قطار اندر قطار

سینه های عارفان چون بحرا عظم موج زن

قلبهای عاشقان چون جعد جانان بیقرار

خلوت انس است وندروی وصال اندر وصال

گلشن وصال است وندروی بهارانند ز بهار

صد هزاران نغمه خیزد ازین هر موی من

اختیار  
چون کنم بایک جهان صوت و صدا صمت

چون کنم ستور سری راکه یزدان کرد فاش؟

چون نمایم مخفی امری راکه حق کرد آشکار؟

کرده در شمشاع معنی شمس اعظم رخ نهان

گشته انوار عیان وجه خدا را پرده دار

قلزمی بینم با سرار حقیقت موج زن

مشرقی بینم با آثار هویت نور بار

گشت ظاهر پادشاهی در لباس بندگی

کرد معشوقی طریق عاشقی را اختیار

با رعایا گشته سلطان حقیقی هم نشین

کرده خورشید الهی قمص ماهی مستعار

جذبهای روح بینم همچو انوار شمس

جلوههای قدس بینم همچو امواج بهار



آید از هر جلوه بیضا‌های معنی در ظهور

ریزد از هر موجه دریا‌های لؤلؤ برکنار

چیست یا رب این تشمشع طلعت ابهی ظهور

کیست یا رب این مهیمن حضرت ذوالاقتدار

و افسوسا عالم معنی برون است از خیال

اید ریغاپرده غفلت فزون است از شمار

گوشگوشتا در نیوشد زمزه یزدان پاک

چشم کو تا باز بیند چهره پروردگار

دیده میگوید که لم اعبد الهام الا

دلبر از غیرت گرد لب گز جمال شرم دار

چند گویم بس کن ای ورقاتو از اسرار دست

چند گویم لؤلؤ جان پیش این کوران میار

هیچ بینی عارفی بر عهد حق ثابت قدم

هیچ بینی عاشقی در طک حب استوار

با چنان شرطی که مقصود است در میثاق رب

هیچ می بینی کسی بر عهد و پیمان پایدار

در میادین یقین ای عارفان کو مرد صدق

بهر اثبات وفا ای مردمان کو مرد کار

این بود راه نجات ای عارفان امرحقوق

این بود شرط وفا ای عاشقان روی یار

فرقهٔ مخمور و کسلان از خمار بیهوش

جوئهٔ مخمور و سکران از شراب افتخار

محتجب قومی باخبار از که از رب الجنود

معترض جمعی بنحوی بر که بر پروردگار

وای بر این قوم غافل وین نفوس محتجب

اف بر این افهام ناقص وین عقول مستعار

با کتاب عهد و اقدس وین نصوص واضحات

میسزد آیا روایت میرازد اختیار

بر کتاب عهد حق ثابت شوید ای دوستان

تا شوید از فیض ابهی کامیاب و کامکار

با توکل نزد حق تفویض باید گشت و رفت

از جلال و جاه ملک و مال و عز و اعتبار

هر که زین دنیای دانی رست باشد اهل تن

وانکه او از خویش فانی گشت باشد مرد کار

در امور اندیشه کن ایجان که باشی راست رو

راستکاری پیشه کن ای دل که باشی رستگار

جامهٔ تن را بکن با آب تقوی شستشو

آینهٔ دل را نما پاکیزه از زنگ و غبار

عرصهٔ ما و منی جائی است پر خوف و خطر

نار کین و دشمنی نار نیست پر دود و شر

از منیت کار خاصان سرسرگرد تپناه

وز عداوت روز عالم سرسرگرد ید هتار

قوتی شاید که زائل گردد این ما و منی

همتی باید که خامش گردد این دود و شرار

جز بدکر خیر مگشائید ای یاران زمان

تانماند غیر زکر خیر از ما یادگار

چونکه بحر فضل حق فرمود عفو از ماسلف

زین سپس باید زمالا ینبغی جست اهتر

ای گروه بوستان وصف در صیف و شتاء

وی گروه طائفین حول در لیل و نهار

در ریاض عهد حق بر غصن میثاق اله

بشنوید این نغمه جانسوز از این ورقا<sup>زار</sup>

قرب دریائی است موج افتتانش بی حساب

وصل گلزاریست خار امتحانش بی شمار

قرب وجه رب شمارا شد حجابی بس عظیم

فیض وصل حق شمارا گشت سد ی<sup>کیار</sup>

بردید این پرده را با قوت رب القوات

بشکنید این سد بتائید اله الاقترار

مقصد از عهد الهی چیست ای اهل خرد

معنی میثاق چسبود ای گروه هوشیار

ازیس چل سال در ظلّ الهی تربیت

لسجا

آدمی کز حقّ شو دغافل بود ادنی ار

در دل و در دیده اهل حقیقت ای ضریر

حقّ بود مشهود و پیداهمچو مهر نوریا

چیست حقّ ذاتی بنفس اقدس خود مستوی

کیست ربّ نفسی بذات قائم خود برقرار

بحر علم حکمتش براج فطرت موج زن

فارس فرمان او بر مرکب قدرت سوار

نور او نبود زضوء هیچ شمس مقتبس

علم او نبود زرشح هیچ بحری مستعاض

فجر امکانرا زانوار رخس روشن ضیاء

گلشن جانرا زانوار خوشش خرم بهار

ای عجب در فجر ایقان ما گرفتاران وهم

در میان روز روشن مادچار شام تار

روز دیدار است چنداین آه و افسوس و دریغ ؟

خمار

فصل گلزار است تاکی غفلت و خواب و

دوحه تقدیس ربّ را موسم حاصل رسید

سدره توحید حق را آمد ایام شمار

مژده باد اهل حقیقت راکه از تائید روح

در بهی مینو درخت ایزدی آمد بکا

سدرهٔ ابهی نهان گشت از نظر مارا ولی

با هزاران جلوه شد از غصن اعظم آشکار

فضل این عصر است در هر دم الوف اندر الوف

فیض این عهد است در هر آن هزاران در <sup>هزار</sup>

موسم صیف آمد و بگذشت هنگام ربیع

پرشد از اثمار گوناگون جمیع شاخسار

باد و صد لطف و صفا از تابش خورشید صیف

گشت ادن از درختان میوه‌های آبدار

ذوق جان کو ای رفیقان مشعر وجدان چه شد؟

تا چشد طعم بقا زین میوه‌های خوشگوار

بهر درک این عطایا گو فودی مستحق

بهرشکر این مواهب گوشگوری حق گزار

مقصدی در پیش داریم ای عزیزان بس عظیم

همتای شایان آن باید کنون بردن بنگار

مقصد و مقصود ما اصلاح اهل عالم است

و اتحاد و اتفاق گل اهل روزگار

همتای باید معادل باقوای بیکران

غیرتی شاید مقاوم با جنود بی شمار

کوششی باید فراوان چون ریاح عاصفات

جوششی باید نمایان همچو امواج بحار

با سلاح علم و حکمت در میادین بیان  
 کرد می باید تقابل هرتنی با صد هزار  
 کاش میبودیم واقف بر تواریخ قدیم  
 کاش میگشتیم عارف بر امور کردگار  
 ایدرین غافلیم از موج بحرا متحان  
 بی خبرینشسته ایم از روز رزم و گیروند  
 از خیالی بی حقیقت نوگروهی بوالهوس  
 یوسف مصر جلال راهمی خواهند خوا  
 این بود ای دوستان شرط وفا و مرد می  
 این بود ای عارفان رسم و ره آموزگار  
 عهد ستوار الهی را چرا گیریم پست ؟  
 فجر نورای معانی را چرا خواهیم تا ر ؟  
 غفلت ما بین که در دریای پرموج و فتن  
 مینمائیم از کف ملاح سلب اختیار  
 بنده چون از سایه یزدان تواند شد بدر  
 کی فقیر از ظل سلطان غنا جوید فرار  
 جز بتائیدات این ملاح علاّم قدیر  
 کی رسد این کشتی از بحر حوادث بر کنای  
 ناشر آثار عزّت کیست جز این ذوالجلال  
 رافع اعلام قدرت کیست جز این شهریار

جلوۀ توحید حقّ زین مشرق آید در ظهور  
 نفعہ تقدیس ربّ زین روضہ جوید انشأ  
 حافظ دین خدا کسب و بغیر از این وجود  
 ناصر امرالہی کیست جز این نامدار  
 کشوری بی شاہ کی در ملک گرد منتظم  
 ہیگل ہی قلب چون در کون یابد پایدار  
 لایزال انوار را بودہ است از مطلع طلوع  
 لم یزل افلاک را بودہ است بر مرکز مدار  
 ہی وجود قائمی کی امر حق گیرد قوام  
 ہی قیام شاخصی چون سایہ ماند بر قرآ  
 کیست جز عبد البہاء روحی فدای بندگان  
 قائم اندر بندگی امر حقّ لیل و نہار  
 این چنین شاہی کہ اورا خواند حقّ ربّ الوجود  
 گشت بر باب عبودیت عبیدی خاکسار  
 چند ورقا بشمری نعماء حقّ را بہر خلق  
 موج این دریای ہی پایان نیابد انحصار  
 قطرہ کی احصا نماید وسعت بحر محیط  
 بندہ چون گوید ثنای حضرت پروردگار

بر پر از آفاق و انفاقی اگر خواهی بکن  
 بگذر از گفتار و کرداری اگر داری بیار

ایضا ترجیع بندی است حاوی نه بند و هر بندی مشتعل  
ده بیت و اولش اینست :

ز ناقوس حرم برخاست آواز \*\*\*\* که باب مشرق الا زکار شد باز  
جهانی تازه دیدم کز هوایش \*\*\*\* در آمد طایر روحم به پرواز

گروهی دیدم از اهل حقیقت \*\*\*\* بمنهاج طریقت گشته انبیا  
عجب را است این وادی که <sup>آنها</sup> \*\*\*\* نه انجامی بود پیدانه آغاز

رسیدم در مقام قدس محمود \*\*\*\* شنیدم پنجه ای از گلشن را  
سرم از عشق جانان گشت <sup>شور</sup> پرده \*\*\*\* دلم بایاد دلبهرگشت <sup>صدا</sup> ساز

سحر در مطلع الفجر حقایق \*\*\*\* تجلی کرد آن محبوب غماز  
مبارک طلعتی در کسوت <sup>ملک</sup> \*\*\*\* ولکن از شئون ملک ممتاز

من اندر حکمتش حیران که <sup>ناگه</sup> \*\*\*\* ز ناقوس حرم برخاست <sup>آواز</sup>  
بهاشد مستقر بر عرش اعلیٰ \*\*\*\* تبارک شأنه ثم تعالیٰ

و نیز ترجیعی دیگر بنوع مذکور اولش اینست :



سر نهادیم در بیابانش

گرچه ره نیست سوی پایانش

عشق  
بوالعجب عالمی است عالم

که به جانبازی است بنیانش

ترك سرگویی دست از جان شوی

وانگهی پا بنه بمیدانش

ست  
یارب این نامه را چه مضمون است

که بخون در نوشته عنوانش

برده ام بی باین معما لیک

نتوانم نمود تبیانمش

قاصدی کو که آید از بردوست

تادل و جان کنم بقربانش

جمع شد خاطر م که می شنوم

بوئی از طره پریشانمش

از وصال رخسندیده نصیب

مبتلا گشته ام بهجرانمش

سرحق تابکی نهان ماند \*\*\*\* به که ظاهر کنم بر اعیانمش

قداتی امر ربی المختار \*\*\*\* ود شمس وجه التوار

ایضا ترجیع مفضل دیگر که بندی از آن چنین است:

عاشق روی دوست جان چکند  
 زن و فرزند و خانمان چکند  
 مرد میدان عشق و طالب وصل  
 زیور و غازه چون زنان چکند  
 آنکه رخس هم زجوی جهانند  
 باشئونات این جهان چکند  
 جان چه از قوت روح قوت یافت  
 درد رون حرص آب و نان چکند  
 چون عیان شد جمال شمس ظهور  
 نفس دل مرده با بیان چکند  
 در چمن چون بهار عهد رسید  
 طیر پیر مرده با خزان چکند  
 هر که راکوی دوست مأوی گشت  
 کوش و طوی و جنان چکند  
 ثمر سدره شد زغنن پدید  
 هر که این رانیافت آن چکند  
 در شگفتم که برق غیرت حق  
 اندر این عهد باخسان چکند

برده غفلت و ضلالت بین

که بافهام ناتوان چه کند

گیرم ای دون شدی شرارینار

جذوه با بحر بیکران چه کند

درگذر زین سخن که کر مک خا<sup>ک</sup>

با خداوند آسمان چه کند

ساقیا روز فضل و احسان است

تاعطایت بدوستان چه کند

دست جودت بما چه نوشاند

ابر فیضت به تشنگان چه کند

ای بهیرو نگار من بی تو

طیرورقا ببوسستان چه کند

د انم آخر زتیر غمزه بحسن

چشمت ای فتنه زمان چه کند

همه تن حیرتم که چون شنود

این سخن گوش رازدان چه کند

که برآمد زاصل قدس قدیم

غصن اعظم بیوم عهد عظیم

و ما بهمین مقدار از اشعار ورقا که برای نمونه ثبت کردیم

اکتفا مینمائیم و از ثبت رساله های اثباتیه و اجوبه رد و رد

معرضین و مکاتبات مفیده اش با فضلالی بهائی که بخط  
زیبایش موجود است و از آنجمله رساله مرقوم در سال  
۱۳۱۰ برای یکی از علمای شیخیّه آذربایجان که بخط  
زیبای نسخ روح اللّه و با مضای آن کودک روحانی بدین طریق  
و کتبه احقر الارقاء روح اللّه ابن ورقا فی ارض الـزّاء  
۱۲ شعبان ۱۳۱۱ در دست است محض مراعات اختصاً  
احتراز میکنیم .

وحاجی میرزا حسین نیز ثابت و قائم بر عهد و میثاق  
ابهی در میاند و آب بود و سفر در نقاط آذربایجان نمود  
در تحکیم مبادی پیمان کوشید و آنگاه سفر به عگا کرد ایامی  
در کف فضل و عطا بسر برده عودت نمود و برای تبلیغ  
قریب پنج ماه در تبریز بماند و این در سال ۱۳۳۱ هـ. ق بود  
و باز به میاند و آب رفته بزیست تا در سال ۱۳۳۴ هـ. ق درگذشت .  
و از شاهیر مؤمنین ثابتین مخلصین آقاسید مهدی  
یزدی که در بخش ششم ضمن اوضاع یزد و هم آذربایجان  
نام بردیم و در تبریز باغناء و اعتبار اقامت داشته مرجع امور  
روحانی و مساعدت اختیار بود و کیفیت شهادت را بسال  
۱۳۱۴ در بخش سابق نگاشتیم و از او خاندانی برجاست  
دیگر برادرش آقاسید سلیمان که نیز مخلصانه موفق بر  
خدمت این امر بود و بالاخره بعشق آباد رفته در آنجا

درگذشت .

واز فضلا ورجال دولت در تبریز حاجی معین السلطنه

که دربخش ششم شرح احوال او را آوردم و سالها در آن بلد  
میدرخشید و اخیرا تاریخی بتفصیل برای امر بدیع شروع  
نمود که باتمام و طبع نرسید و مادر مواضع کثیره از بخشهای  
سابق برخی اقوال از او آوردم و ایام اخیره اش در قزوین  
و طهران صرف شده و بالاخره در طهران بخانه حاجی  
مشیرالسلطنه درحد و دسال ۱۳۴۴ درگذشت و نیــــــز  
برادرش میرزا علی بنکدار .

دیگر میرزا حیدرعلی صنیمی اسکونی که شرح حال

دربخش ششم آوردم و قبلا مقیم عشق آباد بود و پس از  
غروب شمس جمال ابهی به عگاشافته ایامی درجوار عنایت  
حضرت غصن اعظم بسر برد آنگاه به تبریز عودت و اقامت  
جست و بتجارت پرداخت چندی مستقلا بتجارت پرداخت  
و ایامی در تجارتخانه برادران احمداف موظف شد و  
هنگامی در شرکت امید که بابعضی از مؤمنین تأسیس کردند  
مشغول بتجارت گردید و در موفقیت بتبلیغ مشهور و معروف  
گشت و در بلاد آذربایجان و دیگر اقسام ایران سفرهای  
متمادیه نمود و کثیری را هدایت کرد و بدین خدمت  
د مساز و سرافراز مییاشد .

وجمعی دیگر مانند پسران حاجی احمد میلانی کسه  
 شرح احوالش را در بخش ششم آوردیم و عنقریب شرح حال  
 آنان را که تجارتخانه در تبریز و میلان و تفلیس داشته انواع  
 خدمت در این امر میپرداختند میپردازیم و مانند حاجی  
حسن حمامی و استاد شیرمحمد تفنگ ساز متوفی در عشق  
 و استاد آقا تفنگ ساز و استاد صادق سماورساز که در  
 مجلس و محفل آرائی احباً و پذیرائی غربا سعی بلیغ  
 همی نمودند و در انتشار و ارتفاع امر ابهی و معاونت  
 مبلغین و مسافرین و تشکیل مجالس و محافل همت وافیه  
 مذبول داشتند . و میرزا محمد علیخان ضیاء و مرتضی خان  
بدیع الکتاب و میرزا علیخان سرتیب تلگرافخانه و حاجی  
فضل علیخان و غیرهم مانند شهد علی و اخوانش شهدی  
ابوالقاسم و محمد علی و میرزا عبد العلی و پسران شهد علی  
احمد و محمود کاشف و رحمت الله و امثالهم .  
 و دیگر میرزا اسماعیل کتابفروش شاعر مشکوة تخلّص  
 که اشعار بسیار در این امر گفت و خواهرزاده اش میرجعفر  
 و عدّه کثیری امثالهم بودند و مشکوة چندی حسب الامر  
 حضرت عبد البهاء مقیم از میر بوده تبلیغ نمود تا آنکه ایرانیان  
 مقیم آنجا بمقاومت برخاستند و او مأمور سیر و تبلیغ در قفقاز  
 گشت و سالها در آن حدود خصوصاً در بادکوبه و تفلیس مقیم بود<sup>۹</sup>

تبلیغ نمود تا عاقبت در سال ۱۳۳۶ در تغلیس وفات یافت .  
و نیده ای از اشعارش چنین است :

ساقی ای دلنواز روحانی \* \* \* گرم شد از توجشن یزدانی  
 لطف کن از کرم بمشتاقان \* \* \* جرعه ای از ریحیق وجدانی  
 تا از آن روحبخش و جان پرور \* \* \* بکف آریم روح و ریحانی  
 قطره را بحر بیکران سازد \* \* \* زره را آفتاب نورانی  
 نشئه کاملش همی بخشد \* \* \* مور را حشمت سلیمانی  
 در لب جو بیار قرب دهد \* \* \* سرو درمانده را خرامانی  
 ای طبیب مریضخانه عشق \* \* \* درد دل جوید از تودرمانی  
 یاد تو مایه سرت جان \* \* \* گشته چون یادگار جانانی  
 منشعب فرع ریشه قدمی \* \* \* منفرد بار دار انسانی  
 مشتعل نار سدره طوری \* \* \* منجلی نور شمس فارانی  
 گوهر شاهوار بحر علوم \* \* \* در یکتای گنج عرفانی  
 گل من فی الوجود را محکی \* \* \* بر همه کائنات میزانی  
 ای بنانت کلید باب فتوح \* \* \* صد ریپاکت طلسم ربّانی  
 پیشوای عموم احبابی \* \* \* مرکز عهد و قطب پیمانی  
 کرمل جود را توئی وارث \* \* \* هیکل ربّ را توئی بانسی  
 خدمت از خدمت تو یافتی \* \* \* بندگی کسب کرد سلطانی  
 شکر آن طلعت مبارک را \* \* \* که بماداشت وصلت ارزانی

ورنه بر گردد امنت نرسد \* \* دست ادراك عقل امكانی  
 بسزائید آیتها الاحباب \* \* با نواهای بدع ایـرانی  
 از فیوضات نیر میثاق \* \* زنده شد روح انفس و آفاق  
 ای بدست سپرده جام<sup>طهور</sup> \* \* ای قسیم مزاجها کافور  
 از کرم جرعه ای فشان بر خاک \* \* تا کمالات گردد عین قصور  
 موجی از بحر اعظم میثاق \* \* نعره ای ای نوای تو ناقور  
 پرتوی ای ستاره اثبات \* \* نغمه ای ای ترانه ات سا<sup>فور</sup>  
 رشحه ای ای سخا فضل کرا \* \* جذوه ای ای نهال سدره طو  
 لطفی ای منشعب اصل قدس \* \* نظری ای باهل دل منظور  
 جلوه ای ای یگانه گوهر عهد \* \* لمعه ای ای شعاع نیر نور  
 رمزی ای محرم سراق راز \* \* کشفی ای پرده دار سررطو  
 سهمی ای خازن خزائن جود \* \* فیضی ای هوشیار بزم حضور  
 نکته ای ای علیم کل علوم \* \* خدمتی ای امیر کل امور  
 بهره ای ای امین کل فیوض \* \* قسمتی ای ملیک کل اجور  
 رأفتی ای بصیر کل قلوب \* \* پرده ای ای خبیر کل صدور  
 ای عبودیت تو مایه وجد \* \* ذکر و صف جمیلت اصل سرور  
 حرکات زلف میا ر د \* \* نفحات وصال را بمرو  
 همه اهل ثبوت و اهل سوخ \* \* در پناهت مظفر و منصور  
 ناظر وجه تست کل انات \* \* ثابت عهد تست کل ذکور  
 مرحمتهای روح پرور تو \* \* همه را کرده بندگان شکور



از فرح چشم ثابتین روشن \* \* \* دیده ناقضین زحسرت کور  
 وقت آن است با تمام طرب \* \* \* صیحه آرند ثابتین باصور  
 از فیوضات نیر میثاق \* \* \* زنده شد روح انفس و آفاق  
 ای رخت آفتاب مشرق جود \* \* \* ز کرخیرت طراز لوح وجود  
 از تو صادر سوانج مطلوب \* \* \* وز تو حاصل جواهر مقصود  
 از تو محکم روابط مألوف \* \* \* وز تو واصل عواطف معبود  
 از تو کامل لوازم خدمت \* \* \* وز تو بالغ تدارکات سجود  
 از تو طائر لطائف مستور \* \* \* وز تو متقن شرائط معبود  
 از تو روشن چراغ بزم وصال \* \* \* وز تو گلشن فضای غیب و شهو  
 از ثبوت و رسوخ میثاقت \* \* \* شد مقامات ثابتین محمود  
 هر که خوش نیست با محبت<sup>تو</sup> \* \* \* از حضور خدا بود مردود  
 رخ بگرداند از تو هر منحوس \* \* \* ناظر وجه تو است هر مسعود  
 حمد سلطان لایزالسی را \* \* \* که چنین باب رحمتی بگشود  
 لوح عهدی بخط خویش نو<sup>شت</sup> \* \* \* همه را امر بر وفا فرمود  
 بعد از او هر که بیوفائی کرد \* \* \* ظلم بر نفس شوم خویش نمود  
 هر که نشناخت قدر نعمت را \* \* \* گشت مصداق آنها لکنود  
 همچو عهدی ندیده دیده<sup>مهر</sup> \* \* \* همچو شرطی نبسته دست<sup>عهد</sup>  
 باید این عهد امرا عظم را \* \* \* با هزاران لسان شکر ستود  
 نازم آن دست دلربائی را \* \* \* که دل جمع را زسینه ربود  
 بقلم شرق و غرب را بگرفت \* \* \* خیمه در قاف زد بد و نعمود

- وقت آنست ثابتین گردند \* \* \* جمع در بارگاه رب جنود  
 همه بایک ترانه ساز کنند \* \* \* این نوارا بنغمه راود  
 از فیوضات نیر میثاق \* \* \* زنده شد روح انفس و آفاق  
 ای جمال تو شمع بزم وصال \* \* \* قامت سرو بوستان کمال  
 نخل شد از توشا خهای <sup>مید</sup> آ \* \* \* شاخه گردید دانه آمال  
 ماه شد از رخت ستاره <sup>بخت</sup> \* \* \* شمس گردید کوکب اقبال  
 مهر خاور شد آنکه بود اختر \* \* \* بدر انور شد آنکه بود هلال  
 بحر شد از تونهرهای حواس \* \* \* نهر شد از توقطره های خیال  
 گل شده از توغنجه آداب \* \* \* میوه گشته شکوفه اعمال  
 متولد شده جنین عقول \* \* \* گشته بالغ مدارک اطفال  
 شد مرتب مجالس احباب \* \* \* یافت ترتیب بیت عدل رجال  
 طین اوها مخود نشسته فرو \* \* \* ما توحید گشته صاف وزلال  
 آنکه منکر شد این مدایح را \* \* \* کور شد چشم او ز بانش لال  
 آنکه میخواست آشیان بپلند \* \* \* سوخت از نار حسرتش پر و بال  
 بسته شد گردنش بجهل <sup>شروط</sup> \* \* \* خواست شرکت کند باستقلال  
 شمار نقض خود نخواهد چید \* \* \* در نهایت بغیر اضمحلال  
 نسبت معنوی بقا دارد \* \* \* صوری عاقبت شود پامال  
 از ابی جهل مگه منفعل است \* \* \* شرفی یافته حبش زلال  
 نور رخساریار جلوه گراست \* \* \* از زوای سر اوقات جلال  
 وجه بیضا گشوده زلف سیاه \* \* \* حسن ذاتی گرفته نقطه خال

فیلسوفان غرب حیرانش \* \* \* شده در عالم جواب و سؤال  
فضلای زمانه بگشودند \* \* \* جمله در فضل او زبان مقال  
از فیوضات نیر میثاق \* \* \* زنده شد روح و انفس و آفاق

و راجع بابیه و ازلیه بنوعی که در بخش ششم شرح داده  
در سنین اشراق ابهی متدرجا انوار نجم بابیت در پرتو  
اشراق شمس بهائیت ناپدید گردید تا بالاخره در سنین  
اوائل طلوع نیر میثاق یعنی در سال ۱۳۱۰ حاجی ملاعلی  
شهبیر مسافرت بارضی عکا نمود و با آنکه در ضمیر داشت مسافر<sup>تی</sup>  
بقبرس کند پس از درك محضر حضرت غصن اعظم از عزیمتش  
منصرف گشت و باثبات قدم و انجذاب و اشتعال در ایمان  
بهائی بوطن عودت نمود .

و در سنین اوائل طلوع نیر عهد و میثاق ابهی مخالفین و  
ناقضین بسوی آذربایجان توجه و سعی کرده خواستند با تگانه  
بر مناسبات سابقه خود بذر خود سری در آن سرزمین افشانند  
و چندی جولان نمودند ولی دچار مقاومت ثابتین مخلصین  
و مقابلت و مناظرت مشاهیر مبلغین و غیرهم گشته خائب و  
خاسر گردیدند . نخست آقا جمال بروجردی در سال  
۱۳۱۳ وارد شد و در تبریز و میلان کار مهمتی از پیش نبرد  
ولی میرزا جلیل مسگرخوئی را که در بخش ششم نام بردیم و

لسانی در تبلیغ گوید داشت و در سال ۱۳۱۲-۱۳۱۱ در نقاط  
 آذربایجان تبلیغ کنان سیر و گردش کرده نشر این امر نمود .  
 یار خود ساخته بمرافه شتافته جولان کرد و جلیل را برای  
 نیات فاسده برقرار داشته برگشت و جلیل به خوی رفتـه  
 بشغل مسکری پرداخت و بدستوری در پرده و بحیله بـذر  
 نقض پاشیدن گرفت و برخی از بهائیان غیر ملتفت شده  
 تشدید و تهدید کردند چنانکه بترسید و بمحفل روحانی  
 تبریز تظلم نوشته اظهار خوف و بیم نمود و هم بحضورت  
 عبدالبهاء عریضه ملتصا مساعدت مالی خواست تا وقت  
 خود را مصروف در تبلیغ این امر نماید و آن حضرت لطفاً  
 و حکمتاً اجازه فرمودند که هرکس از مؤمنین بوی مساعدت کند  
 و مبلغ مصروف را از بابت حقوق الله محسوب دارد و محفل  
 روحانی تبریز برای اجراء دستور آقاعلی محمد جوان رشید  
 منجذب از اهل قریه ایلیخچی را که موجب هدایت اهالی  
 قریه مذکورگشت و هم گریلای باقر ممقانی را مأمور نمود تا  
 در آن سورت بروت زمستان سوار بر حمار چهارفرسنگ  
 راه نور دیده بخوی رسیدند جلیل را به تبریز آوردند  
 و در حجره میرزا حیدرعلی اسکوئی سکنی دادند و شبها در  
 خانه مؤمنین پذیرائی کردند و او در جامع و محافل همرا  
 آقا جمال شد و لوح فتنه تلاوت میگشت و برخی از مخلصین

منجذبین میگریستند تا آقا جمال سوی طهران برگشت  
وینای مراسله ببرخی از مخلصین احبّاء خصوصاً ابن الدخیل  
گذاشت و همّت براخلالشان گماشت و اقداماتش تأثیری  
ننمود ولی جلیل در تبریز برجای مانده بنشر منویات فاسد  
پرداخت و در خلال همان احوال اوراق نقضیه از ناقضین  
عگّا بسال ۱۳۱۴ بنام برخی از احبّاء خصوصاً بنام میرزا  
خلیل که در دائرہ مبلغین امریکائی مستخدم بوده رسید  
و در طبعش مؤثرگشت و موافقتش برای عملیات جلیل حاصل  
گردید چنانکه مکاتیب باطراف فرستادند از آن جمله برای  
میرزا علیخان تلگرافچی بدین مضمون نوشت که احبّای  
تبریز همه در اطراف جلیل و موحدند فقط چهارتن  
مشرك ماندند تا اینکه حاجی میرزا محمدتقی ابهری  
حسب دستور حضرت عبدالبهاء از عشق آباد عازم بلاد  
آذربایجان شد و پس از اقامت قریب چهل شبانه روز  
در تغلیس برای معالجه درد پا با میرزا علی اکبر میلانی  
( محبّ السلطان روحانی ) که مناجات و الواح بلحنی بسیار  
ملیح میخواند بتبریز رسید و در حجره احمداف ها منزل  
کرد و در آنحال که احبّاء بملاقاتش همیرفتند آقا میرزا محمد علی  
بن محسن بیک از وجوه احبّاء نزدشان رفته بمکالمه پرداخت  
و تا سه روز مصاحبه را دوام دادند و احدی از انکارو

اسرار جاریه خبر نیافت تا پس از سه روز ابن ابهر میرزا حیدرعلی اسکویی را از حیل و دسائس جلیل آگهی داد که بذرنقض و مخالفت فیما بین احبّا پاشیده نام چهارتن از وجوه را که حاجی معین السلطنه و آقاسید مهدی و استاد شیرمحمد تفنگ ساز و آقامیرزا حیدرعلی مذکور بودند برده سپرد که راز را با آنان در میان نگذارد چنانکه آقامیرزا محمد علی نیز متزلزل گشت ولی اینک ثبوت و اطمینان حاصل کرد و حسب مشاوره فیما بین ابن ابهر و آقاسید مهدی واحمد ا<sup>ف</sup> آقاسید مهدی ابن ابهر را بخانه خود برد و بحاجی محمد علی احمد ا<sup>ف</sup> نوشته تا در میلان آمد و جلیل را بحجره تجارت خود نگهداشت و میرزا حیدرعلی و میرزا محمد علی آحاد احبّا را بخانه آقاسید مهدی بردند و ابن ابهر برفع شبهات کوشید چنانکه همه آگهی یافتند جلیل بعلت کمال مراقبت احمد ا<sup>ف</sup> نتوانست اختلافی نماید و معذک وی را طرد نکردند و بالاخره روزی در خانه شیرزاد خان سرتیب کل احبّا دعوت شده محفل پرجمعیتی منعقد گشت و ابن ابهر خواست شبهات جلیل را بدون اشاره باسم وی رفع کند و در ضمن تقریرات خود چنین گفت بلاشک و ریب بموجب نصّ کتاب اقدس باید بحضرت غضن اعظم توجه کنیم اگر بعضی چنین تصوّر و تفوّه میکنند که مقصود از توجه نظر

باداره امور است نه مقام روحانی مماشات کرده میگوئیم چون  
 هیچ يك نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و نه در  
 اصل توجه اختلاف نداریم اولی آنکه از تفاوت مراتب عرفان  
 افراد مؤمنین صرف نظر کنیم و حساب وجدانها را با خدا  
 واگذاریم و خود را مکلف و مسئول شماریم که اختلاف و نفاق  
 در امر الله نشود و تمامت آحاد اهل بها بمرکز واحد و در کلمه  
 واحد متوجه و مجتمع شوند و جلیل از استماع سخنان مذکور  
 بجنبش آمده بعضی کلمات از لسانش بیرون جست از آن جمله  
 اینکه آقا جمال مشقت و تمب بسیار در امر الله تحمل کرد  
 چرا احبای طهران احترامش را منظور نداشتند صورت  
 فتوغرافیه اش را پاره کرده دور ریختند ولی تحمل کرده  
 ویرا نراندند تا آنکه دوشی دیگر حاجی مهدی دلال ده  
 نفر از وجوه احبارا با ابن ابهر و اخوند ملا ولی الله مراغه ای  
 و حاجی محمد علی احمد اف و نیز جلیل مذکور دعوت نمود  
 و ابن ابهر در اثناء مکالمات از کتاب اقدس و کتاب عهدی  
 در خصوص حضرت غصن اعظم خواند و بیان و تفسیر نموده از  
 آخوند پرسید که آیا شما جز این تفسیر و تبیین احتمال مقصد<sup>ی</sup>  
 دیگر از این کلمات می دهید و او سوگند یاد نمود که جز این  
 معنی و محملی ندارد و جلیل در این هنگام با آخوند تغییر  
 کرده مکرراً بسوی وی دست انداخته چنین گفت توهّم

بجمال قدم مشرك شدی و حاجی احمد اف برآشفته بوی  
 خطاب نمود گفت تو را چه حق است که با آخوند بنوع عدم  
 احترام تکلم کنی و بالجمله تمامت مدعوین در آن شب  
 بخانه میزبان بیاسودند و جلیل علی الصباح بدر رفت  
 و دیگر بحجره برنگشت و از معاشرت با احبّا محروم گردید  
 و حاجی محمد علی فراغت بال حاصل کرده به میلان و خانه  
 خود رفت و ابن ابهر پس از ایّامی چند به ارومیه و خوی  
 و مراغه و سایر معمورات حتی در دهات مانند مطنه و سیسان  
 سفر کرد آنگاه بیاد کویه و عشق آباد و طهران عودت نمود  
 و بعد از او حسب امر حضرت عبدالبهاء آقاسید مهدی  
 دهجی با پسر دوازده ساله اش سید حسین برای تثبیت  
 عهد و میثاق ابهی از عکا باذربایجان آمد و سعی و کوشش  
 نمود و حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی و نوبت با میرزا  
 محمود زرقانی بدین حدود آمد و نوبتی که در میلان بود  
 میرزا حیدر علی اسکوئی بدانجا شتافته وی را از احوال و  
 اعمال میرزا خلیل مذکور خبر داد و او بی اهمال به تیز  
 آمد احبّارا مجتمع ساخته در تبیین و تثبیت عهد و میثاق  
 بکوشید و همه را مجدداً راسخ و استوار نمود چنانکه میرزا  
 خلیل نیز مقنّب و ثابت گردید و نوبتی دیگر میرزا محمود  
 بسال ۱۳۱۶ تنها به تبریز و سایر مراکز این ولایت سفر نمود



ومیرزا حیدرعلی اسکوئی و حاجی میرزا احسین یزدی و حاجی میرزا مجید مراغه‌ای و ابن الدّخیل نیز بنقاط کثیره سفر کرده همت بقلع و قمع ریشه نقض نهادند و بدین طریق بسفر وهمت مبلغین خصوصاً ابن ابهر امریثاق در آذربایجان مستحکم گشت و فقط تنی چند در اطراف جلیل ماندند و ایامی مخصوصاً در مراغه و تبریز محسوس بودند و لیس متدرّجا بحدوث توبه و ندامت و با عوارض و حوادث طبیعه خود او از میان رفتند و یکی از آنان میرزا اسمعیل گرگانی بعلت حصول مضیقه در امور زندگانی بازمیر شتافت و از آنجا به عکا درآمده بمحضر حضرت عبدالبهاء تشرف یافته توبه و انابه کرد آنگاه بآذربایجان عودت نموده و بالاخره در گرگان درگذشت .

ومیرزا غلامحسین و ملا محمد رضا و میرزا باقر مراغه‌ای ثابت شدند و میرزا فتاح مراغه‌ای غایت ثبوت داشت و حاجی محمد حسین تبریزی معروف بشبستری که در بخش ششم حواله او آورد بموسال ۱۳۱۳ حسب اجازه حضرت عبدالبهاء در اسلامبول براهنمائی و کارگردانی و پذیرائی زائرین عکا پرداخت و بسالی دیگر که قتل ناصرالدین شاه در طهران رخ داد مورد حمله ایرانیان مقیم آنجا گردید و بدست یاری نظامیان عثمانی ویرا بسفارت ایران کشیدند

و سفیر استنطاق و تحقیق در باب ملاقات با سید جمال الدین افغانی نمود و چون دانستند که بهائی است و خصوصاً الواحی از بغلش از حضرت عبدالبهاء یافتند که نهی و منع شدید اکید از ملاقات با سید مذکور را حاوی بود سفیر ویرا باتنی چند از بهائیان محض تحفظ از تعرض ایرانیان اسلامبول بمصر روانه داشت و الواح مذکور را برای کشف حقیقت و رفع سوء ظن از عامه بهائیان بایران فرستاد و بالجمله از حاجی شبستری خاندانی برجاست . و ماچون شمه از کیفیت حکمرانی بامهربانی ولیعهدی مظفرالدین میرزا را در آذربایجان و هم حکومت با قدرت و عدالت امیرنظام گروسی را در دو بخش سابق آوردیم در این مقام احتیاجی بتکرار و بسط کلام در امور مذکوره نمی بینیم .

و در سنین حکمرانی محمد علی میرزا ولیعهد مظفرالدین شاه اهل بها بینهایت دلخوش شدند چه در اوائل حکمرانیش از امر الهی آگهی یافته از مطالعه کتب و آیات بهره گرفته و ارکان و اعضاء دایره حکومتش از مومنین و محبین این امر بودند و بدیانت و صداقت و لیاقتشان اطمینان داشت و حسن ظن حاصل نموده متدرجا بر تعلق و طرفداریش بیفزود و پی در پی در مواقع متعدد که در آنحدود از ناحیه ملاها و حکام پرجفا حوادث شدید رخ داد رعایت

و حمایت کرد و سپرد که هر وقت برایشان سختی حادث شود خبر دهند تا بحمايت برخیزد و هنگامی که اخبار قتل و غارت یزد بسال ۱۲۲۱<sup>ق</sup> به تبریز رسید مکرراً اظهار اندوه و اسف کرده چنین گفت ایکاش در اینموقع بیزد بودم و انتقام میکشیدم و نیز بگزارت نزد محترمین چنین اظهار نمود که نسبت بمذهب و عقیدت نباید تعرض کرد بلکه تمامت اقوام و مذاهب مختلفه باید در رعایت و حمایت دولت آسوده و راحت باشند و بهائیان را باو حسن ظن و عقیدت حاصل شده امیدوار براین گشتند که از مابین سلاطین آل قاجار مانند عمر بن عبدالعزیز از بین ملوک امویه باحقوق مظلومین قیام نماید .

چنانکه در سال ۱۲۲۳ ولیعهد بطهران رفت و در راه محرم در مراغه ملاها بفساد پرداختند و استشهادهای بدین مضمون ساختند که دو تن بابی مست شده جلوی دسته سینه زن را با کتاره گرفته لعن کردند و بحکمران ابلاغ نمودند که مجازات دهد و گرنه خود دست بکار زنند و حکمران جوانی باغبان حاجی میرزا مجید صدرالحکماء رئیس محفل روحانی را اخذ نموده تهدید بقتل کرد و چون استقامت دید سقط گفته رها داده بیرون نمود و جوان پس از بیست روز از شدت بیم درگذشت و سپس میرزا حسین دخیلی

و کربلائی محسن خورده فروش را بامر ملاها در بحبوحه زمستان در حوض آب یخ کرده انداخته همی زدند و محاسن کربلای محسن و موی سر میرزا حسین را کردند و هر دو را بقرب هلاک رسانده در حبس انداختند و حاجی میرزا مجید از آن اندیشه کرد که حاجی صمدخان شجاع الدوله حاکم مقتدر و خودسر بلد شروع به جور و جفای عموم احباً نماید واقعه را بولیعهد در طهران تلگراف نمود و خود از بیم حکمران به شیشوان گریخته پناه به امامقلی میرزا مالک آن قریه برد و حاجی صمدخان خبریافت بر تشدید و تقیید بهائیان بیفزود و مظلومان بولیعهد توسط آبدارش سید رضاخان از بهائیان فارس که محرم و رابط بین او و این فئه بود تلگراف رمز نمودند و ولیعهد حکم عزل شجاع الدوله صادر کرد و چون به تبریز برگشت از اعمالش مکرر وسخت متغیر بود و اوناچار شده محبوسین را رهائی داده از ملاها بازخواست کرد و از حاجی میرزا مجید معذرت خواست و حاکم مراغه را حبس کرده جریمه گرفت و بطریق تملق و ضراعت از غضب ولیعهد مأون گشت .

و نیز حکمران خوی دو تن از وجوه مؤمنین را بنام <sup>خت</sup> عقیدت و ایمان بازخواست و سب و شتم کرده بحبس انداخت و مبلغ پانصد تومان طلبید تا مستخلص سازد و مظلومان خبر

بولیعهد دادند و حاکم را معزول کرد .  
 ونیز نویتی مالک قریه سیسان بعناد دین سمایت و  
 شکایت از بهائیان قریه نمود و فراشباشی را برآن داشت که  
 عده ای را به تبریز آورده حبس کرده زنجیر بر گردنشان  
 نهاد و ولیعهد آن ایام حسینقلی خان نظام السلطنه باقی  
 از طائفه علی اللهی را که شخص معمر و محترم و مقتدر و مدبر  
 و متصف برأفت و عدالت بود و هر چند خود را بهائی نمیخواند  
 ولی غایت اعتماد و اعتقاد باین فئه داشته خواص محرمانش  
 را از ایشان گرفته پیوسته رعایت و حمایت میکرد ، بهائسی  
 دانسته حکمرانی تبریز داد و سرگماشته گان حکومتی  
 بواسطه زندانیان خبر یافت که طبّاخ و خیاط مخصوص  
 ولیعهدی (هر دو بهائی بودند ) مطبوخ مکمل با قند و چای  
 از دستگاه ولیعهد برای محبوسین فرستاده پذیرائی  
 و نوازش کردند و از طبّاخ بازخواست نمود و طبّاخ بسخنش  
 اعتنا نکرد و نظام السلطنه بشنیده وی را طلبیده چنین  
 گفت : اولی این بود که بقول مالک قریه سیسان اعتماد  
 نکرده در خصوص احوال رعایا تحقیق حق میکردی و لاجرم  
 فراش باشی تجسس نمود و دانست که مالک غرض و عناد  
 ورزیده لذا محبوسین را مستخلص ساخت و همینکه ماجری  
 بعرض ولیعهد رسید حکم داد که مالک مذکور در امور

سیسان مداخله نکند و فقط مبلغی معین در سال از رعایا بگیرد .

و نیز در موقعی که مسیو هیپولیت دریفوس از وجوه بهائیان فرانسه با مسیس بارنی امریکائی برای ملاقات اهل بها و نشر امر ابهی بایران آمدند چون به تبریز رسیدند بهائیان بولیعهد خبر دادند و او از هردو دعوت و ملاقات و مذاکرات نمود و مخصوصا از قطعه فتوغرافی جمعیتی بهائیان عشق آباد که با ایشان بود بسی مسرور گردید و در مجامع پرجمعیت احبای تبریز که برای ملاقات مسافرین منعقدگشت اعضا<sup>ء</sup> محترم دایره حکومت از جانب ولیعهد و نظام السلطنه حضوریافتند و علی هذا لوحی از حضرت عبدالبها<sup>ء</sup> برای سیدرضاخان مذکور صادر شد و در حق ولیعهد ذکر آیه مخصوص در کتاب اقدس نمودند و تاج سلطنت و افتخار دوجهان را باو نصب عین فرمودند تا چون انقلاب ایران شروع شد و مشروطیت و مجلس شورای ملی تأسیس گشت و انقلابیون که در آن میان بابی ازلی نیز بودند همه بنام بابی مشهور شدند ولیعهد را سوءظن غلبه کرد و با اینکه معلم کودکان و مؤانس محرم و ترجمانش مؤلف الدوله پیوسته خیر و صلاح را برایش بیان نمود در احوالش استقامت حاصل نشد و بیم و اندیشه و اضطراب

از وی زائل نگشت و معذلك در شبی که از تبریز برای تصرف تاج و تخت سلطنت و انتصاب برجای پدر متوفایش بعزم طهران میرفت محفل روحانی تبریز مکتوبی مفصل شامل اظهار تشکر از رعایتهايش در سنين حکمرانی در آذربایجان نسبت به اهل بهاء فرستاد و اوحتی در اثناء طریق بطهران هم اظهار حمایت کرد ولی پس از جلوس بر اریکه سلطنت تغییر حال یافته عاقبت مخذول و خاسر گردید .

و از شاه پیر مؤمنین و مبلغین تبریزی در این دوره عهد و میثاق مسیرزا محمد خان پرتوی با آغاز جوانی در طهران میزیست اطلاع از امر ابهی و ایمان یافت و تحصیلات معلومات امریه و کمالات علمیه نمود و در دائره تبلیغ وارد گشت و با اخلاق طیبه و بیان فصیح و طلیق و سیمای بشاش و مزاج بهدایت غافلین و تشویق مؤمنین پرداخت سالها در طهران و قزوین و گرگان و گیلان و خراسان و همدان و دیگر بلاد ایران و چند سال در بغداد و در قفقاز و روسیه تبلیغ نموده مورد تهاجم و تعرض حسودان و مفرضان و معرضان گشت بالاخره با کریمه آقاسید احمد باقراف خمسی ابن آقاسید محمود باقراف که شرح احوالشان در بخش ششم و همین بخش مسطور است در رشت ازدواج کرد چندی ساکن رشت و ایامی در طهران شد و بشغل تجارت

(۱) لوحی با اسم این فانی نازل میفرمایند که اهل سیسان مشتاق روی توهستند البته شما هم مشتاق ایشان هستی توقف شما در آنجا سبب بقای الفت است فانی اسباب هارا با حباب فروخته از عشق آباد قطع علاقه نموده با اهل و عیال بسیسان رفته و با احبابی آن سامان بکمال سرور و حبور یکدیگر را ملاقات نمودیم و احباب همت نموده محلّ وسیعی جهت اوقات اجتماع بنا نمودند و حاجی حسن تبریزی قدری اسباب برای آن محلّ فرستاد و خورده خورده اسباب اتحاد احباب فراهم شد و اغیار هم آمد و رفت مینمودند بعضی مقبل و برخی معرض میرفتند . جناب میرزا اسدالله قمی هم بسیسان آمده اشتعال احباب زیاد شد و وجهی جهت تعمیر مقام مقدس حیفاً جمع نمودند و پنج نفر هم در همان ایام زمستان مسافر بارضی مقصود شدند احباب از کوچک و بزرگ بمشایعت ایشان رفتند اغیار از ملاحظه این رفتار نارغز و بغضا در قلوبشان مشتعل .... بعضی از فاسدین محرک عوام شده اهل قراء اطراف را بحرکت آوردند افترا و تهمت هر چه بزیانشان آمد با احباب نسبت داده قلوب آنها را ملوّ از بغض و عناد نموده خون آنها را بجوش آورده و آنها نزد علمارفته و ایشانرا مدّ خود قرار دادند حاجی ملا محمد علی و شیخ الاسلام فتوی جهاد دادند و دستور دادند که با اهل قراء اطراف متفق شده هجوم آورند و احبابی سیسان را هلاک نمایند ولی برخی از احباب اطلاع یافته تفنگهای خود را اصلاح نموده و بعضی تفنگ خریدند و تدارک آلات نمودند و چون اغیار مطلع شدند خوف کرده



از سیسان کوچ نموده بمحلات اخری رفتند و گفتند چون اهل قرای اطراف هجوم میکنند باید درسیسان جز بایی نباشد و احباب سنگریسته تهیه دفاع نمودند و آنشب را اطفال و نسوان مضطرب و احدی خواب نکرد صبح احباب مشورت کرده چهل نفر از ایشان مع حقیر و دو طفل جلال و جمال از سیسان بتبریز شتافتیم و مطلب را کماهی بحکومت عرض نمودیم و چند سوار مأمور بقریه حاجی آقا که سبب عمده عناد و فساد بود روانه نمود از آنها التزام گرفته تحذیر کرده آرام نمودند چندی طرفین آرام بوده تا آنکه اغیار بهانه دیگر بدست آوردند و چند نفر از ضعیفان احباب را با خود هم دست کردند و در ایام محرم بنای بهانه گرفتن باحباب را گذاردند و بسر چند نفر از احباب که در محله آنها منزل داشتند هجوم برده ایشانرا بردند و چون احباب اطلاع یافتند فوراً باچماق و چوب و حربه و یراق عزم تلافی نموده بمحل آنها رفتند و آنها مطلع شده همگی فرار نمودند فانی بالای بام آمده ملاحظه نمایم که چه میشود دیدم صدای های وهوی بلند است و هفده تیر تفنگ هم خالی شد بسیار مخوف بودم که قتل واقع شود بعد از ساعتی احباب مراجعت نمودند دیدم چیزی واقع نشد بهمین های وهوی حضرات را فراری کردند و چند تیر تفنگ بهوا خالی کرده اند و بعد آن مستضعفین احباب آمدند و مذکور نمودند که ماهمه وقت باشما بوده ایم اغیار چون مغلوب و منکوب شدند مجدداً نسبت باحباب ابواب کذب و افترا و تهمت گشودند و جمعی بقراء اطراف رفته و بعد بتبریز رفته در تمام مجالس و محافل که روضه خوانی

واز علمای متنفذ تبریز حاجی میرزا اسمعیل حجة الاسلام

بود این دروغها و این تهمت‌ها را از کرمینمودند که ما در ایام محرم روزه خوانی داشتیم بابی‌ها مانع شده نعوز بالله بائمه خدا ناسزا گفتند آخوند روزه خوان رایش بریدند منبر ما را آتش زدند بعضی از زنهای ما را برده اند چند نفر از مردها را برده اند نمیدانیم چه بسر آنها آمده است یا ایشانرا کشته اند از این قبیل بیانات در جمیع دهات و تکایا و مقامات که تعزیه خوانی بوده ذکر مینمایند دیگر معلوم است که از این صحبت‌ها چگونه خون این مردم بجوش میآید بخصوص عوام لکن اکثر علماء و عقلا دانستند که این مطالب دروغ است حکومت تبریز جمعی را از طرفین میطلبید مع کدخدای طرفین حضرت ولیعهد از کدخدای احباب حاجی زین العابدین میپرسد اینها برای چه نزاع کرده اند ؟ عرض مینماید بنده در تبریز بوده لکن از قراریکه بر من معلوم شده بر سر زراعت و درخت نشانند بوده کدخدای اغیار ذکر مینماید که سر دین و مذهب بسواد شاهزاده باو نهیب میفرماید که در سر ملك نزاع مینمائید و میگوئید دین و مذهب بوده و اینها بابی هستند بشما چه مدخلیت دارد بابی باشند و بعد از حاجی زین العابدین میپرسد که بابیها چه میگویند ؟ میگوید خداوند را لا شریک له میدانند و جمیع انبیاء و مرسلین را از آدم الی خاتم همه را برحق و من عند الله میدانند و ائمه اثنی عشر علیهم السلام را محب و مطیع و منقادند و جمیع اوامر الهی را عامل اند و نواهی و مکروه را تارك حضرت ولیعهد میفرماید آقای ثقة الدوله حاجی خوب جواب داد و بعد حاجی

خلف ملامحمد مقانی محب شده اظهارایمان میگرد

به ولیعهد عرض مینماید که این حضرات مطالبی را بایین طایفه در همه جاز کرده اند و بسریحکومت هم عرض نمودند که بابیها چنین و چنان کرده اند عرض ما اینست که چند نفر نفوس امین را بفرستید تحقیق نمایند اگر يك فقره از این تهمت ها که نسبت بماداره اند راست باشد تمام عرضهای ایشان صدق است و ما مقصّر دولت و ملت هستیم و اگر تمام کذب و تهمت باشد حکم آن با شماست ولیعهد فرمود حرف از این حسابی تر و بهتر نمیشود توجه باغیاری فرموده شما چه میگوئید ؟ کل ساکت و صامت گویا کلمات حاجی زین العابدین خاصیت ثعبان کلیم بخشید که تمام الات سحره را بلعید و بطلان آنها را آشکار ساخت . حضرت ولیعهد چهار نفر از نوگرهای خود را جهت تحقیق ایین مطلب بسیسان فرستاده ایشان بنای تحقیق گذاردند گفتند آن روضه خوان که ریش او را بریده اند کدام است ؟ کسی پیدا نشد پرسیدند آن منبر شمارا که سوزانیدند در کجا و چه محل بود ؟ از جواب عاجز ماندند . پرسیدند زنهای شمارا که برده اند شوهرهای آنان کیان اند و اسامی آنها چیست ؟ معلوم نشد گفتند آن مردهای شما چند نفر که مفقود شده اند کیانند ؟ معلوم شد کذب بوده و چند نفر اسبابهای خانه خود را در محلی مخفی نمودند که اسبابهای ما را غارت کرده اند آن اغیار که آمده بوده با احباب مع شده بود میدانستند اسبابها را در کجا مخفی نمودند با احباب اطلاع دادند آن اسبابها را نیز آمده بیرون آوردند رسوائی ایشان بر هر کس آشکار شد خلاصه آن نفوس بعد از تحقیق از آنها و وجه قلق و جریمه گرفته

وحاجی میرزا موسی ثقه الاسلام مخالف بود و با وجود امور  
مفصله مذکوره در تبریز و سائر بلاد و قرای آذربایجان فتن  
و شهادتی نیز واقع شد که در بخش سابق نگاشتیم و از آنجمله  
حاجی ملا علی مقانی پس از عود از زیارت حضرت عبدالبهاء  
در عکا در وطن هدف گلوله احمد نامی شده درگذشت .

و نیز از آنجمله در حدود سال ۱۳۱۵ اهالی اطراف  
شکایت و سعایت از بهائیان قریه سیسان نزد والی امیر  
نظام کروی کردند و او ده سوار برای گرفتاری آنان مأمور  
سیسان نمود ولی سید عبدالرحیم خان قائم مقام مالک قریه  
بواسطه ابن عم خود نظام العلماء شفاعت کرده مأمورین را  
برداشتند و تقریباً پانزده تن از بهائیان معمر قریه را که  
از آنجمله حاجی زینل بود با شیخ احمد معلم اسکوئی که  
پی حفظ از شرور اهالی اسکو ملتجی به سیسان بود بشهر  
کشیدند و علیقلیخان پیشکار والی آنان را با معارضینشان

---

و چند نفر را تنبیه نموده در آخر اصلاح داده بتبریز مراجعت نمودند  
چون اغیار من جمیع الجهات مأیوس شدند لابد تسلیم شدند  
لکن ( قلوبهم یکا ) متممی ( من الغیظ ) احبای تبریز بحقیر  
مقوم نمودند که از سیسان حرکت نموده بروم تبریز شاید عداوت  
ایشان کمتر شود ... احبای سیسان راضی نمیشدند زمانی  
نگذشت امر حضرت من اراده الله نازل و میفرمایند از سیسان  
با طرف حرکت نما اگر گاهگاهی سیسان تردد نمائی جائزی  
و جناب میرزا اسد الله قمی هم از تبریز آمده . ( میرزا حسین زنجانی )

روبرو استنطاق کرد و بالاخره مبلغ سیصد تومان نقود گرفته  
 مستخلص نمود که بقریه برگشتند و در آخرین دوره جمعیت  
 بهائیان سیسان از صغیر و کبیر بالغ بر هزارودویست نفر  
 میشد و محفل روحانی و تمامت مؤسسات دیگر داشتند .  
 و در قریه مقان که شمار بهائیان قریب پنجاه تن بود  
 و میرزا اسماعیل بن محمد مقانی معروف در تبریز چنانکه  
 نوشتیم پس از وفات برادر مهترش میرزا محمد تقی حجة الاسلام  
 شده محبت و حمایت نسبت بمظلومان داشت و ملامهای  
 قریه از قبیل ملامحمد نام و پسرش میرزا علی و آقاسید محمد  
 و گروه معاریف و مقتدرین بسال ۱۳۱۱ بنای تعرض  
 گذاشتند و علی المنابر سب و لعن گفتند تا در رمضان  
 سال ۱۳۱۴ خواستند هجوم عمومی آورده بزنند و ببرند  
 و مظلومان خبر یافته شبانه بتهریز شتافتند و در محلی نیمه شب  
 با برودت هوا مجتمع شده مشورت کردند و بعضی بقریه  
 باز آمدند و تنی چند برای تظلم باولیا دولت بشهر رفتند  
 و با آقامیرزا اسمعیل حجة الاسلام و آقا حاجی نظام  
 العلماء واقعه را گفتند و حجة الاسلام گماشته خود مشهدی  
 صادق نام را برای رفع غائله بقریه فرستاد و علاجی نشد  
 بلکه فتنه شدیدتر گردید و ستمکاران هر که را از زکورو  
 اناث و صغار و کبار مؤمنین دیدند سقط گفته دشنام دادند

وقریب صد تن از ملاها و معاریفشان بشهر درآمده بواسطه  
 حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر متنفذین بحسنعلی خان  
 امیر نظام حکمران آذربایجان توسل جسته شش تن از مؤمنین  
 را بدین اسامی : شهدی محمد حسین، کربلائی باقر  
 و آقاعلی پولی و سلیمان بیک و آقا محمد و کربلائی رحمن  
 بنام بهائی و طاعنی وصف کرده مجازات خواستند و حکم  
 شدید بعهدہ حسنخان اسکوئی صادر شد که با اطلاع  
 موفق الملك حکمران دهخوارقان هر شش نفر را دست بسته  
 تحت المراقبه بشهر آرند و از آن سو حجة الاسلام بآنان  
 پیام کرد که بشهر آیند تا بتدبیر و حکمت آتش فساد را  
 خاموش نماید و سه تن بیدرنگ آمدند و کربلای باقرو  
 شهدی حسین و سلیمان بیک گرم تهیه مرکب و مایلمزم  
 بودند که ناگهان مأمورین ایالتی رسیده هر سه را گرفتار  
 کرده در خانه سلیمان بیک بچوب بسته بآزار پرداختند  
 و در آن حال انبوه تماشاگران از مشاهده آن احوال لذت  
 برده و معاندین در خانه ها برقص و نشاط شدند و سه تن  
 را در حکومت دهخوارقان حاضر کرده بشهر بردند و چون  
 حجة الاسلام و حاجی نظام العلماء از والی حکم ترک مأموریت  
 صادر کردند پیشکار ایالت فی الحال مظلومان را مرخص کرد  
 و حاجی نظام العلماء بواسطه پسرش حاجی سعید السلطنه

از ولیعهد که حکم فرمائی ایالت داشت حکم گرفت و مظلومین بقریه عودت کردند و تعرضات اهالی شدید بود چنانکه در ب خانه های بهائیان را طوٲ کردند و بتشہیر افترا کہ جنازه یکی از پیشوایان درگذشته ایشان بعلمت عدم اقتدار بدفن قبرستان درخانہ کربلای باقر ماند افواج مردم بعنوان تماشا بر آنجا رو آوردند و درمقان فتنہ نقض عهد الہی نیز اندک تأثیر کرده تنی چند بافتتان افتادند کہ بعضی تائب شدند و برخی از میان رفتند و از مشاہیر مؤمنین آنقریہ میرزا عبدالوہاب قوام العلماء ابن ملارجعلی سابق الذکر کہ سمت قضاوت شرعی و ملائسی داشت و برادرش ملا ستار و میرزا رفیع و فضل اللہ و دیگر آقاعزیز و آقا احمدعلی و برادرش آقا عبداللہ و آقازین العابدین شیخ رحیم و نیز چنانکہ مذکور شد حاجی ملا علی ممقانی پس از عودت از زیارت حضرت عبدالبہاء در عکا در وطن هدف گلولہ احمدنامی شدہ درگذشت .

و درقریہ میلان بنوعی کہ دربخش سابق شرح دادیم جمعیتی کثیر از مؤمنین در اثر ستمهای متادیهٔ مطاولہ روائح حریت و سلامت از جانب ممالک روسیہ استشمام کرده پی در پی بعشق آباد و غیرها مهاجرت کردند و معدک جمعئی ازبہائی زادگان و آنانکہ خود فائز بایمان گردیدند

میزبستند .

و در ارومیه رضائیه<sup>۱</sup> نیز جمعی برقرار بودند و چنانکه در بخش سابق شرحی از احوال میرزا حسین هدی نگاشتیم شمع جمع بود تا در سال ۱۳۳۳ بنوعی که در بخش سابق آوریم بشهادت رسید و پسرش نیز اندکی بعد از آن وفات کرد و میرزا یوسف خان لسان حضور وحید کشفی خواهرزاده آقاسیدیحیی وحید دارابی که شرح احوالش را در ضمن اوضاع نیریز میآوریم در آنجا اقامت گرفته موجب توجه مردم و نشر امر گردید .

و در قریه شیشوان نیز مرکزیت و اجتماعی از مؤمنین تحقق داشت و در میان آب مرکز قوی بهائی<sup>بود</sup> موجود و چنانکه در بخش ششم و نیز قبلا نگاشتیم حاجی میرزا حسین یزدی در جمع میدرخشید و در واقعه جنگ بین الملل بنوعی که در بخش سابق آوریم بقتل و غارت اکراد و قتل آقاعلی اکبر نراقی تفرقه در جمعیت رخ داد .

و در بناب و خوی اجتماعی بود که غالب مشاهیر را در بخش ششم اسم بردیم و در آنمیان خلیل مذکور که در دوره سابق در آن هندود و در بلاد قفقاز خدمات تبلیغیه انجام داد بنوع مذکور باضلال آقا جمال بروجردی نقض عهد و میثاق ابهی کرد سراز طاعت فرمان حضرت غصن اعظم عبدالبهاء



برکشید و بدانحال خسران مالی درگذشت .

ودرمرافه جز ابن الدخیل و حاجی عبدالمجید و برادرانش و غیرهم ازمشاهیر که درفصل ششم تفصیلاً داده و قبلاً نیز نام بردیم عده ای کثیر میزیستند و حاجی میرزا مجید درتثبیت مبنای عهد ربّ مجید رگنی شدیدی گشت و رساله اثباتیه نوشته منتشر کرد و درافهام و ارجاع متزلزلین و ناقضین همت مبذول نمود .

وآنان جمله از معاریف بهائیان مراغه میرزامحمّد ثابت پسر ملاعبدالصمد ملا و مدرّس معروف بلدبود که بافاضل قائمی و ورقا ملاقات متعدّد کرد و ازسخننان معروفش اینکه اگر این ایام حضرت قائم ظهورکند ناصرالدین شاه درهر رهگذر قراول گمارد و مستحفظ گذارد که کس بملاقات و زیارت او نرود و تولد ثابت درسال ۱۲۹۲ در قریه زوارق در دوفرسنگی جنوب غربی مراغه در دامنه جبال قره قشون که ملاعبدالصمد نخست درآنجا زندگانی میکرد واقع شد و تحصیلات علوم دینی در فارسی و عربی درمدرسه بنمود و درسن هفده سالگی که پدر مرد بجایش بامامت منصوب گشت ولی ادامه نداد و با اقارب قرارگذا داد و بقصد مشهد رضا ازطریق اردبیل براه افتاد و دچار دزدان شد که اموال گرفته قصد قتلش داشتند ولی

مأمورین حکومتی که برای دستگیری آن سارقین قاتلین در تکاپو بودند رسیده آنان را محاصره و دستگیر کردند و اموال بثابت رسید و همراه سواران بار دبیل وارد و پاکشتی بسال ۱۳۱۷ ببادکوبه رفت و بعلمت انقلاب دریا بیمار شد و اهالی مراغه از جهت آشنائی با والد مرحومش کسی را بپرستاریش نگماشتند که همه اموال حتی البسه اش را بتدریج ربود و بالاخره بجانب ایران فرار کرد و ثابت پس از صحّت ناچار در میدان قبه بگاغذ نویسی پرداخت و وجوهی اندوخت و بگنجه و تفلیس رفت و در تفلیس میرزا غلامحسین بن ملا علی واعظ بنابی که نیز جوانی تحصیلات کرده مهذب بود و بعد از فوت پدر نتوانست بآن طریق زندگی کند و لذا بتفلیس آمده بود ، با ثابت هم منزل و مأنوس شد ولی میرزا غلامحسین پس از چندی ببادکوبه رفت و با میرزا محمد حسن بن ملا باقر خوئی که مربّی میرزا جلیل مصروف خوئی بود هم منزل و مصاحب گشت و مدت سه سال با بهائیان آنجا معاشرت نمود و سعی میکرد بنوع احتیاط که میرزا غلامحسین را مانند خود بهائی سازد و نتوانست تا چون میرزا غلامحسین پس از یکسال برای زیارت بخراسان رفت و از طریق عشق آباد مراجعت نمود و این هنگام با میرزا محمد حسن مذاکره بابهایان عشق آباد را بمیان آورد بطریق نقل قول شروع

به تبلیغ نمود تا آنکه او را راضی ساخت که برای تجسس و تحقیق بمعبد بهائیان بروند و لذا چند شب مراده نمودند و در شب اخیر بدیدار کتاب هیکل منقلب و مؤمن گردیدند آنگاه ملا محمد رضا و میرزا باقر مراغه ای را نیز تبلیغ کردند سپس در فکر رفیق قدیم خود ثابت افتاد و او بعد از حرکت میرزا غلامحسین از تفلیس ببادکوه رفت و بقریهٔ مستان زیر نزدیک بالاخانی قرار گرفته مدرس اطفال و عالم و واعظ قریه شد و میرزا غلامحسین با میرزا باقر قرار دادند که بقریه بملاقات ثابت رفته و او را بعنوان گردش بشهر بادکوه همراه آورده و در بین طریق تبلیغ کنند و بمحفل بهائیان ببرند که تحقیق کامل کند و بدانگونه کردند و سه شب و روز در بادکوه بمجمع بهائیان رفته بصحبت آقا میرزا اسماعیل مشکوة و آقا ملا محمد علی که آنوقت در مسافر خانه بودند گوش دادند و بالاخره چند صفحه از کتاب هیکل را آقا محمد علی بصوت احلی خواند و تأثیر شدید در ثبات کرد که تا چند روز سر مست بود و چون بمستان زیر رفت تا یکماه خودداری کرد و عاقبت عنان اختیار از گفش رفت و اهالی دانستند و زدند و قصد هلاکش کردند کد خدا مانع شد و او را با اشپاش بحرّابه گذاشته بشهر آورد که با میرزا غلامحسین و دیگر رفقا مشتعلانه تبلیغ کردند

ومیرزا محمد حسن مذکور بمیان افتاده و از هان رامشوب  
 کرده و مابین این دسته تازه تصدیق و بهائیان دیگر  
 جدائی و افتراق افتاد چنانکه آقاغلامحسین و ثابت  
 بحضور حضرت عبدالبهاء عریضه نوشته اجازه خواستند که  
 بحضور رفته فحص قضیه کنند و مکتوبی هم بمیرزا محمد علی  
 نوشته ومیرزا جلیل خوئی نگاشته و درعین حال پی تبلیغ  
 باطراف و نواحی میرفتند ولی برفتن در منزل احمد اف های  
 تغلیسی و قرائت الواح مربوطه و نیز قرائت رساله ای از سمنند  
 رفع شبهاتشان گشته داخل در ثابتین شدند و با رجوع  
 ناقضین پرداختند بعضی را توانستند ثابت نمودند و  
 بعضی از آنان بهمان حال ماندند از آنجمله میرزا محمد  
 حسن مذکور علم نقض و مخالفت بلند کرد و بگلی جدا بود  
 واخلال میکرد ولی بهائیان عقبش را گرفتند و در کارخانه  
 نساجی تقی اف ثابت و میرزا غلامحسین درآمدند که جلو  
 کارهای او را بگیرند و بالاخره بیلاد و قرای روسیه رفته گم  
 و فوت شد و ملا محمد نیز که در رشت بود برنگشت ولی میرزا  
 باقر در رشت و دیگران رجوع کردند و میرزا محمد مکرر با  
 علما در قفقازیه مباحثه کرد و در حبسها و خطر هاشد و  
 تبلیغهای مستمر و مؤثر انجام همی میداد و خطاب  
 مهربانانه حضرت عبدالبهاء باورسید و دعا برای ارجاعش

فرمودند و امر بگردش برای تبلیغ کردند و جواب های  
 میرزا محمد علی و جلیل که رسید برای میرزا محمد حسن مذکور  
 فرستادند و آقا میرزا محمد ثابت بعدا بمشق آباد رفتند  
 معلّمی میکرد و مصدر خدمات بود و بغیرت نطق و تبلیغ  
 همی نمود و اشعار ترکی و فارسی میگفت و تخلّص بثابت  
 در همان ایام مراغه داشت و اخیرا در اثر انقلاب بلشویکی  
 بایران آمده از طرف محفل روحانی مأوریت تبلیغی یافت و  
 در اثناء خدمات تبلیغیه در طهران درگذشت .

و در اردبیل چند نفری از مؤمنین مجتمع بودند و  
 میرزا عباس در ایام ولیعهدی و حکمرانی مظفرالدین شاه  
 گرفتار شد مدتی در تبریز حبس بود و محمود کاشف سابق  
 الذکر بزندان پی دیدنش همی رفت تا آنکه چون از حبس  
 مرخص شد و میخواست شب در مسجدی بخوابد حاجی  
 ابوالحسن امین تصادف کرد و او را بخانه کاشف برود و  
 نگهداری کردند تا بهبودی حاصل شود و واقعه مهمه آنجا  
 قضیه شهادت امین العلماء بود که در بخش سابق آوردیم  
 و از علماء و معاظ درجه اولی در اردبیل بود و سال ۱۳۳۹  
 قمری مطابق سال ۱۲۹۹ شمسی در قزوین بواسطه آقا میرزا  
 موسی خان حکیم الهی ایمان آورد و در وطن با شتمال و  
 انجذاب برافروخته نزد اهالی بسمت ایمان بدیع معروف

گردید لا جرم بفتوی و تحریک حاجی میرزا علی اکبر مجتهد معروف اردبیلی در هفتم فروردین ۱۳۴۶ قمری مطابق سال ۱۳۰۶ شمسی بدست آقا بالاخان بقال اردبیلی با قمه مجروح و مقتول گردید و در قبرستان اردبیل ( طوّا ) مدفون گشت و عائله اش بواسطه محفل روحانی آذربایجان نگهداری شدند .

وهم بر اثر تبلیغ متدرجا در این دوره برخی از اقسام و مصورات دیگر آذربایجان که قبلا بهائی نداشت از مراکز امر ابهی گردید .

از آن جمله قطعه خلخال است که ملا صادق بادکوبه ای بمزم تبلیغ درزی سیّاحی وارد شده چندی در خانه میرزا محمد حسن سراج دفتر اقامت کرد و او را با برادرش ستارخان سراج الایاله تبلیغ نمود و خواست بتبلیغ سایر متنفذین پردازد و همینکه شروع بمقصود کرد نیران جهالت و عصبیت اهالی برافروخت و بصدد تعرض برآمدند و او را سید اوپس صدرالعلماء و عبد الله خان مسعود الممالک زدند و بصدد هلاکش شدند و آن مظلوم بگریخت و جان بسلامت بدر برد تا در سال ۱۳۱۸ که صدر و مسعود مذکور وغیرهما از روسا حکمران محل را برای آنکه از ایشان مخالفت کرد زده بیرون نمودند و والی صدر و مسعود و سراج دفتر را بتبریز کشیده

چندی در توقیف داشت مابین آنان و احبای تبریز ملاقات شده مؤمن گشتند و چون بوطن برگشتند برای ریاست و نفوذی که داشتند و برخی از مبلغین را نیز بدانجا جلب نمودند جمعی از اهالی ایمان آوردند و لاسیما از خویشان و بستگان شان در این امر وارد گشتند و اندک اندک قصبه هرو آباد مرکزی از مراکز امرابهی گردید و جمعی از احبّا در آنجا پدیدار شده محفل روحانی تأسیس کردند و از اشهرشان سید اویس صدرالعلماء مذکورین حاجی سید مهدی صدرالعلما مجتهد متنفذ در آن حدود بود که هیچ امری شرعی و دینی و یا کشوری و دولتی بی مداخلتش صورت نمی بست و خانه اش محل ورود و اقامت مسافرین و واردین از هر قوم و ملت بود و پشتیبان و دستگیر غربا و ضعفا شناخته شد و مبلغین بهائی در آنجا اقامت و تبلیغ نمودند و بالاخره در سن متجاوز از پنجاه سال بسال ۱۳۳۹ درگذشت و خلف صالح برجای گذاشت .

دیگر عبد الله خان مسعود الممالک مذکور سردار مسعود بن رستم خان سرتیپ که بسال ۱۳۴۲ درگذشت و دیگر سراج الایاله که بسال ۱۳۴۸ درگذشت و دیگر از مراکز جدید التأسیس آذربایجان میانج است و از وجوه احبای آنجا ملا محمد افتخارالعلماء بن

ملاحمد از علما و ائمه جماعت بود که در ایام تحصیلش در عراق عرب فائز بعرفان و ایمان بدیع گردید و چون بوطن برگشت در مسجد پدر امامت جماعت بر پا داشت و بعد از چندی مسجد و منبر و امامت جماعت را رها کرد بنشستر و ترویج امر الهی پرداخت و از اینرو در خارجه و دست تنگی افتاد و در حدود سال ۱۳۳۰ درگذشت و اخلاف نکور برجای گذاشت .

دیگر میرزا آقا بالا و نیز آقا احمد از تجار بود که بسال ۱۳۳۵ درگذشت و اخلافی برجای گذاشت .

دیگر از مرکز جدید التأسیس قریه قره شیران از قراء یورتچی واقع بقرب اردبیل است و نخستین کسی که در آنجا بشرف ایمان بدیع فائز گردید بهمن طهماسبی از بییک زادگان طایفه یورتچی بود و مجمل واقعه این است که اقوام مختلفه معروف بشاهسون چنان غوطه ور موجه تعصب و جهالت و دور از علم و مدنیت بودند که هر که در حد و شان خارج از حدود و قیود عتیقه سخن گفت مورد خطر و خونش هیا و هدر شد در چنین احوال بسال ۱۳۲۴ اسکندرنامی از آحاد همان عشیرت در خاک روسیه مؤمن بامر الهی گردید و وارد قریه قره شیران شد و خبر بسمع بهمن مذکور که در بیست و یکسالگی و در نهایت درجه عصیبت دینیه<sup>۱۱</sup> بود رسید



و با هلاکش مصمم گشت و بنای رابطه و مراده گذاشت  
 ولی سخنان اسکندر در وی تأثیر کرده فائز بایمان گردیده  
 اهالی قریه مطلع شده پی هلاک اسکندر شتافتند او گریخته  
 عزیمت روسیه کرد و بالاخره درمازندران بغایت حسرت و  
 مزیقه جان سپرد و بهمن مذکور باکمال اشتعال وجدیت  
 بنشراین امر پرداخت و نخست برادران خود حسن خان  
 و قره خان و شفیع خان و تنی چند از بیک زادگانرا تبلیغ  
 کرد و تقریباً شصت تن بهمت و جدیتش دراین آئین قرار  
 گرفتند و اهالی جاهل مقصّب شروع بمقاومت و مدافعت  
 شدیده نمودند و بایذا و زجر و تعذیب پرداخته و صدمات  
 گوناگون وارد آوردند نویتی جمعی از آن زراع و رعایاراً  
 درسورت سرمای زمستان لخت و عریان روی برف نگهداشتند  
 و اثر و ثمری نبردند .

واز وجوه مؤمنین مخلصین اینا، حاجی احمد میلانی  
 معروف برادران احمداف خصوصاً حاجی محمدعلی، اکبر  
 اخوان که در تبریز خانه خریده اقامت نمود و میرزا عنایت  
 اصغر اخوان که سالها در تبریز و طهران عضو محفل روحانی  
 و محفل ملی بهائی و رایت مرتفعه امرابهی است نیز در بخش  
 سابق مسطور داشتیم و تجارتخانه برادران احمداف مخصوصاً  
 در تغلیس مرکز این فئه و محل پذیرائی از مسافرین و واسطه

ارسال مراسلات بارض مقصود بود و این خانواده وسیع  
 جمعیتی از زکور و انات فراهم آورد که احادشان با تعلق  
 و حمیت دینیّه ارثیه و اکتسابیه در آذربایجان طهران و غیرهما  
 بنصرت و خدمت پرداختند و در اثر انقلاب بلشویکی در خاک  
 روسیه تجارتشان پراکنده شد از میان رفت .

و دیگر از وجوه مؤمنین و مبلغین این دوره میرزا ابراهیم  
 خان آذرمنیر نامبرده ( منیردیوان ) و لا دتش در سال  
 ۱۲۸۱ در تبریز و اقبالش بامر الهی در سال ۱۳۰۹ توسط  
 حاجی علی میلانی مقیم بنهای از مؤمنین متقدّمین شد  
 و بنای تبلیغ و نشر این امر گذاشت و در سال ۱۳۱۲ بارض  
 مقصود رفته ایامی عدیده در کنف فضل و الطاف حضرت  
 عبدالبهاء بیارمید آنگاه مأمور از میرشد بخدمت در طریق  
 امر و تبلیغ پرداخت و بسال ۱۳۱۳ که واقعه قتل ناصرالدین  
 شاه رخ داد شیعیان ایرانی در همه جا بصدد آحاد  
 اینطایفه شدند شیعیان از میر در صد هلاکش برآمدند  
 و ناچار بمهاجرت و مسافرت سائر بلاد عثمانیه شده زبان  
 تبلیغ گشود و بار دیگر بعکاه محضر حضرت عبدالبهاء  
 تشرّف حاصل کرد و پس از چندی مأموریت قیصریه بر ای  
 ابلاغ تلطّفات آنحضرت بخالد افندی از خاندان صلاح الدین  
 ایوبی و والی سابق بیروت که بعلت رقابت صدراعظم سعید

افندی در آنجا توقیف بود شد و بمگا برگشته مدت هفت ماه در جوار حضرت عبدالبهاء مأمور انجام بعضی خدمات بود آنگاه مأمور برای تبلیغ در آذربایجان شده غالب اوقات را مصروف در آن خدمت نمود و حسب دستور محفل روحانی تبریز پیوسته سفر بلاد و قصبات و قراء آن ایالت کرد و در خلخال نیک موفق گشت و در سایر اقسام مملکت نیز رفته بتبلیغ پرداخت و در تمامت ایام حیات بر آن خدمت موصوف و معروف گشت و در حقیقش الواح متعدد در صورت دریافت و در لغت فارسی و ترکی شیرین تکلم کرده اشعاری دارد و چند غزل و قطعه و رباعی محض نمونه ثبت میداریم :

طلوع شمس حقیقت شد از جبین محبت

جهان جوان شد از آئین نازنین محبت

ز وجه غیب برافکنده پرده شاهد وحدت

که در زمانه دهد انتشار دین محبت

برفع ظلمت نادانی و عداوت و بغضا

پدید شد دید بیضا از آستین محبت

زمان خراب چه شد ز اختلاف و کهنه پرستی

بها نمود بنا از نو این زمین محبت

ز کنز فضل و عطا داد بهرزینت انسان

بدست مکرمت خود در شمین محبت

برای نظم جهان و حفظ جمله جهانی  
 نهاد قاعدهٔ محکم و متین محبت  
 جمال اقدس ابهی همی ز عالم بالا  
 صلازند که منم یار دلنشین محبت  
 گر آدمی بگذر از شمال تیره کینه  
 بیا و جایگزین باش دریمین محبت  
 کنار گیر می از قیود وهم و تعب  
 قدم فرا نه بر عالم یقین محبت  
 می رهاکن خوی درندگی و پلنگی  
 بباش آهوی مشکین دشت <sup>چین</sup> محبت  
 کنی زمزم دل گر گیاه هرزه عدوان  
 برویدت گل نسرين و یاسمین <sup>محبت</sup>  
 شراب باقی عرفان گرت ببايد بستان  
 زدست ساقی رضوان زساتکین محبت  
 اگر خواهی چون بحر پر خروش بجوش  
 بنوش قطره ای از آب آتشین محبت  
 اگر ترا هوس دیوبندی است چو آصف  
 بساز زینت انگشتر از نگین محبت  
 ز ذره بین حقیقت بذره ذره نظر کن  
 که هست عالم امکان همه رهین <sup>محبت</sup>

( ۱۰۱ )

ببین بروز ازل کردگار جلّ جلاله  
سرشت هیکل آدم ز ما و طین محبت  
کسی که زنده بروح محبت است بپاید  
هر آنقدر که دوام آورد سنین محبت  
همیشه مرد خرد مند از خدای بخواهد  
که در حیات و مماتش شود قرین محبت  
هر آنکه بنده خدا <sup>کش</sup> ص خداست فطرت پا  
بود ز دست عطای بهاء عین محبت  
بنات باکره فکر چون حواری جنّت  
پیروند در آغوش جان بنین محبت

بشعر گفتن آذر ضمیر خیل ملایک  
از آسمان بفرستند آفرین محبت

و ایضا از اوست :

قدم بعرضه محنت نهاد ابراهیم  
پس از غفار ز هجرت دو در ربیع از ماه  
ز صلب پاک محمد علی بن مهدی  
زیطن شاه بگم از نژاد لطف الله  
بشهر معظم تبریز کشور ایران  
بخش لیلی آباد خوش هوا و میاه

( ۱۰۲ )

چو نوزده سنه طی کرد عمر در غفلت  
بسال غش شده از دین صاف حق آگاه  
بحیرت اندر میبود تا بسال شداد  
نیود اهل یقین هم نداشت استکراه  
بامرگشت مصدق ز روی صدق و یقین  
پس از صعود جمال قدم بحسرت و آه  
بامرطلعت میثاق جل احسانه  
گاهی مسافرو گاهی مقیم در درگاه  
بسال حیفش روز فراق آمد و گشت  
ز وصل دلبر محبوب دست وی کوتاه  
سفر بموطن مألوف کرد با حسرت  
برای راه نمائی مردم گمراه  
کنون گذشت چهل سال در ایران  
همیشه با غم هجران دلبرش همراه  
هزار و سیصد و پنجاه و هشت شد کامل  
که قائم است بخدمت بعون و فضل اله  
بحسن خاتمه یارب موقش گردان  
که نیست غیر تو برینده ضعیف پناه  
بحق حضرت عبد البها و شوقی پاک  
ببخش از کرمت ای غفور جمله گناه

( ۱۰۳ )

نبرده و نبرد سجده جز ب خاک درت  
 نکرده و نکند جز بطلمت تو نگاه  
 اگرچه نیست سزاوار حضرتت عملی  
 ولی امید ببخشایشت بود ای شاه  
 به پیشگاه تو آذر منیر منفعل است  
 خجالتش را مپسند ای بهاء الله

وایضا کلام آذر منیر :

تادل بخم طره آن زلف دوتاشد  
 سرمایه سودای پریشانی ماشد  
 برپیچ و خم گیسوی پرپیچ و خم او  
 برپای دل و گردن جان بند و بلاشد  
 تنها نه من افتاده این بند بلایم  
 افتاده این سلسله سرسلسله هاشد  
 هرچند در این حلقه عشاق پریشان  
 جمعیم ولی کو که چه من بی سرویاشد  
 آذر دلت ارچند بدام سر زلفش  
 افتاد ولی بود سزاوار و بجاشد

ایضا :

( ۱۰۴ )

از بسکه زفرقت بسر خاک کنم

خاک از همه روی زمین پاک کنم

خاک کف پایت بسر از آن پاشم

تافخر از این شرف بر افلاک کنم

دیگر آقامیرزا موسی ادیب مذکور که فاضل و ادیب  
خوش نویس بوده در فارسی و عربی اشعار نیکو و در انعام  
موسیقی مهارتی بسزا داشته امور معاش بمعلمی گذرانند  
سنینی در مدرسه تاعید همدان و بالاخره در مدرسه شاه آباد  
عراق تعلیم داد و بسال ۱۳۴۷ در آنجا درگذشت و مدت  
العمر از دواج نکرد و ادیب مجرد شهرت یافت .

و دیگر از معارف بهائیان پسران ملا رضای شیخی میلانی  
بودند که خود معاندت با امر بدیع داشت ولی ابناء اربعه<sup>ش</sup>

همگی مهتدی شده خاندان وسیعی برجای گذاشت و نخست  
آقامیرزا حسین اقبال کرده بعلمت تعرضات شدید بخاک  
عثمانی و عگا در محضر ابهی شرف حضور حاصل نمود و مدتی  
در سوریه و اطراف سیاحت کرده و آنگاه بوطن برگشته  
معدودی را مهتدی ساخته با برادرش ملا احمد که نیز  
ایمان آورده بعشق آباد مهاجرت نمودند و دو برادر دیگر  
میرزا علی اکبر سابق الذکر و میرزا محمد نیز ایمان آورده



بعشق آباد رفتند و شرح احوال میرزا علی اکبر روحانی را  
در ضمن اوضاع طهران مینگارم .

و از معارف بهائیان مراغه ملا ولی الله مردی طویل  
القامه کبیر العمامه عزیز اللحیه ملای بلد بود و در سال  
۱۳۱۷ بواسطه ابن الدخیل و حاجی میرزا مجید عرفان و  
ایمان بامر ابهی یافت و بیدرنک روزی برای اداء وظیفه  
هدایت عباد بمنبر درآمد و خطاب بجمعیت چنین گفت :  
ای مردم قریب سی سال است برای شما اقامه صلوة  
جماعت و اداء وعظ کردم و اکنون بخوف و احتیاط از اینک  
در محضر کبریا مقصر نشده موجب ضلالت شما نگردم آگاه  
باشید که تقریباً دو ماه است با بهائیان مواجه شده مناظره  
کردم و بالاخره بر من ثابت و مدلل کردند که قائم آل محمد  
ظهور نموده و امر جدید حق و من جانب الله است و من  
نمیگویم بمن تأسی جسته بهائی شوید بلکه قصدم این بود  
بشما آگهی دهم تا بموجب تکلیف خود عمل نمائید این  
بگفت و پایه منبر را بوسید و باین عمل تلویح نمود که منبر  
را وداع گفته دیگر برای این قبیل مسائل و مباحث ارتفاع  
بران نکند و پائین آمد و حاضرین چون دانستند که ملا  
ولی الله بهائی شد بفکر حال خود و اعمال گذشته برآمده  
از یکدیگر پرسیدند که آیا صلوات سابقه اقتدا شده بوی صحیح

و منجز است و یا آنکه باطل و محتاج باعاده میباشیم و چون زیست وی در وطن ممکن نبود بتبریز رفت و در جماع و محافل احباب حضور یافت و او را در خانه منزل داده چنیــــن مصلحت دیدند خویش را معروف بدین نام نکرده با علما مروده و معاشرت نماید و بدین رو چون شهر محرم رسید و اهالی در مسجد فرش گسترده بساط روضه خوانی نهادند منبری در مسجدی برایش مهیا ساختند که تاهفت روز مرتباً وعظ نموده و روضه خواند و طلاق لسان و مباحث جذابش مؤثر گردید و بر سامعین گوارا گشت ولی یکی از ملاحیای مراغه ساکن تبریز احوال و اسرارش را فاش ساخته ملاها را تحذیر کرد که بالاخره مقاصد و افکارش آشکار شده در عقول و قلوب جایگزین گردد و او خبر یافت و قبل از آنکه از منبر بیائین کشند در یوم هشتم در حالیکه بر منبر سخن میگفت عذر اقامه کرده عفو خواست و از آن پس حاضر نشد و لا جرم احباب مشورت کردند و برایش تدارک سفر دیدند و برای تبلیغ بصفحات قفقاز حرکت دادند و بایروان و دهاتش آرتوز که سکنه اش از طائفه علی اللہیند رفته تبلیغ کرد و بالاخره به کوك چای از توابع بادکوبه و خاک شیروان شتافته بتبلیغ پرداخت و مسلمانان تعصب کرده شکایت بحکومت نمودند و آن مظلوم دستگیر و چند روزی توقیف گردید و حکم تبعید

صادر شد و دوتن قزاق سواره وی را باعامامه کبیرو محاسن  
 طویل پیاده در جلو اسبان در مدت چهار پنج روز ببادکوبه  
 رساندند و در کشتی گذاشته بایران فرستادند و در آستارا  
 پیاده شد بتبریز آمد و مدتی بماند و با حاجی ملا اسکندر  
 سرابی که در طریقش بحجّ مکه وارد تبریز شد شبی تا صبح  
 پیوسته در باب این امر سخن گفته او را مهتدی نمود . و  
 بالجمله ملاولی الله اخیرا بمراغه عودت کرده در سال  
 ۱۳۲۸ درگذشت .

دیگر آقامیرزا حسین طوطی از طلاب فاضل بصحافی  
 اشتغال داشت و چون ایمانش شهرت گرفت رئیس طلاب  
 ناظم الشریعه بواسطه دوتن از آنان وی را حاضر کرده بفلکه  
 بسته چوب بسیار زدند و با اطلاع حکومت تبعید کردند  
 لا جرم بروسیه رفته در تجارت داخل شده سالیانی بتبلیغ  
 و ترقیم در ممالک روسیه و چین و خاوه خدمت همی نمود  
 و دیگر میرزا باقر ناشری و آقامیرزا غلامحسین (۱) از

(۱) در تاریخ ۱۳۱۸ قمری سه تن بنام آقامیرزا غلامحسین  
 و محمد باقر ناشری و میرزا محمد ثابت از طلاب و اهل مراغه  
 متفقا عازم خراسان شدند چند روز در بادکوبه توقف نمودند  
 آقامیرزا غلامحسین عجله کرده و رفیق را بجا گذاشت سوی  
 خراسان حرکت نمود در عشق آباد بعضی از هموطنان با او  
 در باب این امر صحبت کردند قبول نکرده رفت ولی در

طلاب علوم دینیّه که بعداً فائز بایمان بدیع و خدمت

خراسان تصدیق باین امر نمود و مراجعت ببادکوبه کرد  
 محمد باقر ناشری را تبلیغ کرده و ناشری بعد از چند روز  
 میرزا محمد ثابت را تبلیغ نمود و هرساله نفر متحد و هممهند  
 شدند که هر قدر هستیم عمرمان را در راه امر صرف نمائیم  
 ایشان فوراً مشغول شدند و هر روز پروانه وار صحبت امری  
 در کوچه و بازار مینمودند با آن درجه رسید که محفل روحانی  
 محل هر چه نصیحت فرموده مشتمل تر شدند و بالاخره محفل  
 احضار نموده فرمود که حکم محفل حکم جمال قدم است خواه  
 قبول کنید خواه تمرد کنید ایشان تسلیم شدند محفل  
 روحانی امر فرمود که شما از قره باغ تا تفلیس گردش نمائید تا  
 دو ماه دیگر بعد مراجعت ببادکوبه کرده ایامی راحت و  
 آسوده باشید و آن سه پیاده بشهر قره باغ رفتند چند روز  
 مشغول تبلیغ شدند مهدی عبدل نام بهائی ایشان را  
 مهمان کرده بخانه برد بعد از نهار خودش را معرفی نمود  
 و بعد از دو روز همسایه خبردار شد به آقا محمد آقا یکی از  
 علماء آن شهر را پورت داد فردا یک نفر فرستاد مشهد عبدل  
 را طلبیده و چون بعد از دو ساعت مراجعت کرد گفت خیال  
 فتنه دارند گفت صلاح اینست من باشما مسافرت کنم ولذا  
 باهم از شهر خارج شدند در بین راه مهدی عبدل به  
 بادکوبه رفته آن سه نفر بشهر کنجه رسیدند چهار روز تبلیغ  
 کردند و قرار گذاشتند در هیچ جا با احباب ملاقات نکنند  
 و در شب آخر احباب آنجا مهمان کردند فرمودند شما  
 تخم افشانی کردید کفایت نمود آبیاری با ما ست ایشان  
 خدا حافظ کرده بتفلیس رفتند و یک هفته در آنجا مشغول  
 تبلیغ شدند یکروز وقت ظهر دو نفر پولیس آمدند ایشانرا

تبلیغیه شدند و خصوصا میرزا باقر مذکور بمأموریت محافل

گرفته بدیوانخانه بردند و چون مجتهد آنجا شکایت کرد ایشانرا حبس نمودند آن زمان حاجی علی اکبر احمد اف تجارت میکرد خبردار شده بدیوانخانه التزام داده آورده پذیرائی نمود گفت محفل روحانی امر فرموده که بیاد کوبه مراجعت نمائید ایشان بیاد کوبه رسیدند و محفل روحانی آقا میرزا غلامحسین و میرزا محمد ثابت را بمراغه و محمد باقر ناشری را برشت فرستادند ناشری بانزلی رفته ده روز آنجا مانده یکنفر ملاحسین نام معلم را تبلیغ کرد و او دوفرد دیگر تبلیغ نمود و لذا صد ابلند شده عالم آنجا بنایب حکومت عارض شده ناشری را دست بسته برشت فرستاد آن زمان حکومت رشت ولیخان تنکابنی سپهدار بود دو روز حبس مانده روز سوم وقت عصر در محضر سپهدار یکی از آقایان رشت مذاکره کرد که در انزلی يك بابی را نایب حکومت آنجا حبس نموده سپهدار فرمود آن بابی را اینجا فرستاد و بفراش امر نمود که آن بابی را بیار و ناشری را حاضر نموده سپهدار فرمود يك سؤال میکنم هرگاه درست گفتی فبها والّا کار مشکل میشود بگونه بینم مردم را چه طور بابی میکنی؟ ناشری گفت قربان اول مسلمان میکنم بعد بابی حکومت خندیده با آقایان فرمود حالا معلوم شد اول ما بقیقول مسلمان بشویم بعد بدانیم تکلیف بابی چیست یکی از آقایان گفت اینها خیلی فضول و جسور شده اند و لهذا سپهدار حکومت فرمود بپرید نگهدارید فردا تکلیف معلوم میشود دو روز دیگر فراش باشی بامر حکومت سه روز التزام گرفته بخانه میرزا ابراهیم سرهنگ فرستاد ایشان بهائیس بودند و محفل روحانی ناشری را به لاهیجان فرستاد

روحانیه در همدان و غیرها مشغول بخدمت تبلیغیه

وقدغن کرد که ده روز آنجا صحبت امری نکند لاجرم ناشری بعد از ده روز بمرافه رفته پیش از ورودش میرزا محمد ثابت ندای الهی را بعلماء و اهل شهر رسانیده بالاخره ناظم الشریعه رئیس طلاب ملاحظه نمود اگر ثابت اینجا بماند اهل شهر را از راه میبرد و نفر طلاب فرستاد و او را در مدرسه حبس نموده فردا رفته با حکومت همدست شده بازار دکان را بزور طلاب بسته وقت عصر با سب سیاه سوار وارد مدرسه شد چوب و فلک حاضر نموده با چهارنفر طلاب چوب کاری کرد که ثابت بیهوش شده بعد از یکساعت رو بناظم الشریعه نموده گفت حضرت آقا امروز همان روز است که ابن سعد سوار اسب سیاه ایستاده دارد حکم میکند بعد آقا امر فرمود ثابت را بدم اسب بسته از مدرسه وسط بازار کشیدند . حاجی صدرالحکماء و میرمهرالدین آقا بهائی از اعیان شهر مراغه بودند ایشان پیش حکومت سختگیری کردند حکومت چهارنفر تفنگدار فرستاده از دست طلاب گرفته بدارالحکومه رسانیده دو روز نگه داشته شبانه بخانه حاجی صدرالحکماء فرستاد و مشارالیه با دو نفر احباب با کفایت به تبریز روانه نمود و یکماه آنجا راحت شده بروسیه مسافرت کرد و چندین سال در بادکوبه و عشق آباد تاسمرقند قیام بتبلیغ نمود و قتیکه روسیه بالشویکی شد ایشانرا با چند نفر احباب گرفته حبس نمودند چند وقت در حبس ایذا و ازیت بی اندازه نمودند بالاخره عازم ایران بطهران آمده محفل مقدس روحانی مرکزی بولایات ایران فرستاد خیلی ایشان مبلغ و عالم بود و همیشه شب و روز مشغول تبلیغ و خدمت بود تا اینکه آخر در طهران صعود

نمود و یک دختر بزرگ اشراقیه نام مبلغه و معلمه مدرسیه  
 نجف آباد است دوره سوم حضرت ولی امرالله واقعه درمرا<sup>ه</sup>  
 سنه ۱۳۴۱ شهیدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشیری از  
 محفل مقدس روحانی درخواست نمودند که احباب عقب مانده  
 دعوت کنیم تحریض و تشویق شوند و روزهای جمعه نفوس زیاد  
 باشد محفل روحانی قبول فرموده اما بحکمت تا وقت پائیز  
 احباب گرم شدند کم کم شهرت یافت مردم در جستجو  
 افتاده تا یکماه بعید مانده تقریبا هیجده و بیست نفر با مر  
 مبارک فائز شدند آقای شریعتمدار و آقای میرفرج الله  
 مدرس چند نفر از طلاب را تحریک مینمودند هر روز میآمدند  
 دکان احباب تازه تصدیق چیزی بخرند بهانه میکردند  
 باسم بابی از بیت مینموده و پول هم نمیدادند و احبائی که  
 تردد میکردند کتک کاری و سب و لعن مینمودند و احباب  
 عوض آنها تبلیغ میکردند بالاخره آقایان دیدند توی بازار  
 دکان غیر از صحبت بابی داد و ستد ندارد چاره از دست  
 رفته چه کنیم چه نکنیم ؟ یکی از نبیره شهید نصیر شاطر  
 ثناء الله نام بود فشنگ و طرّقا میفروخت آن زمان مرسوم  
 بود چهار هفته بعید مانده آتش بازی میکردند در آخر  
 چهارشنبه با تحریک آقایان یک نفر از طلاب یک فشنگ و طرّقا  
 در دست کرده و آیه ولا صلیبکم بجزوع النخل را بروی  
 طرّقا نوشته آورده به طرّقاهای ثناء الله انداخته دوباره  
 طلاب آمده پیدا کرده مردم را صدا کرده که نوه شهیدی  
 نصیر از قرآن طرّقا درست کرده میفروشد مردم جمع شده  
 قدری ثناء الله را زده کتک کاری کرده بحکومت بردند  
 فردا آقایان دکان بازار را بسته و دسته سینه زنی تطبل و علم

دیگر آقا سید عبد الله میانجی از ائمهٔ جماعت و فضیلا

بحکومت رفته سئوال وجواب نمودند حکومت فرمود آقایان این کار بچه دوازده ساله نیست بالاخره آقایان گفتند این کار را مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری ساخته برای خیانت قرآن و توهین اسلام بالاخره چند نفر فرارش باشی شاطروناشر را گرفته حبس کردند این هشتم شهرالاعلا بود هر روز دو دفعه استنطاق نموده تا دوازده روز آخر استنطاق آقایان گفتند شما چرا آیه ولا صلبنکم را روی طرّقا نوشتید؟ باید شمارا بدار بزنیم ایشان در جواب گفتند این حکم فرعون است خدا در قرآن نقل قول میکند که به منجمین گفت هرگاه جواب موسی را ندهید از شاخهٔ درخت خرما می آویزیم شما درخت خرما را حاضر کنید و ما حاضریم . حکومت خندید غروب شد آقایان تشریف بردند فردا آقایان و ملت حاضر شدند بالاخره در میدان آرد و گندم فروش را حاضر نموده بودند حکومت دید این کار بالا گرفته با آقایان تغییر نمود که شما بحکم خودتان کار میکنید فرارش و تفنگدار خواسته که آقایان و ملت را بیرون نمود و حکومت برادرزاده حاجی صمدخان شجاع الدوله بود و الآن در طهران وکیل آذربایجان است . این قضیه در سال قونسول کشی امریکا واقع شد که در تمام ایالات ایران احباب را قتل و غارت نمودند حتی در طهران بالاخره حکومت دکان و خانه های احباب را با تفنگدار و فرارش حفظ نمود بعد از دو روز حکومت در درشکهٔ خودش با چند مأمور از مراغه بتبریز فرستاد مشهدی نصیر شاطر و محمد باقر ناشری دو ماه در نظمیّه مانده محفل مقدس روحانی تبریز نجات داده بمراغه ارسال نمود و از محافل



پس از فوز بایمان در میانج بتبلیغ ونشر نجات پرداخت  
ومعروف بدین نام شد و خدمت تبلیغ همیشه کرده در همدان  
وگیلان و بلاد آذربایجان و غیرها بتبلیغ ونشر امر ابهسی  
پرداخت و بالاخره در تبریز با تغییر وضع استخدام دوائر  
دولتی گرفته مقیم شد .

ونیز جمعی کثیر از بهائیان آذربایجان در ایندور  
مهاجرت بمشوق آباد نمودند وعده ای از آذربایجانیان  
مقیم آن بلد متدرجا بملاقات اهل بها فائز بایمان گردیدند  
ودر آخر این دور گروهی از آنان بایران مخصوصاً آذربایجان  
عودت کرده بخدمات روحانیه پرداختند که از آنجمله آقا  
علی اکبر و برادرش آقا محمد حسین عباسوف باخانواده<sup>۶</sup>  
وسیعه شان میباشد و شمه ای از احوالشان در بخشش  
ششم مسطور گردید .

دیگر آقا میرعلی اکبر اسکویی در عشق آباد رفته با  
عائله اش بماند آقا میرعلی اصغر در مشهد خراسان اقامت

آذربایجان برای سردار ناصرکه همین حکومت بود رضامندی  
ومضونیت ارسال نمودند حتی آن زمان جناب امین مرحوم و  
آقا اسدالله قمی در طهران بحضور مبارک حضرت ولی امرالله  
ارواحنا فداه عریضه نموده بودند در جواب عریضه ایشان  
فضل لانهایه عنایت میفرمایند لوح عنایت در خصوص ایشان  
ومرافه در نزد ناشری مانده است . ( میرزا محمد باقرناشری )

جست و دیگر آقا شیخ احمد معلم اسکویی مذکور از شدت تعرضات اهل وطن بمشوق آباد رفته فائز بانواع خدمات گردید و پس از عودت بآذربایجان پسران اربعه اش که مانند پدر موصوف بتعلق و تقدّس اند در تبریز شرکت و حجر بنام سلیمی تأسیس کرده با همت تمام بخدمت پرداختند و در آذربایجان عائله وسیعۀ سلیمی معروفیت در امر الله یافته و اخیراً در طهران سکونت کرده و نیز شهرت گرفتند .

واز جمله مهاجرین آذربایجان استاد اسد الله و سلمان از اهل قریه ایملخچی تبریز که قبلاً اسم بردیم و مشتمل بر خانواده های بسیار علی اللهیه <sup>است</sup> با چند تنی دیگر بسال ۱۳۱۴ وارد وساکن عشق آباد شدند اسد الله و سلمان چند شتر گرفته از برای فخّاران هیزم میبردند و سه تنی دیگر از احبّاً بهمان شغل اشتغال جستند و جماعت فخّاران بدیشان عداوت نموده و شکایت و سعایت با داره پلیس برده گفتند این عده بابی اند و با کارگران صحبت مذهبی کرده بابی میکنند و افترا و بهتان زدند و پلیسیّه همه را طلبیده و تنی از ایشان را که مشهدی ستار پیر بود مرخص کردند و دیگران را که اسد الله و سلمان مذکور <sup>شدند</sup> و غلامعلی گرمرویی و عباس مقانی بودند در حبس پدا و مشهدی ستار از مفارقت رفقا بی تاب شد و آنان پس از سه

روز مستخلص شده در عشق آباد اشتغال بکار نمودند و نوبتی اسدالله با سلمان از دهات اطراف گاه خریده بشهر آورده میفروختند در یکی از قرا<sup>۱</sup> سمت غربی بلد بجائی در شب بیتوته کردند و شترهایشان هم نزدشان بود و مقداری نقود پنهان کرده داشتند قریب بطلوع صبح چند تن بیالای سرایشان رفته ضربتی با کارد و شمشیر بقصد قتل وارد ساختند چنانکه آنان مدهوش بیفتاده در آنحال شخصی تصادفاً بیالینشان رسید و خبر بد ائره<sup>۲</sup> پلیس رساند آنان را بیمارخانه برده درمان کردند تا بهبودی یافتند . دیگر از آنربایجانیهای ساکن عشق آباد برادران شهدی فتح الله وقائم بابا بنابی و شهدی عبدالغفار خرازی فروش اردویادی<sup>۳</sup> شهدی جبار نعلبند تبریزی بودند و نیز شهدی علی بن زین العابدین ارومیه عاقله در این امر تأسیس نمود .

ومهددیقلی بنابی صراف در عشق آباد فائز بایمان گردید و در سال ۱۳۰۹ بعلت آشفستگی از غروب شمس جمال ابهسی و انتشار و باعزم ملاقات برادر سوی مشهد شتافت و در آنجا مسلمانان فراری از عشق آباد شروع بتعرض وی کردند و بعلت بغض و عنادی که از واقعات سال ۱۳۰۸ در امر شهادت حاجی محمد رضای اصفهانی و انتقام حکومت روسیه

از مسلمین در دل داشتند و پیرا نزد حکومت کشیده قصد  
 هلاک نمودند و بالاخره باخذ مبالغی جریمه خاتمه یافته  
 رهاشد و خواست از شهر بگریزد چون دروازه ها بسته بود  
 کار مشکل گشت و برخی باوی مساعدت کردند تا از شهر  
 بدرآمده از راه قهقهه بقصد عشق آباد تمامت روز پیاده  
 بدوید و راه گم کرده ببا جگیران رسید و برخی از مأمورین که  
 از حالش خبر داشتند منتظر و مترصد بودند و پیرا دستگیر  
 کردند و پس از ضرب بسیار کت بسته جلوی اسب سواری  
 روانه مشهد کردند و در بین طریق در دهی برخی را دل  
 بر اوسوخت و نقودی از او گرفته تسلیم سوار مأمور نمودند و  
 استشهادی بر فرار کردن وی ساخته او را رهائی دادند  
 و راه فرار را تعلیم کردند و پیاده بعشق آباد بگریخت ولی  
 دچار ترکمانان قاچاق بگیر شد و بعضی او را شناخته طریق  
 قوچان نشان دادند ولی راه گم نمود و شبی را گرسنه و تشنه  
 بسر برد و بعد از چند روز مشقت و تعب شدید بقوچان رسید  
 و در آنجا باز دچار برخی از مأمورین دولت گشت و بمساعدت  
 بعضی مبلغی داده از چنگ آنان مستخلص گشت و بسوی  
 با جگیران بقصد عشق آباد گریخت و در شبها میدوید و راه  
 میبرد و روزها مختفی میگردد تا رسید و هنگامیکه بسوی  
 خاک روس میرفت سواری از عقبش شتافته او را گرفته بسمت ایران

باز آوردند و مبالغی نقود گرفته برهنه نموده رها ساختند و در آنحال بعضی بطرف روسیه رفته واقعه گفتند و تذکره قرنطینه برایش گرفتند و او را بخاک روسیه رساندند دیگر هرچه معاندین ایرانی کوشیدند و دست تأسف سودند سودی نداد و او بمشق آباد رفته سکونت نمود .

وازمبھائیان آذربایجانی آقاسیدعلی حاجی فرحان از شترداران راه مگسه که وکالت حج نیز میکرد وشبلی با قافله از راه بهجی میگذشت وزیر اشجار صنوبر بیتوته کردند ویا مرجمال ابھی چای برای همه بردند و صبح درحین عبور بهریک ابراز ملاطفت فرموده نقل دادند وچنین فرمودند ما درحق شما و شما هم درحق من دعا کنید و دریغداد بواسطه محمد حسین وکیل اطلاع یافته و بملاقات با اهل بها در معمورات ایران ایمان حاصل کرد . و بالاخره مجاور حیفا شده بجای فروشی اشتغال گرفت .

دیگر مشهدی حسین تبریزی عارف مسلک شیفته حضرت عبدالبهاء درارض مقدس شده مدتی درباغ جنینی باغبانی نمود و بالاخره باسکندرونه رفته و درآن حدود درگذشت .  
وازشهداء آذربایجان آقامیرزا محمدعلی مشیرالتجار دربخش سابق ضمن واقعات ۱۳۳۰ واقعه شهادتش را در بساری و مازندران نوشتیم و او ابن ملا محمد کتابفروش

بن محمد باقر نیشابوری الاصل بود و محمد باقر مذکور عم  
 شیخ احمد شهید معمره نیشابوری در ضمن قدماء مؤمنین  
 معمره بواسطه برادرزاده مذکور در زمره مؤمنین بامر بدیع  
 درآمد و پسرش ملا محمد باقر کتابفروش بعدا مقیم تبریز  
 گردید . آورده اند که شیخ احمد در تبریز بخانه وی بسا  
 سه تن مهمان بود و صادق خان داروغه بیگلربیگی شبانه  
 بامر حکومت با جمعیت بسیاری از سرباز و گماشتگان حکومتخا  
 نه  
 بخانه ریخته خانه را غارت نمودند و هر چهار را کت بسته  
 بدارالحکومه کشیدند و محبوس ساختند تا پس از چندی  
 ملا محمد را باتنی از محبوسین که سید بود مستخلص ساخته  
 و شیخ احمد را باتنی دیگر بقتل آوردند و ما در بخش پنجم  
 کیفیت واقعه ۱۲۸۳ را مفصلا نگاشتیم و ملا محمد از آن  
 پس با عائله مقیم طهران گردید تا در سال ۱۲۹۸ درگذشت  
 و خلفش میرزا محمد علی مذکور را ولادت در شب یکشنبه ۱۴  
 شوال بسال ۱۲۸۱ در تبریز واقع شد و بعد از وفات پدر  
 در طهران و سالها در همدان و تبریز و رشت و استرآباد  
 بتجارت مشغول بود تا بسال ۱۳۳۰ مذکور در ساری بشهادت  
 رسید و جسدش در قبرستان ملا مجدالدین مدفون گردید  
 و محمد اسمعیل امین التجار اصفهانی شهید در همانوقت  
 نیز در قبرستان مذکور مدفون شد و میرزا محمود در امام زاده

عبد الله دفن گردید .

و ما دربخش ششم معدودی از بهائیان آذربایجان مهاجر باراضی مقدسه و بعشق آباد و غیره ما را شمردیم که از شاهیرشان حاجی علی عسکر تبریزی و برادرش مشهدی فتّاح بودند و آقا حسین آقا معروف بقهوه چی پسر حاجی علی عسکر را نام بردیم که بدستور حضرت بهاء الله قهوه چی حضرت عبدالبهاء بود و کمال رضا از اخلاص و خدمتگزاری<sup>ش</sup> داشتند تا تقریباً بسال ۱۳۲۵ از اینجهان درگذشت و در حیفاً مدفون گردید . و از وی خانواده ای برقرار است و دو دختر حاجی علی عسکر یکی زوجه<sup>ه</sup> میرزا محمد علی ناقص اکبر و دیگری زوجه<sup>ه</sup> جواد قزوینی مانند شوهرشان از حـزب ناقصین بودند . و از آقا محمد ابراهیم پسر مشهدی فتّاح نیز در عکا دودمانی بجای ماند و نیز حاجی خلیل گلشن میلانی مهاجر بعشق آباد را نام بردیم که پسرش آقا علی اکبر معروف بخلیل اف و خلیل اف در عشق آباد شهرت داشت و کربلایی قاسم در عشق آباد بسال ۱۳۲۲ وفات نمود و میرزا عبد الکریم اردبیلی ساکن عشق آباد در صف اول اهل بها در شهادت حاجی محمد رضا شهید زحمتهای فوق العاده<sup>ه</sup> کشیده و بخدمت موفق شده در آنجا بود و بسال ۱۳۱۵ وفات نمود و خواهرزاده اش آقا محمد فتح الله اف بعد از

وی همان رتبه و مقام داشت و مشهدی علی اکبر عباسیان  
 مشهور عباسوف میلانی و برادرش آقا محمد حسین و خاندانش  
 در عشق آباد مشهور بنام این امر بود . مشهدی علی اکبر  
 در عشق آباد و ایران سالها از جانب حاجی ابوالحسن امین  
 اردکانی ، امین حقوق بود و شهرت و نام نیک و ایمان  
 و اخلاق قوی و پسندیده داشت تا چنانکه در بخش مذکور  
 یاد کردیم بسال ۱۳۴۹ در تبریز وفات نمود و بدینگونه  
 خاندانی چند از بهائیان سیستان و میلانی و غیرهما  
 در بخش ششم شمردیم .

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*



اصفهان و توابع  
مممممممممم

چنانکه دربخش ششم نگاشتیم هنگام غروب شمس جمال  
 ابهی در اصفهان و توابع جمعی کثیر از بهائیان میزیستند  
 و مخصوصاً در نجف آباد و اردستان مرکزی بزرگ دایره بود  
 و در فتنه جا لکه نقض اثری از انحراف و اختلاف در آنحد و د  
 حاصل نگشت و بمسافرت مبلغین که بی درپی گذشتند  
 جمعی دیگر در این امر طلوع نمودند و علاوه سابقین که  
 در بخش مذکور شمر دیم و نیز اخلاف طیبه شان اجتماعی  
 حاصل آمد و بعلت غلظت حکمران ظل السلطان و شیخ  
 محمد تقی نجفی ابن الذائب و غیرهما قتل و غارت و بلایائی  
 بر آحاد این فتنه رخ داد که در بخش سابق نگاشتیم و میرزا  
 محمد صادق بن محبوب الشهدا و آقا سید مهدی و آقا  
 سید هادی پسران آقا سید عبد الرحیم و نیز میرزا علی محمد  
 سیف الذاکرین و میرزا عبد الحسین محرر پسران حاجی  
 سید جواد و از خاندان شان و نیز از خاندان گندم پاک<sup>کن</sup>  
 و غیرهم را در بخش مذکور نام بردیم و خاندان سلطان  
 الشهدا<sup>۱</sup> بنوعی که بیان کردیم در اراضی مقدسه قرار  
 یافتند و در ایران نماندند و از پسران محبوب الشهدا<sup>۱</sup>

جز میرزا محمد صادق در امر ابهی نامدار نشدند و از او و  
 زوجه اش که دختر بزرگ سلطان الشهدا<sup>۱</sup> بود خاندان  
 محبوبی در این امر برجا شدند .

آقاسید مهدی و آقاسید هادی علاقه بند پسران مذکور  
 آقاسید عبدالرحیم موصوف در بخش سوم و ششم قرب دروازه<sup>۲</sup>  
 اشرف دکه علاقه بندی و ابریشم فروشی داشته غالباً واسطه<sup>۳</sup>  
 ارسال مراسلات و الواح بوده شهرت تامه بنام این امر نزد  
 اهالی یافتند و در فتنه<sup>۴</sup> شهیره<sup>۵</sup> قونسولخانه همینکه بنا<sup>۶</sup> بیرو  
 آمدن متحصنین شد و آقاسید ابوالقاسم شهید گردید  
 نیمه شب در آمده روز دیگر بر دکه خود نشستند و مردم آگاه  
 شده هجوم آوردند هر دو را در راه توهین و ضرب کنان  
 و آب دهن زنان بمیدان شاه کشیدند که بکشند ولی بعضی  
 از گماشتگان حکومتی که سابقه<sup>۷</sup> اطلاع باین امر نیز داشتند  
 رسیده آن دو را گرفته و در حجره<sup>۸</sup> داروغه نگهداری کردند  
 و آقانجفی ابن الذئب<sup>۹</sup> خبر رسید و نزدیک بود که جمعی  
 ریخته خون دوسید مظلوم را ریزند ولی آن دو نـزـد  
 رکن الطک نائب الحکومه رفتند و چندی در توقیف بسر بردند  
 و هنگامیکه آزاد شدند بعلمت شدت تعرض و تعدی مردم  
 اقامت در وطن نتوانستند لاجرم توطن<sup>۱۰</sup> در آباد<sup>۱۱</sup> اختیار  
 کرده بکسب خود و هم تبلیغ پرداختند و آقاسید مهدی

در حدود سال ۱۳۴۳ بحال مرض باصفهان آمده درگذشت  
و آقا سید هادی بعد از فوت برادر باصفهان آمده بماند  
و مورد تطاول و تعدی اهالی خصوصا ملایان بود تا تقریبا  
در سال ۱۳۵۲ درگذشت و خاندان رحیم پور از ایشان  
برجای ماند .

دیگر از اقدم بابیان بهائی ساکن در آن بلد حاجی  
سید جواد سابق الوصف در بخش سوم و ششم چون در سال  
۱۳۱۲ درگذشت خاندانش چنانکه در بخش ششم شرحی  
داریم برجای بود و حاجی میرزا علی محمد سیف الذاکرین  
پسر مهترش که بصحبت حاجی میرزا حمید علی تکمیل یافته بر  
منابر و مجامع بنوع حکمت و عدم تصریح نشر اصرر بدیع  
همی نمود و در فتنه قونسولخانه که در بخش هشتم نگاهشتیم  
معاندین تشنه خونش بودند و او باطاعت مضمونی که در  
لوحش مسطور است حکمت تاج شهادت است چندی در  
مریضخانه جلفا مختفی و ملتجی شده و با غایت تواضع و  
تحمل و فضل و شعر و ادب و بیان و وقار و لباس علمی که در  
برداشت ناچار بجلا وطن گردید آنگاه زن و فرزند و اثاث  
را گذاشته شبانه بطهران هجرت کرد و دیگر بوطن برنگشت  
و عمر را بروضه خوانی و مکتب داری و تبلیغ گذراند و در الواح  
که از قلم میثاق در حقش صادر شد ملقب بضیف الذاکرین

(۱۲۴)

وضیف المقربین گردید و دو سال در مریضخانه وزیر طهران  
سمت مدیریت داشت و در شبی سرد زمستان بمسارت  
همیشگی برای خدمت بنوع بحجره مرضی برای دلجوئی رفت  
و دچار لرز و تب گشته مریض شد و پس از مدتی که بستری بود  
بعلت مخالفت اجزاء مریضخانه بعد از عمل جراحی در شعبه  
۱۳۴۴ درگذشت و در گلستان جاوید مدفون گشت و بناتی  
از وی برقرار مانده .

و برادر گهترش میرزا عبدالحسین در وطن از ارکان  
جامعه محسوب بوده در انواع مساعدت و مشارکت خدمات  
دینیّه مسارعت و مسابقت میجست تا در سال ۱۳۴۵ درگذشت  
و از او پسران و خاندان رأفت برقرار گشت و ایشانرا  
خواهر بی ایمان بود که از یکی میرزا جعفر ثابت لاحق الوصف  
بعرصه وجود آمد و از دیگری سید احمد نامی که پدر خواست  
وی را هلاک کند و میرزا جعفر مذکور تصادفا رسیدند او را  
ستخلص ساخت و سید مظلوم بعداً مفقود گشت .

و از دختر عبد الحمید بن ملا جعفر گندم پاك كن  
موصوف در بخش سوم و ششم که زوجه آقاسید هاشم از  
بهائیان معروف اصفهان بود خاندان گندم پاك كن  
و گندمی بعرصه وجود آمده اعضاء جامعه این امر  
شدند و شرح احوال مشکین قلم و میرزا حیدر علی و میرزا

اسد الله از مهمترین بهائیان اصفهان و عاقله فلاح و دیگر مهاجرین ارض مقصود در بخش ششم و در این بخش در قسمت فلسطین مسطورا است .

و از اعظم رجال بهائی میرزا اسد الله خان وزیر کسه سابقه احوال را در بخش ششم آوردیم و نسب و پیرا متصل بفتحملیخان اعتماد الدوله وزیر باکفایت شاه سلطان حسین صفوی نوشته اند که عاقبت چشم در آورده و خانه نشین گردید و وزارت مالی اصفهان در دوره حکمرانی ظل السلطان با او شد که قریب سی سال تصدی نمود و مالک ضیاع و عقار و صاحب جاه و ثروت و اعتبار گشت و خانه را در محله شهشهان که متعلق بمیرزا محمد علی نهری شهیر بود خرید و نزد خاص و عام اهالی بانتساب بامر بدیع معروف گردید و خانه اش مرکز اجتماعات و توجهات بهائیان و اقامتگاه مبلغین و مسافرین شد و در نهایت اخلاص از هیچگونه خدمتی دریغ نمود و علماء و مجتهدین با همه ضدیت که نسبت باین حزب داشتند بعلت احترام و اکرام و انعام که از او میدیدند کلمه سوء نگفته مدح و ستایش همی کردند تا سال ۱۳۲۶ بعلت تغییری که در وضع مملکت رخ داد کسانی در اصفهان حکمروا شدند و اعمال شدت و زور نمودند و وزیر را تحت فشار گرفته و درهم و دینار طلبیدند و برای اخذ مبالغی که

ویرا مدیون دولت خواندند توقیف و حبس کردند و اوناچا  
 از مردم وام کرده بجابربین داده خود را اخلاص ساخت  
 لاجرم تمامت اموال و اثاثیه بفروخت و دیون ادا کرد و کماکان  
 بانهایت استقامت و تحمل بخدمات در راه این امر همت  
 گماشت و عاقبت بسال ۱۳۳۶ از اینجهان حزن و غنا درگذشت  
 و زوجه میرزا اسدالله خان وزیر نیز باکمال ایمان و اخلاص  
 در امر همی خدمت نمود و خاندان وزیر از دویسر و دودختر  
 در این امر برقرار ماند .

و در اینجا صورت طلب مغفرت صادر از حضرت عبدالبهاء  
 در حق وزیر و زوجه اش و در حق میرزامهدی یزدی اخوان  
 الصفا مسطور در ضمن واقعات یزد که نیز در اصفهان مدفون  
 است ثبت میگردد قوله الجلیل :

" اصفهان طلب مغفرت بجهت فرد احد حضرت  
 اسدالذی ادرك لقاء ربه و رفعه الله مقعد صدق علیاً  
 هو الله

اتى اتبتل اليك يا نور الارض والسّموات واتضرع اليك  
 يا فاطر الورى ترى تحلب ادمعى و تلهب زفراتى و شدّة  
 سكراتى من هذه المصيبة التى و همتنى والرّزية التى  
 اصابتنى و سمعت صوت النّاعى ينعى عبدك الثّابت الرّاسخ  
 القدم فى حبك و دافق القلب بذكرك و منسجم الدّم مع

ومضطرم الفؤاد و منصرم الصبر شوقاً للقاءك ربّ الله كان  
اسد الله زئير في غياضك و ورقاً لها هدير في رياضك  
وروحاً منجذباً بنفحاتك و لساناً ناطقاً بذكرك و كبداً زائباً  
في حبّك و شرياناً نابضاً في جسد الا مكان و كأساً طافحة  
بصهباً الايمان ربّ الله خدّم عتبة قدسك و اعتكف في فناء  
باب احديتك و حفظ حصنك الحصين و نشر نورك المبين  
و لم يفتر آناً و حيناً في عبودية سدّة رحمانيتك و سريـ  
سلطنة ربّانيتك كم من ليال يا الهى ساهر النجوم و هـ  
مستغرق في غمار الهموم بما قام عليه قوم غشوم و صوّوا  
اليه سهام الظنون و اشرعوا عليه اسنة الظلم المشئوم و ليس  
له جرم الا الايمان بك و آياتك و التصديق بكلماتك و التصريح  
ببشارتك و الترويج لتعاليمك بين عبادك و كم يا الهى  
هديت به النفوس و شرعت به الصدور و طيّبت به القلوب  
و نورّت به الابصار و اسمعت به الآذان و احييت به الاموات  
و نفخت فيهم روح الحيات ربّ الله كان نجماً باهراً فى  
افق الايمان و سيفاً شاهراً بين ملاء الا مكان و سراجاً ساطعاً  
فى محفل العرفان و نوراً بازفاً فى فجر الوجود و كاشفاً  
للسر المكنون فى حيز الشهود و مرفقاً باجنحة الاشواق الى  
المقام المحمود ربّ لم تأخذه فى الثبوت على عهدك لومة  
لائم و لا شبهة غاشم و لم تزل قدماه بوسوسة و سواس و لا بهمز

خَنَاسٌ وَلَا بَلْمَزْ نَسْنَسٌ بَلْ ثَبِتَتْ فِدْمَاهُ ثَبُوتَ الْجَبَالِ  
الرَّوَّاسِخِ وَسُكُونِ الْأَطْوَادِ الشَّوَامِخِ وَفَدَى رُوحَهُ مَرَارًا فِى  
سَبِيلِكَ وَتَمَنَّى الْمُنَايَا شَوْقًا لِلْقَائِكَ إِلَى أَنْ قَضَى نَحْبَهُ  
وَهُوَ مَبْتَهَلٌ إِلَيْكَ مُتَضَرِّعٌ بَيْنَ يَدَيْكَ يَتَمَنَّى الْوَفُودَ عَلَيْكَ  
وَيَشْتَاقُ الصُّعُودَ إِلَى عَتَبَةِ قَدْسِكَ رَبِّ أَكْرَمِ شَوَاهِدٍ وَأَسْمَحِ  
بِمَنَاهِ وَاغْرَقَهُ فِى بَحَارِ الْمَغْفُورِ وَالْمَغْفِرَانِ وَادْخَلَهُ فِى جَوَارِ  
رَحْمَتِكَ الْكُبْرَى فِى بَحْبُوحَةِ الْجَنَانِ حَتَّى يَخْوُضَ فِى بَحَارِ  
الْأَنْوَارِ وَيُنَالِ الْمَوْهَبَةَ الْكُبْرَى فِى مَلَكُوتِ الْأَسْرَارِ إِنَّكَ أَنْتَ  
الْمَغْفُورُ الرَّحِيمُ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ عَبْدُ الْبِهَاءِ عَبَّاسٌ

٢٢ ج ٢ / ١٣٣٧

وقوله الكريم :

بواسطه جناب ميرزا عنایت اللہ علیہ بہاء اللہ الابہی  
اصفہان جناب آقا میرزا صادق جناب میرزا فتح اللہ خان  
جناب میرزا فرج اللہ خان جناب میرزا عبد الحسین خان  
جناب میرزا حسین خان جناب غلامرضا خان جناب  
نصرت اللہ خان جناب ارباب ہرمز جناب اسفندیار  
جناب مصطفیٰ خان جناب میرزا علی اکبر خان جناب محرر  
جناب حسین قلی خان جناب اللہ قلی خان جناب سید اسد اللہ  
جناب میرزا احسن معلّم جناب سید نور اللہ جناب سید محمد  
جناب آعلیٰ جناب آنصرا اللہ جناب غلامحسین جناب حکیم



رجب علی جناب استاد یدالله علیهم بها الله الابھی :  
هو الله

ای یاران روحانی جناب میرزامهدی اخوان صفا  
مدت حیات را وقف اعلاء کلمة الله نمود رمی آرام نگرفت  
همیشه درسفر بود از شهری بشهری و از قریه ای بقریه ای  
نفس منقطمی بود روح منجذبی داشت با قلبی طیّب  
وطاهر ولسانی ناطق و دریلایا صابر بهدایت نفوس  
پرداخت لهذا آن روح مجرد در نزد عبدالبها بلکه در  
ملاء اعلی عزیز و محترم بود ولکن قدر و منزلتش حال مجهول  
ولی عنقریب ظاهر و آشکار گردد لهذا آن یاران مهربان  
در وفات او آنچه مجری داشتید بسیار محبوب و مقبول واقع  
هرچند عبدالبها از وفات آن مقتدای اهل سجود ووجود  
محمود محزون شد ولی از همت آن یاران روحانی که در  
تشییع و تکفین و تدفین جتله آن بزرگوار مجری داشتند  
تسلّی خاطر یافت و بدرگاه جمال مبارک تضرّع و تبتّل نمود  
و شمارا عون و عنایت نامتناهی خواست و امیدم چنانست که  
از صمود آن جان پاک در آن خاک اسباب تنبّه و تذکّر  
از برای ناس حاصل گردد بقول ملای رومی :

دانه چون اندر زمین پنهان شود

سر آن سر سبزی بستان شود

بسیار بمحل واقع شد که در تخته پولاد خوابگاه دوشمیع  
ملاء اعلیٰ حضرت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء  
و حضرت وزیر جلیل امیر بی نظیر واقع شد و این نیز دلیل  
بر استمداد و لیاقت او که اونیز مجاور آن بقعه مطهره  
گردد و از زمره مقربین درگاه معدود شود .

الهی الهی انّ النّجمین البازغین من افق رحمانیتک ثمّ  
السّراج اللامع فی زجاجة محبتک والنّفس الزکیّة التّسی  
فدت روحها فی کّل آن فی سبیلک و ما استقرّت فی مکان  
مدّة حیاتها بل کانت تمرّ علی الدّیار مرور نفحات الازهار  
ونسماة الاسحار و تهدی النّاس الی سبیل رضاک و تبیین  
حجتک و برهانک و تنشر عزّتک و سلطانک قد اجتمعوا فی  
بقعة واحدة تحت ظلال سدرة رحمانیتک ربّ انّ هؤلاء  
عباد جعلتهم آیاتک الباهره و رایاتک الخافقه و نجومک  
السّاطعه و سرجک اللامعه ربّ نور ذلك الاقلیم بضیائهم  
المنیر حتّی یهتدی الخلق الی الصّراط المستقیم والمنهج  
القویم ربّ انزل طبقات النّور علی تلك القبور حتّی یتمطرّ  
مشام الجمهور بنفحات قدسک التّی عبقت یوم الظّهور و تفرّ  
اعین الزّائرین بمشاهدة آیاتک الکبریٰ فی تلك البقعة النّوراء  
و تنشر صدور الحافین حول تلك الخطة البیضاء انک انت  
الکریم انک انت العظیم و انک انت الرّحمن الرّحیم .

اي ياران از قبل عبدالبهاء روزى مخصوص بزيارت آن بقعه  
نوراء مشرف گرديد و قولوا البهاء المشرق من اوج العلى  
والتور الساطع من الملاء الاعلى ينزل ويحف تلك البقعة  
النوراء التى دفن فيها تلك النجوم الساطعة الضياء  
النيران اللامعان فى طكوت الابهى والسراج الوهاج  
فى زجاج التقى والروح المجرى الهادى الى ضهاج الهدى  
اشهد بانكم آيات الهدى بين الورى ورايات طكوت الابهى  
وطوك سريرالموهبة الكبرى طوى لكم بما نلتم هذاالمقام  
الاسنى والذروة العليا ورفعكم الله مقام صدق عليا و انسى  
اتبرك بهذا التراب المعطر والمسك الازفر لانه مراقد  
لتلك النفوس المطمئنة الراضية المرضية المقرّبة الى ربّ البرّ  
واسئل الله ان يجعل اجداثكم مشاكي النور فى هذا العصر  
المشهود والقرن المحمود ان ربي يختص برحمته من يشاء  
حتى يستمد المخلصون منها الانوار ويستنشق منها الزائرون  
نفحات الازهار و عليكم البهاء الابهى ٢ اب ١٩١٩  
عبدالبهاء عباس

وقوله الجليل :

مناجات طلب مغفرت لامه الله النوراء والده ميرزا فتح الله خان  
عليها بهاء الله الابهى . اصفهان جناب خان عليه  
بهاء الله الابهى :

## هو الله

الهى وربى ورجائى واطى و منائى قد تقطعت الابرار  
 وارتعدت الاركان و ذابت القلوب و همّت العيون و تذرّفت  
 الدموع فى هذه المصيبة التى تفرغرت بها النفوس  
 و حشرجت بها الصدور و هى صعود امتك الطيبة الباهرة  
 الصاعدة البارة التى انتحشت من نفحات القدس و ارتعشت  
 من المصائب التى تتابعت عليها و حملت و صبرت حببا  
 بجمالك و ما صاحت و ما ناحت و ما انسجت منها الدموع  
 ثبوتا على ميثاقك فىا لها من خدمات فائقة فى امرك و  
 عبرات دافقة فى حبك و زفرات صاعدة شفعا بجمالك رب  
 انّها اطمنتت بذكرك و رضيت بقضائك و رجعت اليك مرضية  
 فى عبتك العالیه و ساحة رحمتك السامیه رب اكرم مثواها  
 و يسرّ مناهها و نور وجهها و اوقد سراجها فى زجاج ملكوتك  
 و افتح لها ابواب موهبتك و ادخلها فى جوار رحمتك و  
 اخلدها فى جنة رحمانيتك و اغرقها فى بحور الانوار ملكوت  
 الاسرار يا عزيزيا غفار و افرغ الصبر على قرينها قدوة الابرار  
 وصفوة الاخيار و على اولادها الامجاد رب ايدهم بملائكة  
 من السماء و شيد ازورهم بجنود ملكوتك الابهى و قو ظهورهم  
 بتوفيقاتك التى لا تتناهى و اجعلهم خلائف لها فى شغف  
 حبها بجمالك و فناءها فى ساحة احديتك انك انت الكريم

وانت انت العظيم انتك انت الرحمن الرحيم

عبد البهاء عباس

وقوله الجزيل :

اصفهان طلب مغفرت بجهت امة الله المهيمن القيوم  
الورقة الطيبة آمنه بكم عليها بهاء الله الابهي :

هو الله

اللهم يا غافر الذنوب وكاشف الكرب و سائر العيوب  
اننى ابسط اليك اكف الضراعة والابتهال و ادعوك بكل  
ذل وانكسار و استغفر لامتك الطيبة الطاهره و اناجيك  
بقلب مطهوف و دمع مسكوب ان تغفر لهذه الامة التسي  
آمنت بك و بآياتك و انجذبت بنفحاتك و ثبتت على عهدك  
وميثاقك رب اننا ماقرت فى خدمة احبائك و اراحة ارقائك  
وكانت تبذل الاموال على الضعفاء و الفقراء ابتغاء لمرضاتك  
وليس لها امل الا وجهك الكريم و لا عمل الا بذل الجهد  
الجهيد طلبا لراحة اولدائك رب اننا كانت كنزا لكل فقير  
و ملجاء لكل اسير و ملازا لكل غريب و كرمها عينا جارية لكل  
ظمان و خادمة لكل وارد و شارر رب اننا قضت ايامها  
فى بذل الخيرات و المبرات و كانت خاتمة حياتها فاتحة  
الالطاف رب ادرك هذه النفس المطمئنة بعفوك و غفرانك  
واجعلها راضية مرضية بجودك و احسانك و نور وجهها

( ۱۳۴ )

بنوراللطاف فی الفردوس الاعلی والجنّة العلیا جوار  
رحمتک الکبری أنّک انت الغفور أنّک انت العفو أنّک انت  
الکافی العافی الوافی لكلّ عبد شکور لا اله الا انت  
الفقار التّوّاب لكلّ امة استغفرت لذنبها بقلب طافح  
بذکرک فی جنّة الحبّود ۲۳ جمادی الثانی ۱۳۲۷  
عبدالبهاء عباس

واز مراکز جدیده که درتوابع اصفهان درجهان امر  
بهائی نمایان شد قریه گز و قریه خورزوق بود که بهائیان  
مخلص بمرصه ظهور آوردند از آنجمله حاجی نائب گزی  
متاعب و مصائب بسیار در راه ایمان تحمل نمود و چندین بار  
ملاها و متغذین ویرا گرفته بسختی زدند و نوبتی درمحل  
تعزیه خوانی و شبیه گردانی که انبوه انام حاضر بودند  
برزمین خوابانده چوب و تازیانه و زنجیر همی نواختند  
واری دیگر چوب وافر زدند و نقود کثیر گرفتند و بالاخره  
چندین بار منفی ازوطن داشتند .

دیگر سید محمد جواد و صباغهای معروف تحمل مشقات  
شدیده نمودند و در قریه خورزوق ملا رمضان و غیره بلیات  
کثیره دیدند .

واز شناختگان بهائیان در شهر حاجی محمد اسمعیل

صراف و حاجی میرزا محمد علی صنیع الشریعه و میرزا  
 علیخان و آقا محمد جواد و آقا میرزا حسن معلم ( نادری )  
 و آقا میرزا علی کاتب و میرزا علی محمد روضه خوان معروف  
 به حاجی صدر و دیگر میرزا محمد خان معروف بمشرف گاه  
 حساب کل افواج اصفهان را بعهده داشت و نوبتی با پسر  
 بحیفا رفته درك محضر حضرت عبدالبهاء نمود و از طائفه  
 اهل حق معروف به چاپارچیها که از ایام حضرت نقطه اولی  
 و جمال ابهی مؤمن بودند خصوصا غلامرضا توفیق و میرزا  
 محمد خان که در فتنه واقعه سال ۱۳۲۱ ضرب و آزار بسیار  
 دیدند و مصطفی خان برترین . میرزا محمد خان راقزاقها  
 که با وی دوست بودند از چنگ اشرا ر نجات دادند و نزد  
 قونسول انگلیس و در جلفا نزد انگلیسیها و ارامنه مخفی بود  
 و بالاخره ویرا در گاری پستی زیر اشیاء پنهان کرده بطهران  
 رساندند که مقیم گشتند و بقیه اخلاف حاجی محمد کاظم  
 اصفهانی و اخوان و خاندانشان را در بخش ششم شرح  
 دادیم که بالاخره ساکن عشق آباد گردیدند .

و میرزا محمد حسن قناد اصفهانی را شرح احوال در  
 بخش ششم آوردیم که عاقبت الامر در وطن بمهانه زیقمده  
 سال ۱۳۲۵ وفات یافت و خلفش حاجی لطف الله طیفوری  
 از مؤمنین مخلصین طهران قرار گرفته سالها در جمع

بهای بی انواع خدمات موفق بود و خاندان طیفوری از اوست و شرح  
حیات استاد محمد علی اصفهانی و نبذه ای از غزلیاتش را در بخش  
ششم آورده ایم و متمم آن در این بخش در قسمت عشق آباد مسطور  
است .

دیگر از بهائیان صمیم و اخلاف قدیم اصفهان آقا میرزا عبدالحسین  
عکاس رحمانی بن محمد حسن بن آقا محمد علی تبریزی الاصل که  
نسب ابوینش را در بخش سوم و ششم مذکور داشتیم صاحب نسام و  
مقام گشته سالها در جمع مومنین میدرخشید و خاندان رحمانی از  
اوبرجاماند .

دیگر دکتر حبیب الله خان بن آقا عبد الله سابق الوصف در بخش  
ششم که با خلاص در ایمان و خدمت بین ثابتین معروف است .  
دیگر میرزا محمود خان فرهنگ و پسرش میرزا محمد خان که شرح  
احوالشان را در بخش ششم آورده ایم و پدر در هفتاد سالگی در اصفهان  
بسال ۱۳۱۳ وفات نمود . و در تکیه میرمدفون گردید و پسر بسن  
۶۰ سالگی در طهران بسال ۱۳۳۹ وفات نمود و در مقبره

آشیخ هادی نجم آبادی مدفون شد .

دیگر از وجوه بهائیان اصفهان حاجی میرسید علی تولدش در شهر  
اصفهان بسال ۱۲۷۲ واقع شد و تحصیل علوم ادبیه و عقلیه و نقلیه  
در آنجا نمود و در مدرسه معروف کاسه گران اقامت و تدریس و تدریس  
داشت و چون بنام بابی شهرت یافت ملاها و طلاب معاندت ورزیدند  
و بالاخره حاجی شیخ محمد تقی نجفی (ابن الذئب) شکایت و  
سعایت



نزد ظلّ السلطان حکمران ( ظلّ زائل ) نمود و او می توانی  
امر باخراج وی از اصفهان داد و لاجرم حاجی سیدعلی  
بطهران آمد نخست در مدرسه امام زاده زید و سپس در  
مدرسه سپهسالار حجره و اقامت گرفته بتدرّس و تدریس  
پرداخت و لغت فرانسه و انگلیسی و علوم عصریه نیز بیاموخت  
و در محضر درس آقا سیدعلی اکبر تفریسی و آقا سید عبداللّه  
بهبهانی از مجتهدین حضور یافت و متدرّجاً طلاب گردوی  
مجتمع شدند و میرزا علی نقی صنیع الممالک که در امور  
مدرسه دخالت داشت بوی ارادت ورزیده ملاطفت و مساعدت  
کرد و طولی نکشید که ویرا بنام این طایفه شناخته بمخاصمت  
برخواست و تشهیر کرد و از مجتهدین طلبید که توبه دهند  
و او ناچار شده از طهران مهاجرت نمود و بصوب خراسان  
شتافت و چندی در مشهد بماند و از آنجا بعشق آباد  
رفته عزیزت ارض عکا کرد و ایّامی در جوار فضل و عطای  
حضرت عبدالبهاء بزیست و او را مأمور عودت بایران نموده  
دستور دادند که به آذربایجان وارد شده در تبریز اقامت  
و با ملاها معاشرت کند و بتبلیغ آنان پردازد لذا بسال  
۱۳۱۲ اقامت تبریز کرده بتدریس پرداخت و چون لغت  
ترکی نیک میدانست طلاب بسیار پیرامونش مجتمع گشتند  
و مراتب علم و فضلش شهرت گرفت و قریب دو سال بدین طریق

بسر برد و اندك اندك پرده از اسرارش كشيده شد و ملاحظا  
 وطلاب فهميدند ولی اقامتش در آن دو سال تأثیر خود را  
 نموده برخی از علماء و فضلا متنبّه و متذکر گشتند و میسرزا  
 اسمعیل ابن ملامحمد مقانی معروف هدایت بامراهی شد  
 و عریضه ایمان و اخلاص بحضرت عبدالبهاء فرستاده لوحی  
 برایش صد و ریافت ولی عمری وفانکرده پس از ایامی قلیل  
 درگذشت و حاجی میرسیدعلی بواسطه شهرت در تبریز  
 بطهران آمد و چون برخی از خویشانش از اصفهان با او  
 نوشتند که اوضاع نفوذ معاندان و تعرض جاهلان در آن بلد  
 تغییر یافته و اینک اقامت امثال وی در آنجا آسان است  
 بوطن رفته قریب دو سال بماند و بنوع احتیاط و پاس حکمت  
 تبلیغ کرد و موجب تشویق و اشتعال احبّا گردید سپس  
 بطهران باز آمد و مدت العمر با عاقله اقامت جست و سنواتی  
 در مدرسه تربیت تدریس عربی کرد و بتبلیغ نیز میپرداخت  
 و اخیرا در دائره معارف داخل شده مأموریت بلاد همی یافت  
 تا سال ۱۳۵۰ درگذشت .

واز جمله خاندان بهائی اصفهان در این دور اخوان  
 ثلاث بترتیب سن میرزا آقامهاجر صحاف و میرزا عبدالحسین  
 و میرزا حسن فرزانه برادر اکبر در اواخر ایام اشراق جمال  
 ابهی با بابی و بهائی معاشر و مصدق گردید و موجبات

تصدیق برادر اوسط را فراهم نمود و با همه احتیاط که از ملایان متنفذ خصوصا از والدشان میرزا محمد تقی مجتهد داشتند با برادر اصفرنیز درحدود سال ۱۳۱۲ در بیرون شهر بنوع حکمت و نقل قول مکالمه عرفانی کرده مطلع و مهتدی ساختند و اقدام بتبلیغ و اجتماعات کردند و تقریباً در سال ۱۳۱۶ والد درگذشت و فرزانه بی پروا بخدمات روحانییه پرداخت و در فتنه قونسولخانه که در بخش سابق شرح دادیم در جمع متحصنین بود و بعد از تفرق شبانه پنهانی بخانه خود رفت ولی بتحریر میرزا عبد الرحیم کلباسی امام جماعت محله بخانه اش ریخته غارت کرده ویرا بارنج و آزار بخانه شیخ محمد تقی مجتهد معروف باقانجفی ابن الذئب بردند و او ویرا بدین شرط که در اصفهان نماند رها کرد و لاجرم فرزانه چندی بخانه ابوالزوجه خود آقاسید هاشم ماند و سنینی در وطن اقامت کرده بهمان شغل تعلیمی و تدریس اشتغال مینمود و بالاخره همه برادران مقیم طهران گردیدند و خاندان نادری برقرار ماند . دیگر محمد رضا میرزا که پس از فوتش حضرت ولی امر الله چینی تلگراف فرمودند طهران دو اچی ۲ اکتبر ۱۹۲۴ بعائله محمد رضا تسلیت قلبی ابلاغ دارید . شوقی

دیگر میرزا جعفر ثابت که بالاخره مقیم طهران شده

بشرف ل دلال بی بی بیج و اجاره

املاک پرداخت و خاندان ثابت برجای گذاشت .

دیگر میرزا حسنخان عهدیه که بالاخره مقیم طهران

شده بسال ۱۳۵۷ درگذشت و خاندان عهدیه برجای

گذاشت . دیگر میرزا اسدالله طبیب بالاخره درکردستان

مقیم شد و عاقله تأسیس کرده و خلفش آقا حسن حقیقی

مقیم سنندج کردستان و میرزا نورالله حقیقی بالاخره

مقیم طهران گردید . دیگر میرزا ابوتراب جراح که بالاخره

درطهران درمریضخانه دولتی وظیفه داشت و برادرش

سید زین العابدین سابق الوصف دربخش ششم کوه

خاندان سهراب ازوی برجای ماند و از معاریف این

خانواده میرزا احمدسهراب پسرخواهرمیرزا زین العابدین

و آقاسید ابوتراب مذکور بود بواسطه اخوان منتسب باین

امرگشته و پس از نشو و تحصیلات قلیله دروطن بسال ۱۳۱۲

باتفاق آقاسید اسدالله قمی ازاصفهان روانه شد تا درطبی

طریق باو خدمت نموده بالاخره بشرف حضور محضر حضرت

عیدالبهاء نائل گردید و با آقاسید اسدالله در سفر تاببعثی

همراه بود و تکمیل خط و فارسی و اطلاعات ازاین امر نمود

و آقاسید اسدالله ویرا درپورت سعید مدتی تعلیم و تربیت

کرد و درحجره تجارت آقامیرزا احمد یزدی بخدمت گذاشت

تادرسال ۱۳۲۲ برای مترجمی مبلّغین ایرانی در آمریکا  
 خصوصا آقامیرزا اسدالله اصفهانی حسب اجازه آنحضرت  
 بامریکا شتافت و در ایالات متّحده شمالی بمساعدت  
 بهائیان اشتغال بخدمت در این امر جست و بمکالمه و  
 مطالعه متدرجا در ترجمه انگلیزی و درتألیف و کتابت  
 پیش رفت و طولی نکشید با بعضی بهائیان آنجا نشریه  
 ماهیانه بهائی اولاً بنام پیامبر باختر و بعداً نجم باختر  
 بد و لغت انگلیزی و فارسی نشر نمود که خود سالها صاشر  
 تحریر قسمت فارسی آن بود و بعین خطّش انتشار مییافت  
 هم برای تشویق بهائیان شرق نامه های فصل مشتمل  
 احوال و اعمال بهائیان امریکا همی فرستاد و درتبلیغ  
 واجتماعات و انواع امور امریه مشارکت و مساعدت جست  
 تادرنهنگام مسافرت آنحضرت بامریکا ویرا در اروپا خواستند  
 ویاخود بامریکا بردند و درطول آنسافرت اغلب با ایشان  
 بوده باجرا اوامر و دستور اقدام مینمود و گهگاهی نیز  
 مباشر ترجمه بیانات مبارکه میشد و بعد از مراجعت  
 آنحضرت از امریکا بانگلستان که دکتر امین فرید از افتخار  
 بمترجمی محروم و مطرود گشت او مباشر خدمت ترجمه  
 حضوری شد و چون مراجعت بمصر و فلسطین فرمودند  
 باز در ایالات متّحده شمالی کماکان بخدمات امریه مشغول

گردید و نجم باختر را بشرح مسافرت‌های آنحضرت و خطاباً  
 مبارکه و عکسهای متنوعه<sup>ت</sup> همی جلوه داد و او را در آنمدت  
 از دواجی میسر نشد و برخی از بهائیان هم از افکار و اعمال  
 وی عدم رضایت اظهار میداشتند و آنحضرت ویرا بحیفا  
 خواسته مدتی در جوار فضل و حکمت خود نگهداشتند و بنام  
 تکمیل انگلیسی در مدرسه ای گذاشتند و در آنمدت جنگ  
 اول بین الملی که ابواب حیفا بروی بهائیان دنیا مفتوح  
 نبود با جوانان تلامذه در مدرسه امریکائیه بیروت معاشر  
 بود و شب و روز از محضر مبارک استفاده میکردند و هر روز  
 در وصف احوال آنحضرت کارتی مفصل برای بهائیان امریکا  
 میفرستاد و رساله نوزده نطق را در تاریخ اوائل این امر  
 نوشت و با مساعی خود مقداری کثیر از بیانات تاریخیه و  
 علمیه و اخلاقیه و مواعظ آن بزرگوار را جمع آوری کرد که  
 جمله از آن بعدا بنام تذکره الوفا<sup>م</sup> مطبوع و منتشر گردید  
 تا بعد از خاتمه جنگ او را باز با الواحی بسیار و مهم و مفصل  
 و دستورهایی بغایت مهم با ایالات متحده فرستادند و او بخدا  
 بیشتر اقدامات بعمل آورد ولی اختلاف نظر و سوء عقیدت  
 نسبت با او باقی بود و چندی بعد که فاضل مازندرانی<sup>را</sup>  
 بآن کشور فرستادند تلگرافا ویرا مأمور ترجمه فرمودند و در  
 طول مدت مسافرت فاضل در ایالات متحده موافقت و مساعدت

همی کرد و فاضل او و مخالفینش را بکمال مسالمت و حسن ظاهر نگهداشت و هر دو دسته موافقت و مرافقت کردند و بعد از عودت فاضل باز بهمان اوضاع و احوال بسر میبرد و بایک خانواده بهائی در آن کشور ازدواج کرد ولی سالی نگذشته از اینجهان رخ داد و شرح باقی احوالش در مطاوی بخش لاحق مییاشد .

و دیگر عطا گلپایگانی شاعر اسمش حاجی میرزا حسن بن حاجی ابوطالب در ایام صباوت با پدر ساکن شهر اصفهان شد و در اوائل شیخی حاجی محمد کریمخانی بود بعداً ایمان بامر ابهی آورد .

دیگر از بهائیان شهیر خازن شاعر بختیاری که اشعارش در این امر مطبوع و منتشر و معروف مییاشد نامش میرزا اصغر بن میرزاهاشم در سال ۱۲۹۶ هـ . ق . در کوهکیلویه فارس بختیاری متولد شد و تحصیلات مختصر خواندن و نوشتن فارسی نمود و چون حاجی توانگر قزوینی بآنجا رفت و اسکنده خان و دوسه نفر دیگر را تبلیغ نمود کوهکیلویه در آن ایام دارای بهائی شد و پدر خازن و جوانی ملاحسین نام بواسطه خازن بهائی شدند و او را اشعار بسیار عاشقانه در این امر است از آنجمله در تأثرات از غروب نیر میثاق سرود:

( ۱۴۴ )

افسوس که سلطان جهان میرام  
خورشید سماء علم غصن الاعظم  
آن درّ که ز دریای قدم شد حادث  
وله شد بار دگر نهنان بدریای قدم  
آن جوهر روح و منجی اهل جهان  
آن اصل بقا فرع بها بحر بیان  
چون عالم ناسوت منور فرمود  
در کشور لاهوت بهاشد پنهان

ایضا :

در ششم شهر قول و در سال عزرا  
در یاب غروب کوکب عهد بهما  
سال قمری حرف غمش تاریخ است  
افسوس که بسته گشت ابواب لقا

ایضا :

پیچید بهم بساط جسمانی را  
تا جلوه دهد سریر روحانی را  
بر جای گذاشت بهر مشتاقانش  
میثاق بها شوقی ربّانی را

—————

و در سرودی گفته :



جان خسته از تیر نگاهش بینم  
 دل بسته در زلف سیاهش بینم  
 بر فرقدان پر کلاهش بینم  
 هر هست و بودی را گواهِش بینم  
 پاینده شد عَزَّ و جلال الهی  
 عالم سراسر در پناهش بینم  
 آن شمس آفاق فرموده اشراق محبوب عشاق  
 سرهای مشتاقان همه در خاک <sup>راهش</sup> بینم  
 گنج الهی شد پدید از ایران  
 افزونتر از انجم سپاهش بینم  
 هر خسته دل شد از قیامش دلشاد  
 گیتی شد از فرّ ظهورش آزاد  
 ایران ویران از جلالش آباد  
 افزون ز سابق عَزَّ و جاهش بینم  
 با صلح اعظم با فرع اقدم افراخت پرچم  
 سجود شاهان زمین سپس آن بارگاهش <sup>بینم</sup>  
 بشری که آن سلطان جان باز آمد  
 جان یافت آن عاشق که جان باز آمد  
 اصل بقا آن غصن ممتد از آمد  
 دلها اسیر روی ماهش بینم

و اساساً کوه کیلویه که در بخش پنجم سال ۱۲۹۳ نام  
 برده شد محالی است کوهستانی و تابع حکومت بهبهانسی  
 و بخش قسمت بزبان محلی باین اسامی معروف است:  
 بویراحمد ، باشت بادی ، چرام و شمس زیاری ، طیبی بهمه  
 و مجموع ساکنین این محال را ایلات کهگیلویه میخوانند و نا  
 مآگولشان از بلوط سیاه جنگل ارجن مطبوخ بر ساج میباشند  
 و آنجنگل تقریباً بطول ۱۸ فرسخ از اول قریه کتا تا اردکان  
 جزو حکومت فارس است و کتا واقع در تقریب چهل فرسنگی  
 اصفهان برقله کوهی میباشد و متدرجا بنوع مذکور جمعی  
 کثیر در مابین آن قوم بظلمت رایت هدایت و سلامت درآمدند  
 چنانکه جمعیت بهائیان کتا عموماً ۱۳۱ نفرند ولی عدّه از  
 آنان از بیم اشرار مهاجم مهاجرت ببعضی از قراء دیگر کردند  
 و در قریه دیگر بنام تلخ آب واقع در یک فرسخی کتا ۲۵ نفر  
 و در قریه وره شور حدود ۶۰ و در قریه مرغ چار در حدود ۷۰  
 و در کتک تقریب ۴۰ و در سنین انتظام آئین اخیر این قرن که  
 ایام پر احتشام حضرت ولی امرالله است و محفل روحانی  
 اصفهان فعالیتی گرفته مرکز قسمت بر قرار کرد از اطلاع  
 بر آن جمع کثیر سرور و فیر یافتند و محفل روحانی مراکز امری  
 در محال مذکور فیما بینشان تأسیس کردند و تاکنون در حدود  
 چهارصد نفر عموم جمعیتشان بشمار آمد و بهائیان قریه کتا

از خویشان سید محمد روانبخش رئیس محفل روحانی آنجا است و همه از مرد و زن بگله داری و فلاحت در نهایت تنگدستی امرار زندگانی میکنند و از برنج و روغن و کره و ما<sup>ست</sup> و نان بلوط و جاجم منسوج خود که همه را برنج دست خویش فراهم میسازند مأکول و طبوس مینمایند و بعلمت عقیده ایمانی که از مهاجمه و محاربه و حتی حمل اسلحه ممنوعند غالباً خصوصاً در لیالی دچار حملات اعداء هستند چنانکه چند سالی قبل میرید الله نام صاحب غیرت و متنفذ و ابن عم سید روانبخش با هجوم ریخته بهائیان را در جنگل متفرق و غارت کرده صندوق محفل روحانی را هم بردند و مظلومان بمرکز حکومت بهبهان شکایت کردند ولی نتیجه حاصل نشد و نیز در قصبه بروجن در بیست فرسخی جنوب اصفهان در<sup>ک</sup>خا بختیاری که دارای چهارده هزار سکنه است جمعیت بهائی به سیصد تن رسید و در قریه مال خلیفه ده و در قریه امراء سی و پنج نفر و در قریه گرداب سفلی ۳۶ .

واز معارف بهائیان در حدود اصفهان میرزا محمد ناطق اهل قریه نیستان از قرای اردستان در شهر اصفهان تحصیل علوم عربیه نقلیه و عقلیه نمود و بوعظ بر منبر و ذکر مصیبت اشتغال جست و در آغاز ریمان شباب اشعار سروده شمر تخلص کرد و بعد از چندی ناطق تخلص نمود و با برخی از

بهایان مصادف شده در خصوص این امر مکالمه و بعضی کلمات و آیات بدیعه مطالعه کرد و در سن ۲۸ بسال ۱۳۲۶ فائز بایمان گشت و بسال دیگر سفر بکاشان نمود و مدرسهٔ وحدت بشر را بدست گرفته مدت ده سال با ادارهٔ تعلیم و تربیت نونهالان و هم حضور در مجالس و انجام خدمت تبلیغ پرداخت و با خاندان بهائی وصلت و ازدواج کرده عائله تأسیس داشت و بسال ۱۳۲۸ بواسطهٔ محفل تهذیب همدان که مبلغین باطراف ارسال مینمودند شروع بسیر و سفر تبلیغی کرد و مدت یکسال ونیم امتداد یافت و بعد از آن چند سالی دیگر باز در مدرسهٔ کاشان و هم در مدرسهٔ تاعید همدان بتدریس و تعلیم پرداخته و بسال ۱۳۴۴ از همدان سفر بحیفا نموده بمحضر حضرت ولی امرالله حضور یافته چندی در جوار پیر انوار زیست آنگاه مراجعت کرد و از آن پس در سنین متوالیه بدستور محفل روحانی ملبسی باقسام ایران پی تبلیغ رفت و بالاخره ناتوان و بیمار شده در طهران بماند و متدرجا بعلت شدت علّت قلب از کار افتاد تا در سال ۱۳۵۴ درگذشت و در گلستان جاوید مدفون گشت و کتاب مناظرات الدینیّه از تألیفاتش بطبع رسید و تألیفاتی دیگر در نثر و نظم و اشعار بسیار از وی بظهور آمد و محض نمونه چندبیتی ثبت مینمائیم :

مگر بزلف تو افتاده پیچ و تاب ای دوست  
 که هست جان جهانی در انقلاب اید<sup>ست</sup>  
 چه روی داد که ظلمت فرا گرفت جهان  
 مگر چو صوی تو بر روی شد حجاب اید و ست  
 مگر جهان چو دل ما اسیر هجر توشد  
 که اینچنین شد آشفته و خراب اید و ست  
 توکز دو نرگس فتان بیک اشاره چشم  
 فکنده ای همه گیتی در اضطراب اید و ست  
 بیا و چشم نپوشان ز خیره چشمی خلق  
 که چشم راحت عالم رود بخواب اید و ست  
 یقین بملك تو اشتراك نیست که من  
 همیشه دور و رقیب است کامیاب اید و ست  
 زیا فتاده ام اید و ست دست گیر که هست  
 نوازش دل بیچارگان ثواب اید و ست  
 چه جای سرزنش ما که زلفت از دل خلق  
 به نیم تاب برد هوش و صبر و تاب اید و ست  
 دلی که بی طمع دانه خود بردام آید  
 چه حاجت است بزلف تو باش طناً اید و ست  
 بروی خلق ز رحمت گشوده شد در خلد  
 از آن زمان که فکندی ز رخ نقاب اید و ست

( ۱۵۰ )

هزار عقده زيك طره تو یافته حل

هزار نکته ز رمز لبست جواب اید و ست

بود دفاتر خویان اینجهان بتمام

ز شرح حسن تو دیباچه کتاب اید و ست

عجب که روز وصال تو عاشقان بنشاط

همی کنند بخون دست و پا خضا اید و ست

بسوی شهر علوم و مدینه آیات

بروی خلق شد از نقطه فتح باب اید و ست

شد از جواهر معنی ز بحر عرفانت

خزائن دل پر لؤلؤ خوشاب اید و ست

کشانده ای ز چراگاه طبع حیوانی

بشهر علم و عمل خلق کالد آب اید و ست

بهیچ دور شب عاشقان نگر در روز

مگر دم ز گریبانت آفتاب اید و ست

بحور فضل تو اندر تلاطم است و لی

ز تشنگی همه خلق اندر التهاب اید و ست

بعالم امری صاحب اختیاری ای یار

بکشور خلقی مالک الرقاب اید و ست

اگر نه مالک ملکی چسان بجمع ملوک

تو مالکانه نمودی چنین عتاب اید و ست

اگر نه مطلع نورت نبود عالم خـااا

کجا نمود ملك سجده برتراب اید و<sup>ست</sup>

چو تاب آتش آنشمس را نداشت جهان

بصد حجاب شدی راكب السحاب اید و<sup>ست</sup>

ز غیب قدس مشیت بگاہ کشف وشهود

بانبیا زتود ربعت شد خطاب اید و<sup>ست</sup>

ببحر جهل غریق است هرکه غیر از تو

تصوری کند از بعد و مآب اید و<sup>ست</sup>

بجز ولای تو هرکس که جنتی طلبد

به بئر وهم بود طالب سراب اید و<sup>ست</sup>

روایت است که اندر قیامت موعود

ولق عهد زکوثر دهد شراب اید و<sup>ست</sup>

هماره غصن قدم بر خفاذ یسقی الارض

دهد زبهرهد ایت بخلق آب اید و<sup>ست</sup>

هم او پناه جهان است چون بنص صریح

برای حرز جهان گشت انتخاب اید و<sup>ست</sup>

برغم ملحد و ناقض محب ثابت او

برای مسترق السمع شد شهاب اید و<sup>ست</sup>

بشرق و غرب چنان شد مهیمن و نافذ

که بر عقاب رود حمله زباب اید و<sup>ست</sup>

همه معاندت خلق بوده در برابر او  
که بر عقاب صدای پر ز بآب آید و ست  
یگانه حرز جهان حفظ اهل ارض و سما<sup>ء</sup>  
حصین پناه محبان ز شیخ و شایید و ست<sup>ب</sup>  
خجسته مخزن رزق و غنا و ملهم غیب<sup>ب</sup>  
سقایه بخش ام زات مستطأ آید و ست<sup>ب</sup>  
میر ز دامن او دست حاجت ای ناطق  
که هر خطا ز عطا یش شود صوا آید و ست<sup>ب</sup>  
ایضا :

امشب ایساقی گلچهره چه جام آوردی  
که مرا آرزوی عمر بکام آوردی  
تا کشاندم تو از مدرسه درد یرمغان  
ننگ از دفتر ما بردی و نام آوردی  
روزی ای چشم که افتادی از آنرو بر موی  
یاد باد اچه عجب صبح بشام آوردی  
آخر ای مرغ دل زیرک آزاد مرا  
بچه تدبیر تو بی دانه بدام آوردی  
کرد در روی زمین روز قیامت برپا  
جلوه خاص که در محشر عام آوردی



( ۱۵۳ )

بعد برهم زدن مژده نگاهت گوید  
کز پی جنگ طلب صلح و سلام آوردی  
گشت در روشنی روز عیان آب حیات  
تا تو خوش نوش دهانرا بکلام آوردی  
ای صبا دست تو در باغ بهشتی آراست  
مگر از حسن رخ دوست پیام آوردی

شعریا شهد روان بخش و یاسحر حلال  
ناطق از این سه در این صفحه کدام آوردی؟

و بالجمله از اخلافتش نسلش برقرار گردید و برادرش  
شائق نیز در این امر شروقی نموده اشعاری دارد .  
و در این دور بر اماکن محترمه بهائی در اصفهان علاو  
بر آنچه در بخشهای هشتگانه مذکور آمد مقبره آقامیرزا  
مهدی اخوان الصفا یزدی است که نزد مقبره سلطمان  
الشهداء و محبوب الشهداء استقرار یافت و شرح احوالش  
در همین بخش ضمن اوضاع یزد مسطور میباشد و صورت  
خطابات و بیانات حضرت عبدالبهاء که در حقیقت صادر فرمود  
ثبت گردید .

و اما در نجف آباد که اوضاع و مشاهیر دوره اشراق

انوار ابهی را در بخش ششم آوردیم . در آن ضمن سابقه  
احوال جمعی را که مصدر خدمات شدند نگاشتیم .

از آنجمله ملا قاسم در خانه ملا احمد مجتهد از استماع  
صحبت میرزا سلیمانخان ایمان بحضرت نقطه آورد و روزی دیگر  
حاجی باقر جانم را که عزم کشتنش داشت هدایت نمود  
و دو سالی دیگر زوجه اش که درس خوانده و با معلومات  
دینیّه بود مهتدی گردید و بتبلیغ برخاست و لاجرم مورد  
تعرض معاندین قرار گرفتند و شبی ملا قاسم را از خانه  
بیرون آورده زنجیر کرده پیاده باصفهان کشیدند و خانه اش  
را غارت کردند تا بعد از دو ماه پس از تحمّل زجر بسیار  
استخلص گردید . باتفاق زین المقرّبین

که در بخش مذکور آوردیم ببغداد رفت و بعد از چندی  
مراجعت نمود و سالها بود و زوجه مذکوره اش حتی با  
ملاهای محل مانند ملا محمد نغمه صحبت امری مینمود و ملا  
محمد مذکور سخت بضدّیت و معاندت قیام کرد و بالجمله  
خاندان وسیعی از ملا قاسم برقرار گردید و یک دخترش بنام  
فاطمه بیگم زوجه ملا باقر پسر زین المقرّبین گردید و دختر  
دیگرش بنام زهرا بیگم متجاوز از صد سال عمر کرد و در حدود  
سال ۱۳۲۸ درگذشت و خاندان مذکور در این دوره بکثرت  
عدد رسیدند .

و نیز در بخش مذکور سابقهٔ احوال میرزا باقر هائی را نگاشتیم و او بعد از غروب شمس ابهی با تعلق و اخلاص نسبت بآنحضرت همی خدمت نمود و در سال ۱۳۱۶ بتحریر این ذنب و حکم ظلّ السلطان محمد حسین خان سر تیب سدهی باسی سرباز بنجف آباد در آمده خانه اش را یفما کرده در سوزاندند و نواده ها و بستگانش را حبس و مکرر ضرب کردند و بالاخره مبلغی جرم گرفته رها نمودند و هائی را مفلولا بطهران آورده بانبار انداختند که مدت یکسال و دوازده یوم در سنّ هشتاد سالگی محبوس ماند و بتظلمات بهائیان نجف آباد و کوشش بهائیان طهران مستخلص گردید و ابن الذّئب باز در صدش بود و بالاخره خفیه باصفهان در آمده ظلّ السلطان وی را بدین شرط امنیت داد که در وطن با بهائیان نجوشد و در تبلیغ نکوشد ولی صندوق کتب والواح و آثارش را که ربودند دیگر بار بدستش نیامد و عاقبت در صفر سال ۱۳۳۵ درگذشت و حسب الوصیه با آداب تجهیز بهائی در خانه اش مدفون گردید و خاندانی از او برجاست. و ما اشاره با اقدامات عنودانهٔ حاجی یاور نجف آباری که واقعهٔ مذکوره نیز بدسایس او برپا گردید در بخش سابق نمودیم و شهادت پی در پی غلامرضا و حسن زین العابدین و رجبعلی بن ملا محمد و حاجی کلبعلی و حاجی حیدر

و محمد جعفر صباغ را ذکر نمودیم و رجبعلی مذکور مردی  
دانا و خوش تقریر و تحریر بود و حکومت و دولت را با  
مکاتیب خود از تجاوزات و تعدیات آگهی میداد و دفاع  
مینمود و اغلب حیاتش بکتابت گذشت .

وحاجی کلبعلی ابن مشهدی حسن در سن ۲۰ سالگی  
بشرف ایمان فائز و حضرت عبدالبهاء ویرا اسدعلی  
فرمودند بسیار شجاع و قوی القلب و معارف پرور بود و در  
اعلاء امرالله حرارتی فوق العاده داشت و درمقابل اعدا  
چون جبل ثابت و راسخ و از انقلابات جاهلانۀ عوام ابدأ  
مضطرب نمیگشت چنانچه روزی در اصفهان قریب بظهر  
از چهارحوض معروف اصفهان که حالیه خیابان شده عبور  
میکرد یک سرباز نجف آبادی بتحریرک غلامحسین خان پسر  
یاور نجف آبادی کاردی برشکم وی فرو کرد و خود از ترس  
فرار کرد و حاجی مزبور بدون اضطراب با دست درب زخم  
شکم خود را گرفته و باد رشکه بمریضخانه رفت و پس ازچندی  
معالجه شد و بنجف آباد آمد و چون اعدا ازصحت وی  
اطلاع یافتند درلباس تزویر و خدعه با زبان چاپلوسی نزد  
او آمده قسم خوردند و قرآن مهرکردند که بدون حریره و  
سلاح حرکت کنند و ضدیتی با او ننمایند و آسیبی با او  
نرسانند تا آنکه مدتی از اینقرار داد گذشت و حاجی همی

بدون سلاح و باکمال اطمینان حرکت نمود چنانکه برای دفاع از خود حتی يك چاقو در جیب نمیگذاشت و او بدرجهای قوی بود که اگر مختصر سلاحی را برای دفاع از خویش در بفسل داشت احدی جرأت نمیکرد با او مقاومت نماید تا آنگاه روزی برای سرکشی و بازرسی بامور زراعت بعزم یکی از باغات خویش رفت و چون وارد باغ شد همان عده که قرآن مهر کرده و سوگند یاد نموده بودند اطراف دیوارهای باغ را محاصره کرده باصابت گلوله او را شهید نمودند و این شهادت در روز دهم برج حوت سنه ۱۲۸۷ شمسی واقع گشته و در موقع شهادت سن حاجی کلبعلی ۳۵ سال بود .

وحاجی حیدر از اعیان نجف آباد و متقی و متدین و دارای شخصیت و مقام بود و در آسایش و رفاه اهالی بذل مساعی مینمود و از تعدیات حکام ایام استبداد جلوگیری میکرد و در سن سی سالگی بشرف ایمان فائزگشت و چون با فتحعلی خان مذکور یاور نجف آبادی قومیت و قریبیت نزدیک داشت از جهت ایمان بدیع مورد صدمه و اذیتش واقع شد و همینکه نزاع ملکی مابین آن دو رخ داد که یاور نام دیانت را بهانه خود قرار داده باب خصومت را با وی مفتوح ساخت و مسلمانان که با حاجی حیدر دوستی و آشنائی داشتند رفته رفته روابطشان را با حاجی قطع

نمودند و با یاور مساعدگشتند حاجی بر عقیده خویش قائم  
 و مجالست با احرار قوی و دایم ساخت و متدرجا خصومت  
 بین حاجی و یاور ریشه اش محکم گشت و عموم اهالی خبر  
 یافتند و یاور برای اجراء نیات خویش با صفهان رفته نزد  
 شیخ محمد تقی نجفی اظهار داشت که حاجی حیدر از  
 اسلام خارج و شبانروز با بهائیان معاشر و مجالس است  
 و شیخ حکم قتل حاجی را نوشته و برای اجراء نزد ظلّ السلطان  
 فرستاد ظلّ السلطان بشیخ پیام فرستاد که چون حاجی  
 حیدر متنفّذ و از اعیان و ملاّ کین نجف آباد است اگر  
 فی الفور کشته شود اغتشاش عظیمی برپا خواهد شد بهتر  
 آنست که چندی حبس شود لذا ما تهورینی از طرف ظلّ السلطان  
 بنجف آباد رفته حاجی حیدر را گرفته بحبس بردند احبّاب  
 نیز بمعیت کسانی که با حاجی حیدر دوستی و خصوصیت  
 داشتند در صدد برآمدند و بانواع وسائل و عرض حالهای  
 زیاد حاجی حیدر را پس از چندی از حبس خارج ساختند  
 و چون یاور از نظریه خود نتیجه ندید عده ای را تحریک و  
 تطمیع نمود که حاجی حیدر را بقتل رسانند و لاجرم حاجی  
 حیدر مدّتی در خانه عزلت نموده بیرون نیامد و هر وقت  
 بیرون آمدنش ضرورت مییافت با چند نفر که همه مسلّح بودند  
 از خانه خارج میشد تا آنکه روزی باپسرش برای رفتن بحمام

از خانه خارج شد و همینکه بدهلز حمام رسید چهارگلوله  
 بطرف او انداختند ولی هیچکدام اصابت نکرد و اعدا  
 تصور کردند که کار خود را تمام و او را مقتول ساخته اند و با  
 کمال سرور و شادی باصفهان نزد شیخ نجفی شتافتند  
 و خبر قتل حاجی را داده تا انعامی گیرند و شیخ نیز  
 وعده انعام داد ولی بقلیل مدتی معلوم شد که حاجی بقتل  
 نرسیده و در کمال صحّت است و بعد از آن اشرار برجسارت  
 خود افزودند و بیش از پیش مصمم شدند که بهرنحوی میسر  
 شود وی را بقتل رسانند و بنوعی مراقب بودند که اغلب  
 شبها در اطراف منزلش بکمین می نشستند تا آنکه با اقدامات  
 شیخ نجفی و ضدّیت یاور و حکم ظلّ السلطان حاجی را  
 دستگیر کرده بحبس ( قماشلو ) که شکارگاه ظلّ السلطان  
 و در چهارفرسخی نجف آباد بود برده حبس نمودند و بهائیان  
 چندان عرایض بدربار مظفرالدین شاه نوشتند که ظلّ السلطان  
 ناچار شده حاجی را پس از نه ماه از حبس خارج ساخت  
 حاجی حیدر همینکه از حبس بیرون آمد بایکصد نفر از  
 بهائیان نجف آباد برای تظلم و دادخواهی بطهران  
 رفت و بدربار مظفرالدین شاه عرض حال داد و در نتیجه آن  
 پافشاریها و دادخواهی دولت آنروز ظلّ السلطان  
 و یاور را بطهران احضار کرد در آنموقع مرضیها در طهران

ظهور و شیوع یافت و اولیای امور از طهران بیرون رفتند  
 و تظلم بهائیان نتیجه مطلوبه را در بر نگرفت و از شدت  
 مشقات و بی بضاعتی و هم مرض ویا ناچار از طهران بنجف<sup>آباد</sup>  
 مراجعت نمودند و اغلب از آن بیچاره ها در راه تلف شدند  
 و بوطن نرسیدند و حاجی حیدر برای ضدیتی که از یاور  
 ملاحظه مینمود نتوانست در نجف آباد اقامت کند و باصفهان  
 رفته خانه ای اجاره کرد و مدتی ساکن شد تا آنکه روزی  
 حاجی حیدر از منزل مصمص السلطنه بختیاری که حکومت  
 اصفهان بود بمنزل خود مراجعت مینمود وقتی که ببازارچه  
 قصر شمس آباد رسید معاندین که خود را در محلی مخفی  
 کرده بودند یکدفعه باو شلیک نمودند و او را در حالی که  
 سوار اسب بود شهید نمودند و شیخ نجفی از قتل خبر  
 یافت و اعلان کرد که هیچکس جسد حاجی را تفسیل و تدفین  
 ننماید ولی مصمص السلطنه مردی با کفایت و لیاقت و  
 قدرت بود و با حاجی حیدر دوستی داشت و چند نفر مسلح  
 فرستاد که احدی نتواند از تدفین حاجی مخالفت کند و  
 مأمورین با احترام زیاد آن جسد را بفسالخانه برده  
 و پس از تفسیل در حالیکه جمعیت زیادی با مأمورین  
 مصمص ایستاده اند عکس برداشته شد و پس از آن تخته فولاد  
 مدفون ساختند . حاجی حیدر شهید در موقع شهادت



تقریباً پنجاه سال از عمرش گذشته بود و شهادت او در یوم  
 ۲۴ شبر شوال ۱۳۲۷ هجری در اصفهان رخ داد و  
 خطابه‌های متعدّد از مرکز میثاق بنام این خانواده صدور  
 یافت و چون بعد از شهادت حاجی خانواده او مورد لعن  
 و طعن و شماتت واقع بودند لهذا بطهران رفتند و بدربار  
 شهریاری پادشاه ایران عارض شدند و مدّتی در طهران  
 اقامت نموده تا هنگامی که شیخ نجفی در اصفهان فوت کرد  
 و دخان ظلم اندکی تخفیف یافت بنجف آباد مراجعت  
 نمودند .

و محمد جعفر صباغ سلیم النفس و باحرارت و بسیاً  
 موقّر و متین و باتقوی و رزین و صحیح العمل بود و اقوامش  
 عموماً با وی مخالفت و اغلب از آنان نیز باوی خصوصت  
 داشتند و معذک بدون خوف بمجالس و محافل حاضر میشد  
 و با تقریر دلنشین خود انجمن احبّ را حیات جدیدی  
 میبخشید و صاحب‌جبینی جدّاب و قدی رشیق و درخسوع  
 و خشوع بین یار و اغیار معروف و مشار بالبنان بود تا آنکه  
 شعی حسب المعمول بمحفل عمومی که در منزل یکنفر از احباب  
 تشکیل شده بود حضور یافت و در آن شب حالت عجیبی از او  
 مشاهده گشت و در موقع تلاوت الواح گریه بسیار کرده و از احبّاً  
 طلب ادعیه نمود و با حرارتی شدید در خاتمه محفل از همه

( ۱۶۲ )

یک خدا حافظی کرده بمنزل مراجعت نمود و معاندین درنزد منزل خودش که درخیابان کوچه شاه بوده او را با گلوله بقتل رساندند و فرار کردند و همان وقت خبر باحباب رسید چند نفر جمع شده جسد آن مظلوم را برداشته تفسیل و تدفین نمودند و بعداً صورت زیارت درحقیقت از مرکز میثاق صادر این شهادت در شهر رمضان ۱۳۲۸ هجری واقع شد .

و نیز در دو قریه ملك آباد و علی آباد از توابع نجف آباد که هر کدام تا نجف آباد قریب یک فرسخ مسافت دارد و در ایام قبل درهریک از این دو جمعی از احباب ساکن و مالک بودند و در ملك آباد قائد احباب نورالله و اسدالله و در علی آباد کریم و رضابیک بودند یا در نجف آبادی مذکور در همان اوقات که با احباب مخصوصاً با حاجی حیدر خصومت و معاندت میورزید سبب شد که احباب این دو قریه نیز بصد ماتی دچار شدند چنانچه باشیخ نجفی همدست شد و بظلم السلطان که مالک آن دو قریه بود اطلاع دادند که باید بهائیان این دو قریه کشته شوند و املاک آنان مال ظل السلطان و دیگر اشیاء آنان مال اهالی و مسلمانان همان دو قریه باشد و این خبر بگوش بهائیان رسید و ناچار خانه و باغهای خود را ترك کرده برای اینکه علاج واقعه را قبل از

وقوع بنمایند هر يك بدیاری برای دادخواهی شتافتند  
 و اعدا نیز وقت را غنیمت دانسته و بمحض آنکه بهائیان دو  
 قریه برای تظلم بیرون رفتند بحکم شیخ نجفی ضوضا وهیاهو  
 بلند نموده و از نجف آباد جمعیت زیادی با آنان همدست  
 شدند و بخانه های احبّا ریخته بنای غارت گذاشتند و اهل  
 وعیال مظلومان از ترس فرار کرده هر کدام در يك گوشه ای خود  
 را مخفی نمودند و در آن روز قریب پنجاه هزار تومان اموال  
 مظلومان را غارت کرده صاحب شدند و نمونه ای از آن وقایع  
 آنکه روزی که معاندین در این دو قریه مشغول چپاول و غارت  
 بودند و نسوان و اطفال در فرار شدند یکی از اطفال احبّا  
 در موقع فرار يك دانه خیار ازستان خودشان چید که گلوئی  
 تر نماید و یکی از اشرار و غارت گرها سیلی و طپانچه شدید  
 بر صورت آن طفل معصوم زده خیار را پس گرفت و مادر آن  
 طفل با دیده های پر از اشک بوی گفت ای بی انصاف بی رحم  
 آیا برای خیاری که این طفل در دم آخر ازستان خودمان  
 چیده مستحقّ چنین طپانچه گردید و آن شرور جسور  
 بقوت سنگی بر پهلوی آن زن نواخت که چون بنجف آباد  
 رسید باشدت درد پهلوی فوت شد، و رجال بهائیان این دو  
 قریه مدت دو سال در طهران و اصفهان هر چه ناله و فریاد  
 کردند و دادخواهی نمودند احدی بآنها گوش نداد و

دیناری از آن اموال و عقار و اراضی را بصاحبانش ندادند و این ضعفای ناتوان اغلب از ناتوانی و بی بضاعتی تلف شدند و پاره ای از آنان جان سلامت برده هرکدام در یک قریه و محلی ساکن و مزارعت مشغول شدند و در نهایت قناعت ایام را گذراندند و صدماتی را که احبای و قریه تحمل نمودند خارج از تحریر و توصیف است .

و نیز حاجی کلبعلی گفّاش پسر کر بلائی حسن از بهائیان نجف آباد در ایام جوانی بشرف ایمان فائز و باکمال و بسیار موقّر و متین و در خدمات این امرجاهد و ساعی و عموم اصناف و کسبه بازار از اوراضی و در صحت عمل و امانت معروف و مشهور و عموم ناس بنظر احترام با و ناظر بودند و هر قضاوتی را که در بین اصناف میکرد اطاعت مینمودند و در سنه ۱۲۹۵ هجری باتفاق برادرش محمد کاظم در ظاهر با اسم مگه و در باطن بقصد تشرف بحضور حضرت بهاء الله از نجف آباد خارج شد و پس از زحمات بسیار در عگا بشرف لقا فائز و مورد الطاف و عنایت بی منتهی گردید و لسان عظمت خطاب بایشان چنین فرمودند که زیارت مکه شما مقبول و بعزّ رضا فائز شد و پس از بیست ماه که مسافرت آنان طول کشید بوطن مراجعت نمودند و در بین تمام مسلمین شهرت یافت که حضرات بمگه نرفته اند بلکه بعگا رفته اند ولی از آنجائی که بسیار

مورد وثوق اهالی بود و همواره ارمغانی جهت علما و سادات  
میفرستاد با آن شهرت مهمّ ضوضائی از عوام مرتفع نگشت  
و علما از اقوال ناس جلوگیری نمودند و ایشان کماکان  
بکار و کسب خود مشغول و در بازار کفاشی معروفیت کامل  
یافتند تا آنکه یوم دوم ربیع الثانی ۱۳۳۵ هجری حاجی  
کلبعلی مذکور وفات یافت و بستگانش جسد او را در صندوق  
گذارده در مزار دفن کردند و ناگاه غلغله و هیاهوی ناس  
بلند شد و سادات و علما بنای فتنه و فساد گذاشتند و با مر  
سیدعلی پیشنماز که یکی از علما و سادات متنفذ نجف آباد  
بود قریب هزار نفر جمعیت کرده با خود سیدعلی بر سر قبر  
ریختند و صندوق را از قبر در آورده جسد را بدون صندوق  
بخاک سپردند .

و چند روز دیگر تراپ خان از بهائیان خوش خلق مزاح  
فوت شد اقوامش با آنکه دیدند اشراز <sup>جسد</sup> حاجی کلبعلی  
چه کردند معذک جسد او را نیز با صندوق در مزار دفن  
نمودند . در موقعیکه مشغول دفن بودند ضوضائی عظیم و  
انقلابی شدید بپا شد و قریب دوهزار نفر جمعیت با بیل و  
کلنگ و تبر و تیشه فریاد کنان بر سر قبر آمدند و قهریکه هنوز  
ناتمام بود شکافته میخواستند جسد را آتش بزنند و لسی  
بهائیان باز حمت زیاد جسد را از دست آن قوم ربوده

درخانه ای امانت گذاشتند تا تکلیف قطعی معلوم شود و این خبرچون باصفهان رسید ضوضا شدت یافت و منادی اسلامی در تمام بازار و معا بر ندا کرد که حکم حکم علمای اعلام است وای بحال آنکه بحضرات بهائی چیزی بدهد یا چیزی بفروشد و یا از آنان چیزی خریداری کند یا بحمام راهشان دهد و در همان روز ۳۲ نفر از احبّارا که از همه معروف تر و در بازار رفت و آمد داشتند جلب و بدارالحکومه بردند و در نهایت سختی حبس شدید نمودند و عدّه زیادی از احبّابا نیز شبانه بطور مخفی باصفهان حرکت کردند و بحکومت اصفهان تظلم نمودند و عرض حال دادند تا اندکی شراره فساد خمود حاصل نمود و مبلغ نقود زیادی از احبّابا گرفته آن ۳۳ نفر را پس از زجر و زحمت مرخص کردند و جسد تراب خان را بعد از چند روزی از آن خانه که در امانت گذارده بودند بیرون آوردند و با صندوق در مزار دفن نمودند این حادثه در ماه ربیع الثانی زمستان سنه ۱۳۳۵ هجری واقع شد .

و در اردستان موکز معروف قدیم این امر در محله باب الریحی وغیره از نسل سابقین و از تازه مؤمنین در حدود سیصد تن مجتمع و مقتدر بوده از خود دفاع میکردند و در آنمیان از بهائیان ثابت متقدم آقامیرزا حیدر علی از بقیة السیف

قلعه طبرسی بود که شرح احوالش را در بخشهای سابق نگاشتیم و بالاخره در سال ۱۳۲۳ در آنجا وفات یافت و پسران فتحعلیخان فتح اعظم خصوصا میرزا شهاب خاندان شهیر برجای گذاشت که بنام فتح اعظم معروفند دیگر پسران میرزا رفیعا موصوف در بخش سابق بنام میرزا آقا مجد السادات و میرزا عبدالحسین و میرزا مهدی از ملاکین و اشراف آنجا که خاندان رفیعی در اردستان و طهران برقرار کردند و میرزا عبدالحسین دو بار بهنگام و مصر ایامی فیض زیارت حضرت عبدالبهاء یافت و بهمشان در باب الریحی بنام مشرق الانکار برقرار گردید و مکتبی تأسیس یافت که شیخ عبدالحسین آواره تفتنی را بمعلمی گماشت و در وطن و طهران در تبلیغ و تشویق و مساعدت همی کوشید و مکرر از هجوم مسلح معاندین و ملاکین و عشایر همجوار دفاع مسلح کردند و گاهی بحبس و تضییق افتادند و نجات یافتند و باتفاق فاضل مازندرانی سفر تبلیغی بمصر عرب نموده دچار حبس و تبعید و مشقت از قبل ملایان نجف بنوعیکه در بخش سابق آوردیم گردید و هاهم سفر مصر و هندوستان و بلاد ایران نمودند و آغابیکوم معروف بشهرت ارباب بنت حاجی محمد رضا شهید سابق الوصف در بخش سوم با آنکه اسن بود پس از وفات زوجش آقا میرزا

موسی کاشی مذکور دربخش ۶ و ۷ بحباله نکاحش بدون  
فرزند بود تا درگذشت ولی نسلش از بنت الاخ ارباب برقرار  
گردید و خاندان رفیعی از آن برادران برجای ماند .

و قمشه ( شهرضا ) واقع در ۴ فرسنگی جنوب شرقی  
اصفهان مشتمل برسی هزارسکنه و عده مؤمنین و محیبین  
در آنجا قلیل و ضعیف بود و دولت آباد را اوضاع دربخش  
ششم بتفصیل نگاشته آمد .

و در زواره از خاندان مؤمنین که دربخش ششم نام بردیم  
و از معدودی که متدرجاً فائز بایمان گشتند جمعیتی تأسیس  
یافته مجامع برقرار گردید که بعداً محفل روحانی انعقاد  
یافت و در آنمیان ملارضا عبا باف چنانکه دربخش مذکور  
نگاشتیم علمدار خدمات تبلیغیه و غیرها گشت و گروهی را از  
برادران و خواهران و اقربای خود و غیرهم هدایت نمود  
و مجمع روحانیان رونقی گرفت تا در سال ۱۳۲۱ فتنه مذکوره  
دربخش سابق از اصفهان و یزد بدانجا سرایت و مردم شورش  
کرده بقیادت امام جمعه عزم هجوم بر آنان کردند و حسب  
قرار بود که تسلیم تقدیر گشته مانند بهائیان یزد قربانسی  
سبیل الهی شوند ولی عربعلی نام از بهائیان بی پروا  
با بستگانش بر بام خانه خود که مقدم محله مؤمنین بود  
برآمد همینکه شورشیان پیشوائی امام رسیدند تفتنگ



برافراخته نصیحت و اندرز گفت که دست از تعدی مظلومین بکشید وگرنه ما دفاع کرده شمارا مجازات دهیم و آنان متنبه نشدند و عربعلی ساچمه روان کرد که بهمدف نشست و امام باپای خونین بفرار برگشت و دیگران بافغان و عویل متفرق گردیدند و بعد از آن ازساحت مقدسه حضرت عبدالبهاء بجزای محافظه از مظلومین و مظلومات خطاب تشجیع و تشویقی بوی رسید و ماتفصیل واقعه براسدالله بن ملارضا را دربخش سابق آوردیم و اکنون محفل روحانی و عده ای از مؤمنین و مؤنات در آنجا برقرار است و در اجتماعات روحانیه و تعلیم و تربیت نوهاوگان پایدارند و از مشاهیر مؤمنین آنجا آقاسید حسن نابت مهاجرت بطهران کرده اقامت جسته خانواده نابت برقرار داشت .

دیگر از توابع بهائی نشین اصفهان فریدن که جمعیتی در آنجا برقرار شد و از خوانین و ملاکین ایمان آورده مساعدت مینمودند و از معاریف مؤمنین و مبلغین نخست حاجی شیخ محمدعلی قرین عرفان و اشتعال بود و صدرالاحرار والا برار که سالها در وطن و اصفهان صحبت منبری و وکالت میکرد و در تبلیغ قیام داشت و از معمورات سه گانه بابی نشین توابع کشته و طار که غالباً از ملا محمد باقر بابی معروف

یادگار بود و پسرانش در آن حدود فعالیت میکردند اکثریتشان  
 در کشته موفق بایمان بهائی شدند و برادران ملاحیب<sup>الله</sup> ا  
 وملا ولی الله با خانواده شان از بابیت متحول ببهائیت  
 گشتند و هدایت نمودند .

واما بابیان اصفهان که به خوی اعراض و اعتراض  
 فیما بین بهائیان شهرت داشتند جمعی از متقدمینشان  
 و از نسل آنان و برخی جدید البابیت بودند و چراغ آنان  
 حاجی میرزا هادی دولت آبادی و خاندانش شمرده میشدند  
 که برخی در اصفهان و اغلب در طهران قرار داشتند و در بخش  
 ششم تفصیلی ذکر گردید و داهیة موصوفة در بخش مذکور که  
 با بازماندگان برادران از عراق عودت بوطن نموده بزیستند  
 و بالاخره تقریباً در سال ۱۳۲۲ بطهران رفته اقامت گرفتند  
 و پس از چندی در گذشت و از بابیان جدید الشهره میرزا  
 نصرالله بهشتی، ملك المتكلمین واعظ که چندی با بهائیان  
 محترم اصفهان نیز جوشید و عاقبت ناطق انقلابی مشروطیت  
 بوده و کشته گشت و شرحی از او وسید جمال واعظ و ناطق  
 انقلابی مقتول دیگر در بخش سابق ذکر شد .

و از مشاهیر اعداء این امر در اصفهان شیخ محمد تقی  
 ابن الذئب که سابق احوالش را در بخش ششم آوردیم و پیوسته  
 بعد از غروب شمس جمال ابهی بحال غضب و اسف گفت

ما بدین خیال سرور و امید وار بودیم که نفوذ و آثار از آن پس  
 محو و زائل شود و حال پسرش عباس افندی پدر را بر عرش  
 الوهیت نشانده خود را عبدالبهاء میخواند و در تمامت  
 مراتب نقصانی ندارد لاجرم بهر وسیله باید تشبث نمود و این  
 فئه را از میان برد و چندان از این سخنان بر فراز منبر گفت  
 و حکم بقتل و نهب داد که نزدیک شد شورش عظیم برپا شود  
 و عامه اهالی با اعدام اهل بها قیام کنند ولی رئیس تلگرافخانه  
 اصفهان ماجری بشاه خبر داد و شاه تلگراف نمود که اگر بنام  
 دین و آئین فساد و افسادی بشود مفسدین را بهلاکت  
 خواهد رساند و بالجمله آقا نجفی با آنکه چندان مقامی  
 در علوم اسلامیّه نیافت بزر و زور و حيله و سالوس روی اهالی  
 بخود کرده همیشه جمعیتی کثیر از طلاب و غیرهم برای اجراء  
 هر فرمانی حاضر داشت و گاهی مغضوب دولت و منفی  
 بطهران گشت و مانند دیواری غلیظ در مقابل هر نسوع  
 تجدیدی بپا بود تا در سال ۱۳۳۲ درگذشت .

و اما سلطان سعود میرزا ظلّ السلطان را در بخش  
 ششم شرح احوال آوردیم که تا آخر ایام حکمرانی اصفهان  
 در قبضه داشت و بعد از پدر سفری بارویا کرده مراجعت  
 نمود و ببود تا آنموقع که انقلاب مشروطیت در ایران شروع  
 شد و نوبتی بچنگ انقلابیون اسیرگشته نقود نامحدود از او

گرفتند و جاه و جلالش مبدل بجاه و مهال گشت تا چون  
ظلی زائل شد .

و اما پسرش سلطان محمود میرزا جلال الدوله رانییز  
سابقه دربخش ششم آوردیم و دو سال پس از نوبت اول <sup>متمش</sup> حکو  
در یزد که چنان هنگامه و مذبحه اهل بها برقرار کرد  
در سال ۱۳۱۰ باز بحکومت آنجا منصوب شد و با اهل بها  
معامله بعکس کرده کمال محافظت و رعایت بنمود و معاندین  
ترسیدند و دست از تعرض و بدگوئی باین امر کشیدند و بار  
سوم در سال ۱۳۲۰ بحکومت یزد رفت و چون در طهران  
باحاجی محمدتقی ابن ابهر چنانکه ضمن بیان احوالش  
آوردیم دوستی یافته اظهار ایمان کرده اورا بیزد برای  
تبلیغ اهالی همراه برد و احترام تام بجای آورد و با اهل  
اهل بها ملاطفت و مساعدت نمود ولی پس از چندی با  
مشیرالما <sup>لک</sup> مستوفی یزدی متفق شد که بتحریر ملاحا فتنه  
برانگیزند و اموال و نقود گرد آورند و مشیر در قلعه حکومتی  
بحاجی میرزا محمود افغان گفت چرا اینهمه اصرار بدعوت  
و تبلیغ اهالی دارید و شورش و انقلاب فراهم میآورید  
افغان جواب داد که شروع این امر از خاندان ما شد و عقیدت  
میراثی و ثابت ما است چگونه ممکن است بکنجی نشسته لب  
ببندیم ؟ مشیر برآشفته و سخنانی چند بجلال الدوله

گفت و فتنه شروع گردید و بنوعیکه در بخش سابق نگاشتیم  
 قریب چهارماه نیران فساد مشتعل بود و هشتادتن باشد  
 عذاب مقتول و چهل تن متواری و هلاک گردیدند و پیا  
 بدست ظالمان افتاده مقتول گشتند و تقریباً یکصد و بیست  
 خانمان تاراج شدند و جلال الدوله بحکم مظفرالدین  
 شاه معزول شده بطهران رفت و متظلمان و طلبکاران  
 بر وی جوشیدند و صدارت با شاهزاده عین الدوله بود  
 و حسینقلی خان نظام السلطنه مساعدت در اقدامات کرد  
 و حاجی آقا محمد علاقه بند یزدی از بهائیان معروف ساکن  
 طهران روزی در خیابان پیشکاران ظلّ السلطان و جلال الدوله  
 را تهدید کرده پیام فرستاد که هرگاه شهادت شهید او  
 غارت یکصد و بیست خانواده یزد را انکار میکنید آیا دارای  
 ملامهرام پارسی را که از میان برد و عین الدوله روزی را برای  
 تحقیقات و کشف قضایا معین نمود و بعد از آنکه دوره سلطنت  
 محمد علی شاه رسید و جلال الدوله مورد نفرت و استکراه  
 خاطر شاه شد و امیر بهادر بارباب جمشید پارسی دستور  
 داد که اموال از دست رفته را از جلال الدوله بسختی  
 مطالبه کند و او با سرباز مسلح باندرون خانه اش رفت  
 و در خلال احوال مذکوره جلال الدوله عرایض توبه و انابه  
 بمحضر حضرت عبدالبهاء فرستاده بواسطه مسافرین زائرین

التجا واصرار کرده درخواست عفو و مغفرت نمود و نوبتی بسال ۱۳۳۰ چون املاکش در مقابل استقراض مبالغ کثیره نزد میرزا عزیزالله خان بن ورقا بیع شرطی رفت و بهیچ نوعی از اقدام نتوانست املاک باز ستاند و بالاخره برهنمائی حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر عریضه فرستاد و لوحی رسید که آقا میرزا عزیزالله خان املاک را مسترد کرد و بالجمله جلال الدوله ابراز ایمان و اخلاص نمود و در ایام مسافرت حضرت عبدالبهاء در ممالک اروپا تشریف حاصل یافتند توبه و انابه کرده مورد عفو و ملاحظت گردید بخلاف پدرش که چون بسعی و جدّ تشریف حضور حاصل نمود مورد ملاحظت و قبول نشد .

### ب ر و ج ر د

\*\*\*\*\*

تفصیل اوضاع این امر در بروجرد ضمن شرح احوال آقا جمال معروف متعلق بدوره حضرت بهاء الله در بخش ششم آوریم ولی امر در آنجا نمو و ازدیاد بلکه ظهور و شهودی نداشت تا آنکه در این دوره در سال ۱۳۲۸ جریان و نبعانی نمود و عده ای فائز بایمان شدند از آنجمله برادران حاجی سید حسن و حاجی سید علی اکبر آوارگان و

حاجی میرزا حسن نیکو و مقدم برگل حاجی عبدالرحیم که از  
 بروجرد نظر بامور تجارتش بهمندان ورشت رفت و در آنجا با  
 فاضل مازندرانی ملاقات کرده در یک جلسه موفق بایمان  
 واشتعال گردید و مراجعت ببروجرد نمود وفی الحقیقه  
 موجب بیداری و قیام آنجمع گردید و تفصیل واقعه را از  
 روی عین خط شرح حال که حاجی سیدعلی اکبر آوارگان  
 مذکورنرشت در اینجا ثبت میداریم و هی هذیه :

نگارنده حاج سیدعلی اکبر آوارگان ابن مرحوم  
 سید حسن یزدی متولد ۱۳۰۳ هجری در بروجرد تقریباً  
 در سنه ۱۳۲۸ برای کارهای تجارتی لازم بود مسافرتی  
 برشت نهادیم بر حسب معمول موقع ورود بهمندان در منزل  
 سادات زفولی که از نجای همدان بودند و طرف  
 تجارتی هم داشتیم ورود نمودم موقع حرکت برشت ایشان  
 در چاپارخانه مرا مشایعت نموده همراه بودند در آن سال  
 بواسطه طفیان سالارالدوله که بایک عده مهمی از السوار  
 و اکراد خیال حرکت بطهران داشتند تمام وسائل مسافرت  
 را ازین برده بودند فقط منحصر بود مسافرت با گاری که  
 حامل پست بود بنابراین بلیط گرفته خواستم حرکت نمایم  
 آهسته آقایان زفولی ببنده اظهار کردند که در بین راه  
 مراقب باشید معاشرت ننمائید زیرا که این غلام پست که

همراه شما می‌باشد بابی است بنده نیز در آنموقع خیلی مایل بودم که یکنفر بابی را ببینم چه هیولائی است چون در آنموقع راه لرستان بواسطه شرارت الوار مسدود بود و ایاً و زهاب در بروجرد نمیشد که دارای اطلاعاتی باشند و بعلاوه اهالی بروجرد سه قسم مردمان بودند يك قسمت آقایان طباطبائی که خیلی از اشراف بودند بطوریکه اغلب درموقع حرکت بجائی متجاوز از ده نفر نوکر مسلح با آنها حرکت میکرد قسمت دیگر از آقایان علماء و طلاب بحدی با نفوذ بودند که اهالی بروجرد آنها را مهمتر از حوزه علمی اصفهان میدانستند قسمتی دیگر از تجّار و متفرقه بودند که آنها نیز دارای رفتار و اخلاق یکنواخت بوده ابداً بوئی از تجدد نشنیده بودند موقعی شخصی را گفتند شراب خورده است آقایان در مدرسه حضور یافتند که حدود الهی را مجری نمایند بشخصی که بایستی مجری این حد باشد دستور میدادند که دستها را بحدی بلند نما که سفیدی زیر بغل نمایان شود و همچنین در آنموقع یکنفر از تاجرزاده ها خواست موی سر خود را نتراشد بلکه بنحو کنونی ماشین نماید آقایان علماء اینقدر قضیه را تعقیب و پافشاری کردند که بالاخره حکومت وقت را مجبور نمودند که اقدام بتراشیدن سر آن شخص نمود اصطلاحات



بهائی ابد شنیده نشده بود فقط بابی شنیده میشد که در همدان هست یکنفر پیرمرد که بگلی منزوی و خانه نشین بود با اسم میرزا باقرخان که بعد از ذکر او میشود دربارهٔ ایشان بعضی زمزمه میکردند که بابی است دیگر کسی نبود بنده در آن موقع اطلاعاتیکه از این طایفه داشتم فقط این بود که در *رقص العلماء* بعد از ذکر حالات حضرت شیخ احساسی و سید رشتی بنام شرح فتنهٔ باب مینویسد و نیز در *نسخ التواریخ* جلد قاجاریه شرح واقعات *قلمه* طبرسی و قضیهٔ نیریز و موضوع شهادت را بنحوی که منظور خودش باشد مینویسد چون در سابق بمناسباتی مراجعه باین قسمت ها کرده بودم تا این اندازه دارای اطلاع بودم و نیز در آن موقع بمعیت *یک* عده از طلاب و تجار همه هفته روزهای جمعه جلسهٔ صاحب الزمان برپا و دعای ندبه و دعای توسل برای تمجیل ظهور حضرت حجّت میخواندیم خلاصه بعد از حرکت پست از همدان غلام پست که *سیف الله بیک* نام داشت روی سخن را بجانب من نموده سؤال کرد که آیا دیانت تحقیقی است یا تقلیدی؟ ج -

تحقیقی است . س - حضرتعالی تحقیق فرموده اید؟

ج - بلی

س - چه دینی را انتخاب کرده اید؟

ج - عجا این چه سئوالاتی است میکنی که چه دین  
 اختیار کرده ای بلی دیانت من اسلام است .  
 س - دیانت اسلام شعباتی داراست در چه شعبه و  
 مذهبی هستی ؟

ج - در طریقهٔ جعفری و اثنی عشری .

س - یک دیانتی در عالم ظاهر شده بنام بهائی که ملل  
 مختلفه نیز بآن اقبال کرده اند، آنها چه میگویند ؟  
 ج - سیف الله بیک من از اصطلاحات آنها مربوط نیستم  
 و تا حال اسمی از بهائیت نشنیده ام گویا مقصد شما بابی  
 است ؟

س - چنین تصوّر نمائید ، آنها چه میگویند ؟

ج - برای اینکه معاشر نبوده ام آشنا بافکار و عقیده آنها  
 نیستم .

س - پس معلوم میشود که تحقیقات شما ناتمام است چه که  
 بنای تحقیق بر این است که انسان ماقبل و مابعد هر چیزی  
 را رسیدگی نماید که تواند قضیه را قضاوت کند جنابعالی  
 چگونه ادیان را رسیدگی کردید که دیانت حضرت بهاء الله  
 را تحرّی نفرموده اید ؟ پس معلوم میشود تحقیقات شما  
 ناتمام بوده ؟

ج - موظّف هستیم که دیانتی که در عالم رسمی است رسیدگی

نمائیم به بینیم نفوسی که در مراتب قبل متوقف شده اند علت توقف چیست در صورتیکه دیانت حضرت رسول اکرم بر ما ثابت و حقایق ائمه اطهار بر ما محقق گردید دیگر موظف نیستیم اظهارات شما را تعقیب نمایم چه که این اظهارات برخلاف انتظار است .

س - بعد از حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار هیچگونه انتظاراتی ندارید ؟

ج - چرا ظهور حضرت حجّت .

س - اینها میگویند که حضرت حجّت ظاهر شده است . از استماع این کلام چون تاحال نشنیده بودم باین صراحت خیلی احوال بنده تغییر و مدّتی ساکت بودم از این تغییر احوال سیف الله بیک احساس کرد که من خیلی عصبانی شده ام گفت عزیز من اگر بعقیده ماها حضرت حجّت ظاهر شده دیگر ظهور نخواهد کرد و اگر بعقیده شما ظهور نکرده البته ظاهر خواهد شد ما و شما هیچیک حافظ و حارس حضرت نیستیم حضرت حجّت مستقل الاراده است چنانچه جنابعالی بخواهید موضوعی را بفهمید پس برای چه اینقدر گرفته و عصبانی شدید ؟

ج - آخر سیف الله بیک شما موضوعی را اظهار مینمائید که کسی تاب استماع آن را ندارد چگونه حضرت حجّت

ظهور کرده ؟ شما که همیشه بیابان گرد هستید و سواد هم ندارید اطلاع حاصل کردید و بنده که در شهر و اغلب با اشخاص با اطلاع معاشر هستم نفهمیدم !

س - این اول ظهوری نیست که در پیشگاه يك عده معلوم و يك عده مجهول باشد از دیانت حضرت موسی متجاوز از ۲۰۰۰ سال و دیانت حضرت مسیح متجاوز از ۱۸۰۰ و شریعت اسلام تجاوز از ۱۳۰۰ سال میگذرد و هنوز در پیشگاه عده ای معلوم و عده ای مجهول است چه مانعی دارد که از ظهوری که هنوز يك قرن نمیگذرد در نزد شما غیر معلوم باشد ؟ اگر هزاران سال نیز بگذرد و تحقیق ننمائید البته در نزد امثال شما مجهول است .

ج - یعنی سیف الله بیک تمام اخبارات و احادیث و انتظارات را دور بیاندازیم و بگوئیم تمام وهم و خیال بوده ؟ س - خیر نه چنین است ما منتظر ظهوراتی هستیم که با اخبارات صحیحه تمام انبیا مطابق باشد چه که موعود تمام مرسلین است و تمام مبشر این ظهور بوده اند منتها چون من سواد ندارم شما را رهنمایی مینمایم در قزوین به میرزا موسی حکیم باشی که معروف است و در رشت به آقا علی ارباب که تاجر است . گفتم سیف الله بیک آیاشما هم کتاب دارید ؟ گفت بلی کتابهای متعدّد از جمله ایقان

ومفاوضات . در اینجا سخن مذهبی خاتمه پیدا کرد  
در حال من گرچه مختصر تغییری حاصل گردید ولی در بین  
راه کاملاً از آقایان اجتناب از معاشرت مینمایم و در اینجا  
در بعضی قسمتها اگر عین عبارت سیف اللہ بیک فراموش و ذکر  
نشده باشد ولی مفهوم سخن بطور تحقیق همان است  
در قزوین توقف نکردیم و در رشت هم حاضر برای فهم  
قضیه نشده چه که یقین دانستم که بی اصل است . در رشت  
کار خود را انجام و مراجعت بپروجره نموده سه سال از این  
موضوع گذشت میرزا احمدخان نراقی بریاست تحدید تریاک  
مأمور بروجرد شد پس از ورود اشخاصی زمزمه های میکردند  
که رئیس تحدید بابی است ولی از جانب خودش در آن موقع  
هیچگونه اظهاراتی نبود . مقارن این احوال یکنفر از دوستان  
که خیلی سابقه رفاقت داشتیم با هم چند سالی ایشان در  
رشت بودند وارد بروجرد شد روز جمعه باتفاق هم رفتیم  
منزل رئیس تحدید در بین راه سؤال نمود از من میدانید  
مذهب این شخص چیست گفتم هرچه هست تا حال اظهار  
نکرده ایشان گفتند امروز معلوم مینمایم . پس از ورود در  
منزل آقای نراقی رفیق من روی سخن را بطرف بنده نمود  
گفت از عجایب این است که در یکروز در رشت مرا بنقطه ای  
دعوت ناهار کردند عده کثیری نیز بودند معلوم شد که آن

منزل متعلق بیکنفر بهائی است شخص جلیل القدری نیز حضور داشت که بآن میگفتند فاضل مازندرانی گرچه اهل عمامه نبودند ولی خیلی نطق و متکلم عنوان سخن در اشات دین ، دیانت جدید با اسم بهائی ، ولی تمام بیاناتش حقیقه معقول و دارای فلسفه و من بقدری شیفته کلام و گفتار آن شخص گردیدم که قضیه را تعقیب و بالاخره تصدیق کردم اینک شخص شما را یکنفر بهائی بدانید از آنجائیکه همیشه میبایستی فیما بین متکلم و مستمع يك قوه جازبه مغناطیس ایجاد شود که کلام موثر شود و اگرچنین ارتباط اخوت و یگانگی رخ ندهد فصل است و اتصال قلبی نیست و نتایج منظوره حاصل نگرند اینست که اظهار این آدم خیلی موثر شد در مقام نصیحت گفتم عزیز من اینجا لرستان است بمن گفתי دیگر بکسی نگو زیرا که تورا قطعه قطعه مینمایند اشک از حلقه های چشمش سراشیب شد گفت چکنم موضوع باین مهمی در عالم رخ داده اگر شما <sup>ای</sup> نگویم پس بکه بگویم ؟ من چون تازه تصدیق کرده ام احاطه که بشما صحبت نمایم ندارم و کتاب نیز در اینجا نیست میفرستم از سلطان آباد اراک نزد آقامیرزا آقاخان قائم مقام يك جلد کتاب ایقان میطلبیم که شما نیز مراجعه نمائید جلسه خاتمه پیدا کرد متفرق شده رفتیم منزل موضوع را با

اخوی حاجی سید حسن که چند سالی از من بزرگتر بود در آن زمان اگرچه بتجارت مشغول بودند ولی روزهای نیز مشغول تحصیل عربیت بعلاوه در جلسه صاحب الزمانی روزهای جمعه نیز عضویت داشتند مذاکره نمودم ایشان نیز حاضر شدند که کتاب مستطاب که برسد برای استماع حضور یابند زیرا عقیده داشتند که هرچیزی علم آن بهتر از جهل اوست قریب پانزده روز گذشت که کتاب وارد شد رئیس تحدید و اخوی و شخص رشتی بایکنفر دیگر از اول شب منزل بنده حضور یافتند شروع کردیم بتلاوت کتاب چند صفحه که تلاوت گردید از آن لحن عبارت و فصاحت کلام بنده تا اندازه ای منقلب شدم که تهوّر حالم ساکت و دانستم که قابل تعمق است قسم بخدا اگر این ظهور اعظم هیچگونه معجزاتی دارا نبود فقط نزول کتاب مستطاب ایقان برای عالم کافی بود چه که بیانات این کتاب بمثابه طفلی که از مقام شیرخوارگی تدریجا استعداد بدهند تا بسنّ رشد رسد بیانات این کتاب مستطاب نیز بشخص مجاهد بهمین نحو تدریجا از خرافات آن گاهیده و سر معلومات آن می افزاید اگر صدها مرتبه تلاوت شود به از نکاتی تازه دریافت و استنباط مینماید . آنشب تقریباً نصفه کتاب تلاوت شد شب بعد نیز بقیه تلاوت گردید

بعدا چون احتیاج بدلائل نقلی داشتیم کتاب فرائد را هم قرائت پس از قرائت و مطابقه نمودن اخبارات آن با مجلّات بحار الانوار یا اصول کافی مجدداً مراجعه بکتاب ایقان نموده باز مراجعه بکتاب فرائد البتّه در این مورد موهومات هم زیاد و شخص مبلغ که خیلی احاطه داشته باشد نیست که بتواند مشکلات آنرا حلّ نماید قضیه را بچند نفر از علماء و طلاب جلسه صاحب الزّمان اظهار و از ایشان نیز دعوت شد که شبها حاضر شده آنها نیز استماع نمایند آنها نیز کتاب ایقان و فرائد را استماع پس از خاتمه بنده رانصیحت کردند که مراجعه باینگونه کتاب ذهن شما را پریشان مینماید خوب است شما نیز موقوف نمائید آنها نیز دیگر حاضر نشوند و قرار دادند که موضوع این جلسه را نه ایشان بکسی اظهار نمایند و نه بنده . بعدا برای آگاهی و فهم قضیه ناچار شدیم يك عدّه دیگر از رفقاء جلسه صاحب الزّمان را دعوت کردیم آنها نیز شبهای متوالی حضور یافتند پس از تلاوت کتاب ایقان و فرائد و مطابقت نمودن با کتابهای بحار و اصول کافی آنها نیز دیگر حاضر نشدند چون از این راه نتوانستیم مشکلات خود را حلّ نمائیم ناچاراً بهمدان نوشتم چند جلد کتاب ردّیه که یکی احقاق الحقّ بود وارد کردند ردّیهها نیز مراجعه کرده کنار انداختیم قضیه مجاهدت ما تقریباً



شش ماه با وجود جدیت های تمام انجام گرفت چه قدر نیمه شب اوقات سحر متوسل بحق شده که پروردگارا تو مقلب القلوب هستی ما را بصراط حقه تقلیب بفرما تا اینکه بالاخره مراتب یقین برای ما حاصل کتابهای متفرق و آثار مبارکه زیاد وارد بروجرد شبها مراجعه و مشتمل شدیم بهمان اشتعالی که برای هرمتدی در او<sup>پل</sup> تصدیق رخ میدهد در خلال این احوال با معیت آقای نراقی و جناب اخوی و میرزا باقرخان و چند نفری دیگر که تصدیق نموده تشکیل محفل روحانی گردید ( در بروجرد ) بروجرد در آنموقع تازه تشکیلات ژاندارمری برای افتتاح راه لرستان شده و ماژور و ال و ماژور دوماره و شلد برن بریاست آنها منصوب آنها هر سه سوئدی بودند و حکومت بروجرد نیز نظام السلطنه بود که از قرار اظهارات خودش دارای اطلاعات و خیلی نیز همراه بودند يك عده از نفرات ژاندارمری که دارای تصدیق بودند آنها نیز خود را معرفی نموده شبها را جلساتی دائر بود چه که مصدقین بروجرد اغلب اشخاص با عنوانی بودند شبها عده عده مردم برای استماع و فحص کلام حضور مییافتند هیچگونه مانعی نیز قبلا نبود علماء بروجرد نیز متحیر بودند که چه واقعه است چه که اطلاعات کافی نداشتند لهذا از عراق و همدان چند

جلد کتاب ردّیه وارد آنها نیز جلساتی دائر و مذاکره در اطراف آن کتاب بنمایند منظره تماشایی است احبّاً بی اختیار هستند در اقامه برهان ثبوتیه - آقایان علماء نیز بهمین نحو کوشش دارند برای فراگرفتن دلائل ردّیه -  
چندی بهمین منوال گذشت آقایان علماء یکنفر نماینده فرستادند نزد روسای ژاندارمری تقاضای تبعید چند نفر نمودند آنها متعذّر شده که ما دخالتی در امورات مذهبی نداریم هرکسی مخالف انتظامات رفتار نماید البته جلوگیری خواهیم نمود بعد فرستادند نزد نظام السلطنه ایشان هم نیز جواب دادند مطکت مشروطه نمیتوان اشخاص را از وطن خارج کرد شما ممکن است با مرکز مذاکره نمائید هر نوع دستور دهند اجراء خواهیم نمود لهذا تلگرافی توسط نمایندگان بساحت مجلس و هیئت وزراء نموده تبعید یک عده اشخاص را تقاضا کردند در اینجا نیز نتیجه نگرفتند از طرفی اشخاص که تنهها حضور در مجالس مینمودند میدیدند که تمام مذاکرات یا از اخبارات نبوی است یا استدلال از آیات قرآنیّه است آنها نیز بعلماء اعلام سخت میگرفتند که آقا اگر حضرت حجّت ظاهر شده شما چرا خاموش هستید ؟ واگر ظاهر نشده چرا مدعیان ظهور را قانع نمینمائید ؟ در آنوقت یکی از اعظام علماء بروجرّد آقای شیخ حسین نجفی بود

گرچه اهل بروجرده بود ولی معروف بنجفی تدبیری اندیشید  
 باین طریق که شخص محترم موقّری در بروجرده با ســـــ  
 نظام العلماء داشتیم يك روز فرستادند بنده رفتم منزل  
 ایشان اظهار کردند که دیروز آقای شیخ حسین از شما  
 گله مند بودند که مدّتی است از ایشان ملاقات نکردید  
 فردا صبح انتظار دارم که شما بیایید باتّفاق از آقا دیدن  
 نمائیم فردا صبح که باتّفاق نظام العلماء وارد منزل آقا  
 شدیم ملاحظه شد که هنگامه مییاشد يك جلسه مهمّی تشکیل  
 داده اند که مرکب است عدّه ای از آقایان طباطبائی و عدّه ای  
 از طلاب و تجّار و نمایندگان حکومت و نظمیه و بعضی دوائر  
 ملازمان آقایان نیز در محوطه حیاط مسلّح ایستاده اند (۱)

---

(۱) حاجی اسد الله تاجراصفهانی که شخص محترم پیره مردی  
 بودند از حیث ثروت و قدرت نیز در تجارتخانه بروجرده شخص  
 اول بودند بقسمیکه حکومت ایشان را در خیلی امور طرف  
 مشاوره خود قرار میدادند بر حسب اتفاق ایشان همسایه  
 حجره واقع و خیلی با بنده و اخوی نیز اظهار ملاحظت  
 میکردند حتّی کرارا اظهار مینمودند که من در سیادت شما  
 شگّی ندارم زیرا که در سابق شجره نامه شمارا دیده و انتساب  
 شمارا بخانواده عصمت و طهارت میدانم در این قضایا  
 خیلی ما را نصیحت بعدا برای اینکه معاشرت کامل داشتیم  
 با ایشان بخوبی مذاکره و همه گونه کتابهای امری نیز در  
 دسترس ایشان نهاده و تلاوت میگردید تا آنکه بخوبی

جلسه با این هیمنه این بود که بنده مرعوب شده قسمی

از مقصد و مقصود اطلاع حاصل نمودند موقعی در محضر آقای آقا شیخ حسین مجتهد اظهار مینمایند که حضرت آقا در دیانت اسلام مذهب هائی هستند که به يك یا چند بلکه بهمۀ ائمۀ اعتقاد ندارند با اینها بخوبی مصاحبت و معاشرت بنمایند این طائفه جدیده تا یازده امام که با ما موافقت دارند در امام دوازدهم اختلاف دارند آنهم در شخص والا منکر نیستند شبهه را قوی مینمائیم که اینها یازده امامی هستند چه واقع شده که برای اختلاف یکفر اینهمه تزییقات برای آنها قائل میشوند ... آقا جواب میدهند که اینها منکر ضروریات اسلام شده اند جواب میدهد که حضرت آقا چه ضروریاتی از وجود مبارک امام بهتر که اصول و ارکان دیانت هستند باز منکرین و مخالفین آنها را از جامعه اسلام خارج نمیدانید آقا جواب میدهند که خیر اصلا این طائفه قائل بتوحید و نبوات انبیاء و ائمۀ هدی نیستند بلکه اشاعۀ منکرات را نیز جائز میدانند گرچه ایشان ساکت میگرددند ولی بواسطه اطلاعاتی که دارا شده بودند خیلی اسباب حیرت و استعجابشان میشود که تا این درجه هم ممکن است موضوعی را اغماض و یا سوء تفاهم نمود حتی این قسمت را در خیلی مواقع با تجار و اشخاص متفرقه نیز مذاکره میکردند ولی برای آنکه پیرمرد و متمول بودند بالاخره در کلیه اجتماعات و موضوآئی که رخ داد ایشان نیز حاضر و مداخله کردند آقای آقا شیخ حسین که بیداری اشخاص را تا این درجه مشاهده نمود و از طرفی اصرار مردم را برای فهم قضیۀ ملاحظه کردند چنان جلسه را که قبلا ذکر شد تشکیل دادند . ۲۰/۱۰/۹ ن سید علی اکبر آوارگا

صحبت نمایم که آقایان قانع و خوشحال گردیده در ضمن  
 باشخاص بگویند که فلانی دارای این عقیده ها نیست بلکه  
 اتهام است ورود بمجلس احترامات کرده جا برای بنده  
 بالا معین کردند بالاخره آقای آقا شیخ حسین روی سخن  
 را بطرف من نمود چه هنگامه در بر وجود راه انداخته اید؟  
 ج - آقا راجع بچیست ؟

س - شنیده ام از اشخاص بعضی سئوالات مینمائید ؟

ج - حضرت آقا سئوال بر دو قسم است عقیده ای و استفهام

در حالات حضرت خلیل الرحمن داریم که عرضه میدارد ؟

ربّ ارنی کیف تحیی الموت ؟ خطاب میرسد : اولم توّمن

عرضه میدارد بلی ولكن لیطمئن قلبی . نه مقام من از

حضرت ابراهیم مهمتراست و نه سئوال من مشکل تر .

خداوند رحمن او را تکفیر و تنقید نمینماید بلکه موضوع

برای ایشان حلّ میشود بنده سائل مسائلی هستم و هنوز هم

هستم میگویم که ندائی در عالم ظاهر شده که طل مختلفه

اقبال کرده اند وقتیکه مراجعه مینمائیم . مشاهده مینمائیم که

دلایل آنها هم عقلی است وهم نقلی موضوع را به اشخاص خبیر

و بصیر مطرح مینمائیم . من بینیم که اسباب رنجبری آقا خواهند

س - آقا آخر در قسمتی سئوال مینمائید که بطلان آن اظهر

من الشمس است .

ج - برای چه ؟

س - آقا زیرا که بدلائل عقلیه و هم نقلیه زمین از حجّت خالی نخواهد بود چه اگر وجود حجّت نباشد قطع برکات خواهد گردید .

ج - آقا بنده همین جواب را باین طایفه دادم میگویند مراد از حجّت چیزی است که خداوند عالم بواسطه آن احتجاج و بازرسی باشخاص مینماید و آن مراد در هر دوری مظهر ظهور و مبین آیات هستند بعد از کتاب و آیات که قواعد و قوانین و حجج و براهین است که دستور اخلاقی و نظامنامه بشر است که بایستی عموماً بآن عمل نمایند و آن کتاب در دور حضرت محمدی قرآن است .

س - آقا بلی غیر از کتاب که حجّت ظاهره است يك حجّتی دیگر لازم است که از انظار مخفی و بمشابه آفتاب که در پشت ابراست اگرچه مرئی نیست ولی تأثیر و اثراتش مشهود است و آن وجود مبارك امام زمان است .

ج - آیا این زمان که ما هستیم دارای دو حجّت هست یا همیشه بوده است ؟

س - خیر همیشه دارای دو حجّت بوده است .

ج - اگر سؤال شود که حجّت فیما بین حضرت مسیح تا حضرت رسول غیر از انجیل در عالم ظاهر که بوده ؟ چه جواب دهیم ؟

در اینجا رخساره آقا نیرگی پیدا کرد و سکوت طولی بتضام حاضرین رخ داد چه که تصور نمیکردند که در چنین جلسه اینگونه مذاکرات بشود و از طرفی خدا را گواه میگیرم که مقصد بنده در هیچ موقع عوالم خود نمائی نبوده بلکه همیشه مایل بودم بلکه طرف استماع نماید و نتیجه گرفته شود و پس از تفکر زیاد آقا گفتند بلی بعضی خواسته بگویند که حجّت فیما بین دوره مسیح تا حضرت محمدؐ غیر از انجیل سلمان فارسی بوده گفتم حضرت آقا سلمان یکنفر زردشتی بوده و متدین به دیانت مسیح نبوده است بعلاوه در آخر الزمان متولد شده بر حسب بشارات و مجاهدات بمقامی رسید چه ربطی دارد که حجّت ظاهر شده باشد .

در اینجا آقا دست برد گریبان پیراهن را چاک زد  
 فریاد و اشریعتا بلند گردید موضوع که باینجا کشیده شد  
 بنده حرکت کردم از مجلس خارج کسی جرأت اینکه حرفی بزند  
 نداشت بعد از حرکت بنده آقایان فرمودند که دیگر بهمه  
 ثابت گردید که این شخص هم ضالّ است و هم مضلّ سجلی  
 نوشته همگی امضاء نموده بعضی را عقیده بود که در مسجد  
 بالای منبر بعموم مردم گفته شود بملاحظات صلاح ندیدند  
 بلکه چون چند روزی بعید نوروز داشتیم قرار گذاشته بودند  
 که ایام نوروز که عموماً از آقایان دیدن مینمایند در جلسات

عمومی بهمه اشخاص مراتب گفته شود بالاخره در اول عید نوروز این حکم را منتشر کردند قریب ششماه برای این حکم چندان اشخاص جرئت نداشتند که علنا با بنده معاشرت نمایند شبها نیز از ساعت سه ببعد حاضر میشدند حتی حمام جداگانه تهیه گردید . بر اثر استقامت تأثیر کلام آقایان نیز تمام شد مردم کمافی السابق در حجره و منزل ملاقات مینمودند آقای آقا شیخ حسین که مراتب را باین نحو دید دیگر ساکت گردید و متعرض نشد اغلب شبها جلسات در منزل آقای نراقی و بنده منزل دایر بود و اشخاص نیز برای استماع حاضر میشدند و عده احبباً نیز بقدری شده که موقعی که خواستیم ز خیره صندوق خیریه تهیه نمائیم قریب هزار تومان موجود گردید بهمین نحو بود تا ایام محاربه سابق رخ داد روسای ژاندارمری نیز با افواج جزء مهاجرین حرکت بکرمانشاه نمودند همچنین نظام السلطنه مرحوم نیز حرکت کردند موقع حرکت بنده اصرار کردند که شما نیز بیایید و الا اهالی بروجرد خیلی بشما فشار خواهند داد بنده برای اینکه مطالبات زیاد داشتم نتوانستم مهاجرت نمایم آنها حرکت نموده بغاصله چند روز شاهزاده رکن الدله بحکومت بروجرد منصوب و ورود نمودند چندی امورات بهمین منوال گذشت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی که تازگی



از نجف مراجعت کرده بود و دارای ورقهٔ اجتهاد بودند  
ایشان را و طلب شدند که خدمت بعالم اسلامی بعقیده  
خود نموده باشند باین طریق که فرستادند لرستان يك عده  
متجرب از پنجاه نفر سادات حرّوئی که تیره ای از لرستان  
وارد شدند تمام مسلّح بامهای بازار و منارهای مساجد را  
سنگریند نمودند بعداً دستور دادند که تمام شهر  
دکانها را بسته تعطیل عمومی نمایند و نیز اهالی از  
سادات و علماء و اهالی در مسجد سلطانی حضور یافته  
برای شاهزاده رکن الدوله پیغام دادند و علاج ایمن  
اجتماعات تبعید بنده با رئیس تحدید و آقا میرزا باقر  
خان اظهار نمودند و از طرفی نیز الوار را محرّک شده که  
مراقب باشند بمحض اینکه ما را از شهر خارج کردند الوار ما  
را دستگیر نمایند نظر باینکه دورهٔ جنگ بین الطلی و  
انقلاب بود الوار نیز بدون ترس و واهمه در شهر ایجاب  
ذهاب مینمود بازارها تعطیل اهالی در مسجد سلطانی  
مجمع يك عده نیز مسلّح قسمتهای شهر را سنگر بندی کرده  
بایستی وقت کرد که دارای چه منظره ای بوده است  
بالاخره مرحوم غلامحسین خان نصرت السلطان که از خوانین  
گودرز بودند باتفاق مرحوم جواد خان بیگلربیگی که بابنده  
طرف معامله بودند را و طلب شده که ما را سالم از شهر

( ۱۹۴ )

خارج و بنهائند برسانند فرستادند از دهات گودرز چند نفر تفنگچی آمده کوههارا قبلا سنگر کرده بعد بنده باتفاق آقای نراقی و میرزباقرخان در وسط ظهر سوار شده از شهر خارج شدیم شب رامهمن حاجی امیرتومان در امیرآباد بودیم بعد وارد نهائند شدیم چند روزی در نهائند بودیم سردار محیی رشتی از کرمانشاه از قسمت مهاجرین منصوب بحکومت بروجرد بودند در نهائند ایشان را ملاقات کردیم اظهار کردند که شاهزاده رکن الدوله اگر دارای اقتدار بودند این پیش آمد رخ نمیداد البته بایستی همگی مراجعت ببروجرد نمائید در همان موقع آقای نراقی و میرزباقرخان باتفاق سردار محیی حرکت کردند بنده نیز قرار شد که چند روز دیگر پس از انجام کارها باتفاق سوارهاییکه از کرمانشاه میآیند حرکت ببروجرد نمائیم ایشان وارد بروجرد شدند نظر باینکه مستخدم دولت و رئیس تحدید بودند کسی متعرض آنها نگردید بنده که وارد بروجرد شدم دو ساعت از شب گذشته سردار محیی فرستاد بنده رفتم اظهار نمودند که امشب تمام علماء مسجد را تعطیل و در نماز جماعت حاضر نشده و قسم یاد نموده اند که عموما حرکت بمعتبات نمایند چون روسها همدان و عراق را اشغال کرده اند میخواهم در این موقع اینگونه قضایا بملایمت انجام بگیرد بنابراین شما

نیز موافقت نمائید که مدت سه روز دریک عمارتی که درخارج  
 شهر است سکونت اختیار نمائید تا موضوع را اصلاح نمایم  
 بر حسب دستور ایشان بنده از شهر خارج و مدت پنج روز  
 دریک عمارتی که درخارج شهر واقع است سکونت یافته  
 چند نفری نیز مستحفظ جهت بنده معین گردید پس از  
 پنج روز سردار محیی فرستادند بنده رفتم بروجرده اظهار  
 کردند که آقایان را راضی نموده ام باین شرط که شما بعد  
 با اشخاص متفرق معاشرت ننمائید و مطالب مذهبی نیز  
 مذاکره نکنید چند روزی باین منوال گذشت سردار محیی  
 حرکت بعراق نمودند برای محاربه با روسها باز بروجرده  
 خالی از حکومت گردید بعلاوه مصادف گردید با ایام  
 عاشورا که ایام عزاست . غلامعلی خان یکی از رؤسای  
 بیرانون که خیلی غارتگر بود بقسمیکه اغنام و احشام ساکنین  
 دهات اطراف نهباند و همدان حتی نزدیکی قم غالباً  
 مورد چپاول خود و عوانان این شخص واقع میگردد همین  
 شخص را لقب سیف الاسلام داده از لرستان دعوت بشهر  
 با عده ای سوار نمودند منزل بنده محل سکونت ایشان  
 قرار دادند شهر بسدون حکومت و با زهرس چنین غارتگری را  
 مأمور نمایند برای غارت خانواده ای که آنها را نسبت خروج  
 از دین حنیف اسلام دارند دیگر معلوم است که چه نوع

رفتار مینمایند شاید هنوز اشخاصی هستند که منزل و وضعیت بنده را مشاهده نموده باشند بر حسب اتفاق در همان سال متجاوز از چند هزار تومان خرج تعمیر و تزیین عمارت شده بود هرچه از اثاثیه بود و مالهای سواری حتی دربههای اطاق هارا نیز کنده با فراغت بال حمل بلرستان کردند اخیرا نیز مبلغی دریافت نمودند که عمارت که مخروبه شده بود تخلیه نمایند در اینجا نه اینست که خواسته باشم از اینگونه امور اظهار تألم نمایم بلکه اینگونه قضایا و وضعیت بیچارگی و آوارگی را خود و عائله بایک جنبه بشاش استقبال و حمد مینمائیم خدا را که ما را باین موهبت عظمی مفتخر فرمود که برای استماع کلمه مبارکه الهیه خود را مطرود و مهجور و متفقر مشاهده نمودیم و شاید دو سال طول نکشید در موقع افتتاح لرستان همین سرکرده نامی نیز دستگیر و او را اعدام و تمام وضعیت او را غارت نمودند حتی عثمان اثاثیه و دربههای اطاق عمارت بنده را نیز که منصوب نموده بود کنده و بردند از موضوع خارج نشویم آقای حاجی آقا حسین مجتهد نیز حرکت بقریه اشتریان که دوفرسخی بروجد است نموده که میخواهم مسافرت بعبتبات نمایم قسمتی از علماء طلاب و تجار و کسبه سواره بایک عده سینه زن لخت و برهنه پیاده رهسپار قریه مذکور شدند برای معاودت آقا از طرفی نیز خوانین یار

احمدی که رئیس آنها امیرامع است بایک عده سوار و جمعیت حرکت و آقا را باتجلیل و احترامات وارد بروجرده نمودند در اینجا قدری وقت نمائیم خواهیم دید که کلمات الهیه بقدری دارای هیمنه است که بفاصله قلیل مدتی پره های گوش ساکنین بروجرده و توابع آن را متعش و افکار اهالی را متوجّه خود نمود بالاخره بنده شب را بایکنفر شخص بهائی از بروجرده خارج و پیاده از جاده غیر معروف شش فرسنگ راه طی نموده تا صبح بقریه ای که معروف است بجوراب رسیده چند روز را نزد نائب هدایت الله که خود وعائله خیلی مؤمن و راسخ بامر بودند توقف بعداً رهسپار طهران شدیم چند روز بعد آقای نراقی نیز از بروجرده خود را نجات داده بوساطی رهسپار ملایر و نراق شدند چندی بعد نیز اخوی حاجی سید حسن بر اثر شدائت ایشان نیز بروجرده را وداع و حرکت بطهران کردند .

میرزا باقرخان نیز در منزل منزوی شدند تا اینکه زندگی را وداع نمودند حالیه متجاوز از بیست و پنج سال میگذرد که از بروجرده آواره شده ایم قسمتهای مهمی را به بلا تکلیفی طی کرده ایم ولیکن این انقلاب در زندگی را که در سبیل الهی است فوزی عظیم دانسته و از آنجائیکه فضل اعطای بدون استحقاق است حقیقتاً این پیش آمدها را یک نوع

فضل و موهبت از جانب حضرت باری تعالی جلّت عظمتش  
مشاهده مینمائیم و خیلی متأسف هستیم که کسالت حال و  
مزاج مانع از این است که در این آخر عمر توفیق بمسافرت  
خدماتی شوم .

قارئین محترم دقت فرمایند ملاحظه خواهند نمود که  
قسمتهائی که ذکر شده اولاً خیلی رعایت اختصار گردیده و  
در ثانی وقعاتی است که تا اندازه ای جنبه اخلاقی و معنوی  
را در است راجع بضررهای مادی از حیث خسارتهای  
تجارتی و ضررهای مطالباتی بکلی از اظهارش خودداری  
گردیده زیرا که شخص هر قدر متهور در کلام و یا دارای شجاعت  
قلمی باشد کمتر قادر است خسارت آنگونه قضایائی که نسبت  
بسرگذشت خودش باشد شرح دهد و از طرفی این واقعات  
گرچه خیلی مهم است ولی نسبت بحوادثاتی که در عالم امر  
رخ داده است قابل مذاکره نیست .

بتاریخ ۲۰/۱۰/۱۹

سید علی اکبر آوارگان

دیگر آقا سید ابراهیم خباز در سال ۱۳۳۴ فائز  
بایمان گشت و بازوجه اش که نیز ایمان حاصل کرد شهرت  
یافتند و در سال ۱۳۳۶ نصرت السلطان حکمران ویرا

احضار کرده تهدید بقتل وامریه تبری نمود و ملا و منتقدین بلد مصمم بقتل مظلوم شدند و برخی او را اخبار کردند که ملتفت و مراقب احوال خود باشد و او اظهارسرت از قرب وقوع شهادت کرد و بزوجه اش تاکید نمود که کتب امریه اش را پنهان و محفوظ از دست برد معاندین بدارد و روزی دیگر بعد از غروب اسد نامی که معروف به اسد حسین کهنه بود مسلح بدکانش وارد شد و از او نان طلبید و گرفت و دوتن دیگر هم بدکان آمده معلوم بود که مطلع از جریان واقعه میباشند و اسد مذکور گلوله تفنگ به پهلوی مظلوم رها کرد که از پهلوی دیگر بدر رفت و او بیفتاده جان سپرد و نقود حاضر در دکان را بردند و جسد را بخانه رساندند و صبح روز دیگر جسد را دفن کردند و اموال را ضبط نمودند و عائله اش بهرجا متظلم و ملتمس شدند ثمری ندیدند حاجی آقا یمقوب اعتنا نکرد و اطرافیان آقا حسین مجتهد بدو مصراحت گفتند که مال و جان شما بر مسلمانان صباح است و خانواده آقا حسین نجفی او را منع از ورود کرده گفتند خانه ما نجس میشود آن مظلومه جدید الایمان باهمسه مصائب مذکوره ثابت و مستقیم عقیدت مانده شوهر کرد او را تبلیغ نمود و بتربیت روحانیه و معرفتی<sup>ه</sup> اولاد پرداخت .

## خراسان مممممممممم

بنوعی که دربخش ششم آوردیم هنگام غروب شمس جمال قدم در بلاد و قرای خراسان جمعیتی کثیر از اهل بها میزیستند و در آغاز فتنه نقض تنی چند درخوسف هدف سهام شبهات گشته با ناقض اکبر مکاتبه کردند و از قلم مرکز عهد و میثاق الواح متوالی صدور یافت و برخی از مبلغین و مخلصین حسب الامر برای اختام نیران اختلاف و فساد بدانجا رفتند و معدودی از آنان را منصرف و تائب ساخته و بر محیط اختلاف و افساد دیگران سدی آهنین کشیدند که موجب سرایت و غوایت احدی نگردید ولی بهائیان خراسان را در این دور تضییقات و بلیاتی شدید نصیب گردید و عده ای در ره ایمان جان نثار کردند و کثیری فراری و متواری گشتند و ما واقعه شهادت حاجی محمد ترک را در مشهد مشروحا در بخش سابق و بیان احوالش را مفصلا در بخش ششم آوردیم و واقعه شهداء خمسۀ تربت را در بخش سابق آوردیم از آن جمله واقعات حصار و نایق شروع از آغاز انقلاب و مشروطیت تا سال ۱۳۳۲ بود و پس از تمامت واقعات که هر یک را در بخش خود و بمحلش آوردیم قاسم نام



کوه سرخی، ملاحسین بن ملا ابوالقاسم را هدف گلوله و مجروح نمود و چنانکه در بخش ششم بیان کردیم .

و شرح شهادت آقامیرزا یوسف قائمی در نثریسه

محل روحانی مشهد مورخ صفر ۱۳۳۳ چنین مسطور است که او مدت چهل سال در مشهد بکارقالی بافی مشغول بود و در حسن اعمال و اخلاق و صداقت و امانت شهرت تامه داشت و حضرت عبدالبهاء ویرا در آثار یوسف عبدالبهاء نام بردند تا آنکه علی اکبر نجاریزد که بحیله اظهارایمان کرد و بمحافل بهائی رفت و آمد نمود و از آقامیرزا یوسف مبلغ دو بیست تومان بضمانت سید هدایت خباز قرض گرفته و بعد از سه چهار ماه که میرزایوسف مطالبه وجوه نمود او را بخانه میرزاهدایت مذکور دعوت کرد که سند را آورده وجوه را بگیرد و میرزایوسف باهمه دقتی که داشت متوجه این دامی که برایش گذاردند نشد و روز جمعه ۶ ذیقعدده بود که بنوع مذکور بآن خانه رفت و او را شهید کردند و در کیفیت شهادتش باختلاف گفته اند و حکایت شد که باتیسه نوعی گردنش را زدند که پوست باقی ماند و فورا باهمان لباس در چاه انداختند و دوسه نفر عمله آورده با آهک و آجر پر کردند و روی چاه را با آهک و آجر و ساروج گرفتند و پس از شش روز بهوشمندی بعضی از بهائیان وقوه نظمیه پیدا کردند

وجسد آن مظلوم را در بابا قدرت محل مرقد ابا بدیع دفن نمودند و علی اکبر و سید هدایت و شاطر که هرسه در قتل آن شهید شریک بودند گرفتار و حبس شدند ولی بعد از چندی مرخص گشتند و نیز در آن ورقه است که درخوسف بتحریرک ملای آنجا و تنی چند از ناقضین اسباب چینی نزد حکومت کردند و از عده صد و پنجاه نفر مؤمنین آنجا چهار هزار تومان گرفتند و حاجی ملا یوسف بیک را دو بیست و پنجاه تومان جریمه کردند و میرزا جعفر را در نه بندهان چوب فراوان زدند و شصت تومان جزیه کردند .

در اوایل این دوره جمعی از متقدمین برجای بودند و متدرجا اخلافتان رشد روحانی حاصل کرده رایت امر ابهی را بردوش گرفتند و میرزا علی محمد بن اصدق و میرزا محمود فروغی و غیرهما ستاره درخشان آسمان تبلیغ شدند . و از متقدمین علماء مؤمنین سابق الوصف در مشهد ملا علی بختستانی که منزوی بوده مبلغین و مسافرین نزد وی زهاب و ایاب مینمودند تا از شدت تعرض اعداء عرصه بر او تنگ گردید و حسب اصرار نجلش میرزا حسین در سال ۱۳۱۱ به عشق آباد مهاجرت نموده اقامت گزیدند و پس از چندی سمرقند را بهر اقامت گزیدند و عاقبت در سال ۱۳۱۶ در آن بلد بسن متجاوز از هفتاد که تقریباً پنجاه سال را در خدمت

( ۲۰۳ )

این امر مصروف داشت و فات نمود و در قبرستان بالای تپه  
جنب بقعه شاه زنده مدفون گردید و آقا سید مهدی  
گلپایگانی این قطعه در ماده تاریخ بستود :

بود باقی د و روز از شعبان

زاتفاق قضا و اسبابا

جوهر صدق و صفوت موهوب

گشت راجع بسوی وهابا

سوخت زین ماجری و گریان گشت

دل اغیار و چشم احبابا

فستلت النهی عن التاریخ

قال لی نیر الهدی غابا

و خطاب بوی الواحی بسیار نیز از قلم حضرت عبد البهاء موجو  
میباشد و در صورت زیارت صادر در حقش از قلم آنحضرت  
چنین مسطور است :

" تالله الحق ان القلوب تحبک والصدور منشرحة  
بذکرک والنفس مهتزة بالثناء علیک رحم الله امرأ زار رسک  
وايد الله رجلا ترحل فی جوار مرقدک و تذلل و خضع و خضع  
عند جدتک لله ربک و رب آبائک الاولین . "

و نجلش میرزا حسین سالیانی در عشق آباد و سمرقند  
مشغول به قنادی و خدمت این امر بود تا در سال ۱۳۳۶ -

( ۲۰۴ )

وفات کرد و خلفش عبدالحسین در عشق آباد اقامت یافت  
و پسر دوم ملا علی میرزا نصرالله در سال ۱۳۱۵ هنگامی که  
از بندر جز عازم عودت بسمرقند بود در بین طریق نزدیک  
ایستگاه تجن واقع بین عشق آباد و مرو در حالیکه با  
بعضی از مسافریں مکالمه و مصاحبه در خصوص این امر میکرد  
سه تن از مسافریں بآتش تعصب و عداوت برافروختند و در  
اثنائی که ماشین راه آهن بغایت سرعت میگذشت و پیرا  
ناگهان بیرون انداختند و بستگان و بهائیان از واقعه  
اطلاع یافته جسد را در تجن دفن نمودند و قاتلین که در  
مشهد شناخته شدند بین اهالی افتخار بعمل مذکور  
میکردند خویش را مستوجب اجر جزیل میشمردند و از ملا علی  
بواسطه انجالش خصوصا پسر سومش میرزا کوچک قدیمی  
عائله واسعه قدیمی در این امر باقی ماند .

و از اعظام مؤمنین مشهد میرزا علی محمد خان مؤتمن  
السلطنه که بعد از وفات والدش میرزا محمد رضا خان  
مؤتمن السلطنه در سال ۱۳۱۰ چنانکه در بخش ششم مفصلا  
آوردیم برجای پدر برقرار گشت و مدت الحیات ثابت الایمان  
و مساعد بود تا در سال ۱۳۲۵ درگذشت و خاندانی در این  
امر برقرار داشت و نیز میرزا کاظم و میرزا موسی پسران  
میرزا علی رضا مؤتمن الملک مستوفی که نیز در سابق شرح احوا

آوردیم پس از پدر مأمور گردیدند و نیز میرزا ابوالقاسم  
 مستوفی و پسرش میرزا بزرگ خان گرایلی مستوفی اعقاب  
 میرزا محمد قلی مستوفی سابق الذکر فیما بین مؤمنین  
 درخسیدند و میرزا بزرگخان گرایلی مستوفی سالها عضو  
 محفل روحانی مشهد و موظف در دائره حکومت و مستغرق  
 در خدمت و نصرت این امر بود و بالاخره با عائله اش ساکن  
 طهران گشته رایت قیام در امر تبلیغ برافراخت و در تطبیقات  
 عدد ابجدی حروف آیات قرآنی و غیرها با استدلال در حق  
 امر ابهی استعداد و ذوقی مخصوص بارز و شاهر آشکار  
 میسازد و نیز میرزا ابوالحسن مستشار دفتر که نیز سابقه  
 احوال در بخش ششم نگاشتیم و در اواخر ایام رئیس دایره  
 حواله مالیه ایالتی گردید و در دو سال اخیر از حیثیات  
 بعثت ضعف پیری تقاعد از خدمت اداری نمود و سال ۱۳۴۱  
 در هشتاد سالگی وفات نمود و خاندانی وسیع در این امر  
 برجای گذاشت . دیگر میرزا محمد حسین اعتضاد الاطباء  
 یزدی بسال ۱۳۲۴ درگذشت و از مخلصین مؤمنین  
 سابق الذکر کربلائی اسماعیل چارق دوز که بعثت شدت  
 اخلاص و کثرت شهرت بین الانام چون در سال ۱۳۱۲ وفات  
 یافت و جسدش را خواستند در قبرستان حوض لقمان دفن  
 کنند اعدا و اشارار جمع شده مانعت نمودند و لاجرم در خارج

دروازه بالاخیابان در محلی که کوزه پزی بود و اکنون در عصر  
پهلوی فلکه شد مدفون گردید .

دیگراز معاریف مؤمنین مشهد حاجی محمد ترك شهید  
سابق الذکر در بخش ششم که پسران و برادران مخالف  
و معاندین همی باوی ستیزه کردند و از مجتهدین فتاوی  
در باب کفر و لزوم قتلش گرفتند .

و والی خراسان محمد تقی میرزا رکن الدوله که در حکومت  
نخستش در خراسان بنوعی که نگاشتیم واقعه شهادت حاجی  
عبدالمجید اباذیع اتفاق افتاد و در ایام حکمرانی‌ش در  
فارس شهادت میرزا مرتضی سروستانی واقع شد بعلمت  
بلیات گوناگون که بر او رسید و ملاقات و کمالات حاجی  
شیخ رئیس تغییر در افکارش حاصل شد در این بار با آحاد  
اهل بها ملاحظت و شفقت نمود و حاجی باوی جلیس و ندیم  
شد و اوضاع و احوال خود بیان کرد و حکمران از حاجی  
میرزا محمود خان بیگلربیگی کلانتر مشهد مراقبت امنیت ویرا  
تعهد و التزام گرفت و معهدا پسران و برادران و معاندان  
حاجی باتمامت سعی وجد همّت بر قتلش نهادند و حاجی آقا  
نام دربان باشی آستانه رضویه را تطمیع بتصرف قسمتی  
از املاک وی کرده با خود همدست نمودند و بگروهی از سادات  
و طلاب علوم دینیّه متوسل گشته مبالغی نقود بهر اقدام

بقتلش داده اطمینان بقیام برقتل یافتند تا آنکه واقعهٔ شهادت جانگداز آن پیر مظلوم در سال ۱۳۱۵ بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم واقع شد .

دیگر از معارف خراسان مؤمنین بشروه که در بخش ششم ذکر نام و مقام کردیم و خودشان و نیز اخلاشان در جامعهٔ بهائی میدرخشیدند و میرزا ابوالحسن خواهرزاده جناب باب‌الباب که در بخش مذکور وصف کردیم بالاخره در سرخس درگذشت . دیگر خواهرزاده اش میرزا محمد حسین ضریب سابق الذکر در عشق آباد وفات نمود و پسرش میرزا عبد الوهاب و میرزا عبدالبهاء بغایت منجذب و مشتعل و خادم امر الهی بود بلیات بسیار از اعدا کشید و اشرار بشروه در هنگام عروسیش چندان خاک و پلیدیها در ظروف طعام و شراب ضیافت که خدام از طریق کوچه می‌آوردند ریختند که اغذیه و اشریه از صلاحیت تناول خارج شده عیش و شادمانی در هم شکست و در همان شب کودک ملامحمد حسین را در حوض سرکوچه غرق کردند و مادر و خویشان تا صبح بهر سو در طلب شتافتند و علی الصبح نعش را یافتند .

دیگر از معارف مشهد شاهزاده ابوالحسن میرزا شیخ رئیس که سابقهٔ احوال در بخش ششم آورده و نگاشتیم که در سال ۱۳۱۰ با جلال و احترام سلطانی ساکن اسلامبول

بود و پس از مدّت زیادّه از سالی بنام زیارت اعتبار مقدّسه  
 عازم عگا شد ۱۳۱۱ و بموجب تلگرافات سلطانی حاکم  
 و علما و ارکان دولت احترامات شایسته بعمل آوردند و  
 حضرت غصن اعظم عبدالبهاء ببعضی از اصحاب دستور  
 دارند خانه مخصوص برای اقامتش تهیه کردند و موجبات  
 جلال برپا داشتند تا در آن خانه وارد شده ارکان بلد  
 بملاقاتش رفته افاداتش را شنیدند و آنحضرت خود نیز  
 بملاقاتش رفته بعد از لمحّه ای برخاسته قرار دیدار مفصّل  
 را بشب موکول کردند و چون پاسی از شب گذشت در حالیکه  
 جز شیخ و بهائی مذکور احدی حضور نداشت وارد شده  
 جلوس نمودند و شروع ببیان و افاده نهادند و شیخ ساکت  
 و خاضع بود تا پایان مجلس سخنی نگفت و آنحضرت ملاطفاً  
 فرموده بیرون آمدند و شخص مذکور از شیخ جوّیاشد که چگونه  
 در مجلس علما و ارکان دولت متکلمّ وحده است ولی در محضر  
 آنحضرت جز صمت و خضوع ندارد ؟ در جواب گفت در این  
 محضر باید گوش شد و اسرار حقایق را با تمام هوش نیوشید  
 و نادیدنیها را بعین عیان دید و جای حلّ لسان و ارخاء  
 عنان بیان مجالس دیگران میباشد . و چند یوم در عگا  
 مهمان آنحضرت بوده ابواب سعادت و هدایت کبری بر وی  
 مفتوح گردید و لاسیما در اطراف مسائل و مقاصد سیاسیّه



که در آن ایام بدست سید جمال الدین افغانی و همکاران  
 بابی و ازلیش در اسلامبول و ایران متداول بود و با حاجی  
 میرزا حسن شیرازی و بعضی دیگر از ملاهای ایرانی ساکن  
 عراق مخابره و مراسله میکردند و او را نیز میخواستند وارد  
 آن مسائل کنند نصایح و انذارات اکیده یافت و مأمور شد  
 که لوحی صادر از قلم مبارک را به میرزا برساند آنگاه از طریق  
 دریا روانه عراق و ایران گشت و شهری چند در بصره اقامت  
 کرده پذیرائی مجللی از طرف تجار و اعظام دید و او خود  
 در کتاب منتخب نفیس که در شرح حالات و منتخب آثار و  
 ابیاتش تنظیم کرده در بصره بطبع رساند با رعایت احتیاط  
 بیان ایام اقامتش را در عکس بتلویح و ایما که اسلوب بیان  
 بود چنین نوشت : " بعد از ورود به پورت سعید مجدداً  
 بزیارت بیت المقدس تصمیم عزم کردم از اَهَمَّ القی بین عینه  
 عزمه بحمد الله منهاج ارادت تحصیل شد و معراج سعادت  
 تکمیل از مسجد الحرام بمسجد الاقصی آمدم بیت لحم و  
 قدس خلیل و جمیع مقامات مقدسه که در آن خاک نبوت خیز  
 وحی انگیز بود زیارت کردم و انکشافات قلبیه و فتوحات  
 غیبیه دست داد . "

و بالجمله سالی در عراق عرب زیسته رسالت بانجام  
 رساند آنگاه از طریق بصره بایران آمد و شهری چند رحل

اقامت در شیراز انداخت پس بطهران شتافت و چون هوای شیراز وصفای اهالی را پسند کرد مراجعت نموده توطّن جست و در عمارت ممتازی سکونت گرفت ملاها مقدمش را گرامی شمرده طلاب بتلذذ و استفاده از محضرش گرد آمدند و در آستانه شاه<sup>چراغ</sup> منبر وعظ و افادت فراهم آوردند و طلاب و فضلا پیرامون منبر مجتمع شده تقریراتش را مینوشتند و مسدّت سخنرانیش بر عرشه منبر در هر بار غالباً سه الی چهار ساعت امتداد داشت و این بسال ۱۳۱۲ و ایّام حکمرانی محمّد تقی میرزا رکن الدوله مذکور بود که برخلاف ایّام خراسان ورودش را محترم و مکرم و وجودش را معزز و معظم شمرده و در مابین اهل علم و فضل ملا عبد الله فاضل رفیع بدیع از معارف این حزب که شرح احوالش را ضمن اوضاع فارس میآوریم با شیخ تقوّب و محرمیت یافته اشعاری چند بسرود و با قند و گلاب ارسال جنابش نمود و شیخ ابیاتی بفرستاد و منظور ملا عبد الله فاضل کشف قناع از چهره باطن عقیدتش بود و او کتمان و ستر همی کرد و نبنده ای از آن ابیات چنین است . فاضل گفت :

ای فصل اخیر و شمع روشن \*\*\* شیراز ز مقدم تو گلشن  
 دیر بیست که مرده جان و سر \*\*\* جویای یکی یگانه مردم  
 بوسنی نشنیدم از کسی من \*\*\* جز گنده دلان مرده در تن

چون بوی خوش از شما شنیدم \* \* \* ز آن روی سوی من <sup>تو</sup> دیدم  
ای صاحب خرمن و زراعت \* \* \* یک خوشه که می‌کنم قناعت

شیخ الرئیس گفت :

ای فاضل هوشمند نحریر \* \* \* تقریر تو نیک و نیک نحریر  
قند تو بتن حلاوت آرد \* \* \* پند تو بجان طراوت آرد  
هر جا که بتافت حضرت هور \* \* \* دلگرم شوند روشن و کور  
از هور نصیب کور این است \* \* \* تقدیر خدای ما چنین است  
آویخته ای بدامن من \* \* \* تا خوشه بری ز خرمن من  
افسوس که نفس آتش افروخت \* \* \* وین خرمن فطرت مراسوخت  
نه صاحب خرمن و نه گاهم \* \* \* از تنگ دلی نه جای آهم  
آنان که نخورده اند با ده \* \* \* خوش باور وی تمیز و ساده  
بینند چه های وهوی ما را \* \* \* از میکده گفتگوی ما را  
گویند که می کشیده است این \* \* \* لذات طرب چشیده است این  
وانان که همیشه در حضورند \* \* \* سرمست زباده طهورند  
دانند که سکر می دروغی است \* \* \* در عریده ایم و کاسه <sup>ست</sup> دوفی  
بانفس دنی فقد تدنسی \* \* \* حیرت زده ایم رب ز دنیا

فاضل گفت :

ای تحت قباب یار خفته \* \* \* از ما رخ خوب خود نهفته

ای تو سر زلف موی جانان \* \* دست از تونمیکشیم آسان  
 حیرت زدگان که رستگانند \* \* در فلک بقا نشستگانند  
 مغمور دلند اگر خرابند \* \* آب اند اگر چه چون سرابند  
 حیرت زده ای مرا چنان کن \* \* هر شعبده‌های که دانی آن کن  
 سعدی که سخن و جهان یوست \* \* این مسئله را چه خوب فرمود  
 زهرا ز قبیل تو نوش داروست \* \* فحش از دهن تو طیب است

دیباچهٔ صورت بدیعت  
 عنوان جمال و حسن ذات<sup>ست</sup>

و بالجمله شیخ در شیراز بنیت کبرای خود را بنکاح میرزا  
 ابوالقاسم فخرالاشراف نجل جلیل میرزا علی فخر داد و بنت  
 دیگر را بفرزند حاجی احمد خان گرانی از ملاکین و اشراف  
 ازدواج نمود و یگانه طجاء و محلّ توجه اهالی گردید  
 بحدّی که غالباً امور ایالتی در حضورش رتق و فتق میشد و  
 تمامت طبقات انام اعتماد باو حاصل کردند و در حقد و حسد  
 بعضی از ملاها بر افروخت و بصدد و ساوس و دسایسی  
 برآمدند و شیخ مماشات نموده رشتهٔ معاشرت از کف نداد  
 و در خلال احوال چنانکه عنقریب مینگاریم میرزا محمود فروغی  
 از شناختگان فضلا و مبلغین اهل بها در خراسان از ارض  
 عکا وارد شیراز شده شور و انجذاب موفور در جمعیت این

حزب برانگیخت و ملاها نیران فتنه برافروختند و حکمران  
 ویرا در دارالحکومه توقیف محترمانه کرده بمکالمه و مصاحبه  
 پرداخت و سخنی از حاجی شیخ الرئیس بمیان آورده خوا<sup>ست</sup>  
 از باطن حالش مستحضر گردد و فروغی از آن حیل غفلت  
 داشت قرب آن رسید که پرده از اسرارش بردارد و حکمران  
 برای نیل باین منظور شیخ را بدارالحکومه طلبیده با وی  
 ملاقات داد ولی شیخ با ایما و تلویح و لطافت کلام  
 اسلوب کتمان خویش را فهماند و فروغی نیز پرده بر کار کشید  
 و حکمران بمنظور خود نرسید . و مدت اقامت شیخ در شیراز  
 هفت سال شد و در حدود سال ۱۳۱۹ که شاهزاده طک  
 منصور میرزا شعاع السلطنه حکمرانی فارس را بقبضه گرفت  
 و آرامش و امنیت برقرار گشت شیخ در محافل منعقد شده بخانه  
 بشیر السلطان و میرزا علی رضا خان حضور یافته جمع اهل را  
 بهره مند ساخت و شاهزاده حکمران غالباً با وی مصاحبت  
 و معاشرت داشت و لاجرم بعلمت احترامات حکومت مزید بر  
 مقامات شامخه علم و عرفان و نطق و بیان در درجه نخست  
 از علماء قرار گرفته حکمش نافذ بر کل گردید و آتش حقد و  
 حسد در قلمشان خصوصاً امام جمعه و شیخ الاسلام شعله  
 برکشید و چون حسب دستورش فاضل جهرمی از معاریف  
 مؤمنین بمقام تدریس قرار یافت و آقا سید علی اکبر فالحصیری

از مجتهدین نفی بعراق عرب شد و مساعدت و مراقتش با این حزب مشهور گشت اورا بیش از پیش بنام بهائی مشهور کردند و متفقا بر آشفته بدستکاری بعضی از متنفذین فتنه برانگیختند و دکاگین و بازارها را بستند و حکمران و شیخ را بنام بابی طعن و لعن کردند و در ایامی چند در شهر از هرسو آثار انقلاب و آشفته‌گی پدیدار گشت و در آن اثناء شعاع السلطنه معزول و حاجی آصف الدوله شاهسون منسوب گردید و معاندین را فرصت بدست آمده از شیخ شکایت و سعایت نزد حکمران جدید بردند که بابی و سبب ضلالت اهالی و حامی شعاع السلطنه است و سعی در بازگشت وی بحکومت مینماید و اورا بر این داشته که بدین مضمون بطهران تلگراف نمود که با وجود شیخ رئیس حصول امنیت کامله در شیراز میسر نشود و در آن ایام شاه در پایتخت نبود و وزراء جواب تلگراف کردند که شیخ باید عازم عتبات عراق عرب گردد و او از رفتن بعراق استنکاف کرده راضی بخراسان شد مشروط بر اینکه دولت تمام دیونش را ادا کند و مصارف سفرش را کاملا بپردازد و چون چنین کردند حرکت نمود و قبل از ورودش باصفهان تلگراف و مکاتیب از مجتهدین شیراز بعلمای اصفهان بدین مضمون رسید که از نطق شیخ رئیس بر منبر چون موجب هدم اسلام است بر حذر

باشید و او محققاً باہی و گمراه است و سبب ضلالت عامہ میگردد و در آن ایام شاهزادہ محمد حسین میرزا مؤید السلطنہ از فضلا و مخلصین این حزب دراصفہان رئیس تلگرافخانہ بود و برای سکونت شیخ عمارت مجلّسی در بیرون شہر تہیہ کرد و بعد از ورودش ماجری را شرح داد و اوسخت متغیر شدہ اصرار نمود تا میرزا علیخان و آقا محمد جواد صراف از بہائیان دولت مند کہ آرزوی چنین واقعہ را داشتند در جوارخانہ خویش علی رغم حسودان خانہ باشکوهی برایش مہیا کردند و در صبح یوم جمعہ در آن خانہ هنگامی کہ انبوهی حاضر بودند بر کرسی آمدہ بلطائف الفاظ و دقائق معانی دل از حاضرین بر بود و بہر کہ رسیدند ستایش کردند و در آن محل پر جمعیت شہرت پیچید و مرد و زن از ہر سو بجوشیدند و خانہ در هنگام خطابہ پر از جمعیت مستمعین شد و شیخ محمد تقی معروف باقا نجفی ( ابن الذئب ) بدستیاری ظلّ السلطان اقداماتی بعمل آوردہ ویرا مجبور بعزیمت سوی طهران نمود و از آنگاہ شیخ در طهران زیست تا هنگامیکہ انقلاب مشروطیت طلبی رخ داد و برخلاف دستور حضرت عبدالبہائم و روش این حزب در شمار ناطقین آزادی خواهان درآمد و بالاخرہ با همکاریانش دستگیر و دچار حبس و زنجیرگشت

ولی حسب تأثیرات جلیه خفیه این امر محمد علی شاه اورا  
بخشیده رها کرد و از آن پس باری دیگر با سلاصول رفت  
چندی بماند و حرم محترمه اش بحیفا رفته ایامی چند بزیارت  
حضرت عبد البهاء و عائله مکرّمه و مقامات علیا تشرّف حاصل  
نموده عودت کرد و متّفقا مراجعت با ایران نمودند و از طریق  
ققاز و ترکستان گذشتند و حاکم عشق آباد قطاری مخصوص  
در خط راه آهن برای مسافرتش تخصیص داد و علیخان حاکم  
سرو و نیز تراکمه استقبال و پذیرائی نمودند و علماء سنّت  
و جماعت در عشق آباد و مرو تجلیل بسیار بجا آوردند که  
نسبت با حدی از ملاهای ایران سابقه نداشت و چون  
بمشهد ورود و اقامت کرد و رایت وعظ و خطابه برافراشت  
باز رقبا و حسودان از علماء بضادت و مقاومت برخاستند  
و دو ورقه ترتیب و تنظیم نموده خطابات که بر منبر ادا کرد  
شاهد آورده منتشر ساختند که شیخ بهائی است و از ورود  
بزیارت حرم رضا جلوگیری کردند و بالاخره نیرالدوله والی  
خراسان را واداشتند که اورا از مشهد خارج نمود و این واقعه  
بسال ۱۳۳۲ واقع شد و بطهران آمده اقامت و باجمعی  
محترمین این حزب معاشرت نمود و حضرت عبد البهاء خواستند  
که اورا برای تبلیغ این امر بممالک اروپا و امریک ارسال نمایند  
و بکثرت دیون متعذر شد بعلمت آلودگی موفّق نگشت و در



طهران وفات یافته در مقبره عبدالمعظم مدفون گردید  
 و از تألیفاتش منتخب نفیس از اشعار شیخ رئیس است که  
 نام بردیم و نمونه آوردیم و در بیئتی بسال ۱۳۱۲ مطبوع  
 و منتشر گشت . و دیگر رساله ای که درباره اتحاد عالم  
 اسلامی و مقام اصحاب حضرت الرسول نگاشته در بیئتی  
 بطبع رساند و دیگر کتاب نافع الافهام و رافع الالهام که  
 در سال ۱۳۳۵ مطبوع گردید و نیز کتاب الابرار در رد بر  
 میرزا غلام احمد قادیانی است و چون تا آخر الحیات ملاحظه  
 احتیاط و پاس مقامش نمود تألیفاتی در نشر و نظم صریح راجع  
 بامر بدیع انتشار نداد و ما برای نمونه شمه ای از ابیاتش را  
 که تعلق باین امر دارد ثبت مینمائیم از آن جمله در منتخب  
 نفیس است که در اقامت قوچان روزی در محضر شجاع الدوله  
 ایلخانی عظیم الشان خراسان اشعاری عاشقانه و ابیاتی  
 مجذوبانه بمیان آمد همانا از طرف بعضی از حضار آن انجمن  
 عالی تعدی بلکه تحدی شد که باین روش بدیع و طرز جدید  
 سخن نمیتوان گفت : ( اشعار از نبیل زرنندی و مظلّمش  
 چنین بود :

جمال یار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

رخ دلدار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

همان دلدار الهوتی همان رخسار یاقوتی

ز شرق نار ظاهر شد بزن بشکن بزن بشکن

حضرت شیخ قلم برداشته و بدون رویه این چهار پاره را  
نگاشتند موافق اصطلاح قوم فلا مشاحه ولا لوم :

|                       |                        |
|-----------------------|------------------------|
| سوارى آمد از بیدا     | زرویش نور حق پیدا      |
| جهان بر حسن او شهید ا | تمشی کن تماشا کن       |
| پیمبر آمد از یثرب     | طلوع خورشید از مغرب    |
| زوجه الله مشو هارب    | تمشی کن تماشا کن       |
| بیامد عیسی از گردون   | برست از یمن نو ذوالنون |
| چو یوسف شد ز چهیرون   | تمشی کن تماشا کن       |
| شعیبى پاك از عیبى     | کلیبی ماه در جیبی      |
| رسید از مکن غیبی      | تمشی کن تماشا کن       |
| چو صبح جان تنفس زد    | دم از روح تقدس زد      |
| بآفاق و بانفس زد      | تمشی کن تماشا کن       |
| به می منگر بساقتی بین | بوجه الله باقی بین     |
| حجازی راعراقی بین     | تمشی کن تماشا کن       |
| گهی پشت حمار آید      | گهی اشتر سوار آید      |
| گهی توسن بیمار آید    | تمشی کن تماشا کن       |
| جهان مست مدام او      | روان هست از کلام او    |
| قیامت در قیام او      | تمشی کن تماشا کن       |
| یکی خورشید پنهانی     | دمید از صقع ربانی      |
| بیا انوار یزدانی      | تمشی کن تماشا کن       |

شب قدر فتوح آمد  
 دم فجر و صبح آمد  
 بکوب آن طبل آزادی  
 جهان را از نو آبادی  
 همان باس شدید آمد  
 همان رجع بعید آمد  
 قمیص یوسف ثانی  
 دوباره کرد نورانی  
 جمال عالم بهـالا  
 تعالی ربنا الاعلی  
 زشطر وادی ایمن  
 درخت سبز شد روشن  
 برون جست از حجر ناقه  
 یکی شد صدر با ساقه  
 چو شد دریای جان زاخر  
 یکی دان اول و آخر  
 شده آئینه خاکسای  
 که میگوید به بی باکی  
 خلیل بت شکن آمد  
 هبیب اندر سخن آمد  
 تنزل کرده روح آمد  
 تمشی کن تماشا کن  
 که آمد نوبت شادی  
 تمشی کن تماشا کن  
 همان خلق جدید آمد  
 تمشی کن تماشا کن  
 و چشم پیر گنغانی  
 تمشی کن تماشا کن  
 نمود از آن رخ و الا  
 تمشی کن تماشا کن  
 گرفته آتشی در من  
 تمشی کن تماشا کن  
 غنا رست از بن فاقه  
 تمشی کن تماشا کن  
 در آمد گوهری فاخر  
 تمشی کن تماشا کن  
 جمال غیب را حاکی  
 تمشی کن تماشا کن  
 کلیم کوهکن آمد  
 تمشی کن تماشا کن

|                     |                       |
|---------------------|-----------------------|
| ضمیرش غیب مطلق شد   | حجاب ملك چون شق شد    |
| تمشی کن تماشا کن    | انا اللهم هو الحق شد  |
| همان احسان شامل را  | همان سلطان عادل را    |
| تمشی کن تماشا کن    | همان انسان کامل را    |
| ببین حق را بهر دوری | بوحدت کن زدل غوری     |
| تمشی کن تماشا کن    | بهر دوری بیک طوری     |
| بوحش و طیرو دیوود   | بجن و انس و نیک و بد  |
| تمشی کن تماشا کن    | سلیمانی بنام ایزد     |
| بمیر آخر برای خود   | چه میجوئی سوای خود    |
| تمشی کن تماشا کن    | خدا را در فنای خود    |
| شفای ابرص و اگمه    | نشین ای عاجز اندر ره  |
| تمشی کن تماشا کن    | زدست پاک روح الله     |
| نظر کن در بطون خود  | مخوان نقش متون خود    |
| تمشی کن تماشا کن    | پس آندار الفنون خود   |
| چه تنزلی چه تأویلی  | چه تشبیهی چه تعطیلی   |
| تمشی کن تماشا کن    | تو خود اجمال و تفصیلی |
| که گویم نکته بکری   | بصاد صدق کن فکری      |
| تمشی کن تماشا کن    | تو و القرآن زی الذکری |
| خراباتی و مخموری    | تو ز اقلیم بقا دوری   |
| تمشی کن تماشا کن    | زدل چو بیت معموری     |

|                       |                                     |
|-----------------------|-------------------------------------|
| خدارا دید نتوانسی     | بجز در نقش انسانی                   |
| تمشی کن تماشا کن      | در این موآت سبحانی                  |
| چه داری کبر فرعونوی   | به بی عزى و بی عونی                 |
| تمشی کن تماشا کن      | چه موسی رنگ بی لونی                 |
| در این طالوت ناسوتی   | رهاکن جنگ جالوتی                    |
| تمشی کن تماشا کن      | همه اطوار لاهوتی                    |
| زدست او زهم پاشی      | بسختی آهن ارباشی                    |
| تمشی کن تماشا کن      | بنه رندی و قلاشی                    |
| بمستی رو در دل ها     | در کاسا ونا ولها                    |
| تمشی کن تماشا کن      | خدا در بنده منزلها                  |
| بغیب خود بجوراهی      | بهشت عدن اگر خواهی                  |
| تمشی کن تماشا کن      | اگر از خویش آگاهی                   |
| پراز روح و پراز ریحان | گشوده روضه رضوان                    |
| تمشی کن تماشا کن      | همه مرغان خوش الحان                 |
| بقدر ثقبه سوزن        | حجاب تن بیگسو زن                    |
| تمشی کن تماشا کن      | به ملك جان گشا روزن                 |
| رسید از کشور جانان    | مرا يك جذبه در قوچان                |
| تمشی کن تماشا کن      | که بر زد این سخن از جا <sup>ن</sup> |
| نسیمی از یمن آمد      | شمیمی از چمن آمد                    |
| تمشی کن تماشا کن      | خبر از من بمن آمد                   |

|                      |                      |
|----------------------|----------------------|
| ببین شاعر کما شأ را  | بنه کلا و حاشا را    |
| تمشی کن تماشا کن     | اگر خواهی تماشا را   |
| چه میگوئی تو دورانرا | رها کن این ستورانرا  |
| تمشی کن تماشا کن     | زمین گیران و کورانرا |

—————

و در سال ۱۳۱۸ چون خبر استقرار جسد مطهر حضرت ربّ اعلی در صَفح جبل کرم در حیفاً بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم بشیراز رسید شیخ قطعه تاریخ بنظم آورده با عریضه بمحضر حضرت عبدالبهاء فرستاد که مورد قبول واقع گردید و قطعه مذکوره این است :

|                        |                                     |
|------------------------|-------------------------------------|
| نزلت فيه آية الكرسي    | کرم الله کرم القدس                  |
| نقطه الامر سيد الانس   | مستوى عرش ربنا الاعلى               |
| جوهر العقل طاهر النفس  | مظهر العدل مصدر الا <sup>حسان</sup> |
| قبة الكبرياء بذى الرمس | فى جوار البهاء قد رفعت              |
| قال ائخ حظيرة القدس    | لمهم الروح صاح فى رضى               |

ش . ۰ س . ۱۳۱۸۰

و نیز چون مخالفت و نقض عهد میرزا محمد علی غصن اکبر و همدستانش بنوعیکه در بخش سابق آوردم طغیان نمود شیخ قطعه منشور عربی و هم غزلی بفارسی در اثبات تعلق

بعهد وميثاق و تبری از اهل نقض و شقاق بمحضر حضرت  
عبدالبهاء فرستاد که مقبول واقع شد و مشکین قلم  
حسب الاشارة بخط زيبا بنوشت و صورت قطعه و غزل  
اینست :

العهد مخصوص و ولی الامر مخصوص

و بنیان من اراده الله مخصوص

وجناح الوهم مقصود

ویدفع الله شر اللصوص

الذینهم لخواصم الشقاوه <sup>فصوص</sup>

قاتلهم الله انى یوفکون <sup>سیکون</sup> وما اراده الله

حینئذ اهل الباطن بیگنون

ولا اهل الحق شعار الطمانینه والسکون

سحر با معجزه پهلوان دل خوش دار

سامری کیست که دست ازید بیضا ببرد

~~~~~

شبهی که تاج وی از من اراده الله است

پس از جمال قدم بر همه جهان شاه است

نصوص صفوت او بشمار از آن جطه

خصوص آیه انا قد اصطفیناه است

(۲۲۴)

گرانبهاست وجودش پس از صعود بها
که وجه ابهی چون آفتاب و او ماه است
چه اوست عید بها ربّ عالم است امروز
سخن بلند و حبال خیال کوتاه است
هرآنکه پیرو او رهسپار راه قسوم
هرآنکه خصمش از راه راست گمراه است
حسود دل خورد و جان زرد می‌کاهد
چرا که رنج حسد دل خوراست و جان ^{هست} گاه
چو اخوة بیحبّ یوسف فتاد اندر جبّ
ولی بعاقبتش بین که چاه او جاه است
نه هرکه لاف زند از خلاف بتوان گفت
که محرم حرم حاصلی مع اللّٰه است
خدای گفت من الرّشد قد تبین غی
ترا زطلعت منصوص حق چه اگر است
جمال نقش بطاوس صیفة اللّٰه داد
وگر نه رنگ خم اندر شغال و رویاه است
بفصن اعظم ماراست اعتصام که او
شکوه دارد چون کوه و خصم وی گاه است
بیان نباشد همچون عیان و من دیدم
که او بسرّ حقیقت یگانه آگاه است

و در رساله نافع الافهام و رافع الالهام مذکورش چنین
 مسطور است : وقتی یکی از فضلاء معاصرین و رفقای معاشرین
 بر بنده وارد شد و ایرادی وارد نمود که چرا کتاب ضلال
 (نقطه الکاف) و مایه اغواء و اضلال در منظر و محضر
 گذارده اید ؟ پاسخ گفتم از نقطه نظر اخلاق و حفظ آداب
 بشما عرض و اعتراض نمیکم که چرا بعاتد ایرانیان بی اجازت
 صاحبخانه کتابها بلکه کتابتهای برو گذاشته را مراجعه
 و مطالعه میفرمائید فقط رفع شبهه مینمایم که حفظ کتاب
 ضلال برای علما که میدانند و میتوانند رد بنویسند بمعنی
 الاعم جائز و مباح است و مقرب صلاح و فلاح است . در
 حق من شهد و در حق تو سم در حق من مدح ، و در حق
 تو زم کتاب الابرار که یکی از مصنفات عالیة اسلامیة من
 است در رد متمدی پنجابی بلکه هر خزیش سنجابی
 نوشته ام و در هندوستان بطبع رسیده است آیا ممکن بود
 بدون محافظه و ملاحظه آن اباطیل و مزخرفات رد بنویسم
 کار پاکان را قیاس بکار ناپاکان نباید کرد

این سخن تدریس ادبیس آمده است

اول من قاس ابلیس آمده است
 علاوه خو بست در آخر کتاب رباعی را بخوانید که در زیر فتوگرافی
 منحوس (مقصود صورت فتوگرافی میرزا یحیی ازل است) و آن رباعی

این است :

در دعوت باطل چه بری رنج کبد

الباطل یذهب جفا^۱ کز بد

لعنت ز خدا باد بهر مرتد بد

از صبح ازل گرفته تا شام ابـد

انسان همه جا و با همه کس نباید عجول و جهول باشد و

خاطر دانشمندان را ملوم و طول خواهد .

نیـه

و از مشاهیر اهل بها در بشرویه و خراسان بی بی روحا^۲

مین

روحانی تخلص شاعره مہلّفه بنت ملاسلطان حسین از متقدّم

مؤمنین که سابقه احوال در بخش ششم آوردیم شوهرش بسال

۱۳۱۸ درگذشت و او بسال ۱۳۱۹ بعگا شتافته چندی

در جوار فضل و عنایت حضرت عبدالبهاء ماند آنگاه مراجعت

کرد و بورودش شور و نهضتی در جمع احباب بشرویه رخ داد

و اشهرار بهیجان آمدند و بسبّ و لعن پرداختند و از آقا

سید فضائل مجتهد خواستند تا او را از بشرویه خارج نمود

و او بعزم یزد حرکت کرد و خانه و اثاثش^۳ برای اجتماع و

احتفال احباب تفویض نمود و بسال ۱۳۲۱ در هنگام فتنه^۴

عظیم یزد که در بخش سابق نگاشتیم وارد شد تقریباً پانزده

سال در خانه حاجی میرزا محمود افغان اقامت و بتعلیم و تربیت

نونہالان احباب خصوصاً خانواده^۵ ی افغان اشتغال

ورزید و در مجامع بهائیان ناطقه وحیده بود تا بسال ۱۳۳۵
در آن بلد وفات یافت و او را در مدح و ثنای ابهی ابیات بسیار
است که بمحض نمونه لختی را ثبت میداریم وهی هذه :

بیار ساقی بعشق مولا شراب حمراء بکأس بیضا
که جسم و جانرا کند مبهی بهائیان را هدت جللی
ز بهر حب مطاف اسماء

بیامغنی بزن ربایی بعشق جانان بکن شتابی
زوجه سبحان بدر حجابی که داده ساقی بماشرابی
باسم اعظم بیاد ابهی

هله البشارة هلال البشارة بعشقبازان شداین اشاره
که موسیان رازهرکناره بروی جانان بود نظاره
بقلب دانا بچشم بینا

بگو بیاران به بیقراران که ظاهر آمد گل بهاران
مه نگاران بوجه فاران فروخت فاران بنار هجران
بزد شررها بجان اشیاء

شرر بعالم فکند ه رویش شده بر اکوان صغیر ه رویش
معطر آمد جهان ز بویش دوعالم احیا ز خلق و خویش
بود مکانش دل مصقی

عجب نگاری بجلوه آمد چه کرد گاری بعشوه آمد
عیای لقای هویه آمد بصد شمس منیره آمد
ز بهر دفع طیور ظالماء

زنقض ناقض جهان ملول است وگرنه او را بحق وصول است
بدشت وهم جنون چوغول است بری ز احقاق هر اصول است
نیاشد او را نه دین و دنیا

چه خوش بهاری شگفته گلها عجب نگاری ببرده دلها
گشوده ساقی ختام ملها ز رجل یاران گشوده غلها

که تا در آیند بشهر جانها

هلا عزیز آدم سروش است
 بیحربابین چسان خروش است
 صلاى وصل بهابگوش است
 زمان عیش و نشاط وجوش است
 بیا شررزن هـ لا والا

هر آنکه دارد غم زمانه
 کجا شود او بحق یگانه
 بملك جانها کن آشیانه
 که ظاهر آمد بصد ترانه

خدای موسی اله عیسی

شراب روحا بروحیان ده
 بعشق جانان جهان جان ده
 بشارت گل به بلبلان ده
 زبهر وصلش هم این وان ده

ببار خواهد شد آشیانها

دگر شراری بروح وجان زن
 صلاى وصلی بعاشقان زن
 خیام ناری بلا مکان زن
 فرح بجان جهانیان زن

که در نشاط است حیات جانها

بیا ز نفس غیور بگذر
 ز جام خم رطبه ورمگذر
 ز تن لباس غرور بر در
 سوی سما ظاهر بر پر

کن از تجلی جهان مبهی

وله ایضاً

ایها الناطقون بذکر الله
 ایها القائمون فی امره
 ایها الثابتون فی حبه
 ایها الجازبون فی جذبه
 ایها الراسخون فی علمه
 ایها الطائرون فی قربه
 موسم جشن وجوش یاران است
 شهرتوحید عشق مخفی بود
 هملوافی مواقع التحمید
 کبروافی عوالم التجرید
 فکروافی مظاهر التقلید
 فاعملوافی مباحیح التجرید
 عید وافی عوالم التحمید
 سیروافی معارج التفرید
 چون ننوشند باره توحید
 حال ظاهر شد ارمیک وحید

الی قولها

دوست
 گرنشینی بمحفل یاران جان و دل کنی فدای صحبت
 جان روحانیان عالم عشق بفدای وفای و وفات دوست

واحبابی قریه کوچک زیرک واقع در قرب بشرویه
 راکه خودشان و اخلافشان در این دوره برقرار
 ماندند در بخش ششم نگاشتیم و نیز اوضاع و احباب
 فاران (تون) و شرح سابقه احوال خاندان
 میرزا آوردیم .

و میر محمد بیک بسال ۱۳۱۷ در سن شصت و هفت
 سالگی وفات نمود و خلف ارجمندش حاجی شاه
 خلیل الله بیک بعد از وفات پدر با ثرا قدماش
 مشی نمود و باروح حکمت و متانت پیوسته جلوگیری از
 تعرضات معرضین مفسدین کرد و خانه اش مانند ایام
 والد مجمع بهائیان و محلّ نزول مبلغان و مسافران
 شد و بواسطه او حاجی میرزا محمود شریعتمدار با میرزا
 محمود زرقانی ملاقات و مذاکره در باره امر ابهی کرده
 دوست شد و از زرقانی تجلیل و از این امر همی حمایت نمود.
 و حاجی شاه در سال ۱۳۲۴ با سلطنت آقا جلال الله
 متخلص بمفتون و با حاجی نصرالله بیک و حاجی مرتضی قلی
 بیک و ملا حسین با جلال و عزت از طریق عشق آباد رهسپار

بارض عکاشده بمحضر حضرت عبدالبهاء مشول یافتند آنگاه
 عودت بوطن نمود و سپس باردیگر رسال ۱۳۶۰ بافرزند
 کهترش بحیفا رفته بمحضر حضرت ولی امرالله تشرف یافتند
 و بمقام حجرالزاویه این امر و علمد انصرت درو طــــن
 میدرخشید .

و نیز اوضاع واحبای جذباء (طبس) خصوصاً عماد الملك
 راد ریخش سابق آوردیم و پسر و پیمش علی اکبر خان
 برجای پدر عماد الملك و حکمران گشت و در ایام پدر چنانکه
 مفصلاً در ریخش ششم نگاشتیم با خلاص و سعی در خدمات این
 امر شناخته گردیده ملاها و مفسدین از لوشکایت کردند
 چند انکه پدرنا چار شده و ویرا مطرود و محروم از ارث نمود
 و این هنگام که بعد از فوت پدر حکمرانی نشست ملاها
 مخصوصاً میرزای مجتهد بمقامت و متش برخواستند اصف الدوله
 والی خراسان اورا معزول ساخت و چندی بعد از آن چون
 شوکت الملك امیرقائن خلف میرعلم خان بحکومت طبس
 برقرار شد وی را بمنصبش برقرار نمود و ملاها باز بمعاندت
 قیام کردند چند انکه برای تصفیه امور بمشهد رفته اقامت
 گزید و ملاهای مشهد بنیاد شورش نهادند و لذابطهران
 شتافت و این مصادف جلوس مظفرالدین شاه بود و بمقصد
 خود نائل گشته بموجب میل اهالی طبس با اینکه ملاها

مخالفت و معارضت میکردند بطیس برگشته بمقر حکمرانسی نشست و عاقبت در سال ۱۳۱۹ درگذشت و جسدش را با اجلال و موزیک بصحن رضوی برده در آن آستان دفن کردند و در حقیق الواح بسیار از حضرت عبدالبهاء موجود است و نجل وی محمد باقر خان حشمت الممالک از شناختگان این طایفه بود و برادرش محمد رضا خان نیز محبت داشت. و در قریه دوغ آباد از تربیت که جمال ابهی فروغ خواندند میرزا محمود فروغی بن میرزا محمد فروغی سابق الوصف در بخش ششم همینکه بعد از صعود حضرت بهاء الله بسال ۱۳۱۲ پس از آنکه سیر و سفر تبلیغی در ایران و ترکستان نمود از طریق عشق آباد بعکس بمحضر شوق پرور حضرت عبدالبهاء رسیده ایامی چند در جوار فضل و عنایت بسر برد و باده پرنشاه عهد و میثاق ابهی چشیده مطو از روح شور و عشق گردید و مأمور به سیر و سفر تبلیغی در هندوستان و سپس ببلاد ایران برای نشر انوار عهد و پیمان گشت لذا به بمبئی رفته چندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت آنگاه از طریق دریا عازم فارس شد (۱۳۱۳) و در بین طریق بوشهر و شیراز با سید محمد علم الهدی بوشهری و ثقة الاسلام اصفهانی تصادف نموده چون بشیراز رسیدند ویرا بنام پیغمبر بهائی تشهیر کردند و هنوز چند یومی بیش نگذشت

که اخبار اجتماعات و جوش و خروش بهائیان به ملاها رسید
 وشکایت برکن الدوله والی ایالت نمودند و روزیکه درخانه
 آقا محمد حسن خیاط محفل عمومی بود خبر رسید که حکمران
 بصدور دستگیر کردن وی است و حسب المشوره مشهدی
 عباس از بهائیان مخلص فعال را با وی همراه کردند و شبانه
 بعزم آباده بیرون راند و حکمران مطلع شده مأمور در
 عقب بفرستاد و او را در بین راه نورقان گرفته بباغ ایالتی
 شیراز وارد ساختند و شخصیتش حین الملاقات در حاکم اثر
 کرد و تفنگدار باشی را مهماندارش قرار داده که بسخنان
 فروغی منجذب گشت و حکمران آگاه شده هنگام ملاقات
 کلمات ناشایست بر زبان راند و فروغی با قدرت تامل و چهره
 افروخته بغضب گفت ای شاهزاده هنوز فروغی را شناختی ؟
 اینک ثعبان عظیم رها میکنم تا ببینی چگونه تو را با زنگ
 می بلعد و والی را بیم فرا گرفته پوزش خواسته سوگند یاد کرد
 که از اداء کلمات مذکوره قصد توهین نداشت و فروغی
 چندان آیات قرآنی و اخبار نبوی خواند که او غریق حیرت
 و شگفت مانده بر عقیدت و اخلاص افزود و فروغی چندی
 بدین طریق در خانه تفنگدار باشی مهمان بود و شاهزاده
 حاجی شیخ رئیس ابوالحسن میرزا چنانکه اشاره کردیم
 از او و والد مرحومش توصیف و تجلیل گفت و بالاخره روزی والی

بوی گفت بهر سو خواهید روید مانعی نیست و او اظهار کرد که قصد آباده و طهران دارم و مبلغ پنجاه تومان که والی بوی داد بخدام و اطرافیان حکومتی ببخشید و سوار بر مرکبی که معین کردند با دوتن سرباز که يك تفنگ داشتند روانه شد و در بین راه تا زرقان چون سربازان قصد وی کردند اغفال نموده تفنگ از ایشان گرفت و در زرقان خط رضایت بایشان داد که بشیراز برگشتند و خود پس از شبی اقامت و ملاقات با بهائیان از زرقان رهسپار شد و همینکه بآباده رسید در ایامی عدید مجامع و ضیافات و تلاوت آیات و مناجات برقرار گردید و شور و نشاطی در جامعه بر افروخت و ضمناً مجلس سور و عقد فیما بین آقاسید آقابن ارشد میرزا آقا نورالدین افغان و بنت کربلائی محمد حسین معروف بدائسی حسین انعقاد یافت که فروغی با خطبه و آئین بدیع انجام داد و ملاها خبر یافته برآشفتند خصوصاً امام جمعه که اخ الزوجه دای حسین بود کمر بمقاومت بر بست و این امور مصادف با واقعه هدف شدن ناصرالدین شاه بشرحی که در بخش لاحق میآوریم واقع شد و رکن الدوله رتق و فتق امور آباده را با قاسید یحیی خان حشمت نظام تفریشی میرپنجم فوج همدان که با فوجش بمأموریت برای شیراز از طهران رسید واگذاشت و او با ملاها خصوصاً ملا محمد حسین امام جمعه

موافق و همدست شد و چون بفرود فروغی باده محبت
عهد و میثاق ابهی بدور آمد و اشتعال و شعف مالا مال در
قلوب جامعه پدید گشت و در منزلش که خانه حاجی علیخان
بو اجتماعات احباب و احتفالات تبلیغیه دائر گردید
ملاها حاکم مذکور را اغوا کردند و بازالخان شیرازی
رئیس تلگرافخانه ساخته بتلگراف اخبار کازبه برکن الدوله
دادند و مفتریات بسیار در باب جمعیت و استعداد حرب
بهائیان و عقد و شورش و طغیان گفتند و جواب موافق
رسید لذا فروغی و بعضی دیگر را در مشهد و مرأی عموم
دستگیر کردند انبوه اهالی در طرق و معابر مجتمع شده
بر وی هجوم بردند و لعن گفتند و خیو بر چهره اش افکندند
وسنگ و چوب نواختند چنانکه بیهوش شد و گماشتگان حکومت
ویرا بدار الحکومه کشیدند و انبوه جفاکاران بفرمان امام
جمعه بخانه میرزا قابل ریخته اثاث بیفما بردند . آحاد
بهائیان برخی دستگیر و گروهی بجهال در رفته متواری
گشتند و فروغی را چون توصیه از رکن الدوله همراه داشت
که حکام فارس احترام و مساعدت نمایند با عده ای سوار
بیرون فرستادند ولی سواران مذکور در مسافتی نزدیک خارج
قصبه ویرا پیاده کرده زاد و راحله گرفتند پیاده و برهنه
جلوی اسبان راندند و تا منزل ایزدخواست رسانده رها

کرده خود عودت نمودند و او سمین و سنگین بود پیاده روی
 با عدم زاد و استعداد نتوانست و یازده فرسخ راه مذکور
 را با کمال سختی طی نمود و نیمه راه را گم کرد ولی بالاخره
 بآباد رسید و از راه مجرای قنات بخانه حاجی علیخان
 درآمد که با سائر بهائیان ستواری در کوهستان بودند و او را
 نیز برای حفظ از شرور حاکم و ملاها بکوه بردند تا چـون
 تلگراف از میرزا علی اصفرخان صدراعظم چنانکه در بخشش
 لاحق آوردیم بحکمران در باب منع از فتنه و فساد رسید
 ویرا با زاد و راحله روانه داشتند و در طریق یزد چـون
 بد هشیب رسید و جمعی پیرامونش گرد آمدند و بی پروا
 تبلیغ کرد و اشرار و اراذل بصدورش شدند ولی برخی از
 خیرخواهان او را برآن داشتند که بیرون رفت تا در مابین
 علی آباد و تفت جمعی از اشرار در شب ویرا از اسب
 پیاده کرده چندان ضرب و حرج وارد کردند که بدن و لباس
 و اشیاء و زمین گلگون از خون شد و بیفتاد و از هوش رفته
 اشرار ویرا مرده انگاشتند رفتند ولی نیمه شب بحال آمده
 خویش را پیاده بتفت درب خانه یکی از مؤمنین رسانده
 اسب سواری گرفته قبل از طلوع روشنی صبح بدرخانه حاجی
 میرزا محمد تقی افغان رسیده در آنجا چندی تحت معالجه
 جراح بود تا بهبودی یافت و ایامی بتبلیغ و تشویق پرداخته

یار و اغیار را روشن و مشتعل ساخت و مابین مَلاها همه
و غلفله افتاد و شیخ جعفر سبزواری مقیم بلد مکتوسی بحاجی
میرزا محمد تقی افغان وکیل الدوله باین مضمون نوشت
شنیدم شخصی خراسانی در مهدی آباد متعلّق بشما مشغول
بدعوت مردم است البتّه منع نمائید و الاّ باز دحام اهالی و
مأمورین حکومت تمام آن آبادی و اهلش خراب و هلاک میشوند
لاجرم محافل و مجامع متفرّق شد و مقرّر نمودند که فروغی را
بالباس مدّ دل از بیراهه بیک منزلی خراسان رسانند و با
زاد و راحله که بهائیان برایش فراهم کردند بعزم تبلیغ
بخراسان رهسپار گشت و همینکه بطبیس رسید شور و انجذابی
مخصوص بین جامعه احداث نمود پس به بشرویه رفته قلوب را
بنور محبت مشتعل ساخت و از اینرو شعله بغض و حسد در
دلهای ارباب عناد و فساد برافروخت و بموجب سعایتشان
میر علم خان شوکت الطک حکمران طبیس امر باحضار فروغی
و جمعی از بهائیان از بشرویه بطبیس داد و چون صیبت
بزرگواری فروغی شنیده داشت امر نمود و پیراسواره محترماً
وارد طبیس کردند ولی اثاثش بفارت رفت ولدی الورد
جمع همراهانش را ضرب شدید نمودند و آنگاه و پیرادر محضر
حکمران حاضر ساختند و حکم داد که نسبت بمشتر و مؤسس و
مروج امر اعظم بنام و شخص تبرّی نماید و او فی الحال

بنفس حکمران و میرزای مجتهد باشخص ثالث که حضـور داشتند با دست اشاره کرده گفت برهر سه لعنت و میرزای مجتهد خطاب بامیر کرده گفت به بینید مارا لعن میکند ولی امیر را از رشادت و تهوورش شگفت آمده گفت نه چنین است آنچه گفتم عمل نمود و فروغی بایشان گفت شما نمیتوانید موئی از سرم کم کنید و امیر ماجری بطهران نوشت و فروغی تا وصول جواب قریب یکماه توقیف بود ولی با آزادی حرکت مینمود و چون حکم استخلاصش باقدمات بهائیان طهران و مساعدت صدراعظم رسید محترما از طبس خارج شده بفروغ رفت و پس از چندی بمشهد شتافت و چند بار بعد از غروب در مسجد گوهرشاد بمنبر برآمده مواعظ و نصائح گفته بنوع احتیاط. مقاصد این امر را ابلاغ داشت و بالاخره اهالی دانستند و منبر را با او که جنب شبستان نشسته سرگرم سخنی بود سرنگون انداخته فریاد و فغان برکشیدند و او بجلدی و چابکی در میان انبوه انام داخل شده خود را بشبستان که تاریک بود رسانده بمنزل شتافت و مردم در طلبش هرسو دویدند و حاجی ملاهاشم صدر نشابوری از ملاهای معروف که شباهت بوی داشت اشتباهها گرفتار کرده همی بقصد هلاک زدند چندانکه ناله و فغان صدر از ساقه تا صدر درگذشت و بالاخره خدام حرم رضوی

او را با سر و صوت مجروح خونین از چنگ عوام بی تمکین
 خلاص کردند و این واقعه بسال ۱۳۱۷ رخ داد و فروغی
 به یزد عودت نمود و بهائیان بهر شتادارک سفر دیده از
 طریق قم و کاشان بطهران آمده چندی بماند و باعدای
 از رجال دولت ملاقات و تبلیغ نمود و اجازت عکا از حضرت
 عبدالبهاء^ص برایش رسید و با اشتیاق لایطاق روانه شد و ایام^ص
 در جوار فضل و عنایت (سنه ۱۳۱۸) بسربرد آنگاه ویرا
 مأمور بطهران فرمودند تا در واقعه اختلاف در کیفیت اداء^ص
 تحیت که در بخش سابق آوردیم مداخله کرده رفع نماید
 و بطهران رسیده مدتی اقامت نموده در انجام خدمت مذکوره
 سعی و همت کرد و در آن اثنا رکن الدوله مأمور حکمرانی
 خراسان شده او را با خود برد تا بتلافی سوء سلوکی که در
 شیراز نمود پردازد و فروغی بعلت تجلیل حکومت در خراسان^ن
 بخدمت تبلیغیه^ص کثیره ای موفق گشت و در سال ۱۳۲۰ باز
 ایامی در یزد بسربرد آنگاه بصوب عشق آباد و بخارا رفته
 در آنحدود جولان نمود پس عازم زیارت ارض عگا شد و
 مدتی در آنجا و نیز در مصر زیست و باز مأمور طهران شده
 عودت نمود و ایامی در طهران بتبلیغ و تشویق پرداخت
 آنگاه بخراسان عودت کرد چندی در فروغ بزیست و در سال
 ۱۳۳۰ بمشهد رفته در کوچه^ص باغ نمبر خانه میرزا احمد قائنی

منزل نمود و از مراوده بهائیان و غیرهم و شور و اشتعال و انجذاب آتش فساد شعله کشید و چند نفس شیریر بعنوان مجاهدت و تحرّی حقیقت بنای مراوده با فروغی گذاشتند و اظهار تمایل کردند تا روزی که سوای سه نفر از این نفوس دیگری از بهائی و غیره وجود نداشت در ختم مجلس اظهار ممنونیت و بشاشت نموده بمعزم رفتن برخاستند و فروغی تا بیرون اطاق مشایعت کرد ناگاه روی خود برگردانده سه تیر ششلول بجانب وی رها کردند فروغی از اصابت تیر دوم خود را بجانب خاک افکند و آنان گمان بردند که کارش ساخته شده و فرار نمودند پس از اثر صدای تیر و هیاهو بهائیان و غیرهم جمع شدند و فروغی را بجراح خانه بردند و معلوم شد که همان گلوله اول اصابت کرد و بیرون آورده زخم را مرهم و مداوا کردند و بهبودی حاصل گردید و پس از آن بعشق آباد رفته با بهائیان معاشرت و مصاحبت و صحبت همی جست و باز در سال ۱۳۳۱ بارض حیفا رفته بحضور در محضر عبدالبهاء تشرّف یافته عودت بایران کرد و ایّامی چند در طهران مقیم شد و بمشهد عودت نموده اقامت جست و در آن ایّام اعدا بصدد قتلش برآمدند و دو خونخوار سر و روی بسته که شناخته نشدند بمحلّ اقامتش منزل میرزا احمد بن میرزا محمد علی نبیل قاضی وارد شده و پیرا هدف

گلوله و مجروح ساختند و بهائیان ویرا به بیمارخانه برده و بمعالجه پرداختند و بعد از ایامی چند بهبودی یافت و از آنگاه بفروغ رفته اقامت جست تا چون غروب نیر میثاق از آفاق شد و انوار متشمشع غصن ممتاز شروع بدرخشیدن نمود در سال ۱۳۴۱ بارض حیفا رفته تشرّف حضور یافت و در اوائل سال ۱۳۴۲ بفروغ برگشت و در همان ایام شیخ عبدالمجید صدیق العلماء خواهرزاده و دامادش درترشیز به تیر اعداء شربت شهادت نوشید و تلگرافی از حضرت ولیّ امرالله بدین طریق رسید :

طهران توسط دواچی فروغی محزون مباشید دم مطهر

صدیق العلماء هدرنمیروند . شوقی "

و از آن حادثه تأثر شدید در فروغی حاصل شد و در

حالیکه قوای جسمیه اش تحلیل رفت مدت چهار سال در فروغ

منزوی گشته از مراده و هم مکاتبه با اطراف دست کشید

و در همان سال ۱۳۴۶ از اینجهان درگذشت و در حقیقتش

الواج متعدده از قلم ابهی و بسیاری از قلم حضرت عبدالبهاء

موجود است و پسری ناموافق از وی برقرار مییاشد. و مادر

بخش ششم دیگر بهائیان فروغ و بلیات وارده برایشان

و مهاجرتهایشان را نگاشتیم و اهل گناباد را نیز نام بردیم

و خاندان میرزا احمد ازغندی را نیز آوردیم و نبیره اش میرزا

بدیع الله با والده که طقّب بهدهد بود در سال ۱۳۱۸ مهاجرت بعشق آباد کرد .

وازهائیان قائن سابقه احوال خاندان آقا محمد علی نبیل قائنی را در بخش ششم آوردیم و آقا غلامحسین در اسکندریه مصر اقامت و تأسیس عائله کرده درگذشت .

و آقاعلی اکبر عائله فراهم کرد و در ناصره و نابلس و طرابلس مدتها اقامت کرد و عاقبت در بیروت درگذشت و خاندان برجای گذاشت و میرزا احمد در مشهد مقیم گشته حصر امور در خدمت امریه نمود و غالباً مراسلات این امر در خراسان بوسیله او میشد و سفری در سال ۱۳۱۷ نیز به عکا شتافته تشرف بزیارت حضور حضرت عبدالبهاء یافته مراجعت کرد آنگاه در سال ۱۳۲۲ بعکا رفت و یازده ماه در جوار افضال بسر برده مراجعت کرد و در حدود خراسان بمسافرت و تبلیغ و خدمت این امر پرداخت و عاقبت در سال ۱۳۳۴ به حیفا شتافت و حسب اجازه بخدمات روضه ابهی ویاغچه مشغول شد و چند سالی مانده درگذشت و ما شرح احوال بسیاری از مؤمنین قائین و سرچاه و قریه محمودی را در بخش ششم نگاشتیم که بعضی از ایشان و بسیاری از اخلافشان در این دور برقرار بودند و بدین طریق احبای رضوان (نیشابور) و خضراء (سبزوار) را نام بردیم .

و نیز کیفیت ایمان و احوال مؤمنین اسرائیلی تربت را
 ذکر نمودیم و بسیاری از آنان و اخلاشان ترقیات مالسی
 کرده در این دور سربرافراختند مانند شاهویردی و خصوصاً
 برادرش آقا عزیزالله جدّ اب که در مشهد و ترکستان بروسیه و
 قفقاز و غیرها در تبلیغ جدّ و کوشش نمود و شمر میسرورد^{له}
 خاندانی برجای گذاشتند . و برادر دیگرشان آقارحمت ا
 بعداً بزیارت رفته و بالاخره با احترام در مرو زیسته ریاست
 محفل روحانی داشت تا درگذشت و اخلافش بخدمتگزاری در
 راه این امر قیام کردند .

دیگر آقا اسدالله نامدار بالاخره در مرو اقامت داشته
 بمرضی و با درگذشت و بعضی گفته اند که سموم شد و پسرانش
 در این امر خاندان نامدار تأسیس نمودند و پسر که تشرش
 آقافضی الله را در سال ۱۳۴۰ در بین راه بخارا و تخته بازار
 کشتند و از آقا محمد تقی سابق الذکر در بخش ششم نیز عائله
 در این امر برقرار گردید و عائله آقارحیم بن محمد صادق
 سابق الذکر در بخش ششم نیز برجای ماند .

دیگر از رجال خراسان آقاشیخ علی اکبر قوچانی بود
 که در خراسان و نجف سنواتی مدید تحصیل علوم معقول و
 منقول نمود و مورد اعتماد خاص آخوند ملاکاظم خراسانی
 گشت و حوزه درس فراهم داشت و میرزا محمد بن آخوند

معروف به آیه الله زاده و آقا زاده نزدش تلمذ کرد و چون بوطن عودت نمود صاحب محراب و منبر و افتاء و محضرگشت و هنگامیکه ابوالحسن میرزا شاهزاده حاجی شیخ رئیس از مشهد بعشق آباد و روسیه میرفت روزی چند در قوچان مانده ویرا مهتدی بامر ابهی نمود و ملاها متدرجاً از عقیدتش آگهی یافتند و بمضامات و مقاومت پرداختند و بالاخره محمد ناصر خان شجاع الدوله حکمران رابر آن ^{داشتند} را که ویرا بمشهد تبعید کرد و خویشان و بستگانش را مورد بازخواست قرار داده مهالضی نقود گرفت و نزد آصف الدوله والی بروی افترا زد که با مستخدمین بلژیکی درگمرک مراده داشت و والی از شیخ تحقیقات نموده دانست که افتراست ولی بازخواستی از حاکم قوچان نکرد و شیخ بهرکه ملتجی شد حتی بر رئیس گل گمرکات خراسان عریضه داد شمری نیافت و چنان قیام بتبلیغ در مشهد کرد که در ایامی قلیل مشهور و معروف گردید و ملاها حکم باخراجش دادند لذا بسوی عشق آباد (۱۳۲۴) و مرو و روسیه توجه کرد و در آن حدود موجب تبلیغ و تشویق گردید پس حسب الاجازه از حضرت عبدالبهاء محض تبلیغ سفر بدیگر ولایات نمود و سالی دیگر مراجعت بعشق آباد کرد و چند ماهی ماند و معاوت بایران نمود و در همان ایام حاجی قلندر مشهور در بادکوبه

درگذشت و شیخ را حضرت عبدالبهاء^ت مأمور اقامت و خدمت
 امریه در بادکوبه فرمودند که سنینی در آنجا مصدر خدمات
 گردید و مدت سه سال باداره جمع احباب و تبلیغ و تشویق
 پرداخت و در آنجا واقعاتی کدورت انگیز داخلی روی نمود
 که ناچار بنگارش و عرض بمحضر مولی گردید و برای وی چنین
 صدور یافت :

” بادکوبه جناب شیخ علی اکبر علیه بهاء^ت الله الابهی
 ای ثابت برپیمان نامه ای که بجناب آقا میرزا حیدر علی مرقوم
 نموده بودی ملاحظه گردید و از مضامین نهایت تأثر حاصل
 گشت زیرا ما را مقصود چنان بود که اسباب راحتی فراهم آید
 حال موثر مشقت شده بسیار بر شما زحمت است ولی این
 زحمات چون در سبیل الهی است عین مواهب است و نتایج
 عظیمه دارد حال چون بر این منوال است بهتر آن است که
 در نهایت روح و ریحان با یاران وداع نمائید که من عزم
 سفر دارم تا بتبلیغ پردازم بلکه موفق بعبودیتی گردم و در این
 سبیل بجانفشانی موید شوم و شاید کأس شهادت کبری
 سرشار گردد چون در این دیار نثار جان در شهد فدا
 میسر نیست لهذا به سائر جهات شتاب لازم پس بعشق آباد
 روید و نامه بحضرت افغان مرقوم میگردد که در آنجا قراری
 بدهند و شما را بتبلیغ بفرستند علی العجاله چاره چنین

بنظر میرسد بحضرت محمود مرقوم میگردد که شمارا تهییسه
 و تدارك سفر نمایند تا باصفهان ارسال دارند زیرا در
 اصفهان فریاد و املغا بلند است و امیدوارم در این سفر
 موفق بر خد متی نمایان بشوید و از اصفهان به آباده و شیراز
 شتابید و از آنجا بصواحل خلیج گذر کنید و نهایت سفر
 منتهی بروضه مبارکه گردد و عليك البهاء الابهی ع ع "

پس حرکت کرده بعشق آباد رفت و پس از توقف قلیلی
 بایران شتافت و تخمینا سه سال در نقاط مذکوره در لوح
 به تبلیغ پرداخت و اخیرا از طریق خلیج فارس بارض مقدّس
 و محضر مبارک شتافت و پس از مرخصی از طریق اسلامبول
 وادکوبه بعشق آباد آمد سپس برای دیدار عاقله عودت
 بقوچان نمود و در حالیکه آرزوی شهادت در سبیل امرابهی
 داشت مدتی اقامت کرد و بعلمت کثرت شهرت بدین اسم
 وضیق میدان جولان ارامت میسر نگشت و بمشهد حسب
 صوابدید احبّا عزیزت نمود و چون اقامتش در خانه های
 آحاد این طایفه برای شهرتش مصلحت وقت نبود خانه
 مخصوصی برایش اجاره کردند که در آن مسکن گرفت و شبها
 بخانه های احبّا مروده کرد و در اندک زمانی ملاها آگاهی
 یافتند و شروع بفساد نمودند و مخصوصا میرزا محمد آقا زاده
 مذکور که ثروت و ریاست و نفوذ تام حزبی ملی سیاسی

بدست آورد عده ای از اشرار را بشورانند که پیوسته
 بکمین شیخ نشسته تا در یوم ۲۸ شهر ربیع الثانی ۱۳۳۳
 ویرا در بازار گفشدوزها در پشت کاروانسرای وزیرنظام
 یافتند و کربلائی علی اکبر خیاط پیش رفته چنین گفت
 مگر نه آقا بشما پیغام کرده که در اینجا نیاید وی محابا
 باطپانچه بر دهانش زد و نوکر شیخ که همراه بود بگریخت
 پس دیگری از اشرار حسین سوسونام از خلف شکمش شلیک
 کرد و بالجمله شش گلوله بروی رسید و از پا بیفتاد و بر پشت
 خوابید و عبایش بر روکشیده جان تسلیم نمود و دیگری از اشرار
 ملا عابد نام که از روزنه بام بازار مراقب بود چون دانست که
 کارش تمام شد فکرش بیاسود پی کار خود گرفت و اخلاط
 انام در جسد مقتول انبوه شدند و بایکدیگر چنین گفتند
 که بحکم آقا زاده جسد رابصحن رضوی برده میسوزانند
 و دائره نظمیه بلد هر چند خبریافت ولی کثرت ازدحام انام
 مانع گشت و جسد تا هنگام عصر بدانحال باقی ماند و بالاخر
 دربان باشی نعش را بکاروانسرا انتقال داد و انگشتر از
 انگشت آن شهید ربود و بود آنگاه مأمورین نظمیه جسد را به
 غسلخانه قتلگاه رضوی برده درهزارا بروی مردم بستند
 و روزی بعد معلوم شد که جسد را شبانه غسل داده در قبرستان
 حوض لقمان دفن نمودند و باهمه اقدامات بهائیان و تلگرافات

از ممالک اخری برای قونسولات که بالاخره دو تن جنایتکار و مقدم گرفتار شدند با اهتمام و تحذیرات ملایان دولت کاری نکرد و هر دو مرخص و آزاد گشتند و زوجه آن شهید که بکمال عرفان و ایمان و معلومات دینیّه آراسته بود در طهران بسال ۱۳۴۹ وفات یافت و پسر ارشد نیز که در صغر سن از هول و هراس خبرشهادت پدر و مشاهده اضطراب مادر در آتش افتاد چهره بسوخت و از نور دیدگان محروم گردید بعداً در طهران با اصطدام اتومبیلی در هم شکسته از جهان درگذشت و جنب مادر در گلستان جاوید بهائیان مدفون گشت و نام آنان ببقا در وطن شهیدزاده آزاده باقی و برقرار میباشد .

و از رجال خراسان میر محمد حسینخان از متقدّمین و وجوه بهائیان و اشراف طبعی و بشرویه مردی فاضل و سخنور و زیج‌جاه و عطاگستر بود و مالا و قدرتا و فکراً و لساناً پیوسته در نشر امر ابهیی همت نمود و ارسال مراسلات ارض مقصود را در عهده داشت و عده ای از علما و اشراف را تبلیغ کرد و حتی حاجی ملا سلطانعلی گنابادی مرکز فرقه طاووسیه از مقصوفه را با امر ابهیی آگاه ساخت و بواسطه وی لوحی از حضرت عبدالبهاء برای حاجی مذکور صادر یافت و در عین حال مفسدین و اشرار بشرویه گرچه در ظاهر

ناچار از اطاعت و انقیاد نسبت باو بودند ولی سراً همیشه
 برایش نائره فتنه و فساد روشن میکردند و عاقبت بسال
 ۱۳۱۷ گواهی نامه ای پراز مهر و دست نوشت مردم تنظیم
 کرده افترا و بهتان بروی زدند و گواهی به ستم و آزار او
 نسبت باهالی دادند و شهادت بر بهائیت او نوشتند و
 بمركز ایالت فرستادند و والی رکن الدوله اورا برای تحقیقا
 به طبس خواست و بعد از چندی به مراقبت مأمورین عودت
 داد و توقیف کرد و او در آنحال بیمار بود و بستگانش هر قدر
 اصرار کردند که دست از وی بردارند تا چندی در خانه اش
 بیاساید نپذیرفتند تا چون بیماریش سخت شد اورا بخانه^ش
 آوردند و شبانه روزی بیش نگذشت و بدرود زندگانی گفت
 و اشرار مانع از دفن جسد شدند و پسرانش میر ولی آقا
 (مؤیدغیاشی) و میر گلیم خان (عماد دیوان) از بیم جور و
 ستم مأمورین بخانه آقاسید فضائل مجتهد پناهنده گشتند
 و با اقدامات مجتهد مذکور جسد مدفون گشت ولی کسانیکه
 مدیون بودند از اداء وام سر باز زدند و خانواده اش ضرر
 و خسارت بردند و پسران مذکور و هم دخترانش بعد از او
 جای پدر گرفتند و در امر ابهی چون ستاره درخشان شدند
 و عائله وسیعه تشکیل دادند .
 و از معاریف خدام این امر شیخ محمد علی هدایت

نخستین مدرسهٔ عصریه را در شهر مشهد تأسیس کرد و
 طلاب مدارس دینیّه بتعصب و غضب بر افروختند و هجوم
 برده قریب صد نفر از کودکان را که در آن مدرسه تلمّذ
 میکردند زدند و از حجرات فوقانی بیابین افکندند و هم
 در ترشیز مدرسهٔ اعدلیه و در دره جز مدرسهٔ مسعودیّه
 و در قوچان مدرسهٔ احمدیّه برپا کرد آنگاه بعشق آباد رفته
 اقامت جست و در مدرسهٔ مظفری ایرانیان بتعلیم و تدریس
 پرداخت و طولی نکشید که او را بنام انتساب باصرا بهی
 خارج کردند پس به مرو رفته برای تأسیس مدرسه طاهریه
 کوشید و هم در اواخر دورهٔ مظفرالدین شاه جریدهٔ بشارت
 دائر کرد و در ایام قیام مشروطیت جریدهٔ طوس تأسیس نمود
 و با مساعدت دوتن از احباب مطبعهٔ سربی را که اساس
 مطبعهٔ خراسان گردید وارد کرد و با این همه سعی و کوشش
 در نشر معارف بالاخره از جهت موانعیکه برایش پی در پی
 پیش آوردند مجبور شده به تجارت پرداخت گهی در مرو
 و ایامی در تخته بازار و بالاخره در مشهد بتجارت مشغول
 گشت .

وازهائیان معروف خوسف محمد قلیخان و ملا یوسف
 بیک نخعی بودند و نیز ملا عزیزالله که از تعرضات و تعدّیات
 شیخ محمد حسن مجتهد بیرجند مهاجرت کرد و در آنجانب

دچار تعب و مشقت گردید چندانکه خود را مسموم ساخته از شرور اعداء نجات یافت و نیز از شناختگان احباب در مشهد آقامیرزا عزیزالله جدّ اب که در بخش ششم تفصیلی در احوالش آوردیم و سه بار بارض عگا رفته حضور حضرت عبدالبهمناء تشرف یافت دیگر برادر جدّ اب مذکور آقاشاهویردی و نیز آقامیرزا کوچک علی اف (قدیمی) بن ملاعلی بجستانی که بمشوق آباد رفته سالیانی به تجارت و خدمات امریه اشتغال جست و خاندان واسعه قدیمی تأسیس کرد و بالاخره پس از نهضت بلشویکیه به مشهد برگشته اقامت جست در خدمت امریه داخل شد . و دیگر آقامیرزا احمدقائمی خلف آقا میرزا محمدعلی نبیل اهل قائن که شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم غالباً مراسلات این امر در خراسان بوسیله او میشد و سفری در سال ۱۳۱۷ بمگاشتافت و بحضور حضرت عبدالبهمناء مشرف گردیده عودت نمود آنگاه در سال ۱۳۲۲ مجدداً بمگاشرفت و یازده ماه در جوار افضال بسربرد مراجعت کرد و در خراسان بمسافرت و تبلیغ و خدمت این امر مشغول گردید و عاقبت در سال ۱۳۳۴ بحیفاشتافت و حسب الاجازه بخدمات روضه ابهی ویاغچه مشغول شد و چندسالی مانده درگذشت .

وحاجی میرزا علی اکبر حگاک متخلص به بقارا در بخش

سابق وصف کردیم که خلفش میرزا محمد تقی اشراقی باطبع
شعر سالها در بندر جز اقامت داشته عضو محفل روحانی
بود بتخلص ناظم شهرت داشت و آقا میرزا محمود خان
منشی باشی ایالتی و آقا میرزا محمد نقاش و حاجی موسی
صراف با انجالش آقا شاهو ری و جدید آقا و آقا سید آقا
طیب سلله ابا بدیع شهید و آقا میرزا محمد نجفات و
قوام الدیوان که اول در کرمانشاه و اخیرا در مشهد میزیست
و اعضاء محفل شور ضیاء الاطباء و قوام الاطباء و مؤتمن
السلطنه علی محمد خان و میرزا احمد قائینی و میرزا بزرگ خان
مستوفی و برخی دیگر بودند و مجالس ملاقاتی و مجال
مخصوصا نساء غالبا در خانه مستشار الدوله میرزا ابوالحسن
خان گرکانی مستوفی منعقد میگشت .

و در اوائل این دوره قریب شصت نفر از رجال بهائیان
آل اسرائیل در مجالس مجتمع میشدند و از آحاد احب آقا
غلامرضا و آقا اسحق و برادرزاده هایشان آقا اسمعیل
و عائله آنان و آقا عبدالرحمن و آخوند ملا زبیب الله و ملا
اسمعیل و آقا محمد رفیع و کربلائی خدا داد دوم و آقا
حبیب الله بن خدا داد اول و آقا رضابن حاجی آقا سی
و آقا اسمعیل ملا یعقوب و آقا حاجی بن مهدی و ملا آقائی
عارف و آقا حسینقلی بن دوست محمد و ملا اسمعیل بزرگ

وپسرش آقا رحیم و آقا یعقوب بن اسمعیل و آقا الیاس
 یعقوب زاده و حاجی یعقوب اسمعیل زاده و آقانیا زین عزیز
 و برادران اسمعیل و آقا اسحق نسیم که در تربیت تجارت
 داشتند و آقا صادق که بمحضر ابهی تشرّف حاصل کرد
 و برادرشان آقایی بعداً خود را کناری گرفت و برادران
 آقا محمد و یعقوب و نیز آقا رضای عزیز و آقا اسحق و غیرهم
 که همگی در خانه عزیزالله جدّ اب و یا خانه حاجی موسی
 صراف و غیرهم در اسحار مجتمع شده تلاوت آیات و مناجات
 مینمودند و برخی از مذکورین با اینکه در سنین اشراقات
 انوار ابهی مؤمن بوده شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم
 چون از ارکان جامعه در این دور نیز بودند تکرار نمودیم .
 و نیز از معارف در مشهد آقا میرزا علیخان گرکانسی
 (گلکانی) که در سنوات متتالیه ریاست محفل روحانی
 مشهد را داشته با رشادت و همت و استغراق اوقات قلماً
 قدماً مالاً لساناً بخدمت و تقویت این امر پرداخت و عده
 کثیری از احبّای خراسان بعلّت شدّت تعرّضات معاندین
 از محل خود بمحال اخری و جمعی کثیر بمشوق آباد
 مهاجرت کردند از آن جمله کربلائسی حاجی آهن فروش
 عائله اش با وی مخاصمت کردند و لذا بمشهد مقیم گشته
 به عملگی پرداخت .

واز جمله مهاجرین بعشق آباد آقا محمد قائینی از اجبای
 مشتعل و منجذب بود . و از جمله مهاجرین بارض مقصود
 آقا ابوالقاسم که خلفش عنایت الله قهوه چی در پیروت
 ساکن و دختر آقا فرج سلطان آبادی بحباله نکاح داشته
 معروف در امر بود .

واز معاریف شهدا^۶ میرزا غلامرضا شاعر شیدا تغلیمی
 اهل قصبه رشخوار تابع و واقع هشت فرسنگی شرق تربست
 حیدریه متولد بسال ۱۳۵۰ که دروس ابتدائی را در مکتب
 محل و مختصر عربی نزد پدرش میرزا محمود از ملایمان
 بنمود و شغل دکانداری عطاری پیشه کرد و عرفان مسلک
 و مجالس با دراویش و اولیا گردید تا در حدود سال ۱۲۸۳
 تنی از مبلغین سیاحین بهائی در کسوت درویش بنام
 حاجی مولی بقصبه رسید و در فصل بهار بیرون شهر کنار
 سبزه زار از وجهه آقا غلامرضا و بعضی از اهل ذوق که با او
 جالس بودند استنباط استعداد کرد در حوزه داخل شده
 مشغول صحبت گشت و میرزا غلامرضا با وی معاشر شده
 در خانه خود پذیرائی کرد و بواسطه او هدایت باین امر
 واشتعال در ایمان و محبت یافت و بانجذاب در ایمان راه
 ترقیات می پیمود نورانیّت ضمیر حاصل کرد و بعدا متدرجا
 نفوس تصدیق نموده انجمنی تشکیل یافت و مبلغین شروع

بذهاب و ایاب نمودند و بنام ایمان باین امر آوازه پیچید
 و حاجی ملاحسن نام پیشوای دینی قصبه بنای تعرض
 گذاشته اهالی را بتعرض و آزار وی تحریک نمود و نزد
 حکمران محل پیوسته شکایت و سعایت کرده اخراج ویرا از
 وطن خواست ولی حکمران بعلت خویشاوندی که باوالدش
 داشت موافقت نکرد و آتش فتنه را خاموش همیخواست ولی
 روز بروز کینه آخوند و ملا و تعرض اشرار از پیر و برنا مزید
 گردید و روزگار بروالدش میرزا محمود مذکور دشوار میگذشت
 و او ناچار خود را بترك وطن و مهاجرت میدید و درخلال
 همان احوال متدرجا بواسطه او و مبلغین مسافرین جمعی
 از اهالی بهائی شدند تا درسال ۱۳۰۴ ملا و مردم فتنه
 کرده حکومت را باخراج بهائیان وداشتند و ناچار آقا
 غلامرضا و تنی چند از معاریف را امر بخروج داد و او باعائله
 بتربت توطن جست و در امور زندگانی ترقی یافته معروف نزد
 خاص و عام شدند و حسب میل حکمران شاهزاده حاجی
 محمد میرزا حفید حسینعلی میرزا شجاع السلطنه ابن فتحعلی
 شاه که حکومت تربت را بارث داشت متقبل اداره مالیات
 د ولتی گردید و بانهایت امانت و کفایت انجام وظیفه داد و
 بعد از چند سالی باز بهمان عطاری و دوافروشی اشتغال
 با فراغت بامور روحانی مشغول گشت و شهرت تامه حاصل

گردید و چندین ماه در مسجد جامع باحاجی شیخ علی اکبر
 مجتهد با حضور جمعی از خواص در مسائل متنوعه دین بحث
 و مناظره نمود و جمعی را بدین الهی رهبری کرد و ایام را
 بخدمات عرفانیه ایمانیه روحانیه صرف نمود تا در محرم سال
 ۱۳۱۳ شیخ علی اکبر مجتهد یزدی بعزم زیارت مشهد
 رضا وارد تربت شده و باحاجی شیخ علی اکبر مجتهد وارد
 در مشاوره و عمل شدند و در نیمه ماه بحالی که اهالی هنوز
 در مراسم عزاداری برای حضرت حسین بن علی (ع) بودند انبوه
 اهالی با حربه ها بسوی دکان میرزا غلامرضا واقع در بازار
 سرپوشیده جنب سرای امین حطه بردند و او را غرق در خون
 کرده لاشه اش را بسمت منزل حاجی شیخ علی اکبر واقع در
 خیابان حسینی همی کشیدند در اینحال نائب تقی
 فراشبازی و داروغه شهر که قبلا از الواطهای مشهور بود
 و خواهش حکمران ترك اعمال خود کرده بخدمت حکومتی وارد
 شد و ارادتی بسزا نسبت بمیرزا غلامرضا داشت و بالاخره
 موفق بایمان این امر نیز گردید خبر یافته با اسلحه و جمعی
 از فراشان و عسسها رسیدند و جمعیت ترسیده متفرق
 شدند و آنان جسد را بفل کرده بدارالحکومه بردند
 و در حجره خود خواباند و جراح آورده زخم هارا بستند
 و او را بحال آوردند ولی یعقوب علی (کام پسر حاجی

یوسفعلی رنگرز بیہانہ تسلیم وجہ صد تومان کہ پدرش نیل از حاجی محمد صادق بہائی خرید بخانہ حاجی باگتارہ درآمد و درتالارخانہ بر فرق حاجی فرود آورد و اورابکشت و از سوئی دیگر انبوہ اشرار آقا محمدعلی صباغ و آقا محمد حسن کفّاش با برادرش آقا غلام را از خانہ ہایشان بیرون آوردہ نیمہ جان سوی خانہ مجتہد مذکور میکشیدند کہہ فراشباشی مذکور بہمان طریق رسیدہ از چنگشان بگرفت و بدارالحکومہ برد و زخمہارا بستند و پس از دوسہ روزشورش بلد آرام شد ولی خانہ ہا تاراج و خراب گردید و عائلہ مظلومان مخفی گشتند و چند روز ہمان چہارتن در محبس حکومتی توقیف ماندند و خبر بود کہ از مرکز طهران میآیند و مستخلص میکنند و تا روز دہم صفر طول کشید فراشباشی عائلہ میرزا غلامرضا را حسب خواہش بمحبس حاضر کردہ سا^{عتی} باہم ملاقات و صحبت و وداع کردند تا در شب سیزدہم صفر

(۱) مربوط بہ صفحہ قبل
یعقوبعلی صباغ مذکور در ایام انقلاب مشہور مشروطیت ملقب بسیف الاسلام شد ولی بالاخرہ در سال ۱۳۲۷ بتدبیر یاور لطفعلی خان کہ سرکردہ و فرماندہ مجاہدین بود بجرم جاسوسی بضر بگلولہ ہمراہانش از مجاہدین مغزش پریشان و ہلاک گشت و یاور مذکور از بہائیان مشہور است .

شیخ علی اکبر یزدی از مشهد مراجعت کرده یزد میرفت و فتوی
 قتل داده تحریک کرد و در روز ۱۳ صفر سال ۱۳۱۴ بنوعی که
 در بخش سابق آوردیم هر چهار بشهادت رسیدند و میرزا
 غلامرضا را سه پسر بدین اسامی بود : میرزا اسدالله و
 میرزانصرت الله و میرزاعبدالحسین و پسرش میرزاعبدالحسین
 محمودزاده که بسال ۱۳۰۰ در رخشوار متولد شد همه جا
 با پدر بود و در چهار سالگی با پدر و خانواده بترت تبسعیداً
 رفت و در چهارده سالگی همین بلوی و شهادت پدر را دید
 چنین بیان کرد که در وسط روز در بازار جلو دکان پدر
 نشسته بودم ناگهان غلغله و هیاهو برخاست و ماشریمن
 مالیات دولتی که در پستوی دکان مشغول تحویل مالیات
 به پدرم بودند بیم کرده با نقود بگریختند و همینکه انبوه
 مردم رسیدند دانستم که اشرار آقا محمد حسن را قبض کرده
 از هرسو باشت و لگد و چوب همی زدند و بسوی خانه
 شیخ علی اکبر مجتهد کشیدند و لمحه ای دیگر دسته دیگر
 از بی رسیده آقا محمد علی را باهمان حال کتک زنان بردند
 و چون گذشتند انبوه مردم نیز از عقب رفتند و بازار خلوت
 شد و من به پستوی درآمده به والد گفتم آقا محمد علی را
 بردند و بازار خلوت است زود بخانه درآمده مختفی شوید
 و ایشان برافروخته فرمودند آقا محمد علی را بردند ؟

وی محابا بجلو دکان آمده درکمال بشاشت بایستاد و هر
 قدر اصرار کردم خانه نزدیک است خود را برسانید جواب
 نداده اعتنا نکردند در آن اثنا جماعت اشرا که برای اخذ
 دیگر مظلومان از خانه مجتهد باز آمدند نزدیک دکان
 رسیدند و سردسته شان علی اکبر تفتی باخشم و نهیب
 ویرا از بالای دکان پائین کشیده بر زمین انداخت و چوبی
 بشدت بر کمرش فرود آورد که استخوانها در هم شکست و ایشان
 را حرکت داده مانند سایرین باصدمات و لطمات لا تحصی
 بسوی خانه شیخ روان شدند و من در آن میان ناله کنان
 پخانه فرار نموده مختفی گشتم و در دیوار کوچه منغذی بود
 که از حمام و غوغای خلق را مشاهده میکردم و والد را غرقه
 خون افتاده در وسط کوچه دیدم که کودکان خاک بر سرش
 ریخته چوب بدهن مینواختند و چون نفس میکشید خاک و خون
 از دهن و بینی فواره میزد و با میرزا قدرت بن آقا میرزا علی
 رشخواری در عقب دیوار بضجه و ناله در آمدیم و اطفال و
 اشرا ملتفت شده بقصد گرفتن و ازیت ما از در و دیوار
 خانه بیبالا آمدند و از سوی دیگر والده ام که سمت قومیت
 با خانوادۀ حکومت داشت و در ساعت نخست خود را به ارك
 رسانیده عارض شده برگشت بدرب حیاط رسید و پدرم را غلطاً
 در خاک و خون دید بی اختیار خود را بالای جسد انداخت

بقسمی که چادر از سرش افتاد و خطاب با شرار نموده گفت: شما سخت تراز صحرای کربلا کردید و از این بیان نارغضب در صدور اعداء زبانه کشید و گفتند این زن بما میگوید سید الشهداء را شهید نمودید و از هرسو بتاختند ولی میرزا تقیخان که مردی رشید و از مبلغین بود با جمیع فراشان رسیده مردم را با چوب و تازیانه زده متفرق کردند و والد را که قوه حرکت نداشت به پشت اخویم آقا نصرت الله داده بمجلس بردند و جراحی و مرهم کاری نمودند تا بهبودی حاصل گردید و چون ایام حبس مسجونین امتداد یافت هر روز خبری در شهر شهرت گرفت و هرساعت بحر ضغینه معاندین موجی زد و قلوب عاقله های ستم دیده میگذاخت تا در یوم ۱۳ ربیع الاول سال ۱۳۱۴ باز ناگهان غوغای عظیم آشکار شد و صدا های یا علی یا علی از جماعت بلند شد و من بمجرّد شنیدن غوغا افتاده ضحیف نمودم و پس از مدتی که بهوش آمدم معلوم شد که بحکم و سر دستگی شیخ علی اکبر تربتی و ملا علی اکبر یزدی جمعیت انعام به مجلس حکومتی هجوم نموده والد و دیگر محبوسین را شهید نمودند و حاجی محمد صادق را که از حبس خلاص یافته بود در خانه اش مقابل عیال و اولادش مقتول ساختند آنگاه اجساد را بکوچه و بازار کشیده در یکجا جمع کرده آتش زدند

تا درجه ای که استخوانها نیز خاکسترگشت و از قضا
پس از قلیل مدتی بارانی شدید ببارید و آبهای که جاری
شد رساد را نیز ببرد :

آنچنان مردم که عزرائیل هم آگه نشد

عشق

عشق بازان اینچنین بازند جان در راه

و بازماندگان شهدا مطرود و مفلوک و از هر حیث مقهور
دست ناس شدیم اخوانم میرزا نصرت الله و میرزا اسد الله
فرار نموده مدت شش ماه در کوههای مزرعه در حوالی رشخوار
مختفی شدند و گاهی نهانی شبها بخانه داماد ما محمد
خان آمده باز میرفتند و خواهر بزرگم بواسطه چوپانی خوراک
میفرستاد و نوبتی هنگام عودت بکوه چون بعضی ملتفت شده
تعاقب کردند چندان در کوهها دویده فرار نمودند که پاها
مجروح شد و مدتی خفیا در خانه یکی از خویشان معالجه
کردند و من با والده و دو خواهر در تربت بسر بردیم و از
سب و لعن و تعرض اهالی دمی نیا سودیم و روزی نبود که
در بازار برای خرید مایحتاج دستخوش آزار اراذل نباشیم
و از کودکان شیرین قوی لطمه و ضرب زنجیر نه بینیم .

از آنجمله روزی برای خرید زرد آلو بازار رفتم همینکه

دست به زرد آلو بردم طباق که استاد ابراهیم نام داشت طبق
را بلند کرده در وسط بازار بر زمین زد و چنان مشتق بر

گردنم کوبید که در میان بازار غلطیده بگریه در آمدم و آب آورده
 طبق را واشیانش که بدستم نجس شد بشست و من از بیم
 گریان و دل دونیم بودم تا حاجی فیروزخان نوکر حکومت
 رسیده مرا نجات داد پس از دو سال بدین کیفیت حسب
 اقدام آقامیرزا احمد بن آقامیرزا محمد علی نبیل قائمی محفل
 روحانی مشهد مراب عشق آباد فرستاد و پس از چند روز محفل
 روحانی آن مدینه مرا از طریق بندرانزلی ورشت روانه طهران
 نمود و بالجمله محمود زاده نزد آقامیرزا علی محمد ابن اصدق
 بماند و نشو و نما ی روحانی کرد و در ضمن الواحی که همان
 ایام خطاب باین اصدق رسید چنین مسطور است :

و در خصوص رعایت و معاونتی که در حق آقا عبدالحسین بن
 شهید مجری داشتید بینهایت از این عمل برور سرور شدم
 زیرا آن مظلوم نور دیده این مهجور است انشاء الله شما
 پدر مهربانید بلکه از پدر مهربانتر از جمیع جهات حفظ و
 صیانت او را بنمائید و از قول من به نجل معظم علیه بها الله
 ابلاغ دارید که این نورسیده نور دیده عبد البها ست و
 این مظلوم محبوب درگاه خداوند یکتا و آنچه زحمت کشید
 جالب رحمت شود در مقابل این خدمات مظهر عنایت گردید
 و مشکوة نورا حدیث الی آخر.....

و بالجمله محمود زاده پس از چندی عکاسی و تجربیات طبی

بیاموخت و سفرکرد و سپس داخل در خدمات گمرک و بعدا داخل اداره پست شد و درشاهرود و مشهد و غیره مصدر خدمات امریه گردید و سنین متعدده درعشق آباد منشی و محاسب محفل روحانی و مورد خدمات متنوعه امریه گشت و بالجمله ازسه پسر و چهار دختر میرزا غلامرضا شهید و خاندان واسعه صمیمی برقراراست که درجامعه درخشان میباشند .

دیگر از معاریف آقا سید عباس علوی از اهل بیارجمند تابع شاهرود که گویند اصل نام بیار ارجمند بود که خوانندش اکنون بیار ارجمند. از فضلا و مشاهیر طلاب که بمشهد در مدرسه اقامت و تدریس و تدرّس داشت و بسال ۱۳۴۱ بواسطه آقا میرزا حسن نوش آبادی که رایت تبلیغ برافراخته ولوله در مابین طلاب و غیرهم انداخت با آقا سید رضابن حاجی میرزا بابا مجتهد بجنوردی منجذب شده در هیئت علمیّه مشهد هیجان افکندند و فتنه برپا شده ملاها اسامی ده تن بهائیان مشهور را نوشته درب صحن رضوی چسباندند و نسبت بد و نفر مذکور بیش از همه آشفته گشتند و آقا سید عباس را از مدرسه بیرون کرده کتب و اثاثش را ربودند و بصدد قتلشان برآمدند و محفل روحانی عشق آباد بمحفل روحانی مشهد نوشته تا هر دورا مخفیانه

از شهید بیرون آورده بمدینه عشق آباد فرستادند آقاسید
 رضا در ترکستان یکسب و تجارت مشغول شد و آقاسید عباس
 چند ماهی در مدرسه بهائیان تعلیم و تدریس کرد آنگاه
 با عزیزالله سلیمانی اردکانی بعزم تبلیغ به سیر افتاد و
 بعدا پی در پی از جانب محفل ملی بهائیان ایران در اقسام
 ایران تبلیغ و تشویق بیگانه و یگانه اشتغال جست .

خوزستان

سابقه اوضاع و احوال مرکزیت قریه من یوحی و سوانح
 ایمانی ملاحسن خزائی را در بخش ششم نگاشتیم و در سال
 ۱۳۱۴ معاندین و مأمورین ویرا بنصیبه کشیده محبوس
 نمودند و اموالش را بردند و بالاخره بواسطه دامادش که
 شیخ عربی بود مستخلص و رها گشت و بعد از وفاتش نجلش
 در این امر نامدار گردید .

زنجان

بنوعی که در بخش ششم نگاشتیم در اخلاف و احفاد شهداء
 وبقية السیف اصحاب حجّت جمعی برجای بوده برخی بابی

و غالباً مرتد بعقیدت سابقه و یا فاتر و عاقل ماندند
 و با همه سعی که از هرسو بهر نشر امر ابهی شد جمعی قلیل
 پدیدار گشتند و ما شرح ورود میرزا علی محمد ورقا و ازدواجش
 در آنجا و قیام بر تبلیغ بیگانگان و تکمیل و تشویق مؤمنان و
 بالاخره گرفتاری و شهادتش را آوردیم و وفات ام اشرف
 را در سال ۱۳۱۱ نیز شرح دادیم و از مشاهیر مؤمنین
 مخلصین حاجی ایمان سابق الوصف در بخش ششم بود که
 اندکی بعد از حضرت بهاء الله برای زیارت بعکا رفته ایامی
 بقاء و افاضه حضرت عبدالبهاء مستفیض و مستشرق گردید
 و وطن برگشت و دخترش لقاییه را بنوع مذکور در سال ۱۳۱۱
 بازدواج میرزا علی محمد در آورد و بالاخره در سال ۱۳۱۳
 چنانکه آوردیم با ورقا و پسرش روح الله و میرزا حسین گرفتار
 و گسیل بطهران گشتند و گماشتگان حکومت و ملایان خانه
 و اموالشان را خراب و یغما کردند و عائله شان بی سامان
 وی مکان گردیدند و چون در محبس طهران خبر شنیدند
 پیام کردند که باز ماندگانشان را از زنجان به عشق آباد
 ببرند و لذا پسرش آقا محمد حسن از عشق آباد بزنجان آمده
 خدیجه زوجه میرزا حسین و لقاییه زوجه ورقا را بعشق آباد
 برد و چندی بعد از شهادت ورقا لقاییه بزنی آقا محمد رضا
 بن حاجی محمد کاظم اصفهانی سابق الوصف در بخش ششم

درآمد و اولادش خصوصا آقا کاظم در مسکو و ایران بخدمت در راه این امر موفق هست و حاجی ایمان و میرزا حسین پس از شهادت ورقا تقریبا کمتر از دو سال در حبس مانده آنگاه خلاص شدند و حاجی ایمان بزنجان برگشته اشیا و ورقا را برده تسلیم پسرش میرزا عزیزالله نمود و در ایران بود تا سال ۱۳۳۰ بعکا و زیارت حضرت عبدالبهاء شتافت و بعشق آباد برگشته متوطن شده بعمل باغداری پرداخت و از شرور اعداء مستخلص و مستریح گردید و سفری نیز بوطن رفته از دیدار خویشان و دوستان بهره برد و عاقبت در سال ۱۳۴۶ در عشق آباد وفات کرده مدفون شد و سلسله خاندان ام اشرف از او برجای مانده و خواهر آقاسید اشرف زوجه ابابصیر نیز در فتنه مذکوره و غارت خانه ها و قبض احبابا با دختر سابق الوصفش ناچار بعشق آباد مهاجرت کرد و دختر در آنجا درگذشت و مادر در سن پیری و ناتوانی و اندوه با حاجی ایمان ماند تا بسن نمود سالگی وفات نمود و از معاریف اهل بها آقا حسن فدائی علمدار امر ابهی و با هرکس و همه جا بنشر نفحات اقدام و اهتمام نمود . دیگر حاجی یوسف علاقه بند دیگر میرزا حسین هویدائی ابن آقا داش ابن حاجی دین محمد و آقا داش از اصحاب جناب حجّت بوده و با پسر نوزده ساله اش

عبد العظیم بعد از شهادت آنجنا ببا جمع اصحاب
 نیزه پیچ شد بشهادت رسیدند و پسر که بسن دوازده ساله
 بود نزد خالوی مسلم خود پرورش یافته از عرفان و ایمان
 بدیع محروم ماند و نواده که میرزا حسین مذکور متولد در
 سنه ۱۲۹۲ بود هنگام شهادت حاجی محمد ترك در روز
 ۱۸ رمضان چنانکه در بخش سابق آوردیم در مشهد بود و
 حاجی راکه اول با چوب ضرب بسیار زده آنگاه شکم را
 هدف گلوله ششلول کردند سپس نفت ریخته آتش زدند و
 مظلوم بد و زانوروی بارض مقصود نشسته مناجات تلاوت نمود
 مشهود داشت و کلمه اشهد ازلسانش شنید و این موجب
 طلب و جستجو گردید بالاخره در زنجان هدایت یافت
 و سالها در وطن و سپس در عشق آباد و بالاخره در طهران
 اقامت نموده به نجاری و دکانداری پرداخت و بغایت ایمان
 و اخلاص در این امر نمایان و هویدا بود و خاندان هویدائی
 برجای گذاشت . دیگر ملا عبد الوهاب زاهد الزمان
 زاهدی از طبقه ملاحا که در سال ۱۳۲۴ فائز بایمان
 گشت .

—————

—————

—————

سلطان آباد

در بخش ششم مذکور داشتیم که جمعی از اهل بهارا در سلطان آباد وطن و جایگاه بود و نیز فتن و شهادت واقع در این دور را در بخش سابق نگاشتیم و از مؤمنین سابق الذکر در بخش ششم حاجی میرزا حسن کاشانی الاصل که در سال ۱۳۵۴ در سن ۱۲۴ سالگی درگذشت و خاندانش خصوصاً میرزا حاجی آقا روشن ضمیر و عائله اش در آن بلاد معروف بود و نیز عده معروف و شناخته باین عقیده و ایمان در آن حدود سکونت داشتند .

از مؤمنین معروف میرزا آقاخان قائم مقامی بنوعی که خود حکایت کرد جدّ اعلایش میرزا ابوالقاسم قائم مقام شهیر مذکور در بخشهای سابق را قبل از شهادت بعلمت سابقه معرفت و حقاقت خبر از جانب والد ماجد ابهی رسید که تمهید قتلش میکنند و او اظهار علم کرده گفت من میدانم و باوجود همه اقتدار برای عهدی که نایب السلطنه عباس میرزا از من گرفت که بپسرش محمد میرزا مخالفت نکنم قدم براه بی وفائی نخواهم برداشت و چون کارش را ساختند تمام مایطک را ضبط کردند و عیال و فرزندان بخبر و مساعدت

سریه امام جمعه طهران همگی ببقعه قم متحصن گشته
 بفروش مقداری اشیاء و اثاث که همراه گرفتند معاش نمودند
 و عاقبت پسر بزرگش میرزا محمد وزیر بفرهان عراق گریخته
 سر بطغیان برکشیده مقدار پانزده قریه و مزارع مخصوصه
 خودشان را از هزاوه تا ساروق و غیره تصرف نمود و سپاهیان
 که بگرات رفته محاصره کردند نتیجه نگرفتند و بالاخره
 نصیرخان چکینی که باوی لاف دوستی میزد غفله با
 هزار تن چریک ویرا محاصره و دستگیر نموده به ارك سلطان
 آباد که حصارى متین و دروازه آهنین داشت محبوس ساختند
 ولی بعد از چندى کد خدا و رعایا^ک هزاوه باجماع هجوم
 برده قلعه شهر و ارك را شکافته ویراستخلص ساختند
 و این واقعه مصادف با فوت محمد شاه واقع شد و چون
 ناصرالدین شاه بر تخت سلطنت نشست از امور مذکوره تعقیبی
 نکرد و فقط برادران و خواهران میرزا محمد وزیر را برآن^د
 که مطالبه ارث پدر و املاک متفرقه نمودند و غالب شده
 نصیب موروثه برده بغنودند و میرزا محمد وزیر قلاع و عمارات
 متینه ساخته و حشم و خدم فراهم کرده دارای اخلاف بسیار
 گشت و ناصرالدین شاه ویرا بعنوان اعطاء مقام بطهران
 برد و او امتناع ورزیده در آنجا درگذشت و بی درنگ مسعود
 میرزا ظل السلطان پسر شاه از دارالحکومه اش اصفهان

بِعراق آمده ورثه را احضار و توقیف و تهدید بقتل کرده اموال و املاک لایقه را ضبط و آنان را مرخص نمود و از اخلاف میرزا محمد وزیر فقط بهلول خان شهرتی و بزرگی یافته در طریق فضل و تصوف قدم زد و شیخ محمد عرب بغدادی دویار بروی وارد شده تبلیغ به امور ابهی کرد و او تمایل حاصل نمود و الواحی نیز از ساحت قدس برایش رسید و خلفش میرزا آقاخان مذکور در دوره میثاق ابهی در صف مشاهیر ثابتین قرار گرفت و رایت تبلیغ و نصرت در سلطان آباد برافراخت و چند بار معاندین از علماء مجتهدین برقتلش قیام کردند و او را بحبس حکومت انداختند و او بانهایت شهامت و باصراحت بایستاد و مصون ماند و آقا میرزاخان خود چنین آورده که : " در آن موقع بهائی گشی رواج عظیم داشت و قریه درمن سر راه ملایر و همسدان و کرمانشاهان واقع و ما جوانان شهری را ندیده بودیم و جز اسلام و قرآن و بهشت و دوزخ و مسلمانان معقولی را معتقد نبودیم و دشمن اسلام شب و روز بهائی بنظر میآمد و آرزوی قتال و وصول بصواب را از این راه میدانستیم در این بین شیخی بنام شیخ عرب مسمی به شیخ محمد وارد معلوم شد بغدادی است و با پدرم بهلول خلوت کرد چند روزی بماند و برفت و آنچه طفره نمودم چیزی نفهمیدم

و در سابق هم کشتار سید محمد باقر مجتهد جمعی از بهائیان را در سلطان آباد شنیده بودیم و مخصوص در سر و جا ده گدوک این قریه برای صید و شکار این طایفه میرفتیم و بعضی یهودی و خارج مذهب اسلام را ازیت کرده موقت بمطالبی نمیشدیم تا در سنوات بعد باز شیخ محمد عرب آمد و باز با پدرم چندین یوم خلوت و صحبت کرد و هر چه خواستیم بفهمیم چه میکند و چه میگوید نشد و رفت تا روزی غفلت کرده اسناد و اوراق پدر را ربوده دیدم مکتوسی است از طرف بهاء الله خطاب به پدرم که اولش چنین مرقوم بود:

" یا بهلول علیک بهاء الله الفرد الاحد اولیا طراً نزد حق معلوم و مذکور بوده بدانید " . انتهى .

چون به مضمون واقف شدم از قرائت و مطالعه مابقی صرف نظر کرده اوراق را پاره پاره در آب ریخته قصد مخالفت پدر نمودم عاقبت معلوم شد پدرم بهیچوجه تصدیق نکرده و حال اعراض باقی و چون صوفی مشرب بوده و خود را مرد رند میگفت آزار و ازیت را بکسی روا نمیداشت و در خلال این گزارشات مسافرت به سلطان آباد عراق کرد و از آنجا کاغذی به بنده نوشت که د و نفر بهائی که یکی سید اسد الله قمی است مردم خیال کشتن داشتند و من آنها را راهنمایی کرده از طریق همدان که قریه مسکونه ما اول منزلش میباشد

مهمان شده عبور نمایند البته نهایت توجه را از آنها
 بنمائید لیکن زنهار زنهار مبادا کلمه ای با حضرات
 داخل صحبت شوید زیرا چنان نفوذی خرج میدهند که
 هر عالم متقی را منحرف میسازند از جمله همین شخصی که
 همراه سید اسدالله است کرمانی و وافوری بوده و یکی از
 کارهای سید بهائی و عوامفریبی او اینکه بمجرد گفتن
 بشخص کرمانی که افیون در مذهب بهائیان حرام است و
 شربش ممنوع این شخص ابداً دیگر نکشیده صحیح و سالم
 خدمت شما میرسد بنده از مطالعه خط پدر بهانه بهتری
 بدست آورده حبیب الله خان عموزاده را از قضیه واقف و
 عزم خود را جزم برای کشتن مهمانان سابق الذکر در گدوک
 قریه نمودم آلات و ادوات را برداشته متفقاً عازم گدوک شدیم
 ناگاه مسافرین مهمان ورود کرده سلام و تحیت گفتند و نام
 و نشان میزبان را پرسیدند هرچه انسانیت بخرج داده ما
 فحاشی و ناسزا گفتیم شاید در جواب کلمه سوئی از دهان
 آنها بروز کرده همانرا بهانه قتلشان قرار دهیم حتی گفتند
 اکرم الضیف ولوکان کافرا جدّ شما فرمود جواب دادیم
 صحیح است پدر سوخته ها اکرم الضیف ولوکان بابیا نفرموده
 قتل شما واجب است مختصر جمیع اطوار و اعمال شقاوت
 شعاری و خلاف کاری از ما ظهور یافت و از آن دستفر جز

تواضع و تکریم و رضا و تسلیم بروز نیافت نوعی صحبت نمودند که فشنگ در تفنگ و دست در قبضه آن منفعل و خشکی اجازة عبور خواستند دادیم حضرات رفتند و ساعتی بعد پشیمان شدم بمموزاده گفتم چرا از ما چنین وحشیگری بروز کرد ؟ بدون اخذ نتیجه در نزد پدر مقصر و در نزد کفار شرمسار و باطافه بابی و بهائی معروف بخونخواری باشیم بهتر آن است بهرنحوی شده حضرات را جسته منزل آورده رضایت بگیریم فوری حرکت نموده در یکی از سراهای قریه سید اسد الله و رفیقش جسته سلام دادیم و اصرار به بردن منزل نمودیم تحاشی کرد و گفت شما تحصیل علم کرده اید جواب دارم بلی صرفاً نحو منطق - جواب داد اینها زبان عرب و قواعد آن بود که هر عرب بدوی بهتر از شما میدانند و من سئوال از علم نمودم جواب گفتم اگر این علوم که قرآن مانازل از آن است مفتاح بهشت جاودان نباشد پس چه علمی علم است ؟ گفت :

علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی
 چون کلمه عشق و عاشقی در کله جوان ما بطور علم مطلق مسمو
 افتاد گفتم آقا را کشان کشان بمنزل آوردند و در برجی
 مسکن داده از روی نهایت زرنگی در خورجین که همراه داشتند
 رسائل و تعلیمات بهائی را بیرون کشیده چند صفحه را که

قرائت نمودیم حقانیت بهائیان کاملاً مشهود و از انفعال و رعب اعمال سابقه خویش جمیع ارکان وجود مرتعش گشته مضطربانه در بستر بیخودی افتادم که لها اگر ساعتی قبل مرتکب قتل بیچارگان میشدیم چه میشد و تا صبح بی خبر از خود بودم همینکه هنگام طلوع آفتاب شد هوشیار گشته دیدم حضرات با عموزاده هنوز نشسته و مشغول اقامه دلیل و برهان هستند صبح چای میل نموده هر قدر خواستیم مهمانان را نگاه داریم صلاح ندانسته آدرس اشخاصی را که در شهر عراق میشناختند گرفتم و تشریف بردند ریز مطابق ذیل است :

حاجی سید مسی به سید ابوالفضل که یکی از انیس و جلیس های معروف حاجی آقا محسن مجتهد است ، دیگر حکیم رحیم اسرائیلی ، دیگر حاجی میرزا پیشخدمت محترم مخصوص حاجی آقا محسن مجتهد ، دیگر آقا محمد بوجار ، آقا محمد حسن دهدشتی مباشر امور حاجی آقا محسن مجتهد ، دیگر ، حاجی میرزا حسن تاجر کاشانی ، دیگر ملامهدی تاجر اسرائیلی ، دیگر آقا میرزا محمد حکیم احتشام الاطباء ، دیگر حاجی موسی همدانی ، دیگر آقا میرزا محمد باقر خان خلیج آبادی و آقا میرزا حسین شاه آبادی این دوفرا از خود مان و اسامی بعد را بنام بابیه های کناره گیری معرفی کردند :

حاجی رضاخان ، آقا اسمعیل ، علی سلطان ، استاد عبدالمکریم
کلاهدوز ، حاجی حسینخان محمد .

پس از چندی که حضرات رفتند و کتاب ایقان را به بنده
دادند بهوای ملاقات و شناسائی اسامی بهائیان سابق
الذکر سلطان آباد عراق آمده موفق بملاقات متوسطین آنها
گشته دیگر نتوانستم خود داری و یا محافظه کاری یا حکمت
نمایم مگر در مکرر ممول و فقیر گشته علنی مبلغین را
بی بازار برده و بهمدستی حبیب الله احتشام نظام و اقوام
شهری تجار و اغنیا و اصناف را تعقیب بتبلیغ نموده و از تعدی
و قتل و غارت مجتهدین و ملاها و حاجی سید محمد باقر که
چند نفر از بهائیان را بدست خود و برادرانش قطعه قطعه
کرده تحقیقات بعمل میآوردم و کم کم مسکن را بصراق برده
تاجری معتبر و پرنفوذ و پهلوانی جسور گردیده عامه اهل
شهر را دلالت میکردم حتی برای کسر حدود در ماه رمضان
باجمعی از جوانان تازه تصدیق دیکهای خوراک پیزی را
در میان معبر عام بار نهاده غذا طبخ و برفقا میدادیم
یا درسرای تجارتی همین کارها را مینمودیم تا مردم باتجار
و منافقین با مجتهدین حکومت را همراه کرده حکم قتل بنده
و چهار نفر دیگر را گرفته و در محبس اربک اسیر و ذلیل و دچار
کند و زنجیر نمودند و سائرین رفا مخفی شدند در محبس

ملا میرزا آقا طالقانی و آقاسید تقی خلیج آبادی و بنده باقی
و استاد علی اکبر زرگر معاف شد . در شب اول نائیب
محبس را تبلیغ کرده همراه نمودیم و تلگرافی محرمانه بشاه
بندر همدان نوشته مخابره شد که " چون رستم مکاری سارق
صد بار جوهر تبعه عثمانی را من نشان کرده خواهش شد
دستگیر و تحویل حکومت داده رشوه گرفته رها نموده
مطالبه نموده ام معاندین مذهبی با تجاری که زیان
خرید مال التجاره رستم همدست و بتوسط علما حکم اعدام
من و رفقا را بنام بهائیت صادر و فعلاً در حبس و بزودی اعدام
خواهیم شد " فردا دو نفر رفیق را حسب الامر حکومت که
پسر شاه بود و نامش ابوالفضل ملقب بمعضد السلطان در زیر
چوب میرغضب ها و عامه نزدیک بهلاکت رسیدند و آخرین
دفعه بنده را پای بفلک کرده بنای فحاشی را نهادم و آشنا
یکی از مأمورین سبب شد که جوهر اب پشمنی از پایم کنده نشد
و چون شاهزاده امید وار بود وجه معتنا به از ما و بهائیان
بگیرد و هم از سابقه جوهر مفقوده و دستگیری و رهائی
رستم مکاری سارق مخوف بود امر به بازکردن بنده از فلک
صادر و با رفقای زخمی و مجروح نیم مرده محبوس شدیم
و واسطه های گوناگون از داخل و خارج شروع بقطع و فصل
جریمه میکردند و اقوام بنده ساعی بودند شاید از مجتهد

آقا نور که حکم قتل را صادر نموده بود عفونامه بگیرند و قبول
 نمیکرد و خوشبختانه عصری جواب تلگراف همدان که بشاه
 بندر عثمانی مخابره کرده بودم از اتابک رسید : " قائم مقامی
 حسب الامر ملوکانه امر به تنبیه مرتکبین اغتشاش صادر و شما
 مأمورید از شاهزاده حکومت چند صندوق جوهر را بگیریید
 یا عین رستم مکاری را که مرخص نموده بشاه بندر عثمانی
 تحویل دهی " .

خلاصه شاهزاده حاضر گردید تمام تقاضاهای بنده
 پذیرد مشروط بر اینکه در شهر نمانم و یا در خانه ای از خانه
 مخفی شوم قبول ننمودم عاقبت رستم مکاری را بارفقای
 نیمه جان تسلیم بنده نمود از ارك حكومتی خارج شدیم
 و از بازار عبور نموده جشن و غلبهٔ مسلمانان تبدیل بازحام
 و فتنه و بهانه جوئی جدیدی شد همینکه وارد منزل عمومی
 آقا سلیمان گردیدیم دیدم از تمام اعیان و رفقاء خود دعوت
 کرده و عریضه باقا نور مجتهد نوشته خواهش کرده از قتل یکنفر
 بنده صرف نظر فرماید و قبول نشده مجدداً فرستاده اند
 و آقا نوکر مخصوص خود را حامل پیغام باین مضمون فرستاده
 اولاً بر جمیع شما فرض و واجب است در قتل این طایفه
 بشخصه قیام و اقدام کنید ثانیاً از قتل فلانی منوط بانجام
 چند شرط صرف نظر میکنم : اول لمن بر طائفهٔ جدید

دوم طلاق گفتن عیالش و دومرتبه عقد بستن سوم آمدن
 در محضر و باسلام رونمودن بعد از توبه بی بازار رفتن .
 فرستاده مجتهد چون پیام آقا را بپایان رسانده و مسرا
 نشناخت پاسخ دادم آقا خیلی غلط خورد و این شرایط
 باید درباره خودش مجری شود زیرا دجال شده و مردم
 را بضالت انداخته فحش بسیار دادم نادانی و جوانی
 نموده غافل از اینکه آقا دکان و بازار را حکم بر بستن میکند
 نوکر مجتهد رفت و تمام بازار را بسته و علما و تجار جمع در
 مسجد گشته جدا از حکومت اشخاصی را که مرخص شده اند
 با بنده خواستگار شدند این رویه چندین شبانه روز پاید^ا
 بود و پسر شاه در محاصره و تلگرافات بطهران مینمودند
 تا آنکه امر اکید صادر شد که اگر متفرق نشوند مجتهد را
 گرفته تحت الحفظ بمركز فرستند و جمعیت و ازدحام
 مسلمین را حکومت بتوسط تفنگدار باشی خویش که یکنفر
 بهائی سرّی مسمّی به غلامعلی خان جمپور بود و مهترها^ی
 طویله متفرق ساخت این وقایع موجب بیداری نفوس و اشتعا^ل
 بهائیان گردید بنده که مبتدی و بی اطلاع از اوضاع گذشته
 امر بودم در صد در تحقیق و تفتیش برآمده عریضه بحض^{ور}
 حضرت عبدالبهاء معروض و در جواب تائید و توفیق وعده
 دادند ولی امر بحکمت فرمودند چه حکمتی که هر روز پوره^د

میشود و بی اختیارانه حکمت را از دست میدهم و باز فریاد
 علماء غرور بلند میگردد و نیای ایران خیلی تنگ و تاریک
 است هرچندی معجزی میسازند و کوری در مسجد سید محمد
 باقر توسل جسته از برکت منبر آقا دو چشم شهلا گشته و مردم
 از بهائیان اینطور کرامات میخواهند تا مجبور میشویم خلافت
 را اثبات و شت آنها را باز نمائیم " و بالجمله میرزا آقاخان
 مردی شهم و شریف و منجذب در ایمان سالها دلیرانه
 نصرت این امر نمود بنام میرزا ابوالقاسم قائم مقام مورد عنای^ت
 حضرت عبدالبهاء بود و سفری هم در ایام مسافرت آنحضرت
 بارها رفته چندی تشرف بحضور داشت و گهی طهران بوده
 در آثار عتیقه ایرانی کامیابی داشت و خاندانی برقرار
 گذاشت .

و از بهائیان سلطان آباد آقا غلامرضا قصاب و از شهداء
 این دور اسفندیار معروف بحاجی عرب که کیفیت شهادتش
 را در بخش سابق آوردیم اهل قریه چقاسیاه واقعه در قرب
 شهر که در آن بلد ساکن و منادی اشاعات دولتی و ملتی در
 کوی و برزن بوده بشغل دلالی اشتغال میجست و در حدود
 سال ۱۳۲۹ فائز بایمان بدیع گردید و کاروانسرای پیشه
 کرد و در واقعه مدهسه شهادت آقا میرزا علی اکبر برادر
 باعائله اش که در بخش سابق آوردیم با یک دست قنداقه طفل

رضیع و بادستی دیگر رأس مقطوع را گرفته درکوی و بازار
بحالی که برای ارائه حکمران میبردند همی فریاد نمود
ای مسلمانان اگر میرزاعلی اکبر از دین برغم شما خسار ج
شد این طفل صغیر را که گناهی نبود ای بی انصافان
این چگونه مسلمانی است و به آخوندها که سبب اصلی
اینگونه وقایع اند سقط گفت و بالجمله از تأثیر امر ابهـی
بکلی منقلب شده بخلاف سابق ایام متقی و سالم و متبتـل
گشته آیات و الواح را ورد زبان داشت و در هدایت
غافلان بدون رعایت نیکی یا بدی فطرتشان و بدون مال اند
همت گماشته پیوسته کسانی را برای مکالمه عقیده ای در مجامع
آورده بنصیحت احدی ممتنع نگردید و این امور موجب ایقاز
حسّ حقد و مقاومت اهالی خصوصاً ملاها شد تا چون مرد
دکاند ارتفریشی مجاور محلش ویرا بسوزاندن قرآن متهم
کرد و آقانور مجتهد تشهیر نمود باپسرش یدالله به خلیج آباد
رفت و شب در مسافرخانه که ضیافت بود بین احباب مذاکره
شد که تنی چند از ژاندارم بتعقیب او میآیند و صلاح دیدند
شبانه بطهران یا همدان بشتابند ولی او علی الطلوع
بشاه آباد رفته بخانه آقانور از مؤمنین بماند و یدالله را در
آنجا گذاشته خود بحسین آباد رفت . از آنسو مأمورین
بهدایت تنی که همراه گرفتند بمسافرخانه خلیج آباد رسیدند

و سواره درآمدند و حسین سروری را که بمکتب داری مشغول بود حاضر کرده با چوب درختی که از باغچه شکستند همی زدند و حاجی عرب را خواستند و هر قدر فریاد زد که اینجا بود ولی رفت نشنیده بیشتر زدند تا آنکه جمعیتی گـرد آمد و مأمورین نا امید شدند و بسوی شاه آباد رفتند و اسکند نامی از احباب را زده براهنمائی خانه آقانور گرفتند و بدانجا رفته مطلوب را نیافتند و آقانور و برادرش میرزا عنایت الله را بخانه کد خدا علی اکبر بردند و دانستند که حاجی عرب در آنجا نیست و از اهالی قریه شنیدند که علی الصَّبَّاح بحسین آباد رفت لذا سه تن مذکور را با امین الله برادر آقانور با خود تانیمه راه حسین آباد برد و آنان را مرخص کرده خود بدان قریه شتافتند و پرویز خان خسروانی مالک قریه بخانه غلامحسین بن کربلایی رمضان راهنمائی کرد که حاجی عرب را گرفتند و پسران کربلایی رمضان عزم نمودند که مملعی نقود بمأمورین داده مظلوم را رها کنند ولی دانستند که ایشان نقود را گرفته مظلوم را خواهند برد لذا چیزی ندادند و بروزی دیگر مأمورین مظلوم را از راهی دیگر بسططان آباد کشیدند و تفصیل شهادتش در بخش سابق ثبت گردید . دیگر یحیی حزقیل سابق الوصف در بخش ششم در حدود سال ۱۳۵۱ درگذشت و عاقله برجای گذاشت .

و در قریه شاه آباد بنوعیکه در بخش ششم وصف کردیم
 و اسم بردیم جمعیتی کثیر متجاوز از چهار صد نفر عده
 بهائیان شده اقتدار یافته غالباً کد خدا از آنان برقرار
 میگردد و محفل روحانی و دیگر مؤسسات امریه تأسیس
 کردند و در حسین آباد کربلائی رمضان و پسرانش غلامحسین
 و غیره و دیگر سید حسین و پسرش سید حسنخان بودند
 و در خلج آباد حاجی آقا صادق محمود سروری ، حسین
 سروری و دیگر میرزا ریحان اسرائیلی در حدود سال
 ۱۳۱۸ فائز بایمان شد و در وطن و کاشان در امور روحانیه
 مشارک و سهمیم بهائیان گردید تا درگذشت و پسرانش
 مخصوصاً آقا شعبان میثاقیان در طهران مقیم شده دکان
 فروش منسوجات گرفته در جلسات تبلیغ و غیره شرکت کردند و
 بسال ۱۳۵۲ بحیفا رفته ایامی در جوار حضرت ولی امرالله
 زیسته مأمور بعودت شد و دستور فرمودند که در کربلا بزیارت
 مقامات متبرکه نیز مبادرت کند و در طهران بسال ۱۳۵۴ ویر
 چند روزی بدین عنوان که در خانه جلسه مستمر تبلیغی داشت
 در نظمیہ توقیف کرده التزام بتبرک آن گرفتند و در سال
 ۱۳۵۷ درگذشت .

و از توابع اراک (عراق) ادریس آباد (شاه زند)

ملایار محمد سیروسیان بن بیک محمد ایمان آورد ۱۳۱۳ و

در سال ۱۳۱۹ محفل روحانی تأسیس گردید و در ورقا
چهارفرسنگی عراق مرادعلی بختیاری بن کربلائی درویش
ایمان آورد و در مدتی قلیل جمعی هدایت شدند
و در سال ۱۳۴۵ محفل روحانی تأسیس گردید .

م ل ا ی ر

مممممممممممممم

در بخش ششم شرح سانحات دوره حیات شاهزاده
حسینقلی میرزا و برخی از مؤمنین و اوضاع تعدیّات معاندین
رانگاشتیم و باز در سال ۱۳۱۰ ملایان بلد بر ضد بهائیان
همداستان شده رؤساء تلگراف و پست را با خود موافق
و معاهد ساختند تا کسی نتواند بطهران خبر دهد و تلگرا
شکایت آمیز مملوّ از مغتربات بدربار طهران فرستادند
ولی موزون بسطان آباد شتافت و تلگرافاتی دائر براخبار
سوء قصد ملایان و تعرضات شیخ ضیاء الدّین مجتهد و
برادرش آقامهدی بشاه کرد و بی درنگ از جانب میرزا
علی اصغرخان امین السلطان بواسطه موزون توصیه دربار
همراهی با مظلومین به سیف الدوله واصل شد مضمون اینکه
حسب الامر همایونی احدی را حقّ تعرض باین گروه نیست
و اگر شیخ ضیاء الدّین و آقامهدی بر تعدی تجرّی کنند
فورا از ملایر تبعید شوند لا جرم معاندین برجای خویش

نشستند و موزون بملا یرپرگشت و بخدمات روحانیه مشغول شد و چون نخستین لوح حضرت عبدالبهاء پس از غروب شمس جمال ابهی خطاب بوی رسید بی درنگ قلم برداشته و ابیاتی بسیار سروده بمحضر مبارک فرستاد که بعضی از آن ابیات چنین است :

ای خاک آستان تو کحل بصر مرا

وی نعل دوستان توافسر بسر مرا

زین پس بخسروان جهانم نظر کجاست

آورده حضرت توجواندیر نظر مرا

جز آتش محبتت ای مظهر اله

در دل اگر فروزم آتش بسر مرا

و بدینگونه در اخلاص و ایمان نامدار بود تا در جمادی الاخری از سال ۱۳۱۳ بجهان باقی انتقال نمود و در قبرستان کاظم آباد واقع در سر راه پارک که از بناهای سیف الدوله و تفرجگاه عمومی اهالی است مدفون گردید و مناجاتسی در حقیقت از حضرت عبدالبهاء صدور یافت و خلفش مهد یقلی

میرزا و رضاقلی میرزا و عبد الحمید میرزا در مقامات ایمانیه جای پدر گرفتند و خانواده واسعه از آن خلف و پسران دیگرش بنام مرتضی قلی میرزا و بدیع الزمان میرزا بنام موزون برقرارگشت و ساذکر کربلائی محمد هادی و خلفش

استاد امان الله شیرزاد معمار مقیم طهران که خاندانی بنام شیرزاد برجای گذاشتند و نیز کربلائی محمد هادی و خلفش میرزا باقر جلیل ساکن طهران که نیز در آن بلد عاقله تأسیس نمود ضمن بیان احوال بهائیان در آن بخش نمودیم .

ویکی از معاریف اهل بها که در او اخر همان دوره فائز بایمان شد و در این دوره رایت ایمان بود آقاعلی اکبر زرگر نوه حسن خان سردار شیرازی با وجوه و اشراف بلد معاشرت و مؤانست داشت و بواسطه شاهزاده موزون مذکور ایمان آورد و باتمام قوی در نشر این امر سعی نمود و خانه اش را محل واردین بهائی و احتفالات روحانیه قرار داد و باندگ شدند زمانی بالسن و افواه انام افتاد و بنای تعرض و ایذا گذاهی در پی بدرب خانه و حجره اش هجوم برده سنگسار کردند و هر که را نزد وی میدیدند ازیت مینمودند تا بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم فتنه سال ۱۳۲۱ برخاست و منتهی بقتل و غارت گردید و او بالاخره نیمه جان بهمدان رسید و مدتی بحالت بیماری و ناتوانی افتاده درگذشت دیگر میرزا اسمعیل خیاط سراج الشهداء از سلطان آباد بملایر مهاجرت و اقامت کرد و زوجه شاهزاده حسینقلی میرزا موزون را ازدواج کرده کودکش را پرستاری نمود و بتبلیغ امر

ابهی پرداخته در آن حدود مشهور شد و ملاها و اعدا^۱ بمضادت و مقاومت برخاستند و اهالی را باید^۱ و اهلاکش برانگیختند تا در دوازدهم ربیع الاول ۱۳۲۱ آقامهدی برادر شیخ ضیاء الدین دوتن را کفن پوشانده با انبوهی در ققایشان بکوی و برزن افتادند و او عرضحال بنیر الممالک حکمران داد و حاکم مذکور بعلمت عدم اقتدار و فقد کفایت چاره ای نتوانست و بالاخره میرزا اسمعیل مبلغ سه تومان باطابق عبا بد و کفن پوش داد تا فتنه اندکی تسکین یافت ولی ملاها از عزیمت خود منصرف نشدند و بالاخره بنوعیکه در بخش سابق آوردیم آن مظلوم را بشهادت رساندند و در حق وی از بنان حضرت عبد البها^۱ چنین صدور یافت :

هو الله

النور الساطع من النیر الاعظم یفشی مرقدك المنور
 وجد شك المطهر یا من تمنی كأس الفداء^۱ حباً بالجمال الابهی
 و شرب رحیق الوفاء من كأس العطا و صعد روحه الی حدیقة
 البقاء محفل اللقاء المركز الاعلی و ادرك المشول بین یدی
 ربّه الغفور و تشرف بمشاهدة الجمال بعد كشف سبحات الجلال
 اشهد انك امننت برّبك الکریم و اقبلت الی النباء العظیم
 و سمعت ندا^۱ مولاك الجلیل و احببت الدعوة و ادركت النعمة
 و سا بقت الی الرحمة و اقامت الحجة النورا^۱ و سلکت المحجة

البيضاء و حزت القدح المعلقى و ناديت باسم اللّٰمه
 وهديت الى الله و نسيت ماسوى الله حتى اشتهرت
 بين الخلق باسم الحق و اسهدفت السّهام المصوّبة
 من اللّثام فى سبيل ربك العزيز العلام و تمنيت كأس الفناء
 فى محبة محبوبك الابهى طوبى لرأسك المذبح و دمك
 المرشوش و جسدك المقطوع روحى لك الفداء ايها المنجذب
 الى الملاء الاعلى والرّاية الخافقة فى ميدان الفداء والسّراج
 الساطع بانوار الوفاء والنّجم البازغ فى مطلع العلى والطير
 المتطائر الى رياض البقاء و الحمامة المتفرّدة فى غياض
 السّناء والسّمكة السابحة فى حياض الثّناء فديتك بروحى
 وذاتى و كينونتى يامظهر الولا و النّار الموقدة فى شجرة
 الفداء طوبى لنفس تبركت بترايك الطّاهر واستضاءت من
 نورك الباهر و قبلت مرقدك الزّاهر وتعطّر مشامه بطيب
 مسك العاطر روحى لك الفداء يامن استشهد فى سبيل الله
 وتوجّه الى ملكوت الابهى و شرب رحيق الاصفى فى محضر
 تجلّى ربّه الاعلى و عليك التّحيّة والثّناء ع ع اى ثابت
 برپيمان اين زيارت حضرت ميرزا اسمعيل خياط است بايد
 احبّا هريك در نهايت انقطاع و انجذاب و التّهاب بنار
 محبّ الله از قبل عبد اليها تلاوت و عليك التّحيّة والثّناء

و در قریه جوراب ملایر هدایت الله خان فتح الله بیك
و عبد العظیم بیك ، آقا فضل الله ، آقا لطف الله و غیرهم بودند
و در قریه بیغش ، آقا نوروز علی و محمود بیك و پسرانشان
و فرزند علی شناخته شدند و قریه آوز مال و اچه در چه ار
فرسنگی دولت آباد در ایندور مرکزی شده جمعی از معارف
مانند استاد آقا کوچک ، استاد جهانگیر ، حسینقلی بیك ،
عادلخان ، شیرعلیخان ، اسمعیلخان ، غلامحسین ، کربلائی
رحیم ، استاد علی بابا ، مشهدی عباس ، آقا جمشید ، و آقا میرزا
مهریان ، و آقا میرزا جان و آقا محمد امین ، نجات الله بیك ،
حاجی محمد ، ابراهیم پاشا ، مشهدی مهدی ، کربلائی الله
داد ، حاجی محمد محمد علی ، کربلائی غلامرضا ، استاد یوسف
حجار ، کربلائی خلیل ، محمد حسین میرزا ، مشهدی شعبان
کربلائی فضل الله ، علی اصغر ، علی مراد امامقلی ، فتح الله
خان ، آقا محمد رضا ، کربلائی محمد آقا نریمان ، آقا محمد
جعفر ، آقا حسن ، آقا حسین ، آقا محمد باقر ، محمد رفیع ، آقا
ابوالقاسم ، آقا سلیمان ، محمد تقی ، استاد شیرواز ، غلامحسین
متخلص بگلچین ، علی آقا ، هدایت خان ، محمد رضا ، کربلائی
فرخ ، کریم ، سینقورخان و غیرهم بودند .

سمنان و سنگسر و شه میرزاد
 ~~~~~

قریه سنگسر و هم شه میرزاد تابع و واقع در سه فرسنگی  
 سمنان بنوعی که از بخش اول پیوسته شرح دادیم از آغاز  
 امر مرکزی از مراکز پرجمعیت و شہامت و ثبات عقیدت و معرفتی  
 برای پیروان امر بدیع بود و ما شرح احوال آقا میرابوطالب  
 و آقا سید محمد رضا و خاندانشان را آوردیم و آقا میرابوطالب  
 در حدود سال ۱۳۱۰ بسن غایت پیری و ضعف در سنگسر  
 درگذشت و پسر و دختری برجای گذاشت و جسدش در بقعه  
 امامزاده قاسم واقع در قرب آن قصبه مدفون گردید که آقا  
 سید محمد رضا در شأن آن بقعه چنین نوشت در بقعه امام  
 زاده قاسم واقعه در سنگسر سه تن از اصحاب حضرت قدّوس  
 روحی فداه دفن شدند اول اخویم آقا میرابوطالب دوم  
 محمد مهدی سوم ولی الله مازندرانی و والده داغدیده  
 دو پسر شهید که از اصحاب قلعه بودند و نیز همشیره اسیر  
 شده شہادت و ملامت کشیده و از احباء الله رجالا و نساء  
 در دالان و صحن معصوم زاده مدفونند و او که صاحب قلم  
 و قلب ملهم و سخن مؤثر و رایت هدایت کبری و تائیدات غیبیه  
 در مازندران و سنگسر و شه میرزاد و چراغ درخشان امر



اقدس ابهی در آنحدود بود و دوستان غایت تجلیل و تکریم  
 و صفاء عقیدت و ارادت بدو داشتند چند ماهی بعد از  
 وفات برادر با دامادش آقا شیخ رمضان در همان سال ۱۳۱۱  
 بارغ عگا شتافته ایامی مدید درك محضر حضرت عبدالبهاء  
 نمود و مراجعت بمازندران کرد و باری دیگر در سال ۱۳۱۵  
 با برادرزاده اش آقا سید محمد باقر در سن پیری و حال  
 ناتوانی بآن ارض مقدّس رفته چندی از زیارت کام دل گرفت  
 و عودت بمازندران نمود و خاتمة الحیات بسال ۱۳۱۷ در  
 بارفروش وفات یافت و هنگام دفنش متعصّبین و جهّال  
 شورش کرده خواستند مانع از دفنش شوند ولی بهمت  
 و شجاعت احبّای الوار ساکن آن بلد خصوصا بغیّرت و  
 مردانگی کاکا حسین شیرازی بمحلّه الواریه که مجتمع احباب  
 بود منتقل و مدفون گردید و در بقعه دریش تاج الدّین  
 واقع در آنشهر قرار گرفت و سالها مزار محترم نزد دوستان  
 بود تا بسال ۱۳۴۹ از محلّ مزبور نقل بمقبره طبّی رسی  
 نمودند و در خلف بقعه بخاک سپردند و از او دوپسر و سه  
 دختر برجای ماند و صورت زیارت مفصّل که حاوی بیان  
 حالات و مقاماتش میباشد از قلم حضرت عبدالبهاء صدر  
 یافت و برادر مقام بقية السیف ذکر فرمودند و از آنجمله  
 این کلمات است :

" وما وجد يا الهى من اذن واعية الا اسمعها ونفسا  
 مستعدة الا احباها وروحا منتظرة الا بشرها وحقيقة  
 زكية الا انعشها ولم يأل جهدا يا الهى فى خدمة  
 امرك و اعلاء كلمتك ونشر آيتك .... "

و پس از او آقاسید محمد باقر سابق الذکر ابن آقاسید  
 احمد شهید که تحصیلات مدرسه ای نیز داشت و از آثار پدر  
 و اعمام مذکور نصیب گرفت و نزد احباب مازندران گل عمو جان  
 معروف بود در حدود مازندران و سنگسر و شه میرزا علمدار  
 هدایت کبری شد و عاقبت الامر در سنگسر درگذشت .

و اما بنات آقا میر محمد علی سه تن بودند نخست معصومه  
 زوجه میر ابراهیم شهید در ایمان و استقامت شهیره گشت  
 و معاندین دفعات عدیده خانه اش تاراج کردند و نوبتی  
 بحکم علماء سنگسر ویرا گرفتند و خواستند بجرم عقیده ایمانیه  
 رجم نمایند و انبوه ناس او و دخترش را سنگ زنان بخانه  
 مجتهد و اندند که سنگسار کرده هلاک نمایند و چون بمحضر  
 مجتهد وارد شد نوعی تکلم نمود و شجاعت و تأثیرات بیانیه  
 از او ظهور یافت که مجتهد متأثر و خاضع گردید و جمعی از  
 حاضرین با تنبّه و ایمان برخاسته ویرا مستخلص نمودند  
 و بیود تا در حدود سال ۱۲۹۵ درگذشت . و پسرش  
 آقاسید زین العابدین سابق الذکر در امر ابداع شهیر در

ایمان گشته بلایا و مصائب بسیار از اعداء تحمل کردند  
 بسال ۱۳۲۵ وفات نمود و از او و برادرش عاقله در این امر  
 برقرار ماند .

دیگر حلیمه زوجهٔ حاجی صالح و ابنانش حاجی ابراهیم  
 و علی اکبر و الله و یردی و آقا محمد علی از مشاهیر مؤمنین  
 ابهی محسوب گشتند و دخترانش یکی زوجهٔ آقا محمد علی  
 متخلص بـخـموشی دیگر زوجهٔ آقا سید زین العابدین مذکور  
 بود و دختر سوم آقا میر محمد علی فاطمه زوجهٔ ملا میرزا جان  
 شه میرزادی و پسرانش کربلائی حسین و میرزا جلیل و میرزاهادی  
 بودند و از این خاندان قدیم الایمان اعقاب و اخلاف  
 کثیرهٔ رحمانیان ، عدالتیان ، ممتازیان مشهور در این امر  
 برقرار میباشند و ما ذکر اسامی شهداء و بقیة السیف  
 سنگسره شه میرزاد را در قلعهٔ طبرسی مازندران و اسامی  
 جمعی از مؤمنین و نیز معرضین و منحرفین در قصبه را در بخش  
 دوم نمودیم و جمعی کثیر از بهائیان را که خود و اخلافشان  
 در این دوره میزیستند در بخش ششم شرح احوال دادیم  
 و در اوائل این دوره با اینکه آقا جمال بروجردی بهر القاء  
 نقض دهار از طهران بآن حدود آمد ثمری نگرفت و خائباً  
 و خاسراً برگشت .

و تأسیس محفل روحانی در شه میرزاد بسال ۱۳۲۷ واقع

شد و درسنگسر اجتماع در صباح بنام مشرق الاذکار  
 حسب دستور حضرت عبدالبهاء بسال ۱۳۱۷ و بنه  
 مشرق الاذکار بسال ۱۳۴۰ و تأسیس مدرسه بهائی که  
 آنحضرت حسینیه نامیدند بسال ۱۳۳۵ شد و مادر بخش  
 ششم عده ای از بهائیان آنجا را که تا ایندور حیات داشتند  
 نام بردیم چنانکه کربلائی خانلر درحدود سال ۱۳۱۲  
 وفات کرد و ملا محمد حسن و ملا جانعلی درحدود سال  
 ۱۳۲۲ و آقا محمدعلی درسال ۱۳۲۱ درگذشتند و استاد  
 محمد جان در مصر بشرف زیارت حضرت عبدالبهاء رسید  
 و سال ۱۳۲۴ وفات نمود و استاد محمد عسکری با خدمات  
 ایمانی بود تا درسال ۱۳۲۰ وفات یافت و ملا محمدعلی  
 از ملاها درسال ۱۳۲۵ بدرود جهان گفت و ملا یوسف  
 از ملاهای معروف تا سال ۱۳۲۹ حیات داشت و از بسیاری  
 از مذکورین و غیرهم اخلاف ثابت و مستقیم الایمان برجای  
 ماندند ولی معارضات و تعدیاتی از معاندین بر جمع  
 مؤمنین وارد گردید از آنجمله امین حرم که شهمیرزاد راتیو  
 داشت در آنجا با عصبیت و عناد و تحریک طغیان و افساد  
 همی نمود و از اجتماعات این فئه و ورود مبلغین جلو گرفت  
 زمینه فساد فراهم ساخت و درسال ۱۳۱۹ استاد حاجی  
 کفاشی را دستگیر کرده و آزار داده بر درختی بسته همی زد  
 ند

و چون مادر مظلوم شنید خود را به پسر رساند در بفل تنگ گرفت امر داد که مادر و پسر را بریسمان پیچیده چوب و تازیانه بر هر دو زدند آنگاه مادر را رها کرده پسر را حبس نمود و محمد اسمعیل که برای ابن عمش زندانی مذکور خوراک برد نیز حبس و به غل و زنجیر کرد و مدت سه شبانه نگه داشت پاهایشان را در شبها در کند محکم بسته و دوتن از دوسو چوب چندان زدند که خود خسته شده دستها از کار وامی ماند و همه شب بعد از اعمال مذکور پاهایشان از راست بچپ و از چپ بر راست بسته زنجیر گردن راکشیده بقرب کنده می بستند تا آنکه عاقله شان باد سی تومان و التزام اینکه سه تن در یکجا مجتمع نشده الواح و آیات نخوانند آنان را مستخلص ساختند و بالاخره مظلومان تلگراف تظلم به میرزا علی اصغر صدراعظم کردند و اندکی آسوده شدند تا در سال ۱۳۲۴ در سنگسروشهمیرزا<sup>۱</sup> تواما شورش بضد این فتنه برخاست .

مجملا اینکه بهری از اهالی سنگسرازمیردان صفی وصفا علیشاه حاکم و بعضی رؤسای دیگر راپیروی طریقت متبعه خود دیده اجراء عصبیت و عدا خواسته معدودی از نهائیان که در هوای گرم تابستان برجامانده بمقاومت برخاستند و چنین طرح نیرنگ ریختند که با مظلومان در آویزند

واصلاح ذات البین را با کثرت متشرعین معاندین واگذارند  
وهمینکه مظلومان حاضر شوند متفقا برایشان بتازند و کارشان  
را بسازند ولی بهائیان آگهی از نیرنگ یافته و در اثناء  
سستیزه و جنگ سوی کوه شتافتند و همینکه جمعیت کثیره  
آنان را تعاقب کردند غفلة برگشته رزمی سخت دادند  
چنانکه مهاجمین سرویای شکسته ناچار بگریختند و طولی  
نکشید که بهائیان دلیر سنگسری ساکن بیلاقات باخبر شده  
برگشتند و معاندین آشفته و پریشان گشتند و از واقعات  
مذکور از یکسو اتحاد و انجذاب مؤمنین و از سوی دیگر  
حسد و بغض معاندین بیشتر شد و منتهی باین گردید که  
در ماه رمضان تنی چند از مظلومان در سنگسروشهر میرزا د بگلوه  
معاندین مقتول و مجروح شدند و اموالشان بغارت رفت  
چنانکه در بخش سابق ضمن واقعات سال ۱۳۲۴ آوریم و  
در شهر میرزا نخست چنین شد که بتحریر امین الرعایا  
مشهد مهدی و چند تن دیگر از اهل بهار که در بازار دکان  
داشتند از کسب و شغل منع نمودند و بعضی را زدند و  
اشیاء دکانین را بیرون ریختند و استاد محمد رضی را بیل  
بر فرق نواختند که خون جاری شد و انبوه کثیر در مسجدی  
اجتماع کردند و خروج میرزا علی محمد سررشته دار را که  
بمأموریتی دولتی از طهران رسیده و در خانه مشهدی مهدی

وارد شده بهانه نمودند و مصمم شدند که بخانه و محل اجتماع روحانی اهل بها بریزند ولی سررشته دار بسنگسر رفت و امین الرعایا جمعیت را مانع شد و برخی از مؤمنین به سمنان رفته و عریضه ای تلگرافی بمجلس شورای ملی و دیگر بوزارت داخله و سوّم بحکمران جدید سمنان که هنوز وارد نشده بود دادند و تلگرافا جواب با اقدام برفع غائله رسید و باندك زمانی حکمران سمنان ورود نمود و مأمورین به شه میرزا آمدند که گفتگوی طرفین را شنیده حکومت نمایند ولی مفسدین محل ملاقات را در مسجد معین داشته و اهالی را شوراندند و جمعیتی را در آنجا فراهم آوردند و سه تن از مظلومان نیز حاضر شدند و در آن میان آقا عبد العلی شهاب بن مهدی طرف صحبت جمعیت واقع شد و چون اندکی مکالمه واقع گردیده همه يك صدا یا علی گفته بر سر مظلومان ریختند و با ریسمان کتفهایشان را بستند آنگاه جمعیت را از مسجد خارج کرده و حاجی سید صالح از ملاها و غیره معروضه ای مطوّ از مفتريات نگاشته و بطهران فرستادند و فرّاشان هر پنج مظلوم را بيك ریسمان بسته مهدی مهدی را در جلو قرار دادند و ارازل را دور کردند و آنان را از مسجد بیرون کشیدند و در آن حال تنی از معاندین رسیده خیو بر چهره مظلومین افکندند

و محمد حسین از مؤمنین رسیده بفراشان گفت منم بهائی هستم و باید با برادرانم باشم و او را خواستند بریسمان ببندند وافی نبود و مظلوم شال کمر خود را باز کرده بریسمان محکم خموده بر بازوی خود ببست و با آنان روانه گردید و همه را بخانه امین الرعایا برده مقید ساختند و هر قدر تهدید کردند ثبات و استقامت بیشتر دیدند و امین الرعایا از توقف محبوسین در خانه خود ممانعت کرد لاجرم آنان را بمحل خرابه واقعه در جنب دارالحکومه مقرر دادند و دوشبانه روز پای در کند و گردن بزنجیر نگه داشتند آنگاه بسوی سمنان یردند و همینکه بقرب سنگسر رسیدند حکم واصل از طهران بایشان نشان دادند بازویشان را گشودند و خواهش کردند که نزد حکمران ایشانرا بستانند چه اگر چنین نمیشد از شرور ظالمان نمیرستند و بهائیان سنگسرخواستند مظلومین را از چنگ ظالمین برابیند و آنان اظهار داشتند که ما بعنوان مقصر و محبوس نیستیم بلکه برای دادستانی سمنان میرویم و همینکه از سنگسر گذشتند و بیک فرسخی سمنان رسیدند با عباسقلی خان نام از معاریف شهرود و تن از قراسوران تصادف کردند و خبر یافتند که حاجی ملاعلی مجتهد پس از وصول خبر شه میرزا بمجلس ایالتی بلد حاضر شد و حکمران را خواسته درباره مظلومان حمایت و تشدد کرد



و حاکم را بیم گرفته مکرر سوگند یاد نموده چنین گفت ای آقای  
 حاجی بروح رسول الله این مأمور آدم با کفایتی بود نمیدانم  
 چه واقع شده؟ جناب حاجی فرمودند ما مأمور را نمیشناسیم  
 اینقدر میدانیم که این گروه از اشخاص نیک آنجا محسوبند  
 هرگاه خدا نخواست موئی از ایشان کم شود از شما در طهران  
 شکایت خواهیم کرد و چون حکمران معذرت خواست و حضورا  
 بمأمورین تأکید نوشت آقای حاجی بخانه خود رفتند و ساکت  
 نمانده برای مأمورین و حاجی امین الرعایا و رؤسای  
 شه میرزا در نوشت و از اعمال واقعه نکوهش و تهدید کرد  
 و علاوه مهر و امضای خود با مضامین پنج نفر از وکلای مجلس  
 ایالتی رساند و عباسقلی خان مذکور را برای اینکار فرستاد  
 بالجملة محبوسین مذکور خصوصا مشهد مهدی در دارالحکومت  
 سمنان با امین الرعایا مکالمه کرده از اعمال نکوهیده اش  
 برشمرد و حکمران از او تعهد گرفت که در شه میرزا در فساد  
 و شورشی رخ ندهد و مجلس دارالشوری ملی قصبه را از  
 تیولش خارج نمود و لاجرم امین الرعایا و برادرش حاجی  
 عبد الله بطهران رفتند و دست فتنه گران از دسیسه سازی  
 کوتاه گشت ولی عناد و فساد اعداء برقرار بود چنانکه  
 نوبتی میرزا حاجی آقامتازی صهر آقاسید محمد رضا که سالها  
 در بادکوبه و مشهد سر تجارت داشت نوبتی بوطن باز آمد

وروزی در مکانی موسوم به سرچشمه با آخوندی مکالمه  
 تبلیغی کرد و محمود نام شیریرا که یکی از چهارقاتلین  
 ملا نصرالله گردید در آنجا تصادف عبور دست داده بایشان  
 خیره نگاه کرد و گذشت و سه روزی دیگر از آنجا عبور کرده  
 نظرش بچند تن از اهل بها افتاد بیکی از آنان که علی بن  
 غلامعلی بود چنین گفت آیا این بقوت تو بود که روزی دیگر  
 فلانی در همین جا چنین و چنان میگفت و الآن از خانه  
 تفنگ آورده ترا بجزا میرسانم و فی الحال بخانه رفته با  
 تفنگ برگشت و علی مذکور بگریخت ولی ملا عبد الله فرخی  
 بنوع وساطت پیش رفت و محمود و پیراهد ف کرده گلوله بر  
 دستش رسیده بگذشت و از کتف مسلمانی عبور کرده و هر دو  
 مجروح بخانه میرزا بدیع الله ملقب بدیع الحکما خواهرزاده  
 حاجی ملا علی اکبر ایادی رفت و بهائی مجروح را بی اخذ  
 درهمی معالجه کرده مسلم را معالجه نموده اجرت بگرفت  
 و محمود ضارب خبر بشنید و میرزا بدیع الله را بعنوان معالجه  
 مریض بخانه برده مال الاجرة مذکور را پس گرفت و قصد  
 قتلش نمود ولی اهل خانه اش طبیب را گریزاندند .  
 و از علماء و اولیاء و مبلغین و شهداء بهائیان شه میرزا  
 ملا نصرالله ابن ملا مؤمن بن ملازین العابدین ملا و ملازاده  
 و امام جماعت و مرجع احکام شرعیه بود و بسال ۱۳۱۰ بواسطه

نیرو سینا هدایت یافت و بستگان خود و عده ای را تبلیغ کرد و بحالت انجذاب علی رؤس الاشهاد تعالیم و آیات بدیعه بسمع اهالی رساند و شهرت گرفت و معممین و تابعین و غیرهم بخصمیت و تعرض و توهین برخاستند و او بمسالمت و نصیحت استقامت کرد و ناچار ترك مسجد و منبر گفت و جمعی از بستگان و ارادتمندان اصرار نمودند باز بامامت مسجد و منبر نشست و چندی باین ضوال گذشت و متدرجا دچار توهین و سب و لعن عموم گردید لا جرم مسجد را رها کرد و بشغل باغداری و فلاحت مشغول شد و به معاشرت با احاباب و تبلیغ امر ابهی اهتمام نمود و روز بروز بغض و عداوت معاندین مزدار گشت و اجتماع کرده خواستند بخانه اش پی قتل بریزند و بتدابیری نیران فتنه خاموش شد و او به بارفروش و ساری و غیره بساری ملاقات احاباب و تبلیغ رفته عودت کرد و باری دیگر معاندین و مفسدین تحریک کردند و حکمران سمنان موقر السلطنه او را با آقا سید حسین حاجی مقدّس از احاباب معروف ساری دستگیر و مقید نمود و چون غرض و عداوت مذهبیه <sup>یشان</sup> معاند را بدانست نام شده هر دو را مستخلص ساخت و احترام و مهربانی نمود و ملا نصرالله باز بساری و بافروش و سایر محال مازندران رفت و بخدماتی در امر ابهی موفق گشت

و در فتنه ساری و بار فروش که تنی چند از احباب بنوعی که در  
 بخش سابق آوردم کشته شدند جمعی از ملاها و اعا دی  
 بصدور قتل وی نیز بودند و بدست نیفتاد و پسرش محمد آقا  
 را دستگیر و محبوس کردند و بعضی از احبابی بار فروش  
 سعی نموده اورا مستخلص ساختند تا آتش فتنه خاموش شد  
 و ملا نصرالله به شه میرزا برگشت و کماکان علم هدایت و  
 آگاهی و نمونه دیانت و اخلاق وهم عضو محفل روحانی بود  
 تا آنکه در سال ۱۳۳۴ فتنه سنگسر چنانکه نوشتیم برخاست  
 و معاندین بهجوم و قتل و غارت احبّا برخاستند و احبّا  
 بمقاومت و مدافعه ایستادگی کردند و سه تن بقتل رسیدند  
 و هیجان و شورش عمومی در شه میرزا و سنگسر پیاشید  
 و ملا نصرالله و آقا سید محمد باقر بقصد اصلاح ذات البین  
 به سنگسر رفتند و چون اشرار سنگسر و شه میرزا متفق شده  
 پس از مشورت بایکدیگر برخی را پی قتل ملا نصرالله و آقا  
 سید محمد باقر برانگیختند و عده ادّاء مبالغی نقود دادند  
 و شهادتش در شب جمعه ۲۷ رمضان در خانه اش واقع شد  
 و از او پسران و عائله واسعه در این امر برجای ماند و در صورت  
 زیارت صادره از قلم حضرت عبدالبهاء مورّخه رجب ۱۳۳۸  
 در حق وی چنین مسطور است :

" فهجم علیهم ضوادی الغفلاء فی لیلة لیلا و رمی

برصاص الخارق للقلوب والاحشاء " .

و نیز : " رَبِّ اِنَّهٗ كَانَ آيَةً مِنْ آيَاتِكَ وَكَلِمَةً نَاطِقَةً  
مِنْ كَلِمَاتِكَ " .

واخلافش محمد آقا و محمد هادی و محمد مهدی  
برقرار ماندند که معاندین نسبت بآنان ایذاء و جفا بسیا  
روا داشتند و شهید مذکور را برادری مهتر موسوم به  
ملا زین العابدین معروف به آقا بود که قبل از وی ایمان  
داشت ولی با احتیاط از اواظهار نکرد و بعد از ایمانش  
سرور شده عقیدت خود را آشکار ساخت و پس از شهادت  
برادر در قریه چاشم واقعه درسه فرسنگی شه میرزا در راه  
عقیدت چوب بسیار باو زدند و چندی نکشیده در وطن  
درگذشت .

وکسانی که غیر از منتسبین بواسطه شهید مذکور هدایت  
یافتند از معاریفشان شیخ حسین اجرستاقی معروف  
بقدس و ملا علی اکبر سوادکوهی و ملا محمد که بالاخره  
در یکی از قراءه دو دانگه هزار جریب بدست معاندین مسموم  
و مدفون گشت . دیگر ملا عبد الله شه میرزای بن آقا عسکری  
که بغایت مشتعل و منجذب بود و در سال ۱۳۲۰ مسافرت  
کرده مفقود الاثر گردید و ماچون در بخش ششم کثیری از مؤمنین  
شه میرزا و سنگسراکه در این دور برجای ماندند و یی

اخلاقی فعال برجای گذاشتند شرح احوال دادیم در اینجا تکرار نکردیم و از آنمیان خصوصاً میرزا حاجی آقا رحمانیان خلف آقا محمد علی خموشی سالها در سنگسر بخدمت و نصرت این امر و مساعدت دوستان و تبلیغ بیگانگان اشتغال ورزیده در بلاد ایران مسافرت‌های تبلیغیه نموده در ارض مقدّس بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید . دیگر الله قلی سبحانی در بلاد ایران سفرهای تبلیغیه کرده با آهنگ و آواز خوشش آیات و اشعار بسمع حاضرین رساند . دیگر میرزا عبد العلی شهاب در شه میرزا منشی محفل روحانی بوده بانواع خدمات در این امر کامیاب گردید .

و در سنگسر بسال ۱۳۴۰ ملاحظا و معاندین باهم روشنان خود از شه میرزا و سمنان متفق شدند که با مساعدت علماء دیگر بلاد نگذارند مشرق الانکار جدید التأسیس مرتفع گردد و شکایت بدولت کرده از جانب وزارت جنگ بحکومت نظامی در سمنان حکم رسید و رئیس نظمیه با اعضاء و جمعیت اهالی بلاد و اطراف وعده ای آژان وسی تن قزاق به سنگسر در آوردند و پانزده تن از بهائیان را گرفته بقریه طالب آبار واقع در قرب قصبه که حاکم در آنجا بود برده توقیف کردند و جمعیت مسلمین به مشرق الانکار ریخته بناله و شش یون زنان بهائی اعتنان کرده بسقف بنا نفت ریخته آتش زدند

آنگاه آب بسته بنا را خراب و نابود کردند و عده‌ای  
 رجال بهائی که در قصبه بودند شبانه و مخفیانه بسوی  
 فیروزکوه شتافتند و آنانکه در بیلاق بودند خبر یافته عازم  
 شدند و در بین راه بهم رسیدند و متجاوز از هشتاد نفر  
 به تلگرافخانه فیروزکوه درآمدند و بدولت تظلم نمودند  
 و اهالی فیروزکوه حسب اشاره اعدا سضان سنگر در پیوم  
 پنجم محرم هنگام ظهر که در تعزیه خوانسی اجتماع داشتند  
 و در تلگرافخانه را گرفته مظلومان را سنگسار کردند لاجرم  
 تنی چند از ایشان بر پشت بام برآمده دفاع نموده جمعیت را  
 متفرق ساختند و حاکم نظامی بلد رسیده مردم را دور نمودند  
 و بهائیان حسب اظهار حکمران از تلگرافخانه بیرون آمدند  
 بدامنۀ کوه در قرب بلد مانده تلگراف بدولت کردند و تنی چند  
 بطهران فرستادند تا حکم رسید که محبوسین مستخلص اند  
 و بهائیان به سنگسار برونند و لذا عده مذکور از قصبه و محبوسین  
 سنگسار همگی بمحلی وارد شدند ولی در فتنه مذکور بنام  
 مشرق الانکار و هم مدرسه بهائیان خراب شده و اثاثیه  
 و کتب موجوده سوخته گردید .

و سال ۱۳۴۱ هنگامیکه معاندین شه میرزا صورت  
 فتوغرافی منور حضرت عبدالبهاء را با هلله و ولوله  
 در کوی و برزن میگرداندند کلملی حُر سنگساری با پسرش

( ۳۰۴ )

حیسن که از بیلاق به سنگسر میآمدند در شهمیرزاد دچار  
اعدا گشتند و چندان ضربت برایشان رسید که يك انگشت  
کلعلی خورد شد و فتنه سال ۱۳۴۳ و سال ۱۳۴۸ و سال  
۱۳۵۷ را در بخش لاق حق میآوریم .

و با آنهمه اوضاع و احوال مربوط باین امر که در سنگسر  
و شهمیرزاد رخ داد در نفس سمنان در حدود سال ۱۳۰۸ م  
محمد علی هراتی از سکنه بلد با حالت تعصب و استهزاء نسبت  
باین امر طرح دوستی با برخی از مؤمنین سنگسر برای آن ریخت  
که کتب و آثار بدیعه بدست آرد و بر اثر مناظره و مباحثه فائز  
بایمان گردیده مشتتاً منجذباً بتبلیغ پرداخت و در آن  
زمانی شهرت یافته از شدت تعرض متعصبین و معاندین ناچار  
به هجرت شده در سنگسر رحل اقامت انداخت و بعداً بقری  
و بلاد اخری نیز رفت و جمعی را مهتدی ساخت و خصوصاً در  
قریه کوهستان و بهشهر اقامت گزید و جمعی را مهتدی کرد  
و همانجا درگذشت و عائله از او برجای ماند و در آن ایام  
که در سمنان رایت هدایت برافراخت میرزا ابوالقاسم خیاط  
نوری الاصل و طهرانی المسکنی نیز بسمنان آمده مشغول به  
کسب گشت و سعی در بیداری و آگاهی اهالی نمود و در نتیجه  
اقداماتشان آقا سید مصطفی طباطبائی از خاندان محترم



واز وجها وفضلا واریاب عمام که از طَبّ و دواسازی و غیره هم  
 بهره مند بود در مجلس درس مجتهدین حضور یافته پیوسته  
 با آنان مؤانست داشت و شعر نیز میگفت و در سیر و سلوک  
 و طریق تحرّی حقیقت قدم نهاد آگاه و بیدار و مؤمن  
 و سرشار گردید و عمامه نیلگون بدل بدستار اخضر کرده  
 گیسوان پریشان افکنده با عشق و انجذاب و شجاعت  
 التهاب بمیدان خدمت و جانفشانی وارد شد و بی پروا  
 از تمام طبقات تبلیغ و دعوت نمود حتی در جامع و نزهتگاه  
 های عمومی به نطق و بیان و اقامه بینه و رهان پرداخت و در  
 زمانی قلیل عده کثیر را مهتدی و محبّ ساخت چنانکه  
 با حاجی ملاعلی مجتهد حکیم مشهور حقیقت امر ابهت را  
 مدلل نمود و آقا سیدعلینقی مشیرالاطباء و حاجی میرزا  
 رحیم و آقا میرزا خلیل جراحباشی و آقا سید احمد هاشمی  
 و آقا بابا و امثالهم اقبال و تصدیق نمودند و در خانه اش  
 که مانند مسافرخانه برای مسافرین و واردین از اهل بها  
 شد مجالس پی در پی انعقاد یافت و کرارا برای تبلیغ و هم  
 ملاقات و استفاضه از متقدّمین و کاطمین احبّا سفر بطهران  
 و مازندران و قزوین و همدان کرد و عده کثیر از مبلغین  
 بسمان ورود نموده چندی در خانه اش بسر بردند و از این  
 رو پیوسته مورد سب و لعن و تعرض و هجوم اعداء گشت و

مجتهدین چندین بار حکم کفر و قتل و نیز تخریب خانه اش  
 دادند و گروه اشقیاء هم حطه نموده سنگ باریدند و نویتی  
 حاجی مهدی مجتهد و پیرا طلبیده و در خصوص این امر  
 گفتگو نمود و چون چاره جز تصدیق ندید بوی چنین گفت  
 دین و عقیده امری است وجدانی و احدی را حق تعرض  
 بوجدان دیگران نیست ولی تبلیغات و اقدامات جدی شما  
 موجب هیجان و شورش اهالی شد چنانکه همه روزه بمس  
 مراجعه و کسب تکلیف میکنند و حال نزدیک باین است که  
 رشته از دست خارج و جلوگیری مشکل شود و آقاسید مصطفی  
 باینگونه اظهارات از قبل علماء پیوسته چنین پاسخ میداد که  
 من باشما هم کیش و همقدم بودم و بیش از همه در طریق دین  
 مجاهده کردم تا اینکه بمفاد الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم  
 سبلنا بمقصود رسیدم حال یا شما مرا بادلیل و برهان قانع  
 کنید و یا امر بدیع الهی را تصدیق نمائید و برای بیشتر از  
 آنان رسائل استدلالیه فرستاد و نوشت که از کشته شدن در  
 راه خدا بیم و مضایقه ندارم بلکه ایثار مال و جان راشاقم  
 وآمالی جز تبلیغ و نشر این امر در قلبم نیست و او خود پیوسته  
 آرزوی شهادت داشت و بمحضر حضرت عبدالبهاء نیز عرض  
 نمود و امر بمراعات حکمت برای وی رسید و اطاعت نمود  
 ولی قوه عشق و انجذاب عنان اختیار از کفش میربود وغالباً

باشوق و انبساط بجمعیت اعدا رفته تبلیغ میکرد و سبب  
 ظاهری که موجب حفظ وی گردید رعایت و حمایت حاجی ملا  
 علی بود و پیوسته متعصبین شکایت کردند و بهیچان  
 و جوش و خروش آمدند و مجتهد متنفذ مذکور آتش فتنه  
 را خاموش نمود نوبتی جمعی بمحضرش ناله و فغان نمودند  
 که این سید جوان های ما را از میان برده دین را از دستش  
 ربود حاجی بنوع تجاهل گفت من سید مصطفی را میشتاسم  
 و میدانم چنین قوتی ندارد که بخانه ها درآمده و جوانها را  
 ببرد گفتند جوانها بخانه اش رفته مکالمه میکنند و فریب  
 خورده بهائی میشوند گفت شما از قول من بجوانها امر  
 دهید که دیگر بخانه سید نروند و بعلاوه دین در قلب  
 است نه در کف که کسی بریاید و از این هم گذشته من  
 سالیانی دراز اهالی سمنان را بدین میراثیشان که اسلام  
 است خواندم و هنوز از من نپذیرفتند چگونه دینی جدید  
 را قبول مینمایند بیقین بدانید و آسوده باشید که احدی  
 از پیر یا جوان سمنان بدین اقبال نمینماید و نیز نوبتی نزد  
 حاجی رفته شکایت کردند که آقاسید مصطفی مشرق الزکار  
 بناکرده و در بلاد اسلام علنا جمعی بانجا مراده مینمایند  
 حاجی بنوع تجاهل چند بار لفظ مشرق الزکار بتانی و ترتیل  
 ادا کرده اظهار داشت بمعنی این کلمه پی نبردیم شگفت

وحیرت از لطف لفظ و حسن معنی کلمه نموده آنگاه چنین گفت شما بعمق معنی این کلمه پی نبردید من میدانم که چقدر دقیق و عمیق است پس پرسید که زمین مشرق الا زکاء غصبی است یا ملك آقاسید مصطفی میباشد ؟ همه گفتند ملك اوست پس سؤال و استفسار کرد که در آن زمین چه میکنند ؟ جواب دادند که نماز و دعا میخوانند پس بنوع تعجب گفت چه میگوئید آیا در زمین ملکی شرعی خود حق ندارند نماز بخوانند ؟ معاندین گفتند که نماز اسلامی نیست بلکه صورت خود در آورده ایشان میباشد حاجی گفت ضرر ندارد بگذارید مردم خدا را عبادت کنند بهر نوعی باشد خوب است و شما اگر دیندار و خیرخواه و هشیارید قهوه خانه ها که محل استعمال تریاک و بغایت کثیف و سبب مناهای و فاسدی بسیار است ببندید روزی یکی از آخوندها که برادرزاده اش بهائی بود و در حضورش صلوة بدیعه خواند در حالیکه از شدت تعصب و غضب میلرزید نزد حاجی رفته معروض داشت که برادرزاده خود م و در خانه او و در محضر و مشهد م نماز بهائی خواند آیا تکلیف من با او چیست ؟ حاجی گفت بر تو باسی نیست هر کس در نماز حمد نخواند نمازش باطل است و بالجمله حاجی ملا علی در تمامت سنین متمادیه ریاست دینیّه خود در مسلمانان

نهایت رعایت و حمایت کرده بنوعی که آسیبی باهل بهانرسید  
 و در اواخر عمر که تقریباً صدسال داشت باوجود ناتوانی  
 همه روزه بمسجد حاضر شده و در بیان ظهور قائم موعود و رجعت  
 درس میداد و آقاسید مصطفی نیز حضور داشت و نیز نوبتی  
 در سال ۱۳۲۹ مکرّم الدوله حاکم سمنان و دامغان متعرض  
 احبّای سنگسر شده بدارالحکومه احضار کرد و جمعی از  
 ایشان زکورا و اناثا بخانه آقاسید مصطفی وارد شده اظهار  
 داشتند که گماشتگان حکومتی پی احضار و اذیت و آزار به  
 سنگسر آمدند و در همان حال مأمورین نیز در رب در رسیده  
 مطالبهٔ مظلومان نمودند و آقاسید مصطفی مهمانان را در خانه  
 محفوظ داشته متقبل شد که بجای ایشان در دارالحکومه  
 حاضر شود و با آنان و عائله خود وداع کرده بسوی دیوانخانه  
 رفت و هنگامی بخیبان ارك رسید که حکمران با کثیری از اهالی  
 بحالت خشم و شدت مستعد و مترصد ورود مظلومین بود  
 و مأمورین جلو رفته بوی گفتند که اهل سنگسر بخانه آقاسید  
 مصطفی پناهنده شده و او خود بجایشان حاضر شد و حکمران  
 پس از مراعات آداب ظاهره بوی خطاب نمود که چنین گفت  
 جناب آقا مگر خدای نخواستہ بهائی هستید که این جماعت  
 را بخانهٔ خود راه داده حمایت میکنند؟ آقا سید مصطفی  
 چنین جواب گفت من شایسته و قابل این نیستم که بهائی

باشم و مدتها است که آرزو دارم بجای خاک پایشان محسوس  
گردم و میخواهم جان و هستی نالایق خویش را در این سبیل  
نثار کنم و امید دارم خدا قبول کند و مسئلم را اجابت فرماید  
و حکمران بغایت برافروخت بعوانان حکم نمود که عمامه از  
سر این ناسید بردارید و آقاسید مصطفی بحال تبسم  
عمامه از سر و شال از کمر برداشته بیفکنند و چنین گفت:  
اگر سیادت بعمامه و شال سبز باشد پس خم رنگریزی سید  
السادات است . و حکمران امر داد کلاه نمیدین از سر یکی  
از حضار برداشته بر سرش نهادند و او باحال وجد و سرور  
کلاه مذکور را گرفته بهوسید و بر سر گذاشت و حکمران دستور  
داد که آینه بدستش دهند تا خود را بنگرد و آینه بدست  
گرفته متبسم بحکمران چنین گفت الحال بشکل شما شدم  
و حکمران سپرد که ویرا نگهدارند تا آرزوی دیرینه اش برسد  
و پیدرنگ از جمعیت حاضر و عده ایکه متدرجا ملحق شدند  
بخانه حاجی ملا علی رفت و واشریعتا گویان گریبان دریدند  
و فتوی قتل آقاسید مصطفی طلبیدند و حاجی بدیشان  
گفت اندکی ساکت شوید و ماوقع را بتمامه بیان کنید چون  
کاملا گفتند حاجی بحال تغیر حکمرانرا مخاطب ساخته  
چنین گفت تو حاکم عرف و من حاکم شرع و این موضوع  
بهیچیک از ما مرتبط نیست چه هرکس در دیانت و وجدان

خود آزاد می‌باشد و بیهوده شهری را برای استفاده شخصی آشوب نکنید و مزاحم بندگان خدا نشوید و خون بیگناهان مریزید و مرا مجبور نکنید که خبر بمركز داده شما را از سمنان بیرون کنم بروید بدنبال کار خود بشتابید . لاجرم حکمران پشیمان شده عذرخواهی نمود و جمعیت را متفرق ساخت و فی الحال بدار الحکومه بازگشت و آقاسید مصطفی را حاضر کرد و عمامه اش را بوسیده با دست خود بر سرش نهاد رضا طلبید و او مقداری بیان مطالب دینی نموده بخانه برگشت و احباً بیاسودند و چون حکمران در سر تعقیب قضیه می‌کرد آقاسید مصطفی بمقامات عالیه طهران چندان تلگراف تظلم نمود تا حکمران معزول و احضار بطهران گشت و هر دو رفتند و در مکالمه و محاکمه اثبات بی اعتدالی حکمران شد و موکول برضای آقاسید مصطفی گردید و او رضا داده از حق خویش صرف نظر کرد و نصب حکمرانرا مجدداً خواستار شد و هر دو باکمال مهربانی بسمنان عودت کردند ولی پس از وفات حاجی ملاعلی پیوسته منکرین و معرضین خصوصاً حاجی ملاعبد العلی پیشنماز خلف ناخلف حاجی مذکور و حاجی میرزا آقا فامیلی که سردسته اشرا سمنان بود شعله شرارت بعنان آسمان رساندند و احبای سمنان را متفرق و پیریشان ساختند و مشرق الانکار سنگسرها را آتش زدند و پیوسته د

و نیرنگ برای قتل آن مظلوم میریختند تا آنکه در پینجاه و پنج سالگی در صبح یوم ششم شهر ذی قعدة ۱۳۳۹ عجزه میوه فرو <sup>ش</sup> بخانه وی آمد و دانه ای چند انجیر از آن عجزه پرمکر و تزویر خورد و پس از ساعتی انقلاب حال یافته بمعالجه پرداختند سودی نیافت و در آن حال دستور داد تا قصایدی که در مدیحه حضرت عبدالبهاء سروده آورده خواندند و هم مناجاتی تلاوت کردند پس اخبار از قرب اجل نمود و دستور داد تا او را از طبقه فوقانیه به تحتانیه آوردند که در تجهیز و تشییع تکلف و مشقتی برای مباشرین روی ندهد و وصیت کرد که از محضر حضرت عبدالبهاء طلب مغفرت جهت او نمایند و طبیب نیز حاضر بوده گمان سگته برد <sup>دستور</sup> پاشویه داد و ثمری نبخشید و قبل از طلوع آفتاب از یوم هفتم ذی قعدة درگذشت و چون مشیرالاطباء حاضر شده معاینه کرد تشخیص داد که مسموم گردیده رجال و اشراف محترمین طبقات مختلف حاضر شدند و جنازه را بقبرستان بردند و پس از حفر قبر چون مهیای دفن شدند حسب تحریک حاجی ملا عبدالعلی و حاجی میرزا آقای مذکور عدّه کثیر از اراذل و اخلاط ناس باسنگ و چوب هجوم آوردند و نعش را سنگباران کرده گفتند نمیگذاریم که سید کافر را در قبرستان مسلمین دفن کنید و متدرّجا چند هزار نفر از دحام



نمودند و تاغروب آنروز در هفت نقطه از شهر پس از حفر قبر  
 ممانعت گردید و در مواقع حرکت جنازه سنگساران نمودند  
 و بالاخره آقاسید مسیح طباطبائی و آقاسید رضا طباطبائی  
 و آقاسید جعفر طباطبائی و آقاسید محسن سیف هاشمی با  
 عده دیگر از همراهان جنازه را گذاشته بحکمران نظامی  
 امیرتومان تظلم نمودند و معدودی سوار و پلیس مأمور شدند  
 و چند تن از سران اران را گرفتند و جنازه را با حمال بنقطه  
 دور از شهر مجاور قهوه خانه نوابیه که همیشه محل تبلیغ  
 او بود و بگرات چنین گفت خمیست مرا در این محل مدفون  
 نمایند چه که محل اعلاء کلمة الله است برده دفن کردند  
 و خاندانی از وی در امر ابهی مصطفی نژاد برقرار ماند و پس  
 از او هر چند معدودی از احباب درسمان ماندند ولی مانند  
 ایام او اجتماع و انجذاب حاصل نگردید و بخوف و کتمان  
 عقیدت بزیستند . و از جمله الواح صادره در حق آقاسید  
 مصطفی لوحی است که پس از وفاتش صدور یافت و صورتش  
 چنین است :

بواسطه جناب حکیم الهی شه میرزا با زماندگان  
 حضرت آقا سید مصطفی من ادرك لقاء ربّه فی الملاء الاعلی  
 هو الله

ای با زماندگان آن سرور آزادگان حضرت سید مصطفی

شہپر تقدیس گشود و باشیان الهی، جوار رحمت کبری پرواز فرمود و در آغوش الطاف جد بزرگوار حضرت محمد مصطفیٰ روحی له الفداء آرمید این جوهر وجود بانهایت عزت صعود فرمود دیگر منع از دفن بین مقابر پیوسیده چه حکمی دارد البتہ در محلی تنها دور از قبور منفور قرار گاہ بہتر است زیرا قبر محفوظ و مصون و آثار پدیدار و لویظاہر مندرس باری شکر کنید خدا را کہ چنین واقع شد ..... ”

مناجات - الہی الہی هذا عبدك منسوب الی سید المرسلین المحبوب لعنتہ قدسك بین العالمین ربّ انہ كان آية الہدی وشعلة النوراء و مصباح الصّباح مؤیدا بالمسرة والافراح قدوة الارواح منقطعاً عن الاشباح قد انجذبت الی جمالک المنیر و ادرك الاوج الاثیر فی عرفانک فی یوم الموعود و ظہور نفسک فی یوم المشہود ربّ انہ انقطع عن سواک و استغرق فی حبّک و ہواک و توقّد من النار الوقدة فی سدرۃ السّیناء و وجد علی النار ہدی ربّ بعد صعودہ الی الملکوت الاعلیٰ منعوا اهل الہوی عن دفنہ بین القبور حتی ثوی فی محلّ مہجور و ما هذا الا من فضلک الموفور حتی لا یندرس معالم جدثہ و رسمہ بین المقابر و ینفرد فی ارض مبارکة بمعیدة عن الاجداث یحفّ حولہا الاحباء و ینزل علیہ طبقات النور من السّماء ربّ ایدہ بتائیداتک و انمش روحہ بنفحاتک و اعرج

به الی ملکوت آیاتک و ادخله فی ریاض عفوک و غفرانک واجمل  
 له لسان صدق فی الاخرین انک انت الکریم الرحمــن  
 الرحیم . حیفا عبدالبهاء عبّاس .

### شاهرود و بسطام ممممممممممممممم

اوضاع آن قسمت و تفصیل بهائیان آنجا را که غالباً در  
 سنین اولیّه این دور باقی بودند در بخش ششم آورده ایم  
 و از آنجمله عباسعلی بن میرزا بابا مستوفی سابق الوصف  
 در بخش ششم بود و برادران میرزا بابا، میرزا ابوالقاسم که  
 در شاهرود بسال ۱۳۲۰ درگذشت و میرزا حبیب که در  
 شاهرود بسال ۱۳۱۲ وفات یافت و آقا سید رضا روضه خوان  
 در شاهرود بسال ۱۳۱۱ متوفی گشت و آقا علی اکبر  
 محسین در سال ۱۳۱۹ در شاهرود از این عالم رحلت نمود و غلام  
 خان طبیب نیز همان سال بجهان دیگر خرامید و بی بی زهرا  
 در سال ۱۳۳۱ وفات نمود دیگر ملا رضا و ملاحسین که  
 بسال ۱۳۲۶ از اینجهان انتقال کرد و دیگر ملا غلامرضا  
 و پسرانش میرزا مهدی و میرزا مسیح و خانواده قوی الایمانشان  
 دیگر حاجی محمد باقر بیرجندی و برادرش حاجی محمد رضا  
 متوالیا در سال ۱۳۲۷ درگذشتند و آقا محمد جعفر و

آقا علیمحمد در فتنه انقلاب مشروطیت مورد تعرض اهالی  
 شدند و هردو متدرجا پس از مرگ پدر انتقال یافتند  
 و آقانجف بیرجندی با پسرانش آقا محمد حسین و آقا حبیب الله  
 و آقا عبد الله که پدر مذکور بسال ۱۳۳۲ درگذشت و ملانجف  
 بیرجندی با پسرانش آقا محمد و آقارضا و غیرهم که در بخش  
 ششم تفصیل داریم و میرزا احمد و میرزا عبد الله (شهید)  
 و میرزا محمد و میرزا علی اکبر یزدی که شرح احوال همگی در  
 بخش ششم بنوع اختصار نگاشتیم معاریف بهائیان این دوره  
 کربلائی میرزا محمد اصفهانی و برادر امی و پسر عمش آقا  
 محمد اسمعیل دیگر آقا محمد باقر از اهل تفت یزد دیگر  
 آقانجف علی بدشتی دیگر آقا محمد اسمعیل بن حاجی تقی  
 شاهرودی و معدودی از مؤمنین اول انارک یزد از آنجمله  
 حاجی باقر و پسرانش دیگر استاد اسد الله کاسه سزا  
 همدانی ، آقا عبد الله شمالی بن بنت ملا غلامرضا مذکور دیگر  
 آقا غلامحسین توگلی یزدی و پسر بزرگش احمد آقا دیگر  
 عباسعلی بسطامی مذکور و میرزا آقا قبادی و آقا محمد تقی  
 بیرجندی و آقا محمد و آقا رضا بیرجندی مذکور و آقا میرزا  
 مسیح و آقا سید حسن و میرزا مهدی و غیرهم از ابناء بهائیان  
 مذکور در بخش ششم و بالعلاوه جمعی از قبیل خاندان  
 کاظم اف و میرزا عبدالحسین روحانی یزدی و عاقله میرزا

غلامحسین راسخ رئیس پست نیز در آنجا متمرکز شد  
 محفل و مجمعی برقرار بود تا چون فتنه بسال ۱۳۴۱ چنا  
 در بخش لاحق میاوریم رخ داده کثیری از مظلومین متفرق  
 ببلاد دیگر شدند و جمعی برجای مانده بعد از چندی  
 محفل و مجلس آراستند و بعضی اماکن متبرکه بدشت و محالی  
 در شاهرود خریدند .

### طهران

بنوعی که در بخش ششم شرح دادیم طهران در هنگام  
 غروب شمس جمال ابهی مرکزی خطیر از حیث جمعیت و نفوذ  
 و اشتغال بر ارکان و علما و رجال این طایفه بود .  
 حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی  
 ابهری هنوز در محبس شاهی به غل و کند میزیستند تا  
 مستخلص شدند و طولی نکشید که ناصرالدین شاه از میان  
 رفت و ورقا شهید گشت و میرزا علی اصغر خان صدراعظم  
 اتابیک مملکت را از هر آشوب و از تعرض اهالی باین طایفه  
 نگهداری کرد و مظفرالدین شاه بسلطنت نشست که از ۱۷  
 ذیقعد ۱۳۱۳ تا چهارم ذیحجه ۱۳۲۳ سلطنت نمود  
 و او سلیم و ضعیف و رحیم القلب بود و میرزا علی اصغر خان

بنومه های مختلف و میرزا علیخان امین الدوله تقریباً و سال  
 و سپس عین الدوله و مشیرالدوله صدارت کردند و هرچند  
 در ایام سلطنت مظفرالدین شاه قتل و غارت طاقت سوزی  
 باحباباً در اکناف مملکت رخ داد ولی تا یوم وفاتش در پینجگاه  
 و پنج سالگی در ۱۳۲۳ بغایت جدیت و تأکید در رفع  
 ظلم میکوشید و توانائی بیش از آن نداشت و در اول سلطنتش  
 چون میرزا علیخان امین الدوله که مرافقت و ملاطفت با این  
 طایفه داشت بصدارت دولت و زمامداری مملکت برقرار گردید  
 این طایفه امیدوار شدند و دیگر در مرکز سختی روی نداد  
 و کسی از آحاد احباباً محبوس نگشت ولی از جهت بروز فتنه  
 نقض و مخالفتهای آقا جمال بروجردی و همدستانش که هر  
 رمی نیرنگی میریخت و نفوسی تحریف مینمود و اختلاف  
 فیما بین احباباً رخ میداد خاطر حضرت عبدالبهاء رامکدر  
 داشت تا آنکه مطرود گشت و جریان امور بر راست و مستقیم  
 واقع شد و خاندان شاهیر رجال و نساء این طایفه را که  
 از سابق برجای ماندند برخی متوطن بودند و جمعی از بلاد  
 اخیری مهاجرت نمودند امثال ایادی اربعه امرالله حاجی  
 آخوند شه میرزادی و ابن ابهر و ابن اصدق و ادیب و دیگر  
 نیر و سینا و نعیم و دیگر محمدخان منجم و دکتر  
 عطاء الله خان بخشایش و عطاء الله صنیع السلطان و غیرهم

در بخش ششم بیان احوال نمودیم و تأسیس محفل شور ایادی و انتظام محفل بطریق انتخاب برای مخفی ازین افراد احباب و شروع نشریات بطریق طبع ژلاتین و عکس که بسال ۱۳۱۶ شروع شد و غالباً بخط حاجی آخوندخونساری<sup>۲</sup> میرزا آقا نیریزی و میرزا علی اکبرخان میلانی بود و تأسیس شرکت خیریّه و مدرسه تربیت ۱۳۱۷ برای ذکور و نیز برای اناث و نیز تأسیس قبرستان بهائی و تأسیس مجامع برای نطق و خطابه برخی را در بخش سابق تاریخ نمودیم .

واز مشاهیر و اعظم بهائیان ساکن طهران حاجی میرزا عبدالله نوری که سابقه احوالش را ضمن اوضاع آذربایجان در بخش ششم آوردیم و بالاخره در طهران اقامت گرفت و سفری دیگر با دامادش میرزا علیمحمد و رقا و دو سلیش میرزا عزیزالله و روح الله به عکا رفته بزیارت حضرت عبدالبهاء نائل گشت و عودت نمود تا در حدود سال ۱۳۱۷ وفات یافت . دیگر میرزا عنایت الله علی آبادی مازندرانی که مختصراً حوال سابقه اش را در بخش مذکور نگاشتیم و بالاخره در طهران اقامت گرفت و با حاجی خان مذکور که رفاقت و یگانگی قدیمی صمیمی داشته بخانه آقا محمد کریم عطار میجا آمدند و حسب معاهدهای که با هم کردند در سال مذکور باندک فاصله متوالیا در گذشتند . دیگر میرزا نصیرخان بن ملا حسن عراقی

( ۳۲۰ )

سابق الوصف دربخش ششم بالاخره ساکن طهران شده در سال ۱۳۵۱ درگذشت .

دیگر میرزا علیخان و دکتر محمدخان پسران میرزا محمد حسین منجم تفریسی سابق الوصف دربخش ششم که اولی خاندان واسمه منجم برجا گذاشت و مخصوصا خلفش میرزا عبدالله منجم باکمال ایمان و رشادت و قدرت تا مه در این امر همی خدمت نمود و دوّم از قسمت طب مدرسه دارالفنون طهران فارغ التحصیل شده از مشاهیر و محترمین اطباء گردید و درحسن اخلاق و حلاوت گفتار بمریضان و فقیران و وسعت نظر و کوشش درطریق معارف و صرف مساعی جمیله در راه این امر معروف گشت و سالها عضو کمیته مدرسه تربیت و مدیر آن و از مؤسّسین مدرسه بود و نیز در محفل روحانی طهران و از اعزّه مشار بالبنان این امر بود و عاقبت بسال ۱۳۳۹ درگذشت و درضمن اثری از حضرت عبدالبهاء خطاب بوی چنین مسطور است :

" پدر بزرگوار در ایام عراق بحضور نیر آفاق شتافت و مدتی در ظلّ مبارک بود و با اینعبد شب و روز انیس و مجالس فی الحقیقه از حیث اخلاق شهیر آفاق بود در نهایت لطافت و حلاوت آنی مرا بی بشاشت نمیگذاشت دم بدم بهر وسیله بود همدم و همنشین را مذاق شیرین و شکر مینمود



تا آنکه حکمت اقتضای مراجعه نمود و رجوع بوطن کرد و  
 از آنجا بطهران و از طهران بجهان بی پایان الخ .  
 ویران و دخترانش در جامعه امر مشهورند . دیگر اخلاف  
 میرزا اشرف کندی که در بخش ششم وصف کردیم خصوصا میرزا  
 فضل الله که خاندانی جلیل و شریف بیادگار گذاشت . دیگر  
 خاندان حاجی میرزا محمد عطار خصوصا آقا محمد کریم عطار  
 سابق الوصف در بخش ششم و خلف آقا محمد کریم دکتر عنایتا  
 و خاندان فرزار برجا است .

و از شاهیر بهائیان مذکور ساکن طهران میرزا محمد تقی  
 ابهری - ابن ابهر - ایادی امر الله سابق الوصف در بخش  
 ششم که چون از حبس انبار مستخلص گشت تقریباً چهار ماه  
 در طهران ماند و حسب الامر بعکاستافت سال ۱۳۱۳ و  
 ایامی چند در جوار فضل و عنایت زیست و با انجذاب تمام  
 بانوار عهد و میثاق عودت کرده حسب الامر به قفقاز وارد شده  
 بر ثبوت بعهد جمال ابهی دعوت همی نمود و بعشق آبار  
 رفته بعد از توقف ایامی به آذربایجان ( ۱۳۱۳ ) وارد شد  
 و در میان آب جشنی بنام جلوس غصن اعظم بر مرکز عهد  
 و پیمان ابهی برپا کرد و اسفار پی در پی نموده به یزر  
 شتافت و با حکمران جلال الدوله ملاقات و مذاکرات راجع  
 باین امر داشته ویرا منجذب ساخت و سپس بسال ۱۳۱۵

نیز تمامت آزربایجان را گشته تبلیغ و تشویق نمود و حسب الامر حضرت عبدالبهاء باز سفر بعکا کرده بعد از ایامی چند سال ۱۳۱۶ عودت یافته دستوری صادر شد که حاجی ملا علی اکبر شه میرزادی بنت خود را باز و اج وی در آورد لذا در سال ۱۳۱۶ با محترمه منیره خانم قرین شد و بعنوان ایادی امرالله مفتخرگشت و بنام این امر نزد خاص و عام مشتهر و در طهران متوقف و ساکن و عضو عامل محفل روحانی و مرجع امور احباب گردید و گاهگاهی مسافرت با طرف نیز مینمود و میرزا عبدالعطوف چنانکه نگاشتیم مستقبر مسند ریاست در ابهر بود و بنام این امر چندان شهرت نداشت تا آنکه نوبتی آثاری چند صادر از قلم حضرت عبدالبهاء در شأن وی و در حق عده ای از رجال و نسوان این خانواده رسید و در حالیکه به میرزا فخرالدین بن ارشد میرزا عبدالعطوف بابهر برای پدر و خویشان میبرد اعدا خبر یافته در بین طریق سرقت کردند و از وجد و طرب کف زدند که برای ضربه بمیرزا عبدالعطوف و خانواده اش وسیله قویّه بدست آوردند و الواح اصل و عکس حضرت عبدالبهاء را بر منبر بدست گرفته بمردم نشان دادند و برخی از آنها را بطهران و زنجان فرستادند ولی حاجی میرزا محمد تقی کرارا در زنجان و طهران کوشید و فرمانی از دولت راجع باختصاص مقام شیخ الاسلامی

کل نواحی خمسه بخود گرفت و املاک موقوفه را تصرف کرده بر رقبا غالب آمدند و در طهران قائم در خدمات این امرشد و آقا میرزا عبد العطوف همچنان بمقام ظاهری و ایمان باطنی خود قرار داشت تا بسال ۱۳۲۰ بجهان باقی شتافت و خاندان وسیعی در این امر برجای گذاشت و خصوصا خلف ارشدش میرزا فخرالدین ملکی در علم و فضل و خدمت بامر ابهی مکین گشت و پسر دیگر دختر که متر حاجی ملاعلی اکبر را بازواج آورده منادی این امر گردید و خاندانی برجای گذاشت و حاجی میرزا محمد تقی ایادی در همین سال ۱۳۲۰ بموجب میل و دعوت جلال الدوله حکمران یزد که حتمی مصاریف سفر و کالسکه را بذل نمود با تصویب محفل روحانی طهران به یزد شتافت و میرزا حاجی آقا سنگسری نیز ملازمش شد که الواح و آیات را بصوتی رفیع و لحنی طلیح بخواند و در آنجا بتبلیغ بیخبران و تشویق محبان و مؤمنان و تأسیس مشرق الاذکار و اجتماع احباب در اسحار و توالی مجامع پیران جذاب برای تلاوت الواح و آثار و نیز تأسیس محفل روحانی پرداخت و با جلال الدوله در قلعه ارك حكومتی پی در پی ملاقات کرده اطلاعات از این امر داد و شاهزاده از وی تجلیل و توقیر نمود و بالاخره کالسکه مخصوص خود و پیشخدمتش را همراه کرده تا به رفسنجان رفته ایامی چند اقامت نمود و

واحباب بفیض ملاقاتش رسیدند پس بشهر کرمان رفت و بعد  
 از توقف ایامی چند به رفسنجان برگشت و در خانه آقا محمد  
 رضا متوقف و مجلس عمومی احباب منعقد شد و چون آقا محمد  
 رضای مذکور محلّ توجه و تعرض اعدا بود و چند بار برای  
 وی شورش عمومی برانگیخت و ابن ابهر در آن ایام  
 مشرق الاذکار برپا کرده احبّا در اسحار مجتمع شده مناجات  
 و از کار همی خواندند حاجی محمد تقی مجتهد بقراء اطراف  
 امر داد تا انبوه مردم قوی پنجه با بیل و کلنگ صبح روز بعد  
 بشهر آمده مجتمع شدند و قصد تخریب مشرق الاذکار و بعضی  
 خانه ها و قتل و غارت احباب را نمودند ولی بدستور ابن ابهر  
 جمعی از معاریف مظلومین در همان شب بسوئی متفرّق  
 شدند و اعدا علی الصّباح خانه آقا محمد رضا را احاطه  
 کرده بتهیّه آتش زدن برآمدند لاجرم بعضی از احبّا برای  
 مدافعه مسلّح شدند و اشرار اطلاع یافته متفرّق گشتند  
 و حاکم بلد با جمعیت نزد ابن ابهر رفته معذرت پیش آورد  
 و ضمنا بعنوان رفع آشوب خواهش کرد که از توقف در رفسنجان  
 منصرف شود و اونیز پذیرفت و در حالیکه حاکم و همرها  
 بنوع تجلیل با وی بودند به کالسکه جلال الدّوله سوار شد  
 و بعضی اشرار سنگ انداختند ولی بملاحظه حاکم و همرها  
 خاضع شده شرط ادب بجای آوردند و ابن ابهر به یزد

( ۳۲۵ )

رسید و تقریباً چهارماه مدت اقامتش در یزد شد و موجب هدایت جمعی گردید و اشتیاق و اشتعالی عجیب در جمع اهل بها ایجاد گشت و در نهم ربیع الاول سال ۱۳۲۱ - بطهران عودت نمود سپس در سال ۱۳۲۴ حسب الامر سفر به هند کرد و چندی در آن مملکت به تبلیغ بیگانگان و تشویق یاران به پرداخت آنگاه مراجعت به حیفا کرده بعد از ایامی چند که در جوار عطوفت و عنایت مولای مهربان بسربرد - سنه ۱۳۲۶ از طریق اسلامبول و باطوم و باکو وارد ایران گردید و کماکان محل توجه و اخلاص اهل بها و مرجع امور و عضو محفل روحانی در طهران بود و بازوجه محترمه اش را جمع به حریت نسوان و کشف حجاب و اختلاط رجال و نساء اقدامات مؤثره بعمل آوردند و در سال ۱۳۳۱ چون حضرت عبدالبهاء از سفر اروپا و امریک عودت بحیفا فرمودند با عائله اش از طریق باکو و اسلامبول بمحضر انورشتافت و ایامی چند در جوار الطاف بسر بردند و از همان طریق بطهران بازگشت و در اواخر ایام یک چشمش از اثر صدمات و مشقات که در طول مدت حبس در انبار طهران متحمل شد مأذوف گردید و برجای آن چشم مصنوع نهاد و عینک بکار میبرد و با محاسن سفید و چهره نورانی و اخلاق روحانی و عمامه و عبا در جمیع احباب جلوه ای نمایان داشت و متدرجا نقاهت و

ضعف استیلا یافت تا در سال ۱۳۳۶ در طهران بجهان جاودان شتافت و بجنب مدفن حاجی ملاعلی اکبر در امامزاد معصوم مدفون گشت و الواح کثیره صادره از قلم اعز ابهی و نیز از حضرت غصن اعظم عبد البهاء خطاب بوی موجود و در ویسرانی از او برجای مانده ایادی را معروف و مشهور دارند و در مناجاتی که از قلم غصن اعظم عبد البهاء در حقیقت صدور یافت چنین مسطور است :

” و بهذا الاثناء طرق سامعی نعی من کان ایادی امرک فی ارض الطاء الرجل الجلیل والخبیر النبیل السّالک فی سوا السبیل الهادی الی الصراط المستقیم النّاشر لنفحاتک بین المخلصین و الصّابر علی بلائک بین المضطهدین ربّ انّه قضی اّیامه ثابت القلب جازم العزم مطمئنّ النفس مستبشر الرّوح طلیق اللسان بدیع البیان قوی البرهان بالروح والرّیحان و کم من لیال یا الهی قضاها تحت السّلاسل و الاغلال و کم من اّیام تکبّد الاحزان و الآلام فی بطون السّجون الشّدیده الظّلام و هو شاکر ل لطافک و صابر علی بلائک و مطمئنّ بذکرک و ناشر لنفحاتک ربّ انّه لم یفتر فی تبلیغ کلامک البلیغ ولم تأخذه لومة لائم لئیم و هو تحت وثاق شدید و کبول من حدید و یناجیک و هو تحت السّیف و السّنان و یقول یا ربّی الرّحمن فدیتک بروحی و نفسی

والجنان ان هذا لبلاء اعده موهبة كبرى لانه في  
 سبيل محبتك الى آخر البيان .... " ۲۷ رجب ۱۳۲۷  
 دیگر از متقدمین ثابتین طهران حاجی ملا علی اکبر  
 حاجی آخوند - ایادی امرالله شه میرزادی سابق الوصف  
 دربخش ششم چنانکه آوردیم درسال ۱۳۰۹ درحبس انبار  
 طهران بود و همینکه مستخلص شد چندی درطهران زیست  
 آنگاه عزیمت عکا نموده بزیارت حضرت غصن اعظم درسنه ۱۳۱۲  
 رسیده اطلاع مخالفت و نقض میرزا محمد علی غصن اکبر و  
 همراهانش یافته از آن حضرت اجازت گرفته با وی ملاقات  
 کرده نصیحت گفت و مواعظ مخلصانه اش سودمند نگردید  
 پس از ایامی حسب اجازه بایران برگشته درطهران کماکان  
 قرار گرفته رایت عهد و میثاق ابهی مرتفع ساخت و بر مخالفین  
 و معارضین همی بتاخت و صمیمانه نصرت و حمایت نمود و مورد  
 حقد و حسد آقا جمال بروجردی و همرازانش گشت و الی  
 الآخر الحیات با استقامت تا مه در انواع خدمات روحانیّه  
 کوشید و حیات خود را در تبلیغ دوران و تعلیم و تشویق یاران  
 از رجال و نسوان بپایان برد و از روز فوز بایمان بدیع تایوم  
 وفاتش تقریبا پنجاه سال شد و شش بار دچار حمله و تعرض  
 افیاء گردید که سه نوبت از آن چنانکه شرح دادیم بحبس  
 شدید طولانی افتاده و بالاخره درسال ۱۳۲۸ در روز جمعه

چون از حمام بخانه برگشت ضعف مستولی گشته جان  
به جانان تسلیم نمود و جنازه اش را پس از چند روز احتفال  
سوگواری مجللاً معزّزا با اجتماع کثیر به امامزاده معصوم  
برده مدفون ساختند و از وی پسر و دخترانی برقرار ماند و  
الواح بسیار در شأنش صدور یافت منها از بیانات حضرت  
عبدالبها بعد از وفاتش :

۷ ربیع الثانی ۱۳۲۸ طهران حضرت ادیب دبستان

الهی علیه بهاء الله الابهی

هو الله

ای منادی پیمان نامهٔ اخیر رسید خبر صعود من ادرك  
لقاء ربّه فی الرفیق الاعلی حضرت علی قبل اکبر سبب حزن  
شدید گردید زیرا در عبودیت آستان مقدّس سهیم و شریک  
عبدالبها بود و در مدّت حیات در سبیل الهی معرض آفات  
آنی از خطر ایمن نبود و هر دم در تحت تهدید تیغ و شمشیر  
بود ولی ترس و بیمی نداشت و از یلایای عظیم حذر نمی نمود  
رشید بود و بی باک منیر بود و تابناک - بکرات و مرّات  
گرفتار شد و در تحت سلاسل و اغلال افتاد ابداً فتوری نیافر  
و مانند جبل عظیم در نهایت وقار و تمکین بود مدّت پنجاه  
سال مفتون ملکوت جمال بود و جانفشان در سبیل ذوالجلال  
بکرات و مرّات خود را فدا نمود و آرزوی مشهد فدا کرد.



طوبی له و حسن مآب عبدالبها را در این مصیبت تسلی آنست که یاران جدید بآن ثبوت و استقامت و قوت و معانت مبعوث گردند تا با ایادی امرالله در نشر نجات الله بکوشند متعلقین آن فائز بمحفل لقا را باید جمیع احببا تسلی دهند و نوازش نمایند و رعایت و خدمت کنند زیرا بازماندگان آن شخص بزرگوارند ...."

دیگراز سابقین بهائیان ساکن طهران که سابقه احوال در بخش ششم آوردم نیسر و سینا و عائله شان در محله معروف سرقبرآقا ( باغ فردوس ) سکنی داشتند یار و اغیار بآنجا زهاب و ایاب میکردند و آن دو برادر چنانکه نوشته ام در سده اصفهان سال ۱۲۹۲ اهالی بقیاد تملها برضد عقیده و رفتارشان هیجان و شورش کرده هر دو را محبوس نمودند و مدتی در حبس ظل السلطان بودند لکن رکن الدوله وسیله استخلاص فراهم کرد و پس از خروج از حبس از بلد سرگون کردند و چندی متواری و فراری بودند و پس از مدتی چون خواستند در وطن توقف نمایند اشرار شورش نموده ریختند خانه ایشان را آتش زدند و اموال را غارت کردند و بعد از این واقعه نیسر و سینا لا علاج ترك وطن مألوف کرده بطهران هجرت نمودند و متوطن شدند ولی خانواده در سده بودند و چندین سال تحمل صدمات کردند و مدتی

به حمام راهشان ندادند و اخیراً نفت ریخته درب حیاطشان  
را آتش زدند لاجلاج تدارك دیده نیمه شب از محل خارج  
شده بطهران رهسپار گردیدند در محله معروف سر قبر آقا  
(باغ فردوس) مسکن داشتند یار و اغیار بدانجا ذهب  
و ایاب میکردند و آن دو برادر برای تبلیغ همی سفر کردند  
و در سال ۱۳۱۱ با میرزا محرم در بلاد خراسان اسفار  
پی در پی برای تبلیغ نمودند و میرزا محرم بی پروا زمام  
زبان از دست داده مهر از گنجینه مقصود برداشت و مردم  
بانك شورش کشیده شکایت به مجتهد نموده هر دو را دستگیر  
کردند و پیاده اسیرا در جلو سواران راندند و در بحبوحه  
سرماي زمستان و شدت برف و بوران افتان و خیزان به  
تربت حیدریه رساندند و سینا از جهت ضعف بنیه اش مشقا  
شدیده دید و چون از حبس و خطر مذکور رهائی یافت  
قصیده ای سرود که مطلعش این است :

زهر هنر غم آن سیمبرس است مرا

بروزگار همین يك هنر بس است مرا

پس بتون و طبس و آن نواحی سیر و سفر کرده مراجعت  
بطهران نمود و بعد از توقف قلیل باز هر دو برادر متفقاً  
سفر تبلیغی دیگری را شروع نمودند و در سال ۱۳۱۲ با  
میرزا محمود زرقانی مدتی در رفسنجان تبلیغ کردند آنگاه

بکرمان شتافتند و چندی به تبلیغ پرداختند و مراجعت برفسنجان کرده از آنجا به یزد رفتند و در سال ۱۳۱۳ نیز با زرقانی در بلاد فارس بتبلیغ اشتغال نمودند و نیز قصیده ای را که مطلعش این است : " نگشود عقده غم مرا ز دل از تفرج دلگشا " در آنجا سرود و در مراجعت از شیراز چندی در اصفهان توقف کرده بطهران عودت نمودند و نیز باز سفری باتفاق میرزا محمود زرقانی به قزوین و حدود اخی کرد و باری دیگر هر دو برادر با زرقانی و میرزا محرم از طهران بیرون آمدند نیز بکرمان و رفسنجان و سینا بخراسان رفت و مدت اسفار متعاقب آن دو برادر در رفسنجان و کرمان و بلاد خراسان تقریباً سه سال شد و نوبتی دیگر بسال ۱۳۱۷ سینا در کرمانشاه برای تبلیغ بود و میرزا محمد رضا همدانی واعظ معروف و معاند امر بدیع از سفر کربلا عودت بکرمانشاه نمود و شعله فساد و طغیان اهالی رابسوی این طایفه برافروخت و پیوسته بر منبر مذمت و بدگوئی از این امر نمود و سینا و میرزا یوسفخان قزوینی ( وجدانی ) مکتوبی بحکمران نوشته از عواقب و مفاصد اعمال واعظ مذکور تذکر دادند و حاکم بتدبیر واعظ را ساکت و آرام کرد و او ناچار عزیمت طهران نمود و بمردم چنین گفت در اینجا نگذاشتند که بآمال و مقاصد خود برسند ولی خواهید شنید که در طهران

چه فتنه برای این طایفه برپاکنم . در آن هنگام سـینا  
 معروضه ای متظلمانه بمحضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء  
 فرستاد و دفع شرور واعظ را از احباً استدعا کرد و در اثری  
 که برایش رسید مسطور بود : " واعظ را عنقریب عزیزمقدر  
 اخذ فرماید " و واعظ پس از ورود بطهران و مزی ایامی  
 قلیل بیمار شد و مرض خوره دهان و گلویش را گرفت لسانش  
 بیفتاد و جانش برفت و همینکه خبر واقعه از طهران به  
 کرمانشاه رسید سینا ابیاتی انشاء نمود و احباً جشن گرفته  
 و خواندند و ابیات مذکور این است :

مفسد شش اصبعی بمرد علی

رخت بهفتم جحیم بررد علی

برسر منبر گشود لب بلامت

پنجه قهرش گلو فشرد علی

خواست زند صد مه ای بامر لاهی

لطمه ای از دست غیب خورد علی

ساغر عمرش بخاک تیره فرو ریخت

صافی اوشد بدل بدرد علی

گفت خبر میدهم بمرگ بهائی

خود بعضا زیل جان سپرد علی

( ۳۳۳ )

مرد بزودی زود حمد خدا را

سخره هر ترك گشت و کرد علیؑ

خواست کشیدن رقم بخون احبّا

در رگ او خون چو یخ فسرد علیؑ

مردن شش اصبعی چو پاد هیفش

زنگ غم از لوح دل بیسرد علیؑ

جانب ری رفت با شتاب ولیکن

گندم اقلیم ری نخورد علیؑ

خواست ز اسلام دم زند بجهنم

مالکش از ملحدین شمرد علیؑ

گو باحبّا صبا ز جانب سینا

مفسد شش اصبعی بمرد علیؑ

آنگاه خطابی از حضرت غضن اعظم عبدالبهاء رسید و امر

فرمودند که در طهران مانده بتبلیغ مشغول گردند و خانۀ

خود را که مشهور بحیاط باغ بود و آنحضرت بدیشان عنایت

فرمودند محلّ تبلیغ قرار دادند و در ایّام ولیالی مجالس

تبلیغیّه داشتند در تابستان وسط منزل را حصیر و فرش

گسترده دو صندلی مینهادند یکی در بالا و دیگری در پائین

جالس میشدند و با انجذاب و بلاغت و شجاعت تاّه تبلیغ

همی کردند و هر چند در عالم ظاهر وصل لقاء محبوب خود

نیافتند ولی در عالم روح و دل بقاء فائز بودند چنانکه  
از اثر صادر از قلم حضرت عبدالبهاء در جواب خواهش  
حضورشان مستفاد است و این رباعی را در این معنی  
گفته اند :

دل برده ز ما دلبر نادیده ما

باشد عجب این قصه نشنیده ما

او برده بصد هزار مکر از ما دل

با آنکه ندیده روی او دیده ما

و اعداء پیوسته بصد رفته و شورش و قلع و قمع ایشان  
برآمدند و نوبتی گروهی که سر دسته آنان چند تن از قاطر  
داران شاهی بودند بکوچه بابی مذکور هجوم نمودند و  
اتفاقاً عدّه ای از قزاق های بهائی اشتهاردی در آن هنگام  
بخانه د و برادر مذکور حضور داشتند و بمجرد شنیدن های و  
هوی از خانه بیرون دویدند و با کتاره آخته بر مهاجمین  
حمله ور شدند یکی از قاطر داران زخمدار شده و همه منہزم  
گشتند و یکی از ایشان دستگیر شد آخرالمرئیسشان  
بضراعت و شفاعت پیش آمد و پوزشش مقبول گردید و دستگیر  
را گرفته رفتند و غبار فتنه فرونشست و نیر و سینا شرح  
ما وقع را بحضرت عبدالبهاء نوشتند و از مردانگی هفت نفر  
قزاق مذکور که رئیسشان ابوالقاسم بیک اشتهاردی بود

توصیف نمودند و خطابی رسید که ملاطفت و عنایت بسیار در حقشان آورد و آن دو برادر بنوع مذکور قیام بتبلیغ داشتند و بعدا پاسبان مسلح درب خانه شان مراقب بود که کسی خیال فتنه و فساد ننماید و در محله کلیمیان نیز مجلس تبلیغ داشته نشر نفعات رحمانیه همی نمودند و سینا در اواخر ایامش بموجب امر کتبی حضرت عبدالبهاء سفیری برای تبلیغ بمانزدران نمود و در ایام سیر و سفرد آن حدود این قطعه را در ماده تاریخ بناء عمارت سعیدیه که سعید حضور از احباب بنا کرد بسرود :

سعید حضور آن سپهر سعادت

که فرخنده اخلاق و فرخ سرشت است

سرای سعیدیه از اهتمامش

بنا شد که دولت در او سرنوشت است

معطر شود هر مشام از شمیمش

مگرنافه چین در این خاک و خشت است

بداراد پاینده این خوش بنار

خدائی که خلاق هر خوب وزشت است

چو تاریخ او از خرد خواست سینا

بگفتا سعیدیه باب بهشت است ۱۳۳۲

و بالجمله آن دو برادر بنوع مذکور از وقتی که قدم در صراط

ی  
 مستقیم ابهی گذاشتند تمامت عمر را در نهایت تسلیم و رضا  
 بما قدرالله صرف خدمات امر ابدع ابهی نمودند و نیّر  
 متدرّجا چشمش آب آورده در چار فقر و تنگدستی شدید شده  
 خانه نشین گشت و سینا با اداره خدمات تبلیغیه و رسیدگی  
 باحوال برادر پرداخت و پس از مدّتی دوچشم نیّر را عمل  
 کردند یک چشمش روشن گشت ولی طولی نکشید که دوپایش  
 تا زانو خشک شد و بستری گردید و قوی تحلیل یافت و با  
 غایت فاقه و عدم پرستار و مستخدم از احبّاء واردین بکمال  
 مهربانی پذیرائی میکردند و از خدمات امریه دست نکشیدند  
 و کیفیت وفات نیّر چنین است که جمعی از احبّاء نزدش  
 بودند و در حال ضعف صحبت امری میکرد و اقتدا سخنش  
 بنام ابهی رسید و گفت حضرت بهاء الله و کلمه میفرمایند را  
 نگفته جان بجانان خویش تسلیم کرد و مقبره اش در قبرستان  
 بیرون دروازه عبد العظیم طهران موسوم به چهارده معصوم  
 میباشد . و سینا در بیان ماده تاریخ وفاتش این قطعه  
 گفت :

سیرد ویست وهفت از پس الف

شنبه چارم وهشت شعبان

سال مرغ و دوم سنبله مه

رفت نیّر بسوی باغ جنان



( ۳۳۷ )

و عندلیب شهیر لاهیجانی در مصیبت وفاتش قطعه ای گفت که  
دو بیت آخر و ماده تاریخ چنین است :

تاریخ سال رحلت او عندلیب زار

پرسش ز پیشگاه خدای ودود کرد

ناگاه شد برون (ملکی) پس بناله گفت

۱۳۲۷ = ۱۰۰ - ۱۴۶۷  
نیر با آسمان حقیقت صعود کرد

و از ظلم حضرت غضن اعظم عبدالبهاء زیارتنامه در حق وی  
صدور یافت که از آن جمله چنین مسطور است :

" ولم یفتّر لسانك عن ذکر الله بل واصلت اللیل  
بالنهار و بینت لهم الاسرار و اظهرت لهم الآثار و اطلعت  
لهم الانوار ولم یزل کان یشطک الالطاف و تنزل لك الآیات  
من بدیع الاوصاف و یخاطبک رب الطکوت خطابا ینجذب  
به قلوب اهل اللاهوت حتی توارى نیر الآفاق فی سحاب  
الجلال مرکز انوار الجمال فثبتت علی الميثاق و کرهت اهل  
النفاق الخ ..... "

وسینا بعد از برادر با وجود ضعف پیری و بیماری و با  
شدت فاقه و دست تنگی بنوع مذکور مستغرق خدمات امریه  
و تبلیغ بود تا در سال ۱۳۳۶ پسر ارشدش آقا سید محمد رضا  
که عهده دار مصاریفشان بود وفات نمود و در حالیکه قرین  
بستر ناتوانی بود گریه و بیتابی کرد و ایامی چند طول نکشید

که از اینجهان پرعنا بعالم راحت و رخا شتافت و درایین هنگام هفتادسال داشت .

وخواهرشان که لختی از منظوماتش ثبت کردیم و اخت نیّر و سینا رقم میکرد تولدش در رسده درحدود سال ۱۲۶۷ شد و ایمانش باین امر مانند والده شان بواسطه اخوان برقرار گردید و باتفاق برادر بسال ۱۳۱۳ که از شیراز عودت میکرد رهسپار طهران گشته ساکن شد و اشعارش مشهور است و مرثیه مؤثره ای که درغیت جمال ابهی سرود متداول بین احباب بود و بالاخره درشب دوشنبه چهاردهم جمادی الاولی ۱۳۳۱ که اول عید رضوان بود در سن شصت و پنج سالگی درگذشت و قرب مقبره نیّر مدفون گردید و تاریخ وفاتش را سینا چنین گفت :

هزار و سیصد و سی و یک از سنه هجری

دوشنبه چهاردهم از جمادی الاولی

بلیل اول رضوان مطابق اوتةئیل

بشد ز دار فنا اخت نیرو سینا

و حرم نیز دختر عمومیش بود و چنانچه آوردیم از آغاز اقبال آن دو برادر بدین امر در کمال رشادت و قوت قلب مساعدت و خدمت نمود تا در طهران بجهان باقی رفت و حرم سینا دختریکی از متمولین با حکم و اقتدار قریه بود و بواسطه

شوهرش فائز بایمان گردید و پدر و برادرانش هر قدر کوشیدند دست از شوهر نکشید و بطهران نزد شوهرش شتافت و تا آخر العمر با وی بود و چهل یوم قبل از وفات وی از این عالم درگذشت و پسر ارشد سینا چنانکه نگاشتم آقاسید محمد رضا نام داشت و با تجارت و صناعت<sup>۹</sup> احترام زندگانی کرد و با پدر و عائله مساعدت نمود تا بتبلیغ و خدمت امرابهی پردازند و چنانکه نوشتیم در سنه<sup>۹</sup> وفات سینا بچند یومی قبل از آن درگذشت .

و پسر دوم سینا آقاسید جلال در هنگام بلایا و مهاجرت پدر و عمو و عائله شان بطهران شش ساله بسود تحصیل قرائت و کتابت فارسی در طهران نزد آقامیرزا نعیم کرد و ادله و براهین و مقدرت برتبلیغ را در حوزه درس<sup>حج</sup> صدر همدانی چنانکه مینگاریم حاصل نمود و چند سال به تجارت کوشید و معذک در اجتماعات احببا و اقدامات تبلیغیه خدمت کرد آنوقت با آقاسید حسن هاشمی زاده سیر و سفر تبلیغی پیش گرفت و با آذربایجان و کردستان رفته تحمل متاعب نموده موفق بانجام خدمات روحانیه گشتند و سفر بحیفا کرده ایامی چند بشرف حضور حضرت غصن اعظم عبدالبها<sup>۹</sup> فائز گردید و مراجعت بایران نموده حسب الامر باصفهان بخدمت تبلیغیه رفت و دو سال تقریبا در آنجا

اقامت کرد آنگاه بطهران عودت نمود و بقزوین و رشنت  
 شتافت و بعد از انجام خدمات بطهران برگشت و با آقا  
 میرزا حاجی آقارحمانیان سنگسری به کاشان و عراق و  
 اصفهان شتافت و دو سال در آن حدود قیام بنشر نفعات  
 روحانیه نمودند پس عودت بطهران کرد و باری دیگر  
 بآذربایجان رفت و دچار تعرض و شورش متعصّبین گردید  
 و حکومت امر بخروج داد پس از آنجا به قفقازیه شتافت و  
 چندی در آن حدود بتبلیغ پرداخت و باری دیگر بارض  
 حیفا رفته بحضور در محضر حضرت عبدالبهاء مشرف گشت  
 و مأمور بعودت و سیر و سفر در ترکستان و قفقازیه و روسیه  
 گردید و لذا در سال ۱۳۳۳ به عشق آباد برگشته بخدمات  
 مذکوره پرداخت و در سال ۱۳۳۶ در عشق آباد با کریمه  
 حاجی احمد راستانی یزدی متزوج و مقیم گشت و بعد از  
 دو سال بنای سیر و سفر در خراسان و گیلان و مازندران  
 نهاد و بالاخره در قریه علی آباد قرب مقبره طبرسی در یوم  
 پنجشنبه ۲۲ محرم سال ۱۳۴۴ حادثه ناگهانی برایشان  
 رخ داد و با تب خفیف و رفتن حمام و تناول قرص دوائی ناگهان  
 وفات نموده مدفون گردید و در حین وفات هنوز چهل و چهار  
 سال بیش از مراحل عمر راطی نکرده بود .

پسر سوم سینا آقاسید حبیب الله سینا معروف و دخترش

بکیمه خانم مشهوره بمعلمه خسانم متولد سال ۱۲۹۶ در سده در هنگام مهاجرت پدر و عم و عائله شان بطهران هشت سال داشت و تحصیلات فارسیه نزد آقامیرزانعیم کرد و چون بهائیان در طهران بسال ۱۳۲۴ مکتبی برای دوشیزگان تأسیس نمودند در مکتب مذکور بتدریس و معلمی پرداخت و ضمناً نزد حاجی شیخ زین العابدین یزدی نیز مشغول گردید و مدتی خدمت شیخ عبدالمجید فروغی صدیق العلماء عربی خواند و چون خطابی از حضرت عبدالبهاء در تشویق بتعلیم و تدریس رسید بهائیان مکتب بجا گذاشته مدرسه ای در سمت دروازه شاه عبدالمعظم تأسیس کردند و مدرسه تربیت تأسیس شد که دارالتعلیم اول را شعبه ای از آن قرار دادند و معلمه خانم در مدرسه تربیت سه سال و نیم مشغول تعلیم و تدریس گردید پس کلیه نه سال در طهران بشغل تدریس پرداخت و چون در سال ۱۳۳۰ مدرسه اناثیه در عشق آباد تأسیس گشت و اندک اندک وسعت حاصل نمود در آنوقت معلمه بهائیه در روسیه وجود نداشت بمعرفی آقا شیخ محمدعلی دعوت و در سال ۱۳۳۴ بعشق آباد هجرت کرد و بتدریس دوشیزگان مشغول گردید و بخدمات امریه دیگر هم میپرداخت و از آن بزرگوار و خواهر خاندان سینا در این امر تأسیس

گردید و اخلاف نیر و سینا نام آن د و مبلغ صبور و ستمکش  
 امر ابهی و ناشرین انوار عهد و میثاق را محفوظ داشتند  
 ویی ایشانرا در خدمات روحانیّه گرفتند و معلمه خانم مذکور  
 نیز ابیاتی بسیار در مدح و ثناء این امر بسرود و پسر  
 ناکامش که در آغاز جوانی دچار مرضی سخت و بستری گشت  
 و جام اجل را بسرکشید اشعاری دال بر غایت شوق و انجذاب  
 بسرود .

وازنیر و سینا قصائد و غزلیات و رباعیات و غیرها  
 بسیار برجای مانده که برخی از آنها را بشرکت و کثیری را به  
 انفراد و اختصاص سرودند . و از قصائد نیر این قصیده  
 میباشد :

|                              |                            |
|------------------------------|----------------------------|
| خوش بشنو از طیور سدرهٔ اعلیٰ | نفحه بسم الله البهی الی    |
| قد ظهر المنظر الکبیر الاکبر  | قد برز المظهر العلی الی    |
| ها متمسک مشو باسم که گردید   | جلوه گراز شرق اسم شمس      |
| خامهٔ فطرت بلوح سازج قدرت    | شد متحرک باذن مالک انشاء   |
| وجه خدا منجلی بساحت اقدس     | شمس لقا جلوه گرز مشرق عکا  |
| برشجر اخضر بقا مترنم         | طائر روحا بلحن ابد عاحلی   |
| وجهه غیبیه بین بارض مقدس     | جلوه نوریه بین بیقعهٔ نورا |
| ازم اسرار گلشنی برآمد        | رته انت البهی بالسن فصیحی  |
| یا ملاء الارض هللوا و تغنوا  | سوف تروا گل الارض جنت الی  |

( ۳۴۳ )

طیر بقا میکشد صغیر هو الهو

مرغ وفا میزند صدای انا الهـا

ها که مشرف نمود عرصه عالم

ها که مزین نمود ساحت غبراء

محبی روح آخرین معلم عیسی

مصلی نار یقین مگم موسی

از غمرات فنا نجات کجا یافت

هر که نشد راکب سفینه حمراء

زد چو سرافیل عشق صور محبت

شد بمقابر نفوس میتـه احیاء

مرتفع از صوت جانفزای الستش

صوت بلی از همه جوارح و اعضاء

از جلوات جمال شمس مجلی

شد همه زرات کائنات مجلی

وز شجر نار و نور کوکب درّی

انفس و آفاق شد زجاج مصقّی

ناظر حقّ شو بعین حقّ که به بینی

صرف خدا را بمرش جسم خود آرا

انت محیط علی الرّ فارف الامنع

انت ملیک علی ممالک الاسماء

( ۳۴۴ )

ذات تو از غیب و شهود مقدّس

وجه تو از سرّ و از ظهور مبرا

در همه دوری شمس غیب بقا را

فیض لقای تو بود غایت قصوی

وجه تو از کثرت ظهور مستر

ذات تو از غایت بروز مخفی

هائ بهاء تو شد در اول توحید

منفی لائیکه بود بر سر الا

ذات تو چون وجه بی‌مثال تو واحد

وجه تو چون ذات بی‌زوال تو یکتا

طوطی طبعم بوصف شده ابکم

بل شود از مدح ابن ناطق و گویا

آنکه بود حجّت و حقیقت اعظم

و آنکه بود آیت و هویت کبری

جذب احد طایر هوای هویت

سرّ صمد سایر دینی فتدلی

مطلع انوار را تشعشع اول

لجّه اسرار را تلجلج اولی

جوهر احببت کنز معنی کنت

ابن اب‌روح غصن اعظم ابهسی



( ۳۴۵ )

جلوه ای از وجه اوست لاله‌احمر

نفحه از شعر اوست سنبل بویا

شهد و شکر بی لقای اوست روانسوز

حنظل و سم باولای اوست گوا را

واله و حیران و محو و مات و فنایش

آدم و نوح و خلیل و عیسی و موسی

ای یداللهی تو رازق عالم

وی فم ربّانی تو خالق اشیاء

جذبه شوق بقلب کلّ قبائل

آتش عشقت بجان کلّ پرایا

قول تو از یاد برده مصحف و تورات

فعل تو بر باد داده زند و اوستا

اسم تو از هم گسسته هیکل و زنار

رسم تو بر هم شکسته دیر و کلیسا

ازن تنزل ز مالک قدرش نیست

گر ننماید قضا رضای تو اَمْضَاء

ابن الہا بجز تو غصن معظّم

کیست شفیعم در این قیامت عظمی

هست کمین بنده را رجای عنایت

از شه ابھی زدست خطّ مہّی

کن توشفاعت بنزد طلعت محبوب

بلکه ز رحمت کند ضجیح من اصفاء

چونکه بعالم در این دو روزه حیاتم

نیست مرا غیر از این مرام تمنا

گر نمائی قبول خاک سیه باد

بر سر دنیا و زندگانی دنیا

حرمت انوار آفتاب جمالت

نیر بی نور را تو نور ببخشا

ایضا :

گر بجسم ناتوان باشد هزاران جان مرا

تنگ باشد گر نباشد قابل جانان مرا

جان من زینده باشد گر بود ایثاریار

بی نثار دوست در تن می نزیید جان مرا

طره آشفته و موی پریشانش مدام

که زغم دارد پریشان گاه سرگردان مرا

موی او چو گان و دل چون گوست در میدان عشق

در چنین میدان خوش است اینگوی و این <sup>چوگان مرا</sup>

تا شدم در کشور جان آشنای کوی دوست

صحبت بیگانگان بر دل بود سوهان مرا

چونکه میل آن کمان ابروست بر آزار من

خوش بود بردیده از تیر قضا مژگان مرا

( ۳۴۷ )

ایکه گفتی جای درویرانه باشد گنج را  
کنز مهراوست مخفی در دل ویران مرا  
در رهش افتاده ام چون در دهان ازدها  
کی دگر باشد هراس از شیر شاد روان مرا  
اینقدر بگذشته از سراب در دریای عشق  
که بود از قطره کمتر لجه عمّان مرا  
سجن عکا تا مقرّ عرش رحمانی شده  
گردش دوران در افکند است در ایران مرا  
یوسف ماهر کجا باشد بود مصر عزیز  
هست یکسان کنج زندان و چه کنعان مرا  
نیست در دل خوف و بیم از بیم شیطان <sup>حیم</sup>  
زانکه بر اهریمنان بخشد ظفریزدان مرا  
دوره دیگر رسید و صبح محشر شد پدید  
لیل شام هجران دلبر نشد پایان مرا  
جوهر آیات ربّانی کتاب عهد اوست  
جان گروگان است بر آن عهد و آن پیمان مرا  
بعد سلطان قدم معبود غصن اعظم است  
بیرضای اعبادت نیست جز عصیان مرا  
گرم عالم مالک ملک جهان گرم چه سود؟  
بی عنایات بدیع او بود خسران مرا

حَبّ او آرد نعیم دلگشایم در جحیم

مهر او سازد بهشتستان در آن نیران مرا

بی حضور انورش گلشن مرا چون گلخن<sup>ست</sup> مرا

بی حریم اقدسش دوزخ بود رضوان مرا

خواستم بر پرایگاه بندگانش بی برم

تا ابد انگشت حیرت هست بردندان مرا

یافتم از دفتر توحیدش آثار احد

گشت این برهان قاطع برهان مرا

قبله ابروی او میزان کفر و دین بود

کز توجه گشته روز از کفر بر ایمان مرا

تا ابد دیگر نام نام جنت بر زبان

گردهد بر دوزخ آن سلطان جان فرمان مرا

ایخدنک عشق شو هم درد وهم داروی<sup>من</sup>

وی سرشک هجرشو هم زخم وهم در مان مرا

خسروا شاهها خدیوا ذوالجلالا از کرم

گاهگاهی یکس نظر کن از ره احسان مرا

توسلیمانی که دریایت بود در آستین

من همان مورم که باشد شبمی طوفان مرا

توشهنشاهی که خورشیدت بود در آستان<sup>ت</sup>

من کمین عبدم که باشد ذره کیوان مرا

تابسر از بندگیت هست تاج افتخار  
 بارد شواریش بر سرافسرخاقان مرا  
 نیرا تا دستم از دامان قریش کوتاه است  
 ز آب دیده حسرت دریا بود دامان مرا

ایضا :

تا که دست بندگی بردامن دلبر زدم  
 پای آزادی بفرق کفرودین یکسر زدم  
 تازحاک درگهش جستیم آب زندگی  
 طعنه ها از این شرف بر آب اسکندر زدم  
 تا شدیم آشفته زلف پریشان نگار  
 دل بدریا سر بصرها پا بخشک وتر زدم  
 بر خیال تیر مزگان و خم ابروی دوست  
 سینه بر تیر بلا و بوسه بر خنجر زدم  
 راکب فلک وفا بودیم در دریای عشق  
 در میان موج غرقاب بلا لنگر زدم  
 از شرار نار عشق آتشین رخساره ای  
 چون سیاوش خویش را بر شعله آذر زدم  
 کام ما چون گشت حاصل از لب شیرین او  
 تیشه بی حاصلی بر ریشه شگر زدم

( ۳۵۰ )

مطرب ما از عراقی کرد آهنگ حجاز

ماه‌م از شورمخالف نغمه دیگر زدیم

عقرب زلف کجش مارا چنان افسون نمود

کز تو گل دست قدرت در فم از در زدیم

طایر پرسته‌ای بودیم دور از آشیان

بال بگشودیم ویراج محبت پر زدیم

دفتر توحید را خواندیم در دیوان عشق

پس قلم برد و هر دیوان و هر دفتر زدیم

می گرفتیم از کف ساقی بزم لا مکان

سنگ عسرت بر صراحی و خم ساغر زدیم

با وجود گنج وصل و کیمیای قهراو

سکه محو و فراموشی به سیم و زر زدیم

بود بر روی زمین از لشکر نفس و هوی

ما ز فر دست بر قلب چنین لشکر زدیم

از تماشای گل رویش بهر طرف چمن

چشم بر هم از تماشای گل احمر زدیم

تاری آوردیم از چین سر زلفش بدست

نکته مشک تتار و نحه عنبر زدیم

سالها نگشود بر ما کس در بیت الحرام

در حریم کعبه دل حلقه برد زدیم

قطره ها بودیم لیک از فیض بحر کبیریا  
 موج هابیر اوج این نه طارم اخضرزدا  
 ذره ها بودیم لیک از یرتو سلطان نور  
 در فلک پهلو بخورشید و مه انور زدیم  
 مورها بودیم و از فر سلیمان زمان  
 پنجه اندر پنجه صد بیشه شیر نوزدیم  
 چون ندای ربکم در داد سلطان الست  
 نغمه قالوا بلی از چرخ بالا تر زدیم  
 تا غلام درگه شاهنشاه ابهی شدیم  
 هر یک اندر ملک آزادی بسرافسر زدیم  
 سر بخاکپای او سودیم چون از روی مهر  
 پا از این گردن فرازی بر سر اخترزدا  
 ز آن رخ جنت فروز و لعل گوهر آفرین  
 پای استغنا بفرق جنت و کوثر زدیم  
 زابر رحمت غرقه در دانه ایمان شدیم  
 وز تبسم برق حیرت بردل کافر زدیم  
 نیرا تابندگی غصن اعظم کرده ایم  
 خنده از تابندگی برخسرو خاور زدیم

~~~~~

(۳۵۲)

اگر چه در نظر مردم جهان خوارم
هزارشکر که آن گلرخ است غمخوارم
از آن بهر دو جهانم ز نار و نور آزاد
که در سلاسل گیسوی او گرفتارم
ریوده است زمن چشم نیم مستش خوا^ب
بدین قضیه گواه است چشم بیدارم
من آن زمان که بآن دلنواز دل بستم
بجان دوست که از غیر دوست بیزارم
نسیم نکهتی از تار گیسویش آورد
مشام آبیده ناخوش ز مشک تا تارم
گل من آمده باطلعت جهان افروز
مخوان بغصل بهاران اسیر گلزارم
ز راه عشق دل آزرده چون شوم هیهات
اگر گذارد مریخ پا به پیکارم
من آن نیم که سر از تیر فتنه بر تابم
اگر جهان همه یکدل شود بر آزارم
بشهر عشقم سود اگر محبت یار
که نیست غیر متاع و فایا بیازارم
عجب تر آنکه بقطب مدار و مرکز عشق
مدام ثابت و سیار همچو پرگارم

(۳۵۳)

گدای کوی نشینم ولی زهمت دوست

کجاخیال زر وسیم و فکر دینارم

فقیر فانی باب جناب محبوسم

گدای دانی درگاه حضرت یارم

من آنزمان که بکنج سلوک بنشینم

زفخر پای بفرق طوک بگذارم

بگو به شیخ مسلمان و راهب ترسا

الابدیر و حرم کی بود سر و کارم

نه بنده حجرستم نه خادم ناقوس

نه بند سبجه و نه پای بند زنارم

کتاب عهد بهارا بمهد و میثاقش

بصد هزار زبان در مقام اقرارم

چو بندگی مهین غصن اعظم امر است

بروزگار چه حاجت دگر بدی یارم

اگر بچرخ زمین گوید و زمین را چرخ

مطیع حضرت یارم نه بند افکارم

سرمن است چو برآستان سرّ اللّٰه

در آستین همه بنهفته گنج اسرارم

شهنشهی که بدورش شهیر دورانم

مهین مهی که زورش غریق انوارم

(۳۵۴)

زحکمتش نکنم حکمت روان خالی
درافکند اگر چون خلیل در نام
مراسم نام اب و ذکر ابن ورد زبان
اگرچو عیسی مریم زنند بر دارم
ز نام روح فزایش همیشه خرسندم
ز جام مهر و وفایش همواره سرشارم
بخاکپایش جان دارم بود آسان
ولی زفرقت او زندگی است دشوارم
گهی چو بادیه بخمخانه غمش مستور
گهی چو گل شده رسوای کوی و بازارم
اسیر بند نگارم ولی جهانگردم
فقیر درگه یارم ولی جهاندارم
بپیش شمش وجودش چو زره نابو دم
ولی زیرتو او آفتاب نووارم
بنزد قلزم جودش چو قطره مفقودم
ولی زموهبت او چو بحر زخارم
شها ز جلوه خورشید رحمت عامت
چو عید رضوان روشن بود شب تارم
دل شکسته تراز موی دلبر است اما
پی بنای قلوب شکسته معمورم

بملك جان چو امیری چه غم زشمشیرم؟

بشهر دل چو تو یاری چه غم زاغیارم؟

زشرق جود تو هر ذره است خورشیدم

زکأس فضل تو هر دانه است خروارم

زقرب و بعد تو گاهی جوان گهی پیرم

زجام عشق گهی مست و گاه هشیارم

زاشتیاق جمالت بسان شطرنجـم

در انتظار لقایت چو نقش دیوارم

اگر برانیم از در زلیل و درویشـم

اگر بخوانیم از نو ستوده سالارم

امیدوار از آن خامه در ربخشـم

در انتظار از آن نامه گهریارم

نمود تابش مهر تو جلوه ای بوجود

زروی آینه دل زدود افکارم

روابود که ز گفتار لب فرو بندم

سخن ز قول نرانم که اهل کردارم

چگونه دم ز شنایت زنم که در این سر

فکنده پی ز تکاپو براق افکارم

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست

که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم

(۳۵۶)

ست
در این مقام شها چون سبیل مسدودا

چه سود اینهمه بیهوده نظم و اشعارا؟

به پیشگاه تو نیر اگر عزیز افتد

چه غم که در نظر مردم جهان خوارم

ایضا :

از فراق روی مویش در تب و تابم هنوز

ز
زاشک چشم و آب دل در آتش و آبم هنوز

حلقه ها بر در زدم در آرزوی روی ست

ز
شاهد مقصود نگشوده برخ بابم هنوز

ب
ناگهان دیدم شبی روی دلارایش بخوا

هنوز
روز و شب از این طمع پیوسته در خوابم

روز اول قطره ای نوشید ماز دریای عشق

روزگار آخر شد و از قطره سیرابم هنوز

سالها بگذشت و من سرگشته در بحر طلب

در بی غواصی آن در نایابم هنوز

زاشتیاق عارض چون آفتاب آن صنم

کنج غم با چهره زرنگ چو مهتابم هنوز

خاک پای غصن اعظم هست اکسیر مراد

من بحسرت گرد عالم کیمیا یابم هنوز

(۳۵۷)

نیر ابروی او با آنکه محراب دعا است

ای عجب ناکام از این پیوسته محرابم
هنوز

ایضا :

بچین زلف سیاهش سر سفر دارم

عجب رهی کج وهاریک در نظر دارم

به پیش ناوک ابروی آن کمان ابرو

ز شوق مرد مک دیده را سپردارم

مراکه روی تو خورشید عالم افروز است

شبان تیره کجا حاجت قمر دارم

بخاک راه گذشتی و سالها بگذشت

هنوز چهره بر آن خاک رهگذر دارم

رخ تو چون گل و شمع بود بشام و سحر

ز درد بلبل و پروانه من خبر دارم

ببین بچشم خود ای آسمان که من بزمین

بتی بجلوه ز ماه تو خویتر دارم

بکیش اهل نظر ننگ عاشقانم اگر

بغیر روی تو بر دیگری نظر دارم

لب تو چشمه حیوان بود ولیک چه سود؟

که من زغصه لب خشک و چشم تر دارم

(۳۵۸)

براه حضرت عبدالبهاء به ملك وجود

برهنه پایم و تاج شرف بسر دارم

و از رباعیات سیناست :

سلطان بقا شهنشہ غیب و شہود

این مزہ طراز لوح اقدس فرمود

دریای وصال چون فروشد بایست

رو جانب من ارادہ اللہ نمود

ایضا :

دل ناله و فریاد کنان گشت بسی

شاید رسدش دست بدامان کسی

جز حضرت من ارادہ اللہ بجهان

نه داد رسی دید و نه فریاد رسی

واز قصائد نیراست : هو الاعظم

مطرب میثاق زد در پرده نای بندگی

آید از هر بند بند نی نوای بندگی

ساقی بزم عبودیت زمینای قدم

ریخت در ساغر شراب غم زد ای بندگی

شد بهار قدس روحانی بمعالم جلوه گر

سبز و خرم گشت باغ دلگشای بندگی

(۳۵۹)

میچکد از ابر روحانی بطرف بوستان

ژاله های بندگی بر لاله های بندگی

مرغ در هر گلستان نالد بلحن چاکری

سرو در هر بوستان بالدبپای بندگی

میرسد از موج دریا صوت رقیت بگوش

آید از هر پشت و هر بالا صدای بندگی

هدهد کوی سلیمانی د مادم میرسد

با پیام آشنائی از صبای بندگی

باشکوه فریزدانی نهنگ بحر عشق

میکند در قلزم وحدت شنای بندگی

آن طبیب جمله علتها کنون بخشد شفا

جسم معلول جهان را از دوائ بندگی

در حقیقت بهر تقلیب نحاس قلب ناس

نیست اکسیری بغیر از کیمیای بندگی

میرد از خلق عالم قلب چون فولاد را

حبذا بر جاذبه آهن ریای بندگی

میدهد از ساغر پیمان بظلمات جهان

خضر جان بر تشنگان آب بقای بندگی

هیکل بی روح عالم را ز نو بخشید روح

جان فدای این ندای جانفزای بندگی

(۳۶۰)

با ید بیضای موسی رهبر طور تقی
آمد از فاران قدرت با عصای بندگی
شد از آن اصل قدم فرع عبودیت علم
سود چون شمس ضحی بر سمای بندگی
کنز مخزون چون که رخ در پرده غیبت
سر مکنون سر بر آورد از رادای بندگی
شد بقاف عزّ چو عنقای ربوبیت نهان
سایه گسترگشت بر سرها همای بندگی
از مقامات عبودیت کسی آگاه نیست
حضرت عبد البهاء داند بهای بندگی
بندگی بندگانش را نموده اختیار
الله الله تا کجا باشد وفای بندگی
مرکز میثاق ابهائی مبدل کی کند
بر سریر کبریائی بوریای بندگی
تا که دم از بندگی زد حضرت عبد البهاء
جوهرزات قدم دارد هوای بندگی
گشت از این بندگی حصن الوهیت متین
آفرین بر پرنجه معجز نمای بندگی
طلعت ابهی بر اورنگ الوهیت متین
مکی عبد البهاء بر متگای بندگی

(۳۶۱)

بندگی بگزیده بهر خود که آموزیم ما
راه و رسم بندگی زان پیشوای بندگی
معرضین را در الوهیت بود چون و چرا
لب ببندای غافل از چون و چرای بندگی
چشم پاک شه شناسی بازکن تا بنگری
شاه اقلیم بقا را در قبای بندگی
اینچنین رقیتی ناریده چشم روزگار
ابتدای بندگی تا انتهای بندگی
باچنین رقیتی از حضرت مولی الوری
کی سزد دیگر کسی را ادعای بندگی
ها ببین در آسمان عهد سلطان بها
جلوه بر خورشید میخشد بهای بندگی
در طریق بندگی از خویش میاید گذشت
از خودی بیگانه باید آشنای بندگی

نیرا غیر از عبودیت مگو اوصاف دوست
زانکه مقبولش نیفتد جز ثنای بندگی

و از اشعار اخت نیروسینا در وصف میرزا محمود فروغی محض
نمونه آنست : هوالمحمود فی فعله :

جلوه‌گرگشت طلعت محمود	از خراسان ز فیض ربّ ودود
کز فروغ این فروغ جلوه نمود	چشم احباب جطه روشن شد
محض تبلیغ خلقتش فرمود	حضرت من اراده الّلهی
زنگ غفلت زسینه‌ها بزدود	از بیانات روح افزایش
مردگان راتمام زنده نمود	از دم روح بخش چون عیسی
در حقیقت چو نغمه دادود	نغمه جانفزای او باشد
زانکه با اوست دست ربّ جنود	تن تنها دلیر و صف شکن ^{ست}
از نصارا و از مجوس و یهود	رهنمای تمام خلق بود
ثانیش کیست در سمات و وجود	مثل او نیست در شجاعت و فضل
طائف و سرد و تیره و مخمود	جمله احباب ارض طابوند
از دم او که هست نار و قود	همه گشتند شعله شرّار
حال هستند آتش‌بسی دود	قبل بودند دود بی آتش
بگذشتی زهرچه بود و نبود	ایکه بهر رضای سرّ الله
یک مبلغ نیامده بوجود	چون تو از بد و امر تا بکنون
غیرا و صاف حضرت موجود	هیچکس از لب تو نشنیده ^{است}
از ره صدق این سخن بسرود	فانیه اخت نیر و سینا

در زمانه اگر مبلغ هست

هست محمود عاقبت محمود

دیگر نعیم که نیز از اصفهان با مشقات بسیار چنانکه

در بخش ششم آوردیم مهاجرت کرده بنوع مذکور وارد طهران

گشت و در کوجه باغ معروف که محله جمعی از احباب و محل اجتماع احتفال بود بحجره محقری اقامت جست و بکتابت واستنساخ الواح و آثار و تدریس و تعلیم عربی و فارسی ببرخی از نوپا و گان احباب اشتغال نمود و بدانچه از نقود بدست آورد قناعت کرده در عین حال در حجره خود محفل تلاوت کلمات و آیات و ذکر حجج و بیانات مرتب داشت و با چهره بسام و لسان و خلق شیرین با اطلاعاتی که از کتب مقدسه و اخبار مأثوره ویرا بود بتبلیغ بیگانگان و تعلیم آشنایان پرداخت و زنی از خاندان بهائی اختیار نمود و متدرجاً امور معاشش مرتب گشت و در سفارت انگلیس بتدریس فارسی مشغول گردید و اعضا سفارت علاقه با اخلاق و احوا^{کش} حاصل کرده مجذوب اخلاق دلنشین و کلمات شیرینش شده و او را بدینوسیله خانه های متعدد و نقود کافیه بدست آمد و تا آخر الحیات بخدمات در این امر قیام داشت اشعار میسرود و رسالات تألیف مینمود و نونها لان را علم تبلیغ میآموخت تا در نهم جمادی الاولی سال ۱۳۳۴ درگذشت و در بقعه اما مزاده معصوم مدفون شد و از او خاندان محترم نعیمی در این امر برقرار گشت و الواحی متعدد در حق وی از قلم ابهی و حضرت عبدالبهاء صدور یافت و از آثار منشور نعیم رساله استدلالیه در جواب حاجی میرزا حسن صفیعلی شاه

ورساله ای در جواب مباحث ادوارد برون انگلیسی و رساله
نتیجه البیان در اثبات امر من یظهره الله الابهی و رد
میرزایحیی از طریق بیان و نیز رساله استدلالیه اخری که
بنام بهائیه معروف است و در اشعار نعیم تخلّص نموده
بدین نام مشهور شد و قریحه سیّاله و سلامت و عذوبت
کلامش منکری ندارد و در بخش از استدلالیه منظومش و قصیده
صیغیه و اشعار آبدارش که مانند لغالی شهوار میدرخشد
زیب قلب و لسان و دامن بهائیان میباشد و استدلالیه
منظومه مذکوره دوبار بطبع رسید و از غایت اشتها احتیاج
بذکر ندارد ولی محض آنکه ترجمه حالش از آن خالی ننماید
بند و بییتی چند را ثبت مینمائیم قوله :

عاشقان مژده دلستان آمد	روح بخش جهانیان آمد
مالك يوم دين امام مبین	صاحب العصر والزمان آمد
بانك جاء الرب از زمین برخاست	صیحه الحق از آسمان آمد
باکتاب جدید و شرع جدید	ظاهر آن هاشمی جوان آمد
اصل انسان مبین قرآن	صاحب حجت و بیان آمد
مهر و مه چون محمد و علی است	جمع شمس و قمر عیان آمد
العجل العجل برای که بود	عجلوا عجلوا همان آمد
برجهان نفخه حیات میدهد	بترن مردگان روان آمد

اسمعوا هیبنا نداء الحق

زهق الباطل وجاء الحق

(۳۶۵)

عاشقان را بزاهدان ششمار

کاین غم خویش دارد آن غم یار

آن بخون چهره شوید این از آب

سر دهد آن و این برد دستار

آن ره جان سپرد این ره نان

آن در دین زد این در دینار

میسرایند هر دو نکته عشق

این بالای منبر آن سر دار

زاهد از بهر زر کند زاری

عاشق از مال و جان بود بیزار

از بی سیم آن بنغمه زیر

واز غم یار این بناله زار

این شهیدی است صادق الاقوال

و آن حماری است یحمل الاسفار

این و بی یسمع و بی بیصر

آن و تعمی القلوب و الابصار

آن کسان اولیاء لله اند

که شهادت بآرزو خواهند

—————

(۳۶۶)

مطلع ذات کبریاست بهاء

مظهر آیت لقاست بهاء

نیک اگر بنگری بگل کتب

مقصد کل انبیاست بهاء

آنچه ذکر لقاست در قرآن

ابتدا تا بانتهاست بهاء

معنی آیت و اشرققت الا رض

من نور ربهم است بهاء

سرّ طه حقیقت یس

نور والشمس الضحی است بهاء

وعلی ربهم یقوم الناس

مرجع کل ماسواست بهاء

کاوش اسم طلعت ابهاست

وآخرش نام حضرت اعلی است

تاعیان شد جمال وحدت کل

رو بوحدت نهاد کثرت کل

عشق منسوخ کرد مذهب عقل

عقل مأمورشده بخدمت کل

دور دور محبت است شهود

شرعها جزو این شریعت کل

(۳۶۲)

آیت صلح گل بود منسوخ

از چه از آیت محبت گل

آیت عاشروا مع الادیان

مّحد ساخته طریقست گل

ثمر جملّه بار یکدارید

متّفق داشته حقیقت گل

باید اهل بها کمر بندند

پی اصلاح گل بهمت گل

هله ای عاشقان دوست کنید

خویشان را فدای هیئت گل

هو فوق رووس ینظرکم

انتم ان تنصروه ینصرکم

گشت حقّ ظاهر از تو ای ایران

کنز مخفی عیان شد از ویران

ناز کن ناز بر همه عالم

فخر کن فخر بر همه کیهان

شاد شو شاد گز تو شد پیدا

مالك الملك عالم امکان

وجد کن وجد گز تو ظاهر شد

شجر طور موسی عمران

(۳۶۸)

نازکن فخرکن که ازتوشده است

ظاهر و فاش و آشکار و عیان

سرّ تورات و مضمّرات زبور

رمز انجیل و معنی قرآن

دوست میدارمت که پیغمبر

گفت حَبَّ الْوَطَنِ مِنَ الْإِيمَانِ

حیف از ایرانیان که نشنیدند

این حدیث از امام متقیان

ان اطعتم لطالع المشرق

لسلکتم بمنهج الصادق

همه عالم ای دودیده من

دست و پای تواند و چشم و بدن

دست را پای چون شود بدخواه؟

گوش را چشم چون شود دشمن؟

غم عالم بخور نه غصه خویش

راحت خلق جو نه راحت تن

زجر حیوان مجو چه جای بشر

خیر عالم طلب نه جای وطن

نیت خیرکن بخاص و به عام

بدل پاک بین بمرد و بزن

(۳۶۹)

همه اطفال را چو كودك خویش

تربیت کن بفضل و دانش و فن

شخصت ارشد فدای نوع چه با^ك؟

دانه ای کاشتی و شد خرمن

طلك امروزه از تو شد معمور

تو و اعقاب را بود مخزن

بیدالله بسطة و سمة

بیدل حبة بسبع مائة

کاش اعضای ما سریشم بود

همه رگهای ما بریشم بود

بخیه اتصال عالمیان

سبب التصاق مردم بود

کاش این اختلاف و جنگ و جدال

نامش از صفحه جهان گم بود

کاش قومی که زجر ما جویند

بر دگر قومشان ترحم بود

کاش بر خلق سر دین بها

آنچه مخفی است در تجسم بود

کاش بر غرق ما و نفع عموم

این یم فیض در تلاطم بود

(۳۷۰)

کاش امروز شمس احکامش

روشنی بخش چشم انجم بود

کاش آنانکه میکنند انکار

فکرشان خالی از توهم بود

ليرون الطريقة العليا

صارت الارض جنة الابهى

چشم از هر بهانه بردارید

گوش از هر فسانه بردارید

همه يك دين و يك زبان گردید

اختلاف از میانها بردارید

دين سراپرده یگانگی است

این دوئی از کرانه بردارید

رسم بیگانگی ز روی زمین

بهرحق یگانها بردارید

متمسك بصلح كلّ گـردید

اسم جنگ از زمانها بردارید

تیغ و تیر و کمان بیندازید

نای و چنگ و چفانه بردارید

در ره عشق نیـر میثاق

قدمی عاشقانه بردارید

مأضی هست در زمانه اگر

سر از این آستانه بردارید

وجّهوا وجهکم لباب الحقّ

فاستمینوا الی جناب الحقّ

ای رخ و گیسوی تو نور و ظلم

وی قد و ابروی تو نون و قلم

هم دم صافی تو آب حیات

هم کف کافی تو کان کرم

نیزه ای از قد تو سروسپهی

خادمی از خد تو باغ ارم

مرکز عهد و ردّ اهل نفاق

مهدی وقت و سدّ سیل ستم

نامه نامی تو عهد قدیم

حضرت سامی تو غصن قدم

منصب عالی تو عبد بهاء

رتبه دانی تو میرامم

یکسره^(۱) در حقّ تو بوده گواه

یک دله در حقّ تو داده رقم

خطّه چین و خط و روم و عرب

کشور هند و حدّ ترک و عجم

منبت نامی تو اصل قویم

منبع صافی تو بحر قدیم

تو دریمی و تو بحری و کان

تویم دری و تو عقلی و جان

یم در تویم صافی عَزَّ

دریم تو در دری شان

تو حقی و ربی و عبودی و ورق

تو دری ویمی و بحری و کان

توسر حقی و تو گشتی نوح

تو حق سری و تو محیی جان

کف من تو کف موسی و تیه

خط ید تو دم عیسی و خو ان

ید و خط تو تل خطمی گل

قد و خد تو صف خیری و بان

(۱) جد و کد تو جد بانسی دین

ضد و ند تو ضد و ماحی آن

(۱) مربوط بصفحه قبل - این بند ترکیب در چهار بحر خوانده میشود
 فعلاتن مفاعلن فعلات فاعلاتن فعلاتن فعلات
 مفعملن مفعملتن فاعلن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات
 (۱) این بند ترکیب در هفت بحر خوانده میشود در چهار بحر
 مذکور و علاوه سه بحر دیگر مفاعیلن مفاعیلن فعلولن فعلولن
 فعلولن مفعول مفعول مفاعیل فاعلاتن .

حد حبّ تو حدّ قافیّه سنج

حق عزّ تو حقّ خافیّه دان

خط عزّ تو خط سامی حقّ

نص حقّ تو نصّ نامی حقّ

وقصیده صیفيّة مخمس مشهورش در مدیحه حضرت عبدالبهاء

بدین ابیات آغاز یافت :

فرّ جوانی گرفت طفل رضیع بهار

لب زلبن شست بازشکوفه شیرخوار

جمله درختان شدند بارور و باردار

روزگار

سرّ نهان هرچه داشت کرد عیان

چنانکه امروز گشت سرّ خدا آشکار

و بند چهل و یکم که مقطع قصیده میباشد چنین است :

نعم و صف حبیب برای احباب گفت

چو بین احباب بود تسقط الآداب گفت

لیک بتوصیف حقّ هرچه زهر باب گفت

بمجز مال التراب و رب الارباب گفت

بنده کجا پی برد بذات پروردگار ؟

و دیگر قصیده ای در مدیحه حضرت عبدالبهاء با تجدید

مطلع حاوی یکصد و سی و دو بیت که چند بیت اولش چنین است :

ما بود دل وچشمی زگردش گردون
یکی چو دجله آب و یکی چه لجه خون
چرا ننالیم سخت و چرا نگریم زار ؟
که از ضیق جهان ره نمیرم بیرون
درون دایره مقصود خود نمی یابم
ما نه پای برون باشد و نه جای درون
ما چه فایده از جاه اگرشوم قارن ؟
ما چه عائده از مال اگرشوم قارون ؟
تا آنکه گوید :

زیای بختی بختم عقال عقل گسیخت
کجاست لیلی من ای خدا شدم مجنون
بجز اراده رحمانی از در قدرت
که میتواند از این ورطه ام برد بیرون
هلا اراده حق من اراده الله است
که شد اراده حق با اراده اش مقرون
یگانه عبد بها آنکه از اراده حق
از اراد بشعی یقول کن فیکون
الخ

دیگر مهاجرین دولت آباد اصفهان که شرح احوالشان را در بخش ششم آوردیم و بنام مهاجرین که در لوحی فرمودند برقرار گشتند و خاندان واسعه از اعقابشان تأسیس گردید که بانواع خدمات این امر سرافراز میباشند .

دیگر از متقدّمین مهاجر ساکن طهران حاجی ملامحمد خوانساری خوانسالار که در بخش ششم شرح احوال آوردیم و در محله معروف سر قبر آقا (باغ فردوس) بکوچه مشهور بابیان اقامت گرفته در تبلیغ و خدمات امریه اقدام داشت بالاخره در یوم پنجشنبه ششم شهر شعبان ۱۳۲۷ درگذشته مدفون گشت و خاندانش از پسرش آقا نورحقیقی که سالها در مدارس بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال یافته باقی ماند و خطاب بوی آثاری از مرکز میثاق موجود است .

دیگر از مشاهیر بهائیان که در طهران ساکن شدند میرزا علی محمد بن اصدق که نیز سابقه احوالشان را در بخش ششم آوردیم و در آغاز این دوره یعنی سال ۱۳۱۰ مسافرت تبلیغیه بخراسان نموده مدتی در آن حدود رایت جلال در تبلیغ امر ذوالجلال برافراخت و چون مراجعت بطهران کرد طولی نکشید که از قلم میثاق از ایادی امر ابهی خوانده شد و از ایادی اربعه معدود گشت چنانکه در بخش سابق نگاشتیم محفل ایادی برقرار داشتند و مرجع رتق و فتق

امور امریه گردید و افراد بهائیان خصوصاً از محترمیــــن
 عالی شأن از هرسو مسائل امریه و حلّ معضلات امور خود را
 از او میخواستند و او با جلال و عزّت و اعتبار با اعظم دولت
 و ملت همی ملاقات و معاشرت و تبلیغ کرد و اسفارتبلیغیه
 در اغلب بلاد ایران و قفقازیه و عشق آباد و نیز در هند و ستان
 و بالاخره در هلند از اروپا کرد و عده کثیر را بامر ابهیی
 وارد ساخت و مادرش در سال ۱۳۱۷ از مشهد پی زیارت
 بعکا رفته چندی در جوار عنایت بسر برد و در طریق عودت
 قریب بعشق آباد درگذشت و در قبرستان مدینه عشق آباد
 مدفون گشت و بالجمله ابن اصدق که خود را حسب خطاب
 مذکور در الواح بلقب شهید بن الشهدید میخواند یکی از
 محترمین و مقتدرترین مبلغین و بزرگان اهل بها بوده
 به نسب جلیل و الواح کثیر و اطلاع وسیع خویش در امر اعلی
 و ابهیی مییالید و با عدم تحصیلات مذهبیّه بعلمت و سعیت
 معارف و محفوظات امریه احترام داشت و با حکمت و سلاست
 بیان و قدرت در فن تبلیغ خدماتی و فیر انجام داد و تا
 بعد از افول نیر درخشان عهد و پیمان و طلوع انوار مشعشع
 ولی امر رحمان حیاتش امتداد یافت و عنایات سابقه در حقش
 بالطاق لاحق پیوست و بالاخره در سال ۱۳۴۷ در طهران
 درگذشت و جمعیت کثیره از اهل بها تشییع جنازه نمود

در گلستان جدید دفن نمودند و خطابات و الواح بسیار از قلم ابهی و باضا^۱ خادم و نیز از حضرت عبدالبه^۲ موجود است از آنجمله در لوحی چنین خطاب فرمودند :

" فطوی لك بما فزت ب لقاء الله و كنت صغيرا فلما صرت كبيراً اخذتك نجات الرحمن من هذا الرضوان الذي كان من كلمة الله في بدع الزمان عن يمين العرش مشهوداً "

وچنانکه گفتیم ویرا در بعضی الواح بلقب ابن اصدق و شهید بن شهید خواندند و تاج افتخار و مقام عظیم شهادت بر تارك پدر و پسرکه تحمّل بلیات و تعدیات وارده از اعداء در طریق خدمت بامر ابهی مکرراً تا بمقام وصول شهادت کردند نهادند و او را از نخستین زوجه اش دخترخواهر جناب باب الباب که بریمان جوانی در مشهد ازدواج نمود خلفی نشد و محترمه مذکوره بی فرزند درگذشت و از ضیاء الحاجیه که شرح دادیم بنات متعدّدی به بعرضه وجود آمدند و از آنان عائله ها تأسیس گردید .

دیگر از اعزّه و مشاهیر مؤمنین طهران دکتر عطاء الله خان بخشایش سابق الوصف در بخش ششم سالها عضو محفل روحانی و از مؤسّسین مدرسه تربیت بود همیشه با اولیاء امور امری در انواع خدمات سهم و شرکت داشت و خاندان واسعه بخشایش تأسیس کرد و خواهرش رقیه

چنانکه در ضمن شرح احوال فاضل قاضی آوردم از فاضل جدا شده به میرزا علی اکبر زردوز دولتی اتصال نموده میرزا عبدالله تولد یافت و میرزا علی اکبر پس از چندی درگذشت و دکتر عطاء الله خان پسرخواهر خود را در آغوش تربیت گرفته پرورش عقلی و روحی داد و میرزا عبدالله خرسند از اعضاء ثمین امور دولتی و جامعه بهائی گردیده عائله تأسیس نمود. دیگر میرزا فضل الله بن میرزا نصرالله تفریشی سابق الوصف در بخش ششم عضو دایره پست تأسیس خاندان فضل و دخواهرش کرد.

دیگر حاجی ابوالقاسم باغ سابق الوصف در بخش ششم با برادران مذکور و خانواده شان بودند و حاجی در سال ۱۳۱۰ بعکا شتافته چندی بدرك فیوضات محضر حضرت عبدالبهاء فائزگشته عودت کرد و یکی از رجال غیور فداکار این امر معدود شد و در خانه اش که واقع بسمت جنوبی شهر و محله معروف سرقبرآقا (باغ فردوس) بود و اشرا مشهور محله دی از تعرض مظلومان غفلت نداشتند بی پروا با برادران پیوسته مجلسی تبلیغ منعقد کرده ضیافتها داده مبلغین و مسافرین شهیر را مدتها پذیرائی نموده نوبتی انبوه اشرا در ورخانه اش احاطه کرده غلغله انداختند و کلمات ناسزا گفتند و نزدیک بان شده که متدرجا گروه غفیر

تجمع کرده بخانه ریزند و در آنحال برادرغیور و دلیر که پیراهن سفید کفن آسا پوشیده کناره عریان بادست آخته داشت درخانه را باز کرده بیرون جست و با انبوه مردم اخلاط مقابل شده باشجاعت و صولتی تکلم کرد که جمعیت را بیم گرفته چون گله رویاه گریختند متفرق شدند .

وحاجی ابوالقاسم درسال ۱۳۵۱ درگذشت و جنازه اش را با اجتماع و احترام بقبرستان (گلستان جاوید) برده دفن نمودند و از ایشان عاقله واسمه بنام ناظریان برقرار است .

دیگر آقا علیحیدر شیروانی سابق الوصف دربخش ششم رانوشتم که با زن و فرزند چگونه درگذشتند و ازحضرت عبدالبهاء صورت زیارتی درحقیق صدور یافت و برادران زنش آقا علی بیك و آقا مهدی عباد و آقاغضنفر و اشرف خان برجای ماندند و از وی قریب یکصد هزارتومان برجای ماند و حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی چون درعكا برای زیارت حضرت عبدالبهاء بود عرض کرد اجازت گرفته بطهران آمد و ابلاغ دستور نمود لذا حاجی میرزامحمد افنان و آقا میرزا حسن ادیب طالقانی و آقا حسین علی بن آقا علی نور اصفهانی هر يك مبلغی سرمایه گذاشته حجره تجارت بنام مهدی عباد قوام التجار شیروانی برادر زن آقا علی حیدر

برقرار داشتند که مانند ایام گذشته معروف گردید .

دیگر حاجی میرزا عبد الله سقط فروش سابق الذکر در بخش ششم پسر حبیب الله بیک همدانی الاصل از طایفه معروف باجمانلو و از اهل حقه بود که در طهران در محله باجمانلو سکونت و عضویت پستخانه را داشت و ولادت حاجی میرزا عبد الله در طهران حدود سال ۱۲۷۳ شد و در ایام جوانی با اقرار سقط فروشی اشتغال کرد و در همان اثناء بواسطه شیخ کتابفروش معروف از بهائیان شد و چنانچه در بخش ششم ذکر گردید در دوره حضرت بهاء الله با همان قریحه عرفانیه اهل حق و اشتغال و انجذاب موفق بخدمت باین امر تبلیغ گشت و در این دوره عهد و میثاق شهرت و رقا در خدمات حاصل کرد و عضو محفل روحانی طهران شد و در همان اوائل تأسیس بنام محفل شور عضویت و با ایادی امر غالباً مصاحبت داشت و در آثار حضرت عبد البهاء بنام صحیح فرشی لقب یافت و با وجود شهرت بدین نام و تنفر تام معاندین بین العموم بامانت و صداقت معروف و مشهور بود و در حدود سال ۱۳۲۱ ه. ق. شرکتی با بعضی از بهائیان در بازار برقرار داشت که جمعی از بهائیان در آن کار میکردند و هم آنجا مرکز رفت و آمد و اخبار و استخبار ارکان این امر گردید و بسیاری از مسافرین و واردین بهائی را نیز در آنجا

پذیرائی و اداره میکرد و نوبتی در امر تجارتش اختلال راه
 یافت و تمامت املاک و مافی ملکه را فروخته به طلبکاران
 داد و نیز شغل و مرکزیت ارسال و مرسول با محضر حضرت
 عبدالبهاء و بهائیان که قبلاً با مشهدی عباد قوام التجار
 بود قبول کرده عهده دارگشت و نوبتی در سال ۱۳۲۲ که
 فاضل شیرازی جدید الورد از شیراز را در همان سرا پذیرائی
 میکرد انبوه معاندین خواستند هجوم کنند ولی مختار السلطنه
 رئیس انتظام طهران و دیگران مانع شدند و الواح بسیار
 در حقیقت موجود است و عاقبت در ۵۶ سالگی بسال ۱۳۲۶ در
 طهران درگذشت و از حضرت عبدالبهاء صورت زیارتی
 در حقیقت صدور یافت و از او رساله ای در اثبات این امر و
 استدلال از طریق اهل حق موجود میباشد که در این طریق
 قبل از او کسی ننوشت و نیز خاندان وسیع صحیحی از او برقرار
 است و مادر بخش مذکور اسامی معدودی از طائفه اهل حق
 که بواسطه او در جمع اهل حق درآمدند نام بردیم .
 از آن جمله میرزا غلامحسین که با حاجی صحیح فروش شرکت
 داشته سفری با اتفاق عزیمت تشریف ارض مقصود نمود و چون
 بیفداد رسید بعلمت استماع اخبار انقلاب و هیجان اعداء
 در آنجا موفق بمقصود نشده عودت بطهران کردند و میرزا
 غلامحسین سرشار از ایمان بود تا بسال ۱۳۲۴ درگذشت

و خلفش میرزا غلامعلی دواچی صهر صحیح فروش سالها
 دواخانه و تجارت و املاک و عمارت داشته واسطه مراسلات
 ارض مقصود و طرف خطابات تلگرافیه و عنایات حضرت عبدا
 لبهاء بود و در محفل روحانی و شعب دیگر از خدمات روحانیه
 مبادرت میجست و خاندان دواچی در این امر برجا گذاشت
 و نیز از آنجمله حاجی میرزا حسین دواچی داماد دیگر حاجی
 صحیح فروش سابق الذکر خاندان اجزای برقرار کرد .
 دیگر از بهائیان متقدمین طهران آقا سید نصرالله
 باقراف سابق الوصف چون از گیلان ببادکوبه رفته اقامت
 و تجارت کرد حجره اش را محل ملاقات و اردین بهائی قرار
 داد و محترمه ای از اهل بادکوبه از تبعه دولت روس بازواج
 آورد و مالک ثروت و نفوذ و شهرت گشت و بایران باز آمده
 مقیم طهران گردید و در آن سنین تعرضات و تعدیات
 براهل بها احدی تعرض بر عمارت عالییه و قرای متعدده و ثروت
 و افره اش نتوانست و حمایت و سرپرستی از مظلومان نمود
 و سالها عضو محفل روحانی و مصدر رجوعات بهائیان و طرف
 توجهات و مراجعات مهمه حضرت عبدالبهاء شد و در مواقع
 لازمه مساعدت و بذل مال و فیر کرد و رایت مرتفعه امر ابهی
 بود تا بسال ۱۳۴۰ درگذشت و در مقبره گلستان جاوید
 بهائی مدفون گشت و حضرت ولی امرالله چنین تلگراف فرمود:
 ند

" ۱۳۴۳ طهران عائله باقراف سکوت اجباری
 اظهار تسلیمت مرا نسبت بفقدان جبران ناپذیر وارده بر شما
 بتأخیر انداخت آن متصاعد الی اللّٰه الی الابد در آغوش
 محبوب لایزال آرمیده است شوقی "

دیگر بشیر السلطان سابق الوصف و حضرت ولیّ امر اللّٰه
 چنین تلگراف فرمودند :

" طهران توسط دواچی عائله بشیر السلطان بینهایت
 محزونم امر از فقدان اولاد قابل و باوفای خود متألّم
 است شوقی " .

دیگر پسران آقا محمد علی مخمل باف ، پستی باف کاشی
 بنام میرزا مهدی و میرزا عبد الباقی که باعائله باتفاق پدرشان
 از کاشان بطهران آمده و ماندند و میرزا مهدی بسال ۱۳۱۶
 و پدر در سال ۱۳۱۵ در سن نود سالگی و میرزا عبد الباقی
 بسال ۱۳۳۷ در گذشت و عائله واسعه مجیدی بیادگار
 گذاشتند که در انواع خدمات در این امر کوشاهستند و حضرت
 عبد البهاء در صورت مناجاتی در حقّ آقا محمد علی مذکور
 چنین فرموده :

" الهی الهی انّ التّبیّل قبل علی الذی فاز فی
 محفل التّجلی و حظی بمشاهدة نور الاشراف و آنس
 هذا العبد بحبّ و وفاق و اجتنب حیثئذ من جرثوم النّفاق

طاغوت نراق (۱) و ثبت علی الميثاق ثم حکمت عليه بالفراق
فقامت الآماق و ارتفع منه نحيب البكاء بضجيج و احتراق
فلما وصل الى عدوة الكاف قاوم اهل الاعتساف و دعاهم
الى مركز الالطاف و ثبت اقدامه على الصراط و وفى بالعهد
والميثاق حتى عرج اليك الخ .

وميرزا باجی خانم بنت بیگوم کوچک خانم سابق الوصف
بنوع مذکور همی تبلیغ کرد و مورد صدور افضال و عنایات
و آثار حضرت عبدالبهاء گردید .

ونیز پسران میرزا محمود نراقی موصوف دربخش ششم
عطاء الله خان عطائی (صنیع السلطان) دیگر محقق
الدوله عطائی و مادر بخش ششم شرح احوال آقامیرزا مؤمن
کاشی و زوجته محترمه اش آغا بیگوم اریاب و برادرزنش آقا
محمد جواد را آوردیم و نیز ذکر آقامیرزا محمد ایمن نمودیم
و اخلافش در این دور صوت و صیت در مشارکت خدمات امریه
بدست آوردند و نیز ذکر سید عبدالحسین اصفهانسی
و خلفش سیحون که در این دور بایمان و ثبوت برقرار بود
کردیم .

دیگر آقا جمال بروجردی که شرح سابقه احوال دربخش
ششم آوردیم و او همینکه غروب شمس جمال ابهی واقع شد

و کتاب عهدی و آثار صادره از قلم مرکز میثاق طالع گشت و زمزمه مخالفت اغصان بشنید و میدان را برای جولان افکار و اغراض مهیادید بی درنگ و خود سرانه بعگا شتافت . ۱۳۱۰ و با حضرت غصن اعظم افکار خویش را که یگانه مصلحت و حسن سیاست امر ابهی میپنداشت و مأمول و مسئول متکبرانه ریاست خواهانه خویش را عرض کرد آرزویش انجام نیافت پس با اغصان و منتسبین و اعوانشان ملاقات و مذاکرات نموده با او مجارات و اظهار توافق کردند و با عزم و تصمیماتی مخالف مأمول حضرت غصن اعظم در ۱۵ شوال ۱۳۱۰ عودت بایران و طهران کرد و راجع بکفایت آثار و آیات جمال ابهی همی سخن گفته بطوریکه مقتضی میدانست احباب را از توجه تام بآنحضرت منصرف خواست و برای تحقیر حاجی ملاعلی اکبر شه میرزادی و حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر و میرزا علی محمد ورقا که پی در پی از عگا و زیارت حضرت غصن اعظم مراجعت کرده در نصرت و حمایت میکوشیدند مجالس سری نمود و سعی در اخراج ابن ابهر از طهران و جدیت در عدم ورود ورقا همی کرد و در تفرقه و اضمحلالشان مشقت برد و مهمترین اتباعش پسرش حبّ الله و برادرانش و حاجی حسین کاشی و جلیل خوئی و خلیل تبریزی شدند و در قزوین و مازندران نیز ارادتمندان بسیار داشت ولی بزرگان احباب

و علما و مبلغین چندان با وی محاجّه و مناظره کردند که ناچار شد اوراق استدلالیه چندی در ثبوت بر عهد و میثاق جمال ابهی بخط خویش نوشته ببلاد ایران منتشر ساخت و لا جرم ارکان احباب باوی اظهار صلح و مرافقت کردند و حاجی ملا علی اکبر و ابن اصدق و خصوصاً ابن ابهر با او مجلس بنام مجلس ایادی برقرار نموده برای اسکات واقعا^{عش} ریاست انجمن را بوی تفویض کردند حقّ و رأی مقرر داشتند و به پسر مذکورش و نیز حاجی حسین کاشی عضویت انجمن دادند و قرار مذکور را همگی مهر و امضاء کردند و مقرر گشت که مبالغ کثیره از احبّاء اخذ شود و بتجارت مصروف گردد و مبلغین از ریح وجوه مذکوره در اطراف بتبلیغ پردازد و او با پسرش مشغول بتنظیم قانون تجارت و گرد آوردن مبالغ مذکوره شد و از اینرو فراغت و آسودگی بال حاصل گردید و طولی نکشید روزی مجلسی کرد و حاجی ملا علی اکبر را حاضر ساخت و جمعی از اراکین و دانش نیز حضور یافتند و شکایت از ابن ابهر نمودند و مفتیاتی چند گفت و آن عده از مورد وزن حاضر شده شهادت دادند و آقا جمال در همان مجلس حکم بمنع از معاشرت با ابن ابهر داد و خبر بسمع وی رسید از حاجی ملا علی اکبر باز پرس نمود حاجی گفت که مرا از مقدمات واقعه خبر نبود و حسب دعوت آقا جمال در مجلس

مذکور حاضر شدم و ابن ابهر بجدیت تا مه قیام کرد که آقا جمال باید از مجلس شور خارج شود و با دوتن ایادی دیگر یعنی حاجی مذکور و ابن اصدق در اینخصوص متحد شدند و عهد نمودند که با آقا جمال مراوده نکنند لاجرم او منکوب و منزوی شد و تقریباً سه ماه برایمنوال گذشت که اخلاص کیشان آقا جمال او را مقبول میدانستند و اکثر احباب بحکم ایادی از او دست کشیدند و عده ای از اشرف^ف در خلوت با او مراوده مینمودند تا آنکه دکتر محمد خان تفریسی آستین برای اصلاح بالا زد و در خانه حاجی میرزا محمد افنان از آقا جمال و ایادی و وجوه احباب دعوت کرد و مصالحه و آشتی برقرار گردید بدین شرط که از آنچه گذشت غمض عین شود آقا جمال در روز عید نوروز که سه یوم بعد از جلسه مذکوره بود در خانه آقامیرزا نعیم برای نشست و فوج فوج از احباب بدیدنش رفتند و مع کُل ذلك دست از مقاصد مکنونه نکشید و سبب فتور و ضعف قوت عهد و میثاق را فراهم میساخت و حاجی میرزا حیدر علی با اتباع و اعوانش مناظره ها نمود و در مجلس حکیم نورمحمد از آل اسرائیل را حکم متفق علیه خود قرار دادند و او حکم داد که کتاب عهد منصوص جمال ابهی حضرت غصن اعظم را مطاع مطلق و متبوع مستقل معین نمود

ل
 وبالجملة چهارسال بعد از غروب شمس جمال ابهی بدینحا
 با آقا جمال گذشت و در سال ۱۳۱۳ عزیمت عکا نمود و
 چون در آن ایام اخبار مخالفت اغصان و مرافقین ایشان
 با حضرت غصن اعظم شیوع یافت بین احباب چنین میگفت
 من میروم تا اصلاح ذات البین نمایم و همینکه به قزوین
 رسید لوحی از حضرت عبدالبهاء بیامد و او را منع از سفر
 و امر باقامت طهران فرمودند و ناچار عودت کرد ولی
 اقدامات مخالفتش واضح تر شد و اوراقی بخط حبّ الله
 بعنوان اعظم احباب در بلاد پیرا کند و یدی فعال برای
 نقض عهد و میثاق گشت که عده ای از احباب را متزلزل نمود
 و جمعیت مؤمنین از او منزجر و متنفر شدند و پسرش
 حبّ الله خود را با میرزا علی اصفرخان صدراعظم ارتباط
 داده ضدیت با غصن اعظم نمود و از افساد بین یاران و
 اخلال از همان آنچه در قدرت داشت بجای آورده آشوبی
 بزرگ ایجاد کردند و بگوش اعدای این امر رسیده از اختلاف
 رجال و اختلال احوال سرور و شادمان گشتند و حضرت
 غصن اعظم برای تسکین اخلال و تعدیل احوالشان
 ملاطفت و اغضاء و نصیحت و مدارا همی فرمودند تأثیری
 ندید و عاقبت در سال ۱۳۱۵ سلیمانخان جمال افندی
 را از عکا مأمور ایران کرد تا حسب الامر با احدی از احباب

ملاقات نکرده یا همان لباس کسوت درویشی قبای سفید
 طویل دربر و تاج برسر مجللا با نوکر بطهران وارد شد
 و پیامها که داشت با آقا جمال رساند و نصائح و مواعظ
 اکیده ابلاغ کرد و میرزا علی اصفرخان صدراعظم را که
 مغضوب درگاه مظفرالدین شاهی شده معتکف مقبره قم بود
 مرقومه و پیام حضرت غصن اعظم ایصال و ابلاغ داشت و
 عودت بعگا کرد و آقا جمال در اقدامات و اعمال مخالفانه اش
 شدیدتر شد لذا طرد او منصوص و مصرح گشت و بلقرب
 پیر گفتار نزد این جامعه معروف و مشهور گردید و بانهایت
 بغضاء اوراقی ردیه نسبت بحضرت غصن اعظم منتشر ساخت
 و برای نشر مقصود خود سفرها بقزوین و مازندران و آذربایجان
 و غیرها نمود و ایادی امر خصوصا حاجی ملا علی اکبر
 در مقابلش بقوت ایمانیه ایستادگی کردند و جامعه احببا را
 از شرور القاء آتش محفوظ نمودند و سفری بعگا کرده با اغصان
 و همرازانشان قرارها در تخریب عهد و میثاق گذاشتند و او را
 باسلامبول فرستادند تا بوسیله ابوالهدی ندیم سلطان عبدا
 لرحمید
 زهن سلطانی را مشوب ساخته او را بصدد حضرت غصن اعظم
 وادارند ولی تمام مساعی وی در هدم بنیان میثاق هدر
 رفت و خود بخسران صین افتاد و آخرالامر در گوشه خمبول
 و انزوا از طهران بفقر و خواری بزیست و احدی از احباب

و غیر هم با او مراوده نکردند تا در سال ۱۳۲۵ درگذشت و عائله اش از زوجهٔ اولی که بر وجودیّه بود چنانکه گفتیم در مسلمانی گم شد و از زن دوّمش که طهرانیّه بود در خائیر تیره نقض و مخالفت پنهان گشت و فقط از زوجهٔ قزوینیّه پسری آورد میرزا لطف الله موهبت که حضرت غصن اعظم آثار عنایت در حقش صادر فرموده رشته نسبش را مقطوع کرده و پیرا پسر خود خواند و در اینجا بثبت یکی از آثار صادره از قلم حضرت عبدالبهاء که خطاب بیکی از احبّاء اعمال ویرامین کرده او را مطرود فرمودند محض نمونه اکتفا مینمائیم و هو هذا :

هو الله

ای طبیب روحانی امراض جسمانی هر چند شدید است ولی صعوبت در معالجات امراض و اعراض روحانی است که ابداً درمان و علاج ندارد ملاحظه کن که علّت مزمن جیم (۱) را علاجی هست ؟ لا والله جمیع اطبای آفاق اجتماع نمایند درمان نتوانند و چاره نکنند قسم با اسم اعظم روحی لاحبّائه الفداء که صد هزار اسم اعظم بر این حجر مظلم القا شد ابداً تأثیر ننمود عاقبت چون مسیحا او را ترك نموده و بغضای ملکوت ابهی شتافتیم فذرهم فی خوضهم یلعبون

خواندیم حال آن تشنه خون عبدالبهاء بتحریر مرکز فتور
در طهران در سفارت کبری سرا میروند و نسبت باین عبد
مفتریاتی سرا زده که وصف نتوانم و از زبان جاری نگردد
و از قلم تحریر نیاید بگمان او و پسرش و مرکز نقض و
عونه شان که عبدالبهاء را چون مظلوم طف در آشد بلا
کریلا گرفتار نمایند و از برای خود میدان وسیعی مهیا
نمایند هیئات هیئات و حال در اینجا و در آنجا شب
روز بلکه آنانا منتظرند که بفتنه این بلا بر عبدالبهاء
وارد گردد و این عبد را نهایت آمال این است رب وفق
عبدك على النشوة من كأس الشهادة الكبرى في سبيل
احبائك و از این گذشته اظهار کرامت نیز مینمایند که
عنقریب چنین و چنان خواهد شد مثل این است که کسی
زیرخانه را باروت گذارد و بگوید ملاحظه نمائید که عنقریب
این بنیان بر باد خواهد رفت و من خبر غیب میدهم
و آتش بدهد ع ع "

دیگر از بهائیان شهیر طهران میرزا محمد علیخان بن
ملاحسن تغریبشی سابق الوصف در بخش ششم که بسال ۱۳۳۵
درگذشت و در بقعه امام زاده معصوم مدفون گشت و پسر
ارجمندش که وصف مینمائیم برسنگ قبر چنین رقم کرد :

" مستوفی ستوده محمد علی که او

از روی صدق خاک کف پای اولیا^{ست} "

” بشنود بانك رحلت و تسليم دوست كرد

جان راجه حكم دركف مستوفى قضا^{ست} ”

و زوجه اش بنت ميرزا محمد حسين منجم تفریسی سابق الوصف
 سماءه بشاه جهان بود و بسال ۱۲۹۱ وصلت کردند
 و پسرار جمندار شدند شان ميرزا عزيزالله مصباح بسال ۱۲۹۳
 تولد يافت و تحصيلاتش در دارالفنون طهران شد و در خارج
 مدرسه نيز تکميل تحصيل علوم ادبيه و عربيه نمود و بسال
 ۱۳۱۳ که فراغت از تحصيلات يافت با شاهزاده عبد الحسين
 ميرزا فرمانفرما بسمت منشی بحکومت کرمان رفت و مدت دوسال
 باسمت مذکور در آنجا بسربرد آنگاه مراجعت نمود و تا سال
 ۱۳۱۷ با وی بهمان سمت در طهران بود و سال مذکور
 با وی بحکمرانی فارس رفت و چون شاهزاده مذکور بحال
 مفضوبی از دولت ايران بعبتات عراق مجاور گشت مصباح
 نيز با وی بود و مدت سه سال در عبتات بسر برد و چون
 شاهزاده مذکور بسال ۱۳۲۱ با خانواده عزيمت حج مکه
 نمود پسران خود فيروز ميرزا نصرت الدوله و عباس ميرزا
 سالار لشگر را برای تحصيل به بيروت فرستاد و مصباح را با
 آنان برای سرپرستی گسيل داشت و مدت چهارسال
 اقامتشان در بيروت گذشت و در آن مدت دو بار بزيارت
 حضرت عبدالبهاء در عگا رفته فيض گرفت و در مدرسه يسوعيين

و غیرها و نیز در بیرون از مدرسه تحصیل علوم ادبیّه و فلسفه کرد آنگاه شاهزادگان مذکور بعزم تحصیل علم حقوق عزیمت اروپا کردند و مصباح بطهران برگشته متأهل گردید و در همان سال با فرمانفرما که بحکمرانی میرفت با عائله بکرمانشاه گرائید و پس از سالی که سال ۱۳۲۶ بود بطهران برگشته اقامت نمود و از این سال دست از خدمت کشوری کشیده بخدمات امریه منحصر نمود و برای مدرسه تربیت که بدست خالش دکتر محمدخان اداره میشد ویرابست مدیریت معین نمودند و مدرسه مذکوره را بنظم و ترتیب مرتب ساخت و دو سال دیگر ۱۳۲۸ بعگا شتافته درک فیضی محضر حضرت عبدالبهاء نمود و از آنجا باروپا سفر کرد ولی آنحضرت احضار فرموده دستور برای مدرسه تربیت داده با عنایات و تأییدات بطهران فرستادند و لذا تقریباً مدت سی و چهار سال با اداره امور مدرسه مذکوره پرداخت و جنبه ادبیات آن مدرسه مشار بالبنان گردید و بنده ای از درر اشعارش در اینجا درج میگردد :

دیر و حرم زنده دلان روی تو باشد

محراب دعا قبله ابروی تو باشد

فرخنده دلی کا پنه روی تو باشد

خوش پرده فکندی ز رخ خویر از ما^ه

(۳۹۴)

تا زلف برخ حلقه زدی صد دل مفتون
آویخته در سلسله موی تو باشد
تسبیح سموات و زمین طرفه هتافی
از نمه شور افکن یا هوی تو باشد
خویان جهان یکسره گر چهره گشایند
روی همه صاحب نظران سوی تو باشد
چون خاطر دل باختگان عود در آتش
سودا زده غالیه بوی تو باشد
باغ ارم و جنت فردوس شمیمی
از بوی تو و موی تو و خوی تو باشد
انفاس روانپر اسحار نشانی
از خاک گهر بیز سر کوی تو باشد
آشفتگی خاطر عشاق سراسر
رمزی زیریشانی گیسوی تو باشد
سوز سخن هر دل شیدا قیسی از
نار شجر طور سخن گوی تو باشد
با گام طلب انجم تابنده شب و روز
در گردش دائم بتکاپوی تو باشد
ایوان فلک با همه تعظیم و جلالت
گردی ز فرودین صف مینوی تو باشد

(۳۹۵)

خود ذرّه ناچیزی از آن چشمه فیاض
دریای درافشان نمی ازجوی توها شد
ایمن زید از فتنه ایام ولی کو
در معرض چوگان بلا کوی تو باشد
سرمایه مصباح نه جز عجزو زهر سوی
چشمش همه بر قوت نیروی تو باشد

بشری لکم بشری لکم یا اهل فردوس البقا
قد لاج وجه حبیبکم کالبدرفی وسط السماء
ظلم الجهاله قد محالما صبح القدم
سحب الضلال تیدرت لّمابت شمس لبها
اتی لنا عرفانه هیئات من بعد الذی
فی وصف ادنی صنعه زهلت عقول اولی لحجی
هبت روایح قدسه عبقت نساءم انسه
طوبی لنفس قد زکت واستنشقت ذاک لشد
ان الذین یذکره کانت جلاء قلوبهم
وردوا شریعة قریه مذکان فی غیبا العما
ما فارقت ارواحهم یوما لقاء حبیبهم
فالقلب متصل به والجسم منهم فی القناء
قد آمنوا صدقا وهم موفون بالعهد الذی
عقدوا بحضرة عزّه فی ذرّ لا هوت البقاء

(٣٩٦)

شهدوا بديع جماله من قبل مايد ولهم

سمعوا جليل خطابه من قبل مايعلو التدا

فاذا سقيهم ربهم كأساً زلاً صافياً

لطفت مرايا نفسهم لطفا ارق من الصبا

وتوقدت احشائهم بلهيب لوعة حبه

وتأججت في قلبهم جذوات نيران^{لهوى}

كادت تطير تشوقا ارواحهم وجسومهم

امست لشدة وجدهم وزناخف^{لهوا} من

ماسكنت زفرااتهم الا الدموع ولم يكن

غير المدامع حيله لماغلى نار الجوى

صبروا على ماكذبوا حتى اتتهم نصره

وكذاك وافى حقهم رب السموات العلى

كانت بقا حياتهم زنباً عظيماً عندهم

فقدوا بانفسهم له وتجرعوا كأس الفنا

بد مائهم قد اثبتوا شرع الاله ولا عجب

فالشرع حقاً دوحة تنمو وتبسق^{ماء} بالد

قد صار في اذواقهم مر الرزايا حلوة

فالذل عز عندهم وشدايد الدهر رخا

يامن تريهم مريراً فعداً ستكشف ما بهم

شفر الصباح اذا ابتسم يثنى القوافل^{لسرى} با

(٣٩٧)

طلع الصّباح بنسمة فاحت فوائح طيبها
ها فاهجدوا وتعرضوا هذا الرّقود الّتى
اين الطوك الجابرة وسيوفهم و صفوفهم
حلوا وما حطوا سوى اذرارهم او ماترى
ظنّوا عشياً انهم فى عيشة ابدية
فاذا غدوا ما ادركوا تلك المسرة والهنا
واليوم فاشهدهم ترى لا ينظرون باسمهم
الا بنظرة حسرة من تحت اطباق الشرى
ثلّت صروحهم الّتى كانت علائم مجدهم
لسماء سقطت حصونهم الّتى رفعت وطاولت
تالله هل من ناصر غير الّذى قد انشاك
فامسك بذيل رائه وهو المجيب لمن دعا
يا عازلا بى فانصرف عنى ودعنى طاعنا
فى بيد شوق مانافىها سوى شوك العنا
انّ العنافى وده اضحت سرور سريرتى
تالله كل سعادة جرّبت حتّى اخترت زاً
يا ايها المصباح كم تبقى خملاً خامداً
لشّناء من فضل ربك فاستمد وافتح لسانك با
ها قد ختمت قصيدتى والصك صارختا
فاقبل ثنائى بالكرم مولاى يا عبد البهاء

(۳۹۸)

در سایه صاحب‌دلی با جورانجم ساختن

خوشرکه باد و ناپایگان سربرسما افراختن

زین سقف مینا قسمتی آزادگان رانیست ^{جز}

در آتش غم سوختن با بینوایی ساختن

در قطع بیدای طلب دانی ره تحقیق چیست؟ ^{ختن}

چشم از علائق و ختن جز دست کس ^{نشنا}

روزی گذاری گر قدم در ساحت گلزار جان

دیگر کجاری روا از جان بتن پرداختن

تا خانه هستی ما نزهتگه جانان شود

باید هم از هستی خود صحن سرپرداختن

ز آغاز گیتی رسم وره مه طلعتان رانیست جز

خیل مژه آراستن برفرقها تیغ آختن

واز روی تمکین پیشه عشاق را نبود مگر

سرپیش پای گلرخان با صد نیاز انداختن

آئین معشوقان همه دل بردن است ^{جان} و قصد

د اب و شعار عاشقان دل دادن ^{ختن} و جانبا

جور دلارام ارکشد ورمهرا و بنواز دم

هر دم دهد صد جان مراد رکشتن ^{ختن} و بنوا

در بوته نار تعب با سوز سازو دم مز

تا گوهرت رخشان شو ^{ختن} چونان زراز بگدا

گرگوی عنقای بقا مصباح جوئی بایدت

در ملك فقرونیستی رخس شهامت تاختن

و در خطابی از حضرت عبدالبهاء باوست :

” جناب آقا عزیزالله خان حفید من ادرك الرفیق الاعلی

علیه بهاء الله الابهی :

هو الله

ای منجذب بنفحات الهی مثنوی روحانی قرائت شد
و غزل بی بدل تلاوت گردید آن تبثّل و تضرّع و مناجات
به ملکوت آیات بود و این بیان انجذاب و اشتعال بنار
محبة الله هرد و فصیح بود و بلیغ و بدیع بود و ملیح
بیان معانی کلیه بود و شرح اسرار موهبت رحمانیه ذکر
جفال قدم بود و نعت و ستایش اسم اعظم بقول شاعر:
این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست . محامد و نعوت
حضرت احدیتش جامع ستایش جمیع آفرینش و مدح و ثنایش
مدح عموم مظاهر بخشایش چون شمس را ستای ستایش کل
نجوم نمائی حتی هر سراج و هاجی را محامد و نعوت بحر
شامل هر چشمه و نهراست فرخنده زبانی که بستایش و
نیایش او پرداخت و مبارک دیده ای که پرده بر انداخت
وای خنک جانی که در این میدان بتاخت شکر کن خد اراکه
از جام میثاق سرمستی و در این بزم الهی ساغر رحمانی

بدست نشأه روحانی یافتی و فرح ربّانی جستی و سرمست
 کوثر الهی شدی از عین تسلیم نوشیدی و از ماء معین
 سیراب گشتی قریحه ات همدم هاتف الهام شد و در اسرار
 معانی بسفت باید شب و روز همت نمائی که این معین
 نابع عین فواره گردد و این نهر صغیر بحر عظیم شود تا
 در این گلشن الهی چون بلبل معنوی بگلپانگ ملکوت بیان
 مقامات معنوی نمائی و اسرار توحید درس و سبق دهی
 و در دبستان عرفان حقیقت تبیان بیان کنی هر تلمیذ را
 استاد عزیز نمائی و هر رضیع را از لبن لذید بیپرورانی ،
 طفلان ناسوتی را جوانان لاهوتی کنی و کودکان پارسوی را
 نورسیدگان ملکوتی فرمائی و زبان بفیض رحمانی چنان
 بگشائی که از بدایع الحان اهل ملاء اعلیٰ را بخروشانسی
 هذا هو الفضل العظيم هذا هو الفوز المبين و عليك
 التّحية والثناء ع ع ”

و نیز طهران جناب آقا میرزا عزیزالله خان منشی باشی
 سلیل آقا میرزا محمدعلی خان مستوفی علیه بهاء الله الابهی:

هو الله

ربّ و رجائی و مقدّری و مصوّری و ملازی ان عبدك
 عزیز قد تذلل الی جبروت الجلال و تبتل الی ملکوت
 الجمال متمنیاً الحصول علی الآمال و الوصول الی ساحه

الفضل والجلود والاحسان ربّ قدّر له الوفود على الرّحاب
 الشّاسع الحدود والورود على الورود المورود والتّمّتع
 بالرّفد المرفود والتّوسل الى الوعد الموعود ربّ اجعله عزيزا
 فى مصر المرفان و زهبا ابريزا فى كنز الايقان و ايده بجنود
 ملكوت قدسك فى السّر والاعلان وانصره بجيوش ملائكتك
 فى حيز الاكوان انك انت المقتدر العزيز الرّحمن و انك انت
 الحى القيوم المستمان ع ع "

ونيز ميرزا يحيى خان سرخوش بن ملا عبد الغنى گرگاني

سابق الوصف دربخش ششم .

ديگر از بهائيان شهير مقيم طهران مشهدى حسين
 قزوينى سابق الوصف دربخش ششم بعد از صعود ابهى سفر
 به عكا كرده ايامى در جوار عنايت حضرت غصن اعظم حضرت
 عبد البهاء بسر برد آنگاه مأمور اقامت اسلامبول گرديد كه
 حاضرين زائرين ارض مقصود را مساعدت نمايد و بالاخره
 بطهران آمده در سال ١٣٢٤ درگذشت و چون معاندين
 در صدور شدند كه از حام كرده جنازه را بسوزانند عاقله اش
 جسد را در خانه مسكونه دفن نمودند و بعد از مدّتى
 چون خانه را خواستند بفروشد جسد را بقبرستان نقل
 دادند و پس از ساليانى جسد را بگلستان جاويد بهائى
 برده مدفون كردند و بنام اولوحى از حضرت عبد البهاء

موجود است و خلفش یکی از اعراف مشاهیر بهائیان طهران
 دکتر یونس خان افروخته در حدود سال ۱۲۸۸ در قزوین
 متولد شد و در دوسالگی اش پدر عاشقانه بزیارت محضر
 ابهی در عکا شتافته در تبریز و اسلامبول و غیره ما ذهاباً
 و ایاباً بقصد تبلیغ و بعلمت فقدان مایحتاج سفر چندی ماند
 و بالاخره بعد سه سال عودت کرد و عائله در آن طول مدت
 بسرپرستی برخی از خویشان امور گذراندند آنگاه باعائله
 بابه رفتی بشرکت بعضی از خویشان حجره تجارت باز کرده
 با مراعات حکمت تبلیغ نمود و عاقبت چون اهالی ملتفت شده
 احتمال هجوم میرفت بساط کار برچیده حساب مفروغ کرده
 بطهران اقامت و سکونت گزید و با آقاسید علی کفشدوزکاشی
 و آقاسدالله سرچپق ساز در یک خانه ماند و بدکان عطاری
 نشست و از جهت قرب جوار با مانکچی صاحب پارسی هندی
 پسر رابرای تحصیل فارسی نزد آقامیرزا ابوالفضل گلپایگانی
 که بزودی سمت استاد ادبیات فارسی و عربی و مشغله
 تألیف و انشاء گرفت گماشت و دکتر افروخته خود چنین آورده:
 " دوسالی دیگر با مشورت ایشان و مانکچی برای تحصیل زبان
 فرانسه بمدرسه خواهران تارک دنیا داخل شدم چندی هم
 نزد میرزا حسینخان ثریا صاحب قصیده ای که بك فرزند این^{ست}
 " ما و موسی هم معنان بودیم در سینیای طور
 قسمت اولن ترانی سهم ما دید ارشد"

زبان فرانسه تحصیل کردم و در همان ایام صفرطالسب
 مبتدی دینی چند تا صبح با والد می نشستند و خدمت طبخ
 بعهدۀ والده و مباشرت چای و قلیان پیایی بعهدۀ من
 و بیان و تبلیغ وظیفه والد بود و چون الواحی که در آن ایام
 میرسید اهل بهارا بقرب ظهور ضوضا بشارت میداد مرحوم
 والد صد وقچه الواح^۱ به مانکچی سپرده منتظر گرفتاری گردید
 و امور زندگانی ما تازه رونق و انتظام یافت که ناگاه گرفتاری
 پیش آمد والد و عم با حضرت ابوالفضائل و جمعی دیگر
 در یک روز دستگیر شدند اوضاع طهران باندازه ای منقلب
 گردید که هیچک از احباب امید یکروز زندگانی نداشتند
 و چند روز معلوم نبود که محبوسین را کجا برده اند و اخبار
 وحشتبار و اراجیف بسیار منتشر گشته و بعد که معلوم شد
 در منزل کامران میرزانايب السلطنه تحت الحفظ هستند بنده
 با پسر کوچک آقاسید علی سابق الذکر پی دیدار پدران
 رفتیم و اطفال بزرگتر از ما راه نمیدادند مبادا اخباری
 از خارج بد داخل یا از داخل بخارج برسانند و ما و نفر
 آزاد بودیم و آقایان چنین گفتند که ما مهمان حضرت و الا
 هستیم بعضی تحقیقات میکنند و مرخص میشویم ولی گویا
 سی . چهل روز باین منوال گذشت از جمله وقایع حیرت انگیز
 که یک روز مشاهده گشت این بود که لدی الورد باطاق

محبوسین والد از بالای اطاق بصوت بلند فریاد زدند
پیش میا ، همانجا دم درب اطاق بنشین بنده باکمال
دلتنگی فوراً نشستم والد پرسید در شهر چه خبرها بود
عرض کردم بازارها بسته است مسجد شاه مجلس ختم است
میگویند حسام السلطنه مرده است خلاصه از این خبر
تفسیرحالی باهل محبس دست داد که من نفهمیدم در این
ضمن نگاهی باطراف کرده دیدم عده سرباز هریک یک پارچه
هیزم نجاری بدست گرفته مستعد و آماده حمله هستند
سرّ این منظره هولناک را نفهمیدم تا وقتیکه والد از انبار
بیرون آمده بودند برای احباب حکایت کردند که وقتی
قضایائی از قبیل مرگ ناگهانی حسام السلطنه و سید صادق
و غیره و غیره رخ داده بود دولت ایران را خوف و وحشت
چنان فرا گرفته بود که نائب السلطنه سربازهای دراین
اطاق گماشته بود که اگر کسی نجوی نماید هیزم بر فرقش
بکوبند خوشبختانه من این خبر را از دور بصدای بلند
اعلان کردم و نجوائی واقع نشد تا مستوجب ضربه و شتم
باشد و در آن ایام ولوله و آشوب عجیبی در شهر بود اسامی
محبوسین در دهان مردم بود و بهر کس لقبی میدادند مثلاً
آقا اسدالله آهنگر اسدالله الغالب آقا محمدرضی
جبرئیل و ابوی امام حسین بابی ها خلاصه یکروز مطلع شد

که جماعتی توطئه چیده اند هجوم نموده مارا هلاک کنند
 ودکان و خانه را غارت کنند کم کم این خبر قوت گرفت
 صاحب منزل قهوه چی شخص ناصرالدین شاه بود فشار
 آورد که مارا از خانه بیرون کند یکروز صبح تا عصر رامهلت
 داد شبانه بنا بود اسباب مارا بیرون بریزد همان روز رستم
 خدمت والد قضیه را نقل کردم بمن فرمود برو درهمین
 حیاط با آقای وزیرنظام حاکم طهران که نشسته رسیدگی بامو
 حکومتی مینماید تفصیل را عرض کن وزیرنظام چه کسی بود؟
 والی نائب السلطنه و از حکمرانی چیزی که بلد بود کشتن
 وشقه کردن ، نانوهارا بتنور انداختن ، بناها را از بالای
 عمارت پرتاب کردن ، معمارهارا لای جرز دیوار گذاشتن
 گاهی هم محض تفریح گوش بریدن دماغ بریدن یا مهار
 کردن درکوچه و بازار عبرة للناظرین گرداندن . این
 آقای وزیرنظام درجلو تالاری که معتمد الدوله فرهاد میرزا
 ونائب السلطنه با جمعی دیگر مشغول استنطاق احباب
 بود نشسته بودبنده درحیاط ایستاده تفصیل قضایا را
 عرض کردم سائرین هم که مشغول استنطاق بودند قدری
 متوجه بنده شدند وزیرنظام سئوالی ازبنده نمود چون
 جوابش را دادم بسائرین بالهجه ترکی گفت عجب بچه
 آگاهی است سائرین درجواب کلمه گفتند مثل اینکه اینهم

يك نشانه بآبی بودن است وزیر نظام فراشباشی را طلبید با غیظ و غضب شدید امر کرد و ونفر فراش بفرست باین کدخدای نایب محله و کسبه این حدودها چنین و چنان گفته از هریک التزام بگیرند بصاحبخانه بگوئید فلان فلان شد بسرحضرت والا قسم اگر باین آقا پسر ازگل بالاتر حرفی زدی ترا شقه میکنم و بدروازه طهران میآویزم پدر آن پسر مهمان حضرت والا ست و اگر فراشها از این حق گرفتند آنها را هم شکم پاره میکنم . خلاصه از این قبیل تهدیدات شدید آمیخته با فحشهای بسیار داد سپس ونفر فراش زمخت آمده تعظیم کردند بهمراهی بنده راه افتادیم مرحوم والد که این صحبتها را در اطاق مقابل میدیدند وقت خروج از خانه بنده را صدا کردند یکی و قرآن بمن دادند که بعد از انجام وظیفه انعام بدهم آقای وزیر گویا مطلب را طفت شد یا چیزی احساس کرد بنده را صدا کرد گفت آهوی آقا پسر اگر باین فراشها چیزی دادی گوشت رامیخ میکنم خلاصه آنروز فراشها با بنده آمدند در ظرف دو ساعت کدخدای محل نائب و کاسبهای اطراف منزل بشدت ترسانیده التزام کتبی از هریک گرفته مخصوصاً صاحب خانه را با اینکه قهوه چی مخصوص ناصرالدین شاه بود طوری ترسانیدند که مثل بید میلرزید میگفت حاضرم قباله خانه ام

تقديم كنم تا مطمئن باشيد كه خود را صاحب خانه نديد انم
خلاصه ما از آن روز آسوده شديم در كوچه و بازار همه جا
ما ميشناختند تواضع ميكرند اوضاع قرين آرامش بود
تا اينكه چند روز بعد از مردن حسام السلطنه وسيد صادق
يكبار ميشنيديم بابي ها را برند همه را پاي قاپوق (ميدان
اعدام) روز بعد شنيديم در انبار خفه كردند با والده
بدرب انبار رفتيم راه ندادند فقط قند و چاي براي والد
خواستند تقريباً معلوم شد حيات دارند چند روز بعد
بنده را اجازه دخول بانبار دادند محبوسين هفت نفر
هفت نفر دريك زنجير كلفت معروف بسلاسل در الانسي
تاريك روي سكو بودند در وسط الان خيلي درازي بود كه
شبه پاها را خليلي كنند چند ماه با اينضوال گذشت باز
شنيديم كه همه را اعدام كردند و در چاه ريختند هر چه
بدرب انبار رفتيم پرسيديم جوابهاي مختلف ميدادند
بالاخره بعد از دو هفته بنده را اجازه دخول دادند
محبوسين در حياط ديگر با زنجيري بسيار كلفت تراز سابق
در آفتاب نشسته بودند اين زنجير نامش قره كهر بود
يك دخمه تاريكي در حياط پيدا بود ابوي فرمودند ما
چندي در اين سياه چال بوديم امروز اجازه آفتاب دادند
چند روز ديگر باز آقايمان را بهمان انبار سابق انتقال

دادند در آنوقت برحسب دستور ابوالفضائل عریضه دادیم
 یکنفر که درغرفه های دالان مسجدشاه منزل داشت و سرّاً
 مؤمن بود نوشت دربین راه عشرت آباد شاه درکالسکه
 میرفت بشاه دادم فردای آنروز ابوی مرخص شدند در آن ایام
 اوضاع زندگانی بگلی مختل شده بود اما بازار تبلیغ برای
 والد رونق گرفت در آنخانه و در آن دکان عطاری زندگانی
 مشکل شد ناچار یک قطعه زمین کوچک دارای یک اطاق
 خشتی دور از شهر در بیابان بطور نقد و نسیه خریداری
 نموده منزل اختیار کردیم بازار تبلیغ در آنجا خیلی رواج گرفت
 چون دور از شهر و خالی از اغیار بود چند نفر اشخاص
 معروف مثل مرحوم حاجی میرزا عبدالله صحیحی و آقامیرزا
 غلامحسین و غیرهما در آنجا تصدیق کردند کم کم آبادی شهر
 بحدود منزل ما رسید دکان عطاری برهم پیچیده، مفتوح
 شد شدتها تخفیف یافت کم کم خیال مسافرت باطراف
 پیش آمد گاهی مازندران گاهی عشق آباد و ضمناً کسب
 جزئی هم در این مسافرتها شد و در خلال احوال تحصیل
 مدرسه لازاریست ها بامر ناصرالدین شاه بسته شد و تمامت
 شاگردان ارامنه بودند بغير سه نفر که پدریکی از آنان
 میرزا علیخان مترجم الممالک معلم زبان فرانسه برای شاه
 مردی نیک نفس بود و توسط میرزا ابوالفضل مطلع این امر

گردید و تعلیم سه شاگرد را قبول کرد و با همهٔ ممانعت بستگان و دوستانش از ملاحظت در حق بچه بابی مضایقه نکرد و بدون مضایقه چند سال مجانی زبان فرانسه و انگلیسی بیاموخت طولی نکشید که بزبان دانی معروف شدم و بحرفهٔ معلّمی تحصیل معاش و ثمرین زبان و ضمناً تبلیغ پرداختم تا در قضیهٔ جمهوری طلبان که دولت میخواست بنام بابی کسی با طرفداران جمهوری طلبان رغبت ننماید در آن قضیه چند نفر اشخاص معروف را گرفته در دالان خانه نایب السلطنه اطاق کوچکی بود شش و هفت نفر را حبس کردند که واردین و عابرین تماشا کنند مرحوم والد را دو هفته یا بیشتر با مرحوم حاجی ملا علی اکبر و غیره حبس کردند در این اطاق که جای خواب نبود تا صبح می نشستند بصوت بلند مناجات میخواندند مردم تماشا میکردند صلوة کبیر را همه حفظ کردند بعد از آن هم چند مرتبه ابوی را گرفتند اما گرفتاری طولانی نشد نایب السلطنه سئوالاتی بطور استنطاق نمود و والد میل مفرطی بمسافرت داشت هر جا میرفت کسب مختصری پیش میگرفت بنده و اخوی در طهران امور زندگانی بخوشی میگذرانندیم اخلاقاً بسیار غیور و بی باک بود در هنگام گرفتاری صحبتهایشان بانائب السلطنه خیلی عجیب بود مثلاً يك مرتبه فراشها

در بین راه سرداری ایشان را که نبود میکنند و جیب و بغل را خالی میکنند صورتی از آن اشیاء نوشته در هنگام استنطاق بدست نائب السلطنه میدهد يك يك میخواند سرداری يك ثوب قلمتراش چهار تیغه عدد جام و دستمال و پول سفید و پول سیاه و غیره نائب السلطنه همه را میخواند بعد میپرسد مقصود چیست ؟ ابوی میگوید اینها را از من ربوده آوردند من بابی بودم اینهارا برای چه گرفتند نائب السلطنه متغیر میشود فحش بسیار به فراشها میدهد و اشیاء را امر میکند بدهند و قبض دریافت دارند روز بعد از والد میپرسد که باز هم سخن داری و بالجمله والد در طهران بود تا بعد از غیاب شمس ابهی بارض مقصود رفته ایامی چند مشرف بود و مأمور گردید که برای مراعات حال زائرین در اسلایبول اقامت جوید و از احوال والد آنکه بعضی اشعار در دهان ایشان بود مثلا هر کس را تبلیغ میکردند او را بشهامت و جرئت دلالت میکردند و میگفتند :
من نمیگویم سمند رباش یا پروانه باش

باش

چون بفکر عاشقی افتاده ای مردانه

هر وقت در سفر بودند در طهران اتفاق میافتاد معجلاً بطهران آمده در کوچه و بازار گردش میکرد و خود را بهمه نشان میداد تا نگویند حسین فرار کرده است هرگز

نمیخواست ماها مستخدم دولت باشیم میگفت :

بدست آهن تخته کردن خمیر

به از دست برسینه پیش امیر

هیچگاه نمیخواست یکی از ماها رهین منت باشیم این

شعر را میخواند :

گر بخارد پشت من انگشت من

خم نگرد پشت من ز انگشت من

و خیلی مایل بودند بنده و اخوی خادم امر باشیم مخصوصاً
میخواست بنده طیب باشم و برای من شغل معلّمی مذکور
که در خانه خود و یادرخانه های بعضی اشراف بسیار فید
و مؤثر در نشر امواقع شد و از طریق شعرگوئی هم با بسیاری
از شعرا رابطه یافتم و همه حامی و محب بودند و با وجود
شدت بلیات برای من هیچگونه گرفتاری پیش نیامد تا آنکه
در دوسالی قبل از صعود اقدس ابهی لوحی غرا برایم
رسید و پس از چندی در دایره انحصار دانیات مشغول
شدم آنگاه قریب دوسال در بانک بین المللی مسکو عنوان
مترجمی گرفتم سپس در همانجا وظیفه منشی خارجه بمعهد
شناختم و برای عزت رتبه و مقام مورد احتیاج و توجه مردم
واقع شده بی پروا به تبلیغ انام و ترویج احکام پرداختم
تا آنکه در سال سوم غیاب شمس ابهی شدت اشتیاق زیارت

حضرت غصن اعظم عنان اختیار از کفم ربود عریضه عرض
کردم و دوتن از جوانانی که تازه تبلیغ نمودم با خود تا
بغداد بردم که چون اجازت برسد رهسپار کوی مقصود شوم
و چهارماه در آنحدود بسر بردیم و حلاوت محبت آقا میرزا موسی
حرف بقا را چشیدم زمزمه بعضی را در آنجا شنیدم که
حاجی شمس طرفداری از غصن اکبر میکرد چون بطهران
برگشتم اجازت رسید ولی دو سال دیگر در مشغله بانك
بین الملی بسر بردم آنگاه باتفاق میرزا فضل الله ابن اشرف
رهسپار شده بفرق رسیدم " و ملخص شرح و رقم دکترا فروخته
چنین است که پس از استعفای از مشغله دربانك روسی و
عزیمت بمکا که بمحضر حضرت مولی الوری عبد البهاء هنگامی
که در مقام خضر واقع در حیفای بحال انزوا و استخلاص از مفاصد
اریاب نقض و جفا میزیستند رسید و پس از شبانه روزی حسب
الامر بمکا رفت و آنحضرت نیز پس از ایامی چند بمکا آمدند
وزائرین احباب از هر کرانه مجتمع شدند و ناقضین نیز
بلباس ثابتین در آنمیان حضور داشتند و در خلال احوال
پی در پی مرقومات مؤمنین تازه وارد در امر از امریکاهمی رسید
و او را مأمور ترجمه مکاتیب وارده و الواح صادره و هم تعلیم
لغت فرانسه بتنی چند از جوانان فرمودند و لاجرم از تمامت
مخالفات نقضیه کاملاً مطلع شد و از مصائب وارده بر مرکز

پیمان نهایت حزن و اندوه یافت و میدید که ناقضین پیوسته سعی میکنند تافیمابین ثابتین از مجاورین و زائرین شبها باطله وارد سازند و از آنسو چون در تمامت اعیاد و در لیلۀ صعود کلاً حسب الامر گلدانهای مطو از گل بر سر گرفته از بیت مبارک تا روضه ابهی با تلاوت آیات و مناجات و تهلیل و تمجید در موکب آنحضرت میرفتند و اعلاء و افشاء بدیع بدین طریق موجب حقد و حسد آنان گشته نزد حکومت شکایت بردند که پدر ما شیخ کبیر و قطبی بود ولی اینان بتعلیم عباس افندی ویرا بریوئیت و الوهیت میستایند و مطالب ارث اظهار کرده کتاب عهد را در دار الحکومه خواستار گشتند ولی به اجوبه مقنعه آنحضرت ملزم و مفحم شدند و بالاخره در سال پنجم غیاب شمس ابهی میرزا آقاخان خادم دعوی دار مقام الوهیت و جای نشین حق گردید و قضیه اش متدرجاً اوج گرفت و حکومت با مخالفین همراه شد و تزییقات شدید به پیش آمد لذا همه مسافرین را روانه اوطان شان نمودند و مکاتبات شرق و غرب منقطع گشت و صمت و سکوت فراگرفت و شعله انجذاب فرونشست و از عدم وصول اخبار برغصوم و هموم طائفین مزید گردید و اوراق شبهات ناقضین موجب خمودت و جمودت برخی از مؤمنین بلا د شد در اینحال میرزا یونس خان اجازت مسافرت برای خدمت طلبید و جواب

قبول فرمود تعیین محل را بمسئله اش گذاشتند و بالاخره هنگامی که هنوز بیش از چهارماه در ارض مقصود نزیست بدین مضمون عریضه ای تقدیم داشت چون تفکر مینمایم در ضمیر عقل میگوید برو معروض دار افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و فی الحین باحضور جمعی از زیگانگان قلم برداشته بر تمامت حواشی و اطراف عریضه چنین نوشتند :

هو الله - ای مشتمل بنار موقده در سدره میثاق برخیز و چون نار موقده در قطب آفاق شعله زن و قصد اطراف کن در هر بحری و نهری غوص نما و از هر معین صافی لطیفی بنوش و کأس میثاق را بدست گیر و بازار متزلزلان را شکست ده و در هر انجمنی زبان بگشا و از بلایای عبد البهائم خبر ده منادی عهد باش و ملک ایقظ شو و نعره بر آور که ای قوم هنگام هوشیاری است و وقت بیداری از خواب سر بر آرید و اشعه ساطعه آفتاب عهد مشاهده نمائید و نفحات ملکوت ابهی از حدائق ثبوت و رسوخ استشمام نمائید قسم بجمال قدم روحی لاحبائه الفدا که الیوم پشه در ظل میثاق عقاب اعظم آفاق گردد و نسر طائر فلک اشراق شود ع ای رب آید عبدك هذا علی نشر نفحات عهدك و میثاقك و آید علی ذکرک و نور وجهه باشراف کواکب تائیدك و اشد در از ره علی خدمتک و آنسه فی سفره و رافقه فی سیره و سیاحته

وكن له فى الامور عونا وعن همسات الشياطين صونا و افتح
 عليه ابواب النجاح وظلل عليه غمام الفلاح واجعله راحة
 للارواح روحاً للقلوب التى انتمشت بنسيم الافراح فى عالم
 الاشباح ع ع " .

و او را امر عودت بطهران دادند و بحالیکه در بیرونی
 بیت مبارک منتظر وداع آخرین بود آه و ناله ایشان راشنید
 که بعلمت بعضی سخنان ناقضه از دل برکشیدند و باچنان
 تأثر و اشتعال باکشتی باسلامبول رسیده مأموریت ملاقات
 بایکی از رجال مهم دولت عثمانی را بانجام رساند و مطهران
 شتافت و در آن ایام که آشفنگی داخلی بتأثیر سوء نقض
 موجب سرور بیگانگان و دشمنان بود و اختلاف در تحیت
 بهائی مزید بر آن گردیده بود و در خدمت سابقه بانکسی
 مورد توجه و ملاحظه گشته خدمتی در تثبیت عهد و هم در
 تبلیغ انجام داد و شهرت جلسه تبلیغی در خانه اش پیچید
 طلاب علوم دینی و برخی از متمسحین مکرراً بمعارضه آمدند
 و تنی چند از مفسدین معرکه جو در دمحلّه معروف بنام
 بابی که یکی محلّه سرقبرآقا و دیگر محلّه دروازه قزوین
 بود بتهییج و تعرض پرداختند از آنجمله شیخ ابوالقاسم
 مسئله گو گروهی گرد آورده شبها با چراغ و مشعل پیرامون
 خانه اش سینه زنان سب و لعن همیکردند و ضمناچنین

میگفتند : بمیرزای بانك روس بایها لعنت و ملامحمد
 رضا واعظ همدانی در مجلس روضه خوانی بازار بجائیکه محل
 دفترش بود با اینکه صرافان بازار بعلت شدت احتیاج
 ببانك ممانعت کردند سب و تعرض شدید نمود و عاقبت
 تجار مذکور مبالغی نقود باو داده روضه خوانی راجائی
 دیگر منتقل ساختند و میرزایونس خان در تاریخ وفات وی که
 همانسال بود چنین سرود :

دوش نیّر بگوش یونس گفت

کای مرا یار مهربان و ندیم

پی تاریخ او بگو که بسرو

بی ادب واعظا درون جحیم

وحضرت عبدالبهاء پس از کمتر از سه سال پدر را از اسلامبول
 مأمور اقامت طهران کردند و پسر را تلگرافا بعکاخواستند
 ویا همه اصرار رئیس بانك که بعنوان مرخصی یکساله کرد
 استعفا داد و بانك نهایت مساعدت باوی نمود تا از طریق
 روسیه رهسپار گردید (۱۳۱۲ مطابق سنه ۱۹۰۰) و پس از
 تشریف ایامی چند در عکا مأمور اقامت در حیفا گشت و حضرت
 عبدالبهاء برای اقامت مؤمنین وارد از ممالک غرب در آنجا
 مسافرخانه مخصوص تأسیس کرده خود نیز میماندند و او ترجمه
 مکاتیب غربیان مأمور گردید و طولی نکشید که بعلت افساد

ناقصین و معرضین، مسافرخانه و محل اقامت آن حضرت از حیفا به عکا منتقل گشت و در آنجا مانده او نیز دفتر ترجمه را بدانجا برد تا آنکه مقرر شد هیئت تفتیشیه از جانب سلطان عبدالحمید بیایند و لاجرم مانند فتنه سابقه مذکوره حسب الامر اجتماع مؤمنین متفرق گردید و او را باسفارشنامه بیاریس فرستادند و در ماریس مقاله مفصل در باب نهضت امر الهی در جریده منتشر کرد و مدت دو ماه با اتفاق مسیو دریفوس بحضور و نطق در مجالس بهائی و تبلیغ مبتدیان مأنوس گردید و چون فتنه عکا ظاهراً خفیف شد برگشت و او را امر بتحصیل طب در بیروت فرمودند و لذا در مدرسه طب فرانسوی داخل شده و دوره آن را بمدت پنجسال با تمام رساند و چون پدر در طهران بنوع مذکور در بخش پیش در سال ویائی درگذشت و اشرار میخواستند جنازه اش را آتش زنند و عائله ناچار در خانه دفن نمودند و در این هنگام که برای تحصیل مدرسه پسر مصاریف لازم شد و بایستی خانه بفروشند و نقود بفرستند پسر کهتر میرزا فضل الله شبانه با جمعی از مؤمنین جنازه را بقبرستان خارج شهر برده دفن کردند و خانه را فروخته مخارج فرستادند و دکتر یونس خان در اینمدت پنجسال روابط نزدیک با عکا داشته سالی چهار ماه تعطیل در آنجا و حیفا بسر برد با مساعدت ابنا^۱ زمین

میرزا نورالدین و میرزا منیر مکاتیب و مقالات وارده از غرب را ترجمه نمود و دارای اجازه رسمی طبابت از دولت فرانسه و عثمانی گشت و تمامت مدت اقامتش در عکا و حیفا نه سال انجامید و خروجش از ایران بسال ۱۹۰۰ و ورودش بسال ۱۹۱۰ واقع شد و در طهران با وجود معاندت برخی از معارضین ^{ضین} محکمه طبّی تأسیس کرده عضویت محفل روحانی یافت و متدرجاً بریاست صحیّه توپخانه دولتی و سپس صحیّه مدارس نظام با درجات سلطانی ، سرهنگی و یابوری نائل گردید و مدت شانزده سال با وجود معارضت اعضاء معارف در مدرسه طبّ معلّم شد و طبابت افتخاری سفارت ترکیه را وزارت امور خارجه تصویب نمود و سه سال طبابت سفارت افغان داشت و مساعی دشمنان برای ازمیان بردن وی نتیجه نداد و مصداق کلامی که حضرت عبدالبهاء در آخرین هنگام وداع بوی فرمودند که تو میروی بطهران کارت خوب میشود چون نیت خوب است تحقق پذیرفت و با همه شهرت در داخل مؤمنین و خارج در طهران باشغل طبابت محترم و با مکتب زیسته بعضویت محفل روحانی و محفل مّلیّی بهائیان ایران و سفر و نطق در جماع این فئه و انواع خدمات دیگر سرافراز گردید و با حالت طبیعت مزاج که سچیّه فطریّه اش بود قلوب را مسرور ساخت و بجز سفر

دو ماه مذکور پاریس سفری دیگر تقریباً بهفت ماه به اروپا و امریکه کرده نشر امر نمود و بار سوم مدت یکسال در شمال و جنوب و مرکز اروپا مسافرت نمود و از آثارش رساله ای بنام ارتباط شرق و غرب در شرح سفرش با اروپا طبع شد و کتابی بنام خاطرات نه ساله که حاوی اطلاعات و احساسات در طول مدت اقامت نه ساله عکاست نوشت و بطبع نرسید^۱ و مقاله در بیان دستور صوم بهائی و فوائد صحی و روحی آن و بعضی مقالات دیگر در طب و غیره منتشر ساخت و از اشعارش آنچه که در ترجمه اشعار و سرود مؤمنین اروپا و امریکادر سنین اقامت در عگا بنظم آورد همان ایام در طهران منتشر گشت و از جمله اشعارش در ترجیع بند این است :

از شراب عشق مستم یللی	هست از عهد الستم یللی
عشق جامی داد کاز تأثیر آن	تا ابد مخمور و مستم یللی
نیستی آورده عشقم در وجود	با وجود عشق هستم یللی
من پیاده عشقم ای فرزین عقل	برخ پیلت نشستم یللی
تن قفس نبود دگر جان مرا	این قفس را من شکستم یللی
هر حاجبی را که گرد و نم بها	تار و پودش را گسستم یللی
هر پریشانی که برد داشتم	بر سر زلف تو بستم یللی
لاف هستی چون زخم از نیستی	من که از این قید رستم یللی
چون تعمق کردم اندر بحر طبع	این گهر آمد بشستم یللی

(۴۲۰)

پیشه خودکن فنا و نیستی

نیستی کن تابدانی کیستی

باز در دل شعله زد نیران عشق

مشتعل شد شعله سوزان عشق

آنچه موسی دید در سینای طور

جلوه گر شد در دل مردان عشق

دیده ام بسیار در میدان شوق

مشق جانبازی سربازان عشق

کاش میدیدم وجود خویشتن را

گشته و افتاده در میدان عشق

تاچه سازد قوت بازوی دوست

با سر من در خم چوگان عشق

کی بساحل میرسد ای ناخدا؟

کشتی عمرم در این طوفان عشق

تاچه خواهد کرد باز والنون عقل

این نهنگ لجه عمان عشق

دوست بامن گفت ای افروخته

ای گدای درگه سلطان عشق

هرزمان دیدی که در آفاق دل

گشت طالع نیر تابان عشق

(۴۲۱)

پیشه خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تابد انی کیستی

مژده ایجان کار دل بالا گرفت

دردل ویرانه جانان جا گرفت

آنکه دور از دیده مشتاق ماست

منزل اندر ممکن دلها گرفت

خانه تاریک جان پر نور شد

کعبه دل جلوه سینا گرفت

مغ دل در جنت علیا پرید

آشیان در شاخه طوی گرفت

باغبانا بلبل گویا کجا ؟

درس عشق از سنبل بویا گرفت

هر کجا گل بود مرغان آمدند

گوی سبقت بلبل گویا گرفت

دیده از دل خواست دیدار تو را

جان سراغ رویت از دیا گرفت

یونس اندر ظل یقطین خانه داشت

جا بزیر شهپر عنقا گرفت

دوش رندی سرگوش من نهاد

گفت هر گه کار دل بالا گرفت

(۴۲۲)

پیشه خود کن فنا و نیستی

نیستی کن تا بدانی کیستی

تا توانی بال جان را باز کن

مرغ دل شو سوی او پرواز کن

روح را از قید تن آزاد بی کن

بند جسم از پای جانت باز کن

من نمیگویم قفس را در شک کن

در قفس باش و نفس را ساز کن

دفتر توحید گل را پیش گیر

همچه بلبل درس عشق آغاز کن

نغمه جانسوز را مستانه زن

لحن شورانگیز را شهناز کن

نکته هارا موبموشریح کن

کفه ها از یکدیگر ممتاز کن

ساحران ماهرارمار افکنند

باعصای موسوی اعجاز کن

بشنو از پیرمغان اسرار عشق

گوش بر گفتار اهل راز کن

چونکه اصل هستی اندر نیستی است

هستی خود همچوما ابراز کن

(۴۲۳)

پیشه خود کن وفا ونیستی

نیستی کن تابدانی کیستی

وله ایضا :

دل اندر سینه جا دارد تو در دل

دل اهل دل از بهر تو منزل

بما وابسته ای چون دل بسینه

بما پیوسته ای چون سینه با دل

فرورنشستنت در دل چه آسان

فرا بگرفتنت از دل چه مشکل

مطاف انجمی ای شمس آفاق

عزیز انفسی ای شمع محفل

شود آئینه دل طور سینه

چو با رویت شود آنی مقابل

تورا دیدن اگر امری محال است

تورا جستن بود تحصیل حاصل

خوشا مهر تو و رفع مـــــــــــــــــوانع

خوشا عشق تو و حلّ مـــــــــــــــــائل

هد

در این طوفان عشق ایدل نخوا

رسیدن کشتی عظم به ساحل

(٤٢٤)

نه بنشانند سرشگم آتش عشق
نیوشد چشمه خورشید را گل

الا ای آتش دل‌های مشتاق

بسوزان پرده اوهام باطل

بزن آتش که این پیرایش تن

میان جان و جانان گشته حائل

زهی افروخته کوبا تو دمساز

زهی افسرده کز ذکر تو غافل

~~~~~

ودرخاتمه احوال خود این قطعه نوشت :

بسال خمس وعشیرین بهائی

نهادم پا در این دنیای مهمل

چهاردیگر ار من زنده مانم

بپایان میرسانم قرن اول

چه سود از عمر بی حاصل در این امر

که کل مشغول خدمت من معطل

یکی در محفل تبلیغ چون شمع

یکی راه هدایت را چو شمع

خوشا بر حال جانبازان چالاک

بدا بر حال من بیگار و تنبل



( ۴۲۵ )

خوش آن سر کوفتد در پای جانان

خوش آن جان کوشتا بد پای مقتل

کجا من لایق آنم که نامم ؟

شود در دفتر نیکان مسجـل ؟

بلی گرفیض لطف غصن ممتاز

که درگاهش ملائک راست مقبل

شود شامل یقین هر جسم ناسوت

شود برجان لاهوتی مـدل

—————

لتاریخ شهرالجمال ۹۷ بهائی مطابق اردیبهشت

خورشیدی ۱۳۱۹-۱۳۱۹ آوریل ۱۹۴۰ میلادی و او را خلف

دو دختر پیش نیستند و برادرش میرزا فضل الله بامریکا

رفته اقامت و ازدواج کرد عاقله تاسیس نمود .

دیگر خاندان علائی که از آقاسید محمد ناظم الاطباء

لاهیجی مذکور در بخش ششم برجاماند و مشارالیه سالها

در طهران بخدمت امر ابهی قائم و مشارالینان بود و بعضو

محفل روحانی طهران افتخار داشت و از حضرت عبدالبهائم

خطابههای بسیار در حقیق صدر یافت و عاقبت بسال ۱۳۲۳

درگذشت و عائلات بسیار از پسر و دختر و منتسبین در این

امر برقرار و پرافتخار گردید که همگی بنام علائی مشهورند

وخصوصاً شعاع الله خان که در خدمات جلیله کشوری  
 ولشگری و خدمات روحانیه در این امر نامدار است و بر همین  
 قیاس نعمت الله خان علائی و رحمت الله خان علائی و عطاء<sup>الله</sup>  
 خان و عزت الله که غیور نامدار در این امراند .  
 دیگر شاهزاده محمد حسین میرزا مؤید السلطنه  
 مؤید الدوله سابق الوصف با بزرگان اهل بها از شاهزادگان  
 و علما و غیرهم مؤانس بود و با همگنان بنوع مراعات حکمت در  
 مسائل الهیه و معارف بدیعه مناظره کرده تنویر افکار و  
 تشهیز از هان همی نمود و پیوسته مأموریت دولتی یافته  
 سالها بحکومت اصفهان و قم و غیرهما منصوب گردید و  
 چندی در اصفهان و طهران ریاست تلگرافخانه داشت و در  
 ایام سلطنت محمد علی شاه چنانکه در بخش سابق آوردم  
 ریاست شورای سلطنت بد و تفویض گردید و بهمین جهت  
 منفور انقلابیون حریت گشت و بصدورش برآمدند و چندی در  
 عراق معتکف شد و از طریقہ بر شام بحیفا رفته ایامی  
 در جوار فضل و عنایت حضرت عبد البهاء بسر برد و چون  
 بایران برگشت در مجالس اعظام احباب سئوالات خود واجوبه<sup>ای</sup>  
 که فرمودند روایت و حکایت همیکرد و در حقش الواحی غرا  
 از قلم آنحضرت بصری و فارسی صدور یافت که غالباً در حفظ  
 داشته در مجالس فضلا و اعظام اهل بها با مراعات قواعد

ادبیه و نهایت وقار و ترتیل تلاوت می نمود  
 و او از افاضل شهزادگان بوده در علوم ادبیه  
 عربیه براعت و قبل از ورود در این امر مانده  
 پدر بطریق شیخیه میرفت و سپس با همه مراعات  
 احتیاط که مینمود بدین نام مشهور گشت و کتابی در  
 اثبات امر ابهی جمع و تالیف نمود و عاقبت  
 در ایام حکومتش به خوزستان در سال ۱۳۳۹  
 در ناصریه درگذشت .

و از شاهیه ربهائیان طهران از خانواده حاجی  
 محمد اسمعیل ذبیح : میرزا غلامعلی و حاجی میرزا  
 حبیب الله ابن الذبیح سابق الوصف که در سال ۱۳۲۲  
 درگذشت و میرزا جلال خان بن میرزا غلامعلی بن الذبیح  
 سابق الوصف سالها در طهران بمقامی بزرگی در دایره  
 گمرک بود و از معارف محترم مخلص در این امر زیستند  
 و اخلاف یکی از دخواهرش سالها در تشکیلات و دیگر  
 خدمات مسابقت می ورزند و این خانواده واسعه ذبیح

( ۴۲۷ ) مکرر ۱

بغایت شهرت در این امر میباشند .

دیگر خاندان واسعه مهتدی سابق الذکر  
در بخش ششم وغالباً معروف بحسن صوت و نغمات در  
تلاوت آیات و مناجات بودند آقا محمد علی شهیر به  
مسگرواریاب سابق الذکر که برادر مهترش چندی بسا  
ناقضین بود ولی بالاخره در حق او و والده طلب  
عفو و غفران صادر گردید و بسال ۱۳۲۲ در گذشت  
و آقا محمد علی الی آخر العمر در تصامت شئون  
خدمات و اقدامات مجدانه کرده می صرف مال  
و تبلیغ نمود تا بسال ۱۳۵۳ در سن در حدود  
صد در طهران وفات یافت و خاندان واسعه جاوید  
از وی برجای ماند و عموعلی عسگرو آقا سید علی  
کاشی سابق الوصف و آقا علی عسگر در سن متجاوز  
از هفتاد بسال ۱۳۲۶ در طهران در گذشت .

و دیگر میرزا نصرالله کاشی سابق الذکر

معروف به خادم که بعد از سالها خدمت

( ۴۲۷ ) مکرر ۲

در مسافرخانه عکاعودت بطهران کرده فائده  
تا وفات یافت و برادر که ترش میرزا روح الله  
سالها به تبلیغ و هم بتدریس در مدارس  
بهائیه کاشان و مازندران اشتغال  
کرد و آخرالامر مفقود الاثر گشت و از ایشان  
خانندان وسیع خادم برقرار است خصوصاً جناب  
ارشاد میرزا نصرالله بنام زکراالله خان خادم قد  
برافراخته در انواع خدمات در این امر معروف  
و مفتخر میباشد .

دیگر از خانندان بهائیان حاجی لطف الله  
طیغوری بن میرزا محمد حسن قناد اصفهانی  
سابق الوصف در بخش ششم سالها در طهران در  
جامعه بهائی و خدمات باین امر معروف بود و بسمت  
دلای معاش میکرد و عائله تاسیس نمود .

دیگر از خانندان بهائیان خانواده نورپسران  
و دختران عدیده آقا زین العابدین  
و آقا حسین علی پسران آقا علی

سابق الوصف در بخش ششم و در آن میان میرزا علی بتلاوت  
الواح و مناجات بلحن طیب معروف بود و بنت آقا حسینعلی  
مدرسه ابتدائیه را سالها اداره میکرد و خانه آقا حسینعلی  
که چندی مستقر عرش اعلی گردید از اماکن متبرکه شهیره  
طهران هست و خاندان ثابت و سهراب در اصفهان نگاشتیم  
دیگر سید عزیزالله قدس بن آقا سیدعلی سابق الوصف کاشی  
سالها پس از پدر در مابین اهل بها درخشیده و خاندان  
قدس برجای گذاشت و خلفش سید حبیب الله قدس مقام  
وشهرت و خدمت در راه این امر حاصل نمود و ما در بخش  
سابق سابقه احوال و کیفیت مهاجرت استاد مهدی معماربا  
پسرش استادعلی محمد معمار و عائله از اصفهان بطهران و  
تأسیس مرکزیت امریه در محله سر قبر آقا را نوشتیم و استاد  
مهدی در سال ۱۳۱۲ و استادعلی محمد در سال ۱۳۱۸ -  
درگذشتند و خانواده واسعه مؤت برجای گذاشتند  
و خلف استادعلی محمد، میرزا حسن مؤت، سالها در جامعه  
بود تا در حدود سال ۱۳۵۰ درگذشت و از خلف دیگرش  
آقا میرزا حسین مؤت اعقابی باقی است .

و آقا میرزا حسین قسمت کاشی کاری مشرق الانکار  
عشق آباد بدستور محفل طهران رفته انجام داد . و آقا  
محمد سمسار قزوینی ابن کربلایی احمد پیله فروش پس از فوت

پدر همچنان در طهران باعائله اش اقامت داشت تا بسال  
۱۳۳۵ درگذشت .

دیگر خانواده شیخ محمد بن شیخ ابوتراب اشتهاروی  
سابق الوصف در بخش ششم مقیم طهران بودند .  
دیگر خانواده فاضل شیرازی موصوف در قسمت شیراز .  
دیگر خانواده آزردهگان موصوف در قسمت کاشان . دیگر  
حاجی ابوالحسن امین اردکانی بنوعی که در قسمت یزد  
نگاشته شده است مقیم طهران بود .

دیگر حاجی میرزا محمد افغان که شرح حال در بخش  
ششم آوریم او چهارمین پسر حاجی میرزا محمد تقی وکیل  
الدوله و وکیل الحق مشروح در بخش ششم بود که در یزد  
بسال ۱۲۷۹ تولد یافت و مادرش بی بی زهرا بیگم بنت  
حاجی میرزا حسنعلی خال اصفهر حضرت نقطه بود و بعد از  
رشد نزد والد بخدمت تجارت اشتغال یافت و بسال  
۱۲۹۷ بسن ۱۸ سالگی همراه حاجی میرزا بزرگ شیراز  
و حاجی سید حسن یزدی که عمو و خالش بودند و قصد مکه  
داشتند از طریق بمبئی رهسپار گردیده به مکه سپس در عکا  
به محضر جمال ابهی مشرف گردید و بعد از عودت کما  
فی السابقم در یزد بخدمت تجارت پدر مشغول گشت و پس از  
چندی در حدود سال ۱۳۰۸ بمبئی رفته بشرکت برادرش

حاجی میرزا محمود و با حاجی سید میرزا و حاجی سید محمد به تجارت با چین و ایران پرداخت و چون آقاعلی حیدر شیروانی در طهران با قدام حاجی ابوالحسن امین اردکانی بهائی شد و بمراسله امین بحاجی میرزا محمد تقی و حاجی سید میرزا طرف تجارتشان قرار میگیرد و با قدام و درخواست آقاعلی حیدر از اعضاء دولت روسیه حاجی میرزا محمد تقی وکیل التجاره گردید لذا حاجی میرزا محمد تقی حاجی میرزا محمد را برای تصفیه امور تجارتی خود با آقاعلی حیدر بطهران فرستاد و بدین موجب حاجی میرزا محمد بسال ۱۳۱۱ وارد طهران گردید و با ایادی امر و حاجی امین مذکور صاحب و معاشر گشت و در مشورتهای سری امری با آنان بود چنانچه در واقعه ابلاغ حضرت عبدالبهاء بواسطه ادیب که با مناء دولت خصوصا صدراعظم برسانند که حضرات سید جمال الدین و ازلیها در اسلامبول گرد آمده قصه اقدام بر علیه شاه دارند و دولت بدانند که بهائیان از این امر برکنارند و حسب مشورت قرار دادند که ادیب طالقانی بصدراعظم که در بیلاقی حدیقه بیرون طهران میزیست وقت خواست و خط مبارک را رساند و در موقع حبس ورقه‌ها در طهران بعنوان دادن نان و حلوی نذری بانجا رفته دید<sup>ست</sup> کرد و تصویر او با اعضاء شور سال ۱۳۱۵ طهران موجود است



تا چون مقدمات رفتن حاجی میرزا محمد تقی از یزد به عشق آباد برای مشرق الانکار فراهم شد او نزد پدر رفته باتفاق از طریق طبس و مشهد رهسپار گشتند و حاجی میرزا محمد گویا در ایام حضرت بهاء الله دو بار به عگا تشرّف یافت و یکبار هم در سال ۱۳۲۷ در ایام حضرت عبدالبهاء تشرّف جست و از اعمال برّیه اش خرید و وقف مبالغی اراضی در حول یوسف آباد طهران برای صرف در اعمال برّیه برای بیت حضرت نقطه اولی است .

و دیگر از بهائیان مشهور در این دور میرزا مصطفی خان نوری ابن محمود خان مفتاح الملک از خاندان معروف نیمیقام کثیر الجمعیّت در ایام جوانی باتفاق برادر مهترش مسعود خان مفتاح الدوله رئیس اداره رمز وزارت خارجه در وزارت مذکوره و دربار سلطنتی و پارک اتابک میرزا علی اصرخان مشغول خدمت بدولت شد و رضاخان سرتیپ توپخانه و قورخانه او را بمنزل خود که جنب خانه شعاع الدوله بود دعوت نموده صحبت از این امر کرد و بمشاهده و زیارت شمایل حضرت عبدالبهاء که بالای سر نصب بود و هم بصحبت عصمت خانم طاهره مادرزن رضاخان که در بخش ششم شرح احوال آوردیم فائز بایمان گردید و بعضی از بستگان متعصب پی باحوال برده درصند و قچه اش را باز

کرده لوحی را که تازه برایش رسید با شمایل مبارک ربوده به  
 تمامت بستگان خبر داد و لذا برادر مهتر و پیرا از دائره  
 مذکوره خارج و مادر نیز و پیرا از اقامت در خانه منع کردند  
 و لاجرم ناچار شد بخانه رضاخان سرتیپ رفته بماند و در مقابل  
 شدائد سلامت و شفقت معامله کرده برادرش موسی خان  
 مفتاح الملك و برادر کهترش منصور خان و نیز برادر کوچک  
 دیگرش مرتضی خان را که بدستور مفتاح الدوله مذکور بصدور  
 قتلش برآمد تبلیغ و هدایت نمود و با عصمت خانم مذکوره در  
 حالیکه مریضه استسقاء بود ازدواج نموده با اتفاق در انواع  
 خدمات این امر کوشیدند و مقاله و اشعار بنام عصمت خانم  
 راجع به تربیت و ترقی نسوان نوشته بچریده ایران نو و  
 همچنین به میرزا غفارخان زنوزی از مجاهدین ملی دادند  
 که نزدیک مجلس دارالشورای همی خواند و حسن ترقی و  
 تعالی نسوان را بیدار کردند که مطالبه حقوقی بیشتر از  
 دولت نمودند و چون مستر ریعی و مستر اسپرک بطهران  
 وارد شدند با وجود اندیشه و ملاحظه احتیاط از جانب  
 بهائیان صورت فتوغرافی از طائره و جمعی از نسوان آزاد یخوه  
 با برخی از مردان و دو مسافر مذکور گرفتند و آنان بسیار  
 سرور شده بدین عبارت گفتند که ما چنین گمان داشتیم  
 که بهائیان ایرانی زن ندارند چه که در آن ایام آمیزش

مردان و زنان بسیار سخت و دشوار بود و تعهد کردند  
 فتوغراف را با معروضه ای بحضور حضرت عبدالبهاء تقدیم  
 دارند و هرگاه اجازت فرمایند با آمریکا برند و در آنجا  
 اقدامات فوری برای ترقی خواهران ایرانی بنمایند و طائره  
 خانم هنگام وداع رشته گردن بند صدفی را درآورده تقدیم  
 کرد که از جانب خواهران ایرانی بیکی از خانمهای امریکائی  
 که گوی سبقت در خدمت ربود بدهند ولی اوضاع در آن ایام  
 بنوعی بود که گفتگوها در مابین جامعه راجع بچنین عمل  
 مرتفع شد و شیشه را شکستند و مدت دو ماه در خانه  
 ایشان بسته بود مراد نه نتوانستند و طولی نکشید که نامه  
 مستر ریچی رسیده شرح داد که در مجمع نمایندگان ۲۴ شهر  
 در واشنگتن محض اطلاع از اوضاع ایران واقعات بیان کردم  
 و گردن بند را که با استجازه از حضرت عبدالبهاء آوردم  
 بتصویب عموم نصیب ایزابلبری تینک اسم شد و از آنوقت  
 قرار دادند که باخواهران ایرانی مکاتبه کنند و لوحی نیز  
 رسید و باب مراسلات با آمریکا مفتوح گشت و انجمن ارتباط  
 شرق و غرب تشکیل شد و جمعی را و طلب سفر بایران برای  
 ترقی زنان شدند که از آنان دکتر مودی امة الاعلی و میس  
 کپس و دکتر کلاک و الیزابت بتدریج آمدند و طولی نکشید  
 که طائره خانم در اثر عمل استسقاء بحالیکه در همان هنگام

مشغول تبلیغ بود درگذشت و مصطفی تجدید فراش کرده در  
 دائره‌نظمیه موظف گردید و سپس بسمت ریاست صندوق  
 مالیّه مازندران ببارفروش رفت و در آنجا در اتحادبین  
 اهل بها و مقاومت با اعداء و هم در خدمت بمعارف بلد  
 و تأسیس مدرسه همّت نهاد بدرجه ای که آصف السلطان  
 پیشکار مالیّه و حاکم بلد با آصف همایون رئیس نظمیه انجمن  
 قتالی تأسیس کرده اسلحه دادند که او را باجمعی از تجّار  
 بهائی بکشند و سفاکی را به کشتنش برانگیختند ولی انجمن  
 بورود سواران سردار جلیل از ساری موقوف شد و سفاک  
 نیز بجزای عملش هلاک گردید . و نیز شیخ غلامعلی  
 برادرزاده شیخ کبیر برای قلع و قمع او و بهائیان انجمنی  
 بیارست ولی در اینحال سالدات روس برای تفتیش بمحلّ  
 انجمن درآمده اعضاء و شیخ مذکور را گرفتند و قزاقهای  
 ایرانی شیخ را از آنان گرفتند و مفتخرالممالک حکمران شیخ  
 را از رئیس قزاقان خواست که در خانه خود نگهدارد و شیخ  
 را قزاقان در آنحال که بخانه حکمران میبردند هدف گلوله  
 ساخته گشتند و خود بدر رفتند و جسد شیخ تافر<sup>چه</sup> در کو  
 برجا مانده تا حکمران کس فرستاده بردند و طولی نکشید  
 که حکمران مذکور را نیز چون در انقلاب و تشکیل انجمن  
 دخالت داشت روزی چند تن سر و رو بسته در خانه اش<sup>رفته</sup>

شلیک نموده بقتل آوردند و درعین تمامت اضطرابات مذکور  
 بهائیان آسوده درب دگانها مشغول بکسب بوده نیـز  
 تبلیغ میکردند و مصطفی خان بایکی دوتن تحصیلداران مسلح  
 مالیه درب دگانهایشان می نشست و موجب تقویت میگشت  
 و پس از نه سال اقامت در بارفروش بساری رفت و در آنجیا  
 نیز موفق باتحاد و الفت فیما بین مؤمنین و تشکیل محفل  
 روحانی گشت و دسیسه ملاحا که خواستند دسته قه زنها  
 دریوم عاشورا درب خانه های مظلومان هنگامه برپاکنند  
 اهل بها دلیرانه درکوی و برزن ظاهر شده و سرد  
 جلیل باجمعی سواران مسلح بیرون آمد و از جانب  
 حکومت رئیس سپاهیان چند دسته سواره و پیاده راه اندا  
 و چون قه زنان بدرب نظمی رسیده چندتن حبسی سیاسی  
 راخواستند و حمله بردند هادی خان بهزادی معاون  
 نظمی قه بلندی از دست یکی از آنان گرفته حمله برد لذا  
 همه گریختند متواری شدند و بالجمله مصطفی خان  
 درنوزده سال اقامت درمازندران خدماتی بسیار درامر  
 ابهی نمود و بالاخره بطهران باز آمده اقامت کرد .  
 و از آثار مبارکه خطاب باو است : هوالله  
 " ای هموطن محبوب آفاق نامه بدیع المعانی از آن  
 حبیب روحانی در اقلیم یوسف کنعانی وصول یافت

نظماً ترجمه اشعار امة الله لوعیزویت ملاحظه گردید  
 این آهنگ جانفزا و گلبانگ بلبل وفا بود که بلسان شرق  
 ترجمه شده بود قرائتش سبب سرور گردید زیرا در ستایش  
 جمال مبارك بود و ترجمه از برای امة الله لوعیزویت  
 بآمریک ارسال گردید و اما ترجیع چون تطبیق بعقائد  
 عبدالبهاء شد مطابق نیامد از جهت فصاحت و بلاغت  
 و معانی بکر شما را بستایم و اما از جهت تجاوز از عقیده  
 عبدالبهاء بزاریم و بنالیم تا ترجیمی در بندگی و عبودیت  
 و محویت و فنای عبدالبهاء برشته نظم درآید آنوقت  
 سبب سرور بی منتهی گردد و در انجمن یاران بالحن بدیع  
 ترتیل شود و سبب تائید و توفیق گردد و عقده مشکله در کار  
 گشوده شود از گرفتاری بطلبکار و کیسه تهی مبارك و ضیق  
 معیشت نگاشته بودند آهنگ طبل و دهل افلاس است که از  
 جمیع آفاق بلند است ولی میسوزند و میسازند لکن امید  
 چنانست که صوت ناقور افلاس مسموع نشود و معسور به میسر  
 مبدل گردد اگرچه در حالت افلاس و اخلاص سهیم و شریک  
 عبدالبهائی و تاب و توانی مینمائی الفقیر الصبور خیر  
 من الغنی الشکور از خدا خواهیم که از برای حضرت خان  
 ومیرزا اسبابی فراهم آید که راحت جان و سرور وجدان یابند  
 سرودی جدید با نوت امة الله لوعیزویت ارسال نموده بود

بجهت شما ارسال میشود و عليك البهاء الابهي ع ع ”  
ايضا :

” طهران جناب آقا ميرزا مصطفی نوری عليه بهاء الله

هو الله

ای ثابت برپیمان نامه ای که به محفل روحانی طهران  
مرقوم نموده بودید ملاحظه گردید و همچنین خریطه خانه  
مازندران، از ملاحظه اش بسیار حزن و اندوه حاصل شد  
که بیوفایان سابق آن بنای عظیم را چگونه محو نمودند  
و در و پنجره و چوبهای سقف را بردند از برای خویش  
خانه ساختند چقدر سبب تأسف است چندی پیش بجهت  
بنای سدّ در مقابل رودخانه پانصد تومان بر جناب امین  
بنام جناب ابن عمّ حواله داده شد و بقدر امکان قصور  
نخواهد گشت و اما مسئله مدرسه این مدرسه اهمیت دارد  
بنظارت معارف مراجعه نمائید که تخصیصات معین  
بجهت آن مدرسه مقرر گردد منضم به محفل روحانی خواهم  
نگاشت که يك معلم کاملی از برای آن مدرسه بفرستند  
چندی پیش مناجاتها و زیارتهای فصیح و بلیغی در نهایت  
تبتّل و تضرّع بجهت مظلومان آن قریه مرقوم شد و ارسال  
گردید و از طهران نوشته اند که آن مناجاتها و زیارت نامه  
بشما ارسال شد . شما زکری از آنها ننموده بودید و

حال آنکه نهایت اهمیت را دارد حال را ملاحظه نکنید  
 دراستقبال این زیارت نامه ها نهایت اهمیت را خواهد  
 یافت عبدالبهاء از شدت وفا بذکر آن بزرگواران بمد از  
 شصت و هشت سال پرداخت تا فراموش نگردند البتّه آن  
 اوراق را نسخ متعدّدی نمائید هر نسخه را درجائی محفوظ  
 بگذارید تا از دست نرود و بجمع یاران فردا فرد تحیّت  
 ابدع ابهی ابلاغ دارید و عليك التّحيّة والثّناء ۹ صفر  
 ۳۴۰ عبدالبهاء عبّاس انشاء الله عنقریب پانصد تومان  
 دیگر حواله خواهد شد ولی از قراریکه مرقوم نموده بودید  
 مشکل است . و عليك البهائی ع ع ” .

دیگر فتح الله خان مشیر که خانواده او بهی برجا  
 گذاشت . دیگر مصطفی خان زمانیان بن محمد علی بن آقا  
 خان امین الصّحّه ناصرالدین شاه و میرزا محمد علی خان نیز  
 پیشخدمت شاه مذکور شد و مصطفی خان در طهران بسال  
 ۱۳۰۰ تولّد یافت و آغاز ایمانش بسال ۱۳۲۶ بواسطه  
 دکترید الله خان در خانه استاد علی نجارکاشانی با حضور  
 میرزا قربانعلی علاقه بند و سید درویش اعمی شد و بالاخره  
 درگرمک مستخدم گشته تأسیس عائله در امر ابهی کرده در  
 تبلیغ همی کوشید .

دیگر از شناخته گان بهائیان طهران میرزا علی محمد



خان سر رشته دار ، نصیر لشکر ابن میرزا حسن سر رشته دار  
سواران عشیرت اصائلو اهل سعادت آباد نور و در طهران  
بسال ۱۲۷۹ متولد شد و پس از نمو و رشد بمقام و منصب  
پدری برقرار گردید با کفایت و شجاعت و صراحت گفتارش  
ملاحظه و مورد توجه گشت و بسال ۱۳۱۷ توسط نییر  
که بقرب خانه پدرش سکونت داشته و دارالتبلیغ مفتوح کرد  
ایمان آورد و پس از دو سال لسان تبلیغ گشوده بی پروا  
همت به نشر این امر نهاد و با هیمنه و تسلسل در اقامه  
ادله عقلیه و نقلیه و اداء جواب بدیع برای هر سئوالی  
غرور مغرورانرا در هم شکست و الواحی کثیر از کلک عنبرین  
میثاق در حقیقت صدور یافت از آن جمله خطاب بوی در لوحی  
فرمودند : " ای بنده الهی من از تو راضی خدا از تو  
راضی عموم یاران از تو راضی زیرا در تبلیغ فی الحقیقه  
همت می بلین داری " . و در لوحی دیگر : " همان  
است که نوشتم از پیش بفضل و موهبت جمال مبارک روحی  
لا حباءه الفدا مؤیدی و موفق و منصور و مطلقاً " .  
و سفری چند بقسمت سمنان و هم بحدود دماوند و نیوز  
به قزوین و همدان نموده در تبلیغ همت نهاد و بابسیاری  
از ملاها در طهران و غیره صحبت داشت و در فتنه راجعه  
به مقبره آقا میرزا علینقی باقراف که بنوع مذکور در بخش سابق

منتسبین آن متصادد و برخی از احباب خواستند چهارطاقی بر آن قبر بنا کنند و مردم اخلاط و اراذل بهیجان و مقاومت برخاستند و آخوندها دامن برآتش زدند مساعدتی دلیرانه بنمود و هنگام صعود نیز در تشییع جنازه احترام و اعزاز بپا کرده و بر مقبره در چهارده معصوم خیمه برافراشته اهل بهارا مجتمع ساخته محفل تذکر گرفتند و به فتنه انگیزی سید پیشنماز وقعی نگذاشت و بالجمله بعد از واقعه انقلاب و استقرار مشروطیت ایران عشیرت امانلو و مقام او از میان رفت و چندی نایب الحکومه خوارشد و بعدا معاون ریاست امنیه قزوین و اطراف طهران و زنجان و مازندران گردید و چند بار نیز بموجب معارضت برخی مصادر امور در کارش اشکال تراشی کرده زندانش انداختند و در محبس نیز دست از تبلیغ نکشید و کسیکه زبان به هرزه گشود تأدیب نمود و بالاخره در سال ۱۳۳۶ در قزوین درگذشت و کتابی حاوی ادله بر اثبات این امر و عاقله بر جا گذاشت و خواهر منجذبه اش نسوا و برادر مؤمنش میرزا ابوالقاسم که خاندان مؤمنی تأسیس کرد از آثار ایمانیه اش در این امر بودند .

ومیرزا حسین خان اصفهانی سابق الذکر در بخش ششم الواح بسیاری از قلم حضرت عبدالبهاء خطاب بوی موجود

است و عاقبت بسال ۱۳۵۸ درگذشته و خاندان عهدیه  
 برجای گذاشت . و از معارف مؤنات خواهرش خانم  
 سلطان زوجه آقاسید مهدی برادر فائزه خانم که بواسطه  
 برادر مذکور فائز بایمان گردید و باخلاص و انجذاب اشعاً  
 در مدیحه حضرت عبدالبهاء و غصن ممتاز الهی سرو  
 و سالها در خراسان و طهران باشتعال در ایمان زیست  
 تا بسال ۱۳۵۷ در طهران درگذشت و از پسر مهترش میرزا  
 خلیل خان مهربان که در دائره مالیه و گمرک مستخدم  
 بود و مضامین عقیده بسیار از مردم دید عاقله مهربان  
 برقرار گردید و پسر گهترش سید ابراهیم افتخارالدّاکرین  
 است و غزلی از اشعارش در مدح حضرت عبدالبهاء :

از يك نگاه غارت دل گردی ای نگار

در يك نظر بخرمن دلهازدی شرر

یغمای عقل و دین بنمودی زترك چشم

شکار  
 باغمزه های دلکش و مژگان جان

دلهای مرده زنده شد از يك نگاه تو

جانهای تشنه سیرشد از تیغ آبدار

محراب ابروان تو شد سجده گاه دل

عشاق رابقبله دیگر بود چه کار؟

( ٤٤٢ )

هر دل بدام چنبر زلفت اسیر شد

گردید او بسان سمندر قرین نار

تا شد صبای امر تو بازلف نفحه سا

تپار  
در پرده شد ز خجلت خود نافه

آب حیات یافت حیات از دهان تو

از فیض تست هستی او ماند هب رقرار

از یرتو جمال و تجلی حسن تو

اسرار نور و نار بدوران شد آشکار

دارد بسر هوای وصال تو مؤمنه

از هجر روز و شب دل او گشته بیقرار

—————

و خواهر دیگر عهدیه خانم امیر زوجه عبد الله میرزا  
منتصرالدوله شد که بواسطه وی فائز بایمان گشت و سالها  
مأموریت حکمرانی داشت و بالاخره در مشهد خراسان  
درگذشت و از ایشان عاقله در این امر برجاست و خواهر  
دیگرشان زوجه نظام السلطنه و برادر دیگرشان میرزا  
عبد الباقی که در اروپا صنعت تصویر فتوغرافی بیاموخت و از  
آنجا به عکا رفته تشریف حضور یافت و سالها در طهران  
بنام عکاس و بهائی معروف و بخدمات این امر مألوف بود.

دیگر حاجی میرزا علی بدیعی سابق الذکر و خاندانش  
 خصوصاً نجل برومندش میرزا محمود خان بدیعی که سالها  
 مقامی ارجمند در تأمینات داشت و با جمال زیبا و قامت  
 رعنا و شوق و شور ایمانی مخصوص در جامعه اهل بهای  
 میدرخشید و به عضویت محفل روحانی طهران و محفل ملی  
 بهائیان ایران و انواع خدمات روحانیّه خدمت باین امر کرد  
 و سفری به محضر حضرت ولی امرالله رفته به فیض دیدار  
 و عنایت بسیار فائز گردید و بالاخره در سال ۱۳۵۴ بمرض  
 بادسرخ فجائیاً درگذشت و جنازه اش با کمال تجلیل  
 بگلستان حمل و در آنجا مدفون گردید و از او ویرادرانش  
 خاندان بدیعی برقرار است .

دیگر آقا سید نصرالله ریخته گر سابق الذکر و خاندانش  
 خصوصاً فرزند ارجمندش آقا سید محسن اساسی با حجره  
 تجارت آبرومند و با روح عاطفت و شفقت و مساعدت بدوستان  
 و اخلاص و بزرگواری مخصوصی در جامعه اهل بهای تابید و به  
 عضویت محفل روحانی طهران و محفل ملی بهائیان ایران  
 و انواع مساعدت و خدمات مالی در نصرت این امر کوشید و  
 بخدمتهای نمایان از قبیل بنا و تعمیر بیت مبارک در تاکر و  
 امثالها افتخار یافت .

دیگر نور محمد خان نیرهمایون سابق الوصف از

علاقه مندان و اعظام مؤمنین به مأموریت اداری دولتی در بلاد سایر بوده و همه جا بمشارکت در خدمات امریه و مخصوصاً در امر تبلیغ میپرداخت و رساله در اثبات این امر نوشت .

دیگر حاجی میرزا آقا سابق الوصف تمامت ثروت موروث پدری را صرف کرد و در خانه اش جلسات تبلیغیه مرتب داشت و در موقع گرفتن رسم فتوغرافی اماکن مهمه طهران با سعی محفل روحانی وقت که در رأسش ایادی اموالله قرار داشتند بعلت احتیاط از مالکین و مجاورین و متولیان محلها کمتر کسی میتوانست مبادرت نماید و او مباشرت کرده عمل را بانجام رساند و در تمامت صور مذکوره صورت خودش نیز نمایان میباشد .

دیگر شاهزاده جلال السلطان معروف به شاهزاده رکنی پسر محمد تقی میرزا رکن الدوله که نیز اطلاع و محبت داشت .

واز بهائیان اسراییلی موصوف در بخش سابق میرزا آقا جان مجذوب که در حقیقت خطابهای از حضرت عبدالبهاء صدر یافت تا بسال ۱۳۳۹ در گذشت و اخلافش از پسران و دختران جای پدر گرفته عائله واسعه مجذوب را نامدار نمودند و پسر ارشدش میرزا عنایت الله بقوت ایمان و شوق و ذوق در تبلیغ بجای پدر برخوردار و عاقبت در سن ۳۴

سالگی بمرض سرطان در برلین رحلت نموده مدفون گشت  
دیگر میرزا خلیل بن حکیم ابراهیم بن حکیم هارون کاشی  
راوصف کردیم . دیگر از بهائیان خدوم و خلیق وشهیر  
طهران از ابناء اسرائیل پسران حکیم سلیمان بن حکیم  
مسیح سابق الوصف در بخش ششم دکتر ارسطوخان  
حکیم و دکتر لطف الله حکیم برادر مهتر در شفقت و  
مساعدت بیماران بینوا خصلتی حمیده فطریه داشت و  
سالها در خانه جلسات مرتب برای هدایت باین امر  
برقرار کرد و در انواع خدمت روحانیه سرافراز بود و برادر  
کهنتر سالها که در لندن بوده تحصیل میکرد بتشویق  
و راهنمایی بهائیان آنجا پرداخته طرف صدور دستورها  
مستقیم از محضر مبارک حضرت عبدالبهاء گردید و برای  
مبلّغین و مسافرین ناطقین ایرانی علمی ترجمه از فارسی  
به عربی نمود و مدتی مدید در حیفا اقامت داشته خدا  
مرجوعه از آن حضرت را انجام میداد و این خانواده حکیم  
خصوصاً خلف دکتر ارسطوخان دکتر غلامحسین حکیم شیمه  
عظوفت و شفقت و مساعدت و خدمت در این امر با بصیرت دار  
دیگر از بهائیان اسرائیلی طهران میرزا خلیل سابق  
الوصف بایمان و اهتمام در خدمات در جامعه اهل بهائیان  
بود و رساله ای به عبری در اثبات حقیقت این امر از طریق  
عقیدت آل اسرائیل نوشت تا در گذشت و عائله ارجمند از وی

برقرار ماند و پسرانش مقامی ارجمند یافتند و در خدمات پادشاه  
 امر موفقند و سالها در تشکیلات محافل روحانی عضویت  
 مهمه دارند .

دیگر حاجی فرج و عائله سابق الوصفش در بخش ششم  
 موقعی که حاجی میرزا محمد تقی ابهری دور از اقربا و  
 خویشان بحبس در انبار طهران افتاد و حبس بانان دل سخت  
 در غذا و شستشوی لباس و غیره مراقبت و مراعات نکردند  
 و چند هفته باین منوال گذشت جمعی از نسوان و رجال  
 را دل بسوخت و تنی چند برای سرپرستی آماده گشتند  
 و حاجی فرج قبول کرد که نهار و شام از خانه فرستد و فاطمه  
 خانم که عرفان و ایمان از او گرفته نهایت تعلق روحانی بدو  
 داشت خود را عنوان خواهری داده برای خدمات مهیا  
 گشت و آغابگم معروف به ارباب زوجه میرزا مؤمن کاشی و هم  
 زوجه آقا محمد حسین خزینه و نیز زوجه کربلائی ابراهیم  
 بانکی و زوجه منشی باشی خدمت مذکور را باین طریق  
 بعهده گرفتند که همه روزه دو تن از ایشان به انبار رفته  
 خوراک و مایلزم برده سرپرستی کنند و هر چند روزی یکبار  
 نهار از خانه حاجی فرج به انبار برده بخانه برگشته چای  
 را در آنجا متفقا میآشامیدند و چون احباب خواستند برای  
 استخلاص این ابهر عریضه به شاه یا نایب السلطنه بدهند



فاطمه سلطان قبول کرد که عریضه را برساند و چند هفته  
 پی در پی بشاه و نایب السلطنه و صدراعظم رساند و نایب  
 السلطنه بنوعی وعده قریب استخلاص داد که او اطمینان  
 یافت و پس از چند روز که آثاری از مواعید کذب ندید  
 مجدداً شروع باقدمات نمود و در هوای سرد طوفان پربرف  
 هنگام عصر روزی ستم دیدگان با دوجه بجلو عمارت نایب  
 السلطنه رفته مابین مظلّمین دیگر که عده کثیری مجتمع  
 بودند بانتظار خروج شاهزاده بودند ناگهان خبر رسید  
 که موکب والا از جانبی دیگر بیرون رفت و فاطمه سلطان  
 ناچار بخانه برگشت و خسته شد و عمل را مکرر نمود و با  
 چادر روند و لهجه ترکی ابهری جلو کالسکه نایب السلطنه  
 گرفت چنانکه ناچار نگه داشتند و او با شاهزاده صحبت  
 کرده چنین گفت برادرم را از تو میخواهم چهار بچه از  
 ابهر بطهران آوردم بی سروسامانیم و برادرندارم آه و نگر  
 بچه هایم تو را معذب مینماید و نایب السلطنه بترکی گفت  
 هزار تومان باید بدهی تا برادرت را بدهم و احباب  
 شنیدند و آقا محمد حسن خزینه و کربلائی ابراهیم بانک  
 و آقا محمد کریم عطار و حاجی فرج مهیای اقدام شده نقود  
 حاضر کردند و عریضه ای بمحضر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء  
 فرستادند و جواب باین مضمون رسید زنهار زنهار دندان

گرگ هارا خونین نکنید و برطیل ندهید که احبای مظلوم را حبس و اذیت خواهند کرد تا نقود نامعدود بکف آرند و آنان اطاعت کردند ولی حبس بانان و فراشان درهریک ماه یکبار ابن ابهر را بقرب چاه واقع در زندان برده سرش را سرازیر بچاه کرده با چوبهای خاردار چندان به پا و بدنش نواختند که پیراهن و شلوارش غرق خون و پاره پاره شد و اصرار کردند که بدین خود لمن کن و دشنام ده و زروسیم بیار که عروسی کنیم و د و میرغضب که یکی کریم و دیگری محمود نام داشت پیراهن خون آلود را بخانه حاجی فرج آوردند و حاجی کف بکف سائید افسوس خورد که تسلطی برکریم ندارد تا او را بسزای عمل رساند و از میوه باغ شاهی مذکور مقداری برای ابن ابهر ارسال نمود و نوبتی چنین اتفاق افتاد که چند روز و شب مانع از وصول شام و نهار بزندان شدند و موجب نگرانی احباب گشت و شبی فاطمه سلطان با دختر دوازده ساله اش زیننده تقریباً د ساعت از شب گذشته شام بزندان بردند و مادر در زیرنقاره خانه مخفی شده دخترک جلورفته به قراول اظهار کرد که خالویم حاجی میرزا محمد تقی را میخواهم و او کریم میرغضب را ندا و امر داد تا ابن ابهر را با زنجیر معروف به سلاسل قره کهر که حلقه های بزرگ آهنین داشت و با کلاه و شولا ئیکه بدزدان

میپوشاندند حاضر کردند و دخترک گریه و زاری کنان در دالان زندان که چراغی نفتی با فتیله و روشنائی کم مخلوط بدوده و سیاهی میساخت و کریم حضور داشته میدید و می شنید بعنوان خالودمی چند باوی صحبت کرد و چون بر میگشت عریضه ای را ابن ابهر در کف دستش نهانی گذاشت که بحضرت غصن اعظم عبدالبهاء فرستادند و با توجه حاجی فرج و عائله اش مدتی طولانی بخدمت مذکوره قیام کردند و عاقبت فاطمه سلطان چون فراشان و شاطران سلطنتی رادع و مانع امر ایصال عریضه به شاه بودند کفشها را از پا درآورده باوجود نهیب مهیب فراشان دیده خود را بموکب شاهی رسانده بزیرکالسکه رفت شاه پرسید چه برتو رسید جواب داد که برادر مظلوم زندانییم حاجی میرزا محمدتقی را از نایب السلطنه میخواهم شاهها رحم بحال ستمدیدگان بی گناه کن و شاه بالاخره گفت بسیار خوب به نایب السلطنه میسپارم رها کند بیرون بیا آنگاه او از زیرکالسکه بیرون آمد و در طول مدت مذکوره پسر و دختری از حاجی فرج الله چندان با مادر اینسو و آنسو دیدند که بهلاکت رسیدند تا آنکه مساعی ایشان و سائر مؤمنین و مؤمنات نتیجه بخشیده ابن ابهر مرخص گردید و نیز ملا محمد رضای یزدی مدت سه سال در خانه حاجی فرج

مهمان شده کتب عربی و فارسی بدخترها درس داد و تمام امور حتی لباس شوئی و پینه دوزی رختهایش را اداره نمود و بعد از بیرون آمدن از آنخانه گرفتار دولتیان گشت و به فاطمه سلطان خبر رسید لذا با دخترش زمینده با اتفاق یک تن از احباب بزند ان رفته تجسس کردند تا ویرا پیدا کردند که با ورقا وغیره در حبس بسر میرد و در آنروز اتفاقا کریم میرغضب حاضر میشود و فراش آنان را شناخت ورقا اظهار داشت که حال خوب نیست مقداری آش گشنیز پخته بیاورید و اظهار متنان از خدمتشان نمود و ایشان شتابان بخانه رفته آش پخته بزند ان بردند و به ورقا رساندند و آنگاه پس از چند روز باز نهار بردند ولی زندانبانان ممانعت کردند و پیامشان نرسانده جواب نیاوردند و چون بهفته دیگر برای باز پرس احوال رفتند زندانبانان گفتند که میرزا محمد رضای یزدی سخت بیمار است و نهار را گرفته بزند ان بردند و برگشتند چنین اظهار داشتند که حاجب الدوله اینجاست و ملاقات با محبوسین ممکن نیست فردا بیایید تا بمقصود برسید و با اینکه بفراشها ملفی نقود دادند اجازه رفتن بدالان انبار نیافتند و باز چند روزی دیگر رفتند و فراش را طلبیده احوال پرسیدند فراش آهسته گفت پیر مرد مرد و بیروز جسدش را بردند لذا دانستند که میرزا محمد رضا

وفات نمود و هرچه جستجو کردند که مدفن آن مظلوم را بدانند  
 ممکن نشد و باز پس از چند روزی دیگر رفتند و کاسه پر از آش  
 و دستمالی پر از یرتقال با خود بردند و بفرّاشان گفتند که  
 ما از خویشان پدر و پسر محبوس هستیم ( منظر و نشان ورقا  
 و روح الله بود ) که ناخوشند و از ما آش خواستند ممانعت  
 نکنید تا آش بایشان برسانیم و در اینموقع نیز کریم میرغضب  
 حاضر نبود و فراش مذکور باین عبارت گفت " ای باجی  
 چه میگردی بردند کشتند و تمام شد و گذشت " و فاطمه  
 خانم بحال گریه التماس کرد که بگذار من بروم شوهر خواهرم  
 را به بینم باز فراش گفت ای باجی کشتند و الله کشتند  
 و فاطمه خانم گریه کنان مراجعت بمنزل نمود و احباب ازشها  
 ورقا و روح الله باخبر شدند گریه و بیتابی بسیار داشتند  
 و بالجمله حاجی فرج و زوجه اش پیوسته دلباخته امر  
 ابهی و خدمت به احبّا بودند و الواح عیدیه از جمال ابهی  
 و غصن اعظم عبدالبهاء یافتند و دخترشان زیننده ملقبه  
 به جلالیه در ایمان و خدمات امریه نامدار گردید .  
 دیگر طائره سابق الوصف در بخش ششم همینکه اندکی  
 از موانع و مشکلات مذکوره آسودگی و فراغت یافت سعی  
 بخد مت و تبلیغ امر ابهی کرد مقالاتی شیرین نوشت  
 و ابیاتی نیکو گفت و طائره تخلص ساخت و اولسانی طلیق

ومعاشرتی جذّاب داشت و حرّة الفکر و ساعی در حرّیت  
 نسوان بود و در اینخصوص لساناً و قلماً ساعی جمیله  
 مبدول کرد و نسوان اعظم و اشراف معاشرت ویرا طالب  
 شدند و از او دعوت همی کردند و در ضمن ایراد قصص و  
 حکایات دلربا خرق حجب اوهام از ایشان کرده بصراط  
 مستقیم هدایت نزدیک ساخت و چون ذوق و شوقی مفرط  
 باصلاحات و تجدد و تعمیم تعلیم و تربیت داشت برای  
 نشر این افکار و ایجاد اموری بدیمه همی گوشید و در محیط  
 تقید و تجدد نسوان و سختگیری از مجالستان با مردان  
 آزادانه با زن و مرد معاشرت کرد و لباس بلند و زیبا برای  
 خود ساخته پوشید و زنان را دعوت بیپوشیدن آن نوع لباس  
 نمود و چون رؤسا و متعصبین جاهل مملکت مانع از مداخلت  
 دختران بودند ساعی جمیله برای تشویق و تربیت بنات  
 بکار برد و اندک اندک برخی از آنان را با خویش متفق  
 ساخته بتأسیس مدرسه پرداخت و در عین حال مساعدت و  
 نوع پرستی منظور بوده بفقرا و درماندگان هر ملت و آئین  
 بقدر الوسع معاونت کرد و باز باری دیگر دچار تعرض  
 و تعدی بعضی از منتسبین گردید چه دختر بزرگش توران  
 خانم ملقبه بخانم شاهزاده مذکور را به رضاخان سرتیپ پسر  
 مدیر نظام ازدواج داد و او مردی متعصب و غلیظ بسوده

بتمصّب و تعرّض مذهبی پرداخت و هنگامی که طائره خانم  
 پی ملاقات و مصاحبه دختران شاه و نسوان اشراف میرفت  
 بدخترانش بنام عقیدت و ایمان تعرّض و تعدّی و زجـــــ  
 و تعذیب همی نمود چنانکه بدنشان را بضرب چوب متورّم  
 وسیاه کرد و او ملایمت و نصیحت و مدارا کرد تا او را باین  
 امر مؤمن نمود آنگاه دختر دوش مولود خانم ، پروین خانم  
 را به میرزا علی اکبرخان میلانی محبّ السلطان روحانی که  
 ترجمه حیاتش علیحدّه است بازواج داد و دخترکهنترش که  
 تربیت و تعلیم عصری یافته بود و در فن موسیقی مهارت و  
 اقتدار داشت و باکمال شوق و عشق در خدمات امرابهسی  
 جانفشانی مینمود و مکاتبات احبّای امریکارا که دربخش سابق  
 آوردیم از انگلیسی بفارسی ترجمه میکرد بمرض حصیـــــ  
 درگذشت و بالجمله طائره خانم درنزد مردان و زنان بزرگان  
 شهره گشته از مطالب و سخنانش سرور و منجذب و مطّلع  
 از این امر شدند و مقالاتی مؤثّر و مهیج برای ترقّی عالم  
 نسوان ایران در جرائد منتشر ساخت و درسال ۱۳۲۸-  
 اردشیرجی صاحب نماینده زردشتیان مایل بمطالبع شده  
 تحریر رساله ای بمنظور ترقّی و تعالی نسوان از او خواست  
 تا بطبع رساند و بواسطه حدوث موانعی چند موقّق بر اجرای  
 مقصود نشدند و طائره خانم اول کسی بود از نسوان بهائی

ایرانی که ابواب مراسله و مذاوضه را با بهائیان آمریکا باز نمود و نخست در سال ۱۳۲۵ با مستر ریسی و مستر اسپراک که بایران آمدند داخل در مذاکره شد آنگاه عنان کمیست قلم را بصوب غرب ارخاء کرد و همینکه دکتر مودی خانم شهیره آمریکائی در سال ۱۳۲۶ بطهران استقرار جست بمشارکت یکدیگر ورود در این خدمت نمودند و در همین سال عیسی خان مذکور برادرش در پاریس درگذشت وبالجمله طاهره خانم تا خاتمة الحیات علم خدمت بامر ابهی را در عالم نسوان بر دست گرفته به بیان و بنان نشر تعالیم بدیمه نمود و یأس و خستگی بوی رخ نداد و حتی در مجالس عزای از مصاحبین و واردین با کمال مسرت و نوازش تشویق و تحریص بر تبلیغ و خدمت باین امر همی نمود و شوهرش که شرح احوالش علیحده است با وی کمال مساعدت نمود و در خاتمة الحیات دچار ورمی اندرونی شده اندک اندک از کار افتاده بستری گشت و در همان حال نیز لسانش از ذکر این امر و بیان مسائل استدلال فارغ نبود و در آخرین اوقات حیات در حالیکه جمعی از دوستان و اطباء ببالینش حاضر بودند و برای کشیدن آب از داخل میل بکار بردند بکمال قوت قلب و متانت نشسته با استدلال بر عظمت ابهی سخن گفت و چندین بار آب کشیدند و باز تولید و جمع شد و مرض



شدت نمود تا در یوم جمعه بیست و دویم شهر ذی الحجه  
از سال ۱۳۲۹ کسان خود را پیش خوانده و با صوتی ضعیف  
اظهار تشکر و قدر دانی از محبت و رعایتشان نموده گفت  
امشب زحمات و مشقات شما را بپایان میرسانم و تمثال  
حضرت عبدالبهاء غصن اعظم را که دو روزی قبل برایش  
ارسال عنایت داشتند خواسته بوسیده گفت مرا دراز کنید  
و دیگر بامن سخن نگوئید و در ساعت چهار گذشته از شب  
مذکور درگذشت و چندی بعد از آن لوحی از قلم عبدالبهاء  
در طلب غفران و بیان مقامات وی صدور یافت و نمونه ای  
چند از آثار منظومش را در اینجا ثبت میداریم و هی هذو :

دیدم بسی جفا بامید وفای دوست

ست

نخل وفا نداشت بری جز جفای دو

با آنکه رانده از در خویشم بکام غیر

بیگانه ام ز خویش همچنان آشنای دوست

خلقی بمدعا و مراد خودند شاد

مارا مراد نیست بجز مدعای دوست

پا بر سریر دولت سرمد نهاده ام

تا سر نهاده ام بارادت بی پای دوست

ناموس و نام و دانش و تقوی و علم و فضل

ست

گر شد ز کف چه شد همه عالم فدای دو

مارا رقیب خواست جدا از حبیب ما

راضی شدیم از او با مید رضای دوست

هر کس بگوی عشق هوائیش در سراسر است

طائر بسر ندارد الا هوای دوست

در ره عشقت ای صنم شیفته بلا منم

چند مفایرت کنی با غمت آشنا منم

پرده بروی بسته ای زلف بهم شکسته<sup>ای</sup>  
خاطر خلق خسته ای کز همگان جدا منم

شیرتوئی شگرتوئی شاخه توئی ثمرتوئی

شمس توئی قمرتوئی زره منم هبا<sup>منم</sup>

نورتوئی شفق توئی ماه توئی افق توئی

خوان مراقب توئی شاخه هندی با منم

نخلتوئی رطب توئی لعبت نوش لب توئی

خواجه با ادب توئی بند بهیچیا منم

قبله توئی صنم توئی دیرتوئی حرم توئی

دلبر محترم توئی عاشق بینوا منم

من زیم تو نیم نم نی نه کم و هیچ هم

تابتو متصل شد م بیحد و انتها<sup>منم</sup>

شاهد شوخ دلریا گفت بسوی من بیا

رسته زکبر و از ریا مظهر کبریا منم

( (۴۵۷) )

ماه اعدار دلبراً طور تجلی تو را

بی ارتقی و لن تری مست می لقامم

طائرہ خاک پای تو مست می ولای تو

منتظر عطای تو معترف خطا منم

~~~~~

عید است و بقریان تو من جان کنم امروز

دشواری مردن بخود آسان کنم امروز

پیش تو کنم جامه جان پاره و خود را

یکباره خلاص از غم هجران کنم امروز

تا چند کشم محنت دوری و صبوری

خود را ز پی قرب تو قربان کنم امروز

جان را که بصد آه و فغان خلق سپارند

ایشان تو من خرم و خندان کنم امروز

چون میشم بپشم خود از این پیش چه خسبم

از جلد برون آیم و جولان کنم امروز

لبیک زنان بر سر کوی تو نهیم روی

پس در حرمت شکوه زحرمان کنم امروز

اول بدل سرمه بدان گونه که رسم است

خاک قدمت پاک بمزگان کنم امروز

(٤٥٨)

از مرده مهترت بصفا با قدم سمسری
رقصی بسزا بر سفره تمییدان کنم امروز
دل دلو صفت در رسن زلف تو بندم
در زمزم آن چاه زنخدا ان کنم امروز
ای ترک بکش تیغ و بیاتات ببالا
آخر نگهی بر زده دامان کنم امروز
تیغ تو بخون تشنه و من تشنه باآش
سیراب ثواب است که عطشا کنم امروز
خونم چو صراحی زگوریز که تا من
مستان تو را شیر بهستان کنم امروز
بر دست و بپا تا بتیم پیش تو درخون
زنجیری از آن زلف پریشان کنم امروز
خواهی چو زهم بگسلی اعضای وجود
دل را بهل از بهر تو بریان کنم امروز
گر قابل قربان تو نی این تن لاغر
آن بس که سنگ کوی تو مهما کنم امروز
ناصح چه از این کار کند منع بطاء
نیز یرم و صد لعن بشیطان کنم امروز

—————

————— ۱۹۹۱ ———

ترجیع بنند :

فارغ از یار حور و غلمانیم	ما که محو جمال جانانیم
بتماشای باغ و رضوانیم	روز و شب در هوای طلعت ^{ست} ند
دلبری غیر از او نمیدانیم	رهبری غیر از او نمی جوئیم
فارغ از حشمت سلیمانیم	مور زاریم لیک باغم عشق
گاه محزون بیتالا حزانیم	گاه در مصر غربتیم عـزیز
دیده روشن چوپیرکنمانیم	گاه دیگر ببوی پیره نسی
گاه در هجر بدر تابانیم	گاه با قرب فضل او چه هلال
گاه برتر ز چرخ کیوانیم	گاه کمتر ز خاک رهگذریم
گاه در ویش و گاه سلطانیم	گاه نوریم و گاه ظلماتیم
گاه کافر گهی مسلمانیم	از خم موی و پرتو رویش
گاه در دیم گاه در مانیم	تانها دریم دل بدام غمش
بزیان دگر غزل خوانیم	از تجلی و پرتو رویش
ما بوصل توجان بیفشانیم	بلبل از هجر گل فغان دارد
تن رها کرده ایم و سوزانیم	همچه پروانه پیش شمع ^{رخش}
همچه طائر همیشه پرانیم	از بی طوف کعبه گویش
سر انجام او نمیدانیم	در حجابیم و مستقیم از حق
ملحق آنشه جهانیانیم	جاهه جان اگر ز جان بدریم
این سخن خوانده ایم و میخوانیم	از دبستان عشق روز ازل
چشم حق بین گشا و جلوه بین	که همین است آن جما بین

(۶۰)

دانی که روجانب دیگر نمیکنم جز قصه توقصه دیگر نمیکنم
 شوریست در سرم که ز سر نمیکنم من ترك عشق بازی و ساغر نمیکنم
 صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم
 عشق است و نیست در غم جانان مراقصو
 نوشیده ام ز جام الستش می طهور
 در دیده ام غبار ره دوست گشته طور
 باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور
 با خاک کوی دوست برابر نمیکنم
 هر روز میکشند بهر رهگذر مرا
 از جرم عشق دوست بهر بوم و بر مرا
 از دیدن توهیج نباشد حذر مرا
 هرگز نمیشود ز سر خود خبر مرا
 تا در میان میکده سر بر نمیکنم
 گفتند زاهدان که بسجاده دل سپر
 در دام زهد دانه تزویر را شمر
 هرگز فریب عشق چو دیوانگان مخور
 شیخم بطعنه گفت حرام است مخور
 گفتم بچشم گوش بهر خر نمیکنم
 شوخی نگر که یار چه مقبول میکند
 قاتل نگر که ناز به مقتول میکند

(٤٦١)

زاهد نگر که دعوی مجهول میکند

پیرمغان حکایت معقول میکند

معدورم ار محال تو باور نمیکنم

مارا دلی است غرقه بخون از جفای ^{دش}

کس را نبوده هیچ رهائی ز موج بحر

حالی بنوش باده چو باشد فلک بقهر

این تقویم بس است که چون زاهد آن ^{شهر}

ناز و کرشمه بر سر منبر نمیکنم

راهی است راه عشق که گامش ^{ست} د و صد بلا

در دیست درد هجر که مرگش ^{ست} همی ^{وا}

طایر بدام طره این شوخ مبتلاست

حافظ جناب پیرمغان با منش ^{ست} وفا

من ترك خاك بوسی این در نمیکنم

~~~~~

هر که شد دیوانه عشقش دگر گمراه نیست

جان به پیش عاشقان همچو <sup>نیست</sup> پرگاه

خرقه پوشان را بیزم جرعه نوشان راه نیست

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه <sup>نیست</sup>

در حق ماهر چه گوید جای هیچ اکراه نیست

( ۴۶۲ )

نیکبخت آنکس که اندر راه او در جستجو است

عاقبت باد لبر دیرینه خود روبرو است

دیگر زهر دوعالم فارغ از هر گفتگو ست

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیرا و

در صراط المستقیم ای دل کسی گمراه نیست

رباعی :

پیمانه عشق را چو سرشار نمود

دیوانه خویش را گرفتار نمود

چون دید که عالمی خریدار شدند

رخساره خویش را پدیدار نمود

در حال شهیری در این دوره مابین اهل بهادر طهران

بعرضه آمدند که برخی از اعاضمشان بدین تفصیل است :

میرزا حسن ادیب بنوعی که در شرح احوال خود نوشت

در قریه کرکبود طالقان در شهر شوال سال ۱۲۶۴ هـ. ق. متولد

شد و پدرش ملا محمد تقی چون مدتی در عمارت سلطنتی

معلم یکی از بنات فتحعلیشاه طقبه به زینت الدوله بود

صاحب اعتبار و نام و مکتب گشته گهی در طهران و اوقاتی

در طالقان بسر برد و در سال ۱۲۷۵ درگذشت و میرزا حسن

در این هنگام یازده ساله بود و متدرجا مقداری از تحصیلات



ادبیه فارسیه و عربیّه و ریاضیه و علوم عقلیه وفقه و اصول  
 در طهران و نیز در اصفهان نمود و در طهران در مدرسه  
 میرزا صالح و نیز در مدرسه خان مروی اقامت و تحصیل کرد  
 و در آغاز جوانی ازدواج اختیار نمود و از سال ۱۲۹۱ الهی  
 مدتی ندیم شاهزاده علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر  
 علوم شد و شاهزاده کتابخانه خود را بدست وی سپرد چون  
 کتاب نامه دانشوران تألیف مییافت ویرا در انجام آن دخالت  
 تامّه حاصل شد چنانکه نامش در دیباچه کتاب مذکور است  
 و پس از وفات شاهزاده چند سال در دارالفنون طهران معلّم  
 ادبیات گردید در آن ایام در حدود سال ۱۳۰۴ نزد  
 شاهزاده معتمد الدوله فرهاد میرزا برای تألیف کتاب  
 مقام زخار که مجلسی منعقد بود همی رفت تا آنکار  
 انجام شد و بدینرو میرزا حسن مردی معروف و محترم شد  
 و از دولت لقب ادیب العلماء یافت و با اینکه بمشرب  
 تصوف انس و الفت داشته از عقیدت بابیه محترز بود اعتنا  
 نداشت و با آقا شیخ هادی نجم آبادی معاشرت و محرّمیت  
 گرفت و چون در ضمن مکالمه و مصاحبه های عقیدتی و علمی  
 مکرراً شیخ بومی چنین گفت که این عقیدت شما موافق عقیدت  
 بابیان است تنبّه و التفات حاصل کرده بصدور تحقیق از  
 عقائد این طایفه برآمد و بواسطه سید محمد نامی که سمت

دوستی و محرمیت با او و شیخ هردو داشت کتاب ایقان را بدست آورده مطالعه نمود و این تقریباً در سال ۱۳۰۷ بود و در اوائل بحکمت رفتار کرده زمام احتیاط از دست نداد و آقا محمد فاضل شهیرقائسی چندی در حجره ای از خانه وی مختفیاً مستوراً بزیست و بدین طریق چندی بنام این طایفه معروف نشد تا اینکه متدرجاً ترقیات و شهرت حاصل کرد و چون مدرسه تربیت طهران را بنوعی که در بخشش سابق نگاشتیم تأسیس نمود برخی از اولیای معارف با وی مخاصمت کرده مدرسه را بین الانام بنام مدرسه بهائیان شهرت دادند .

وبالجملة میرزا حسن ادیب که در سنین اخیره اشراق<sup>شخص</sup> جمال ابهی در این طائفه درآمد و لوحی در حقیقتش نیز صد دریافت در دوره بعد که سنین سطوع انوار حضرت عبدالبهاء بود ترقیات روحانیه نمود و با علما و ارکان احباب و اغیار معاشرت داشته مرجع رتق و فتق امور این طائفه شد و از ایادی امر ابهی معدود گردید و بتبلیغ اشراف و ادبا مبادرت ورزید و با اعضاء سفارت روسیه و فرانسه و غیرهما مراود و معاشر بود و حسب میل با طوشوقوف صاحب قونسول سفارت روس در سال ۱۳۱۳ رساله ای در تاریخ حیات حضرت اعلی و جمال ابهی نگاشته تسلیم وی نمود که

در آخر رساله و در هاشم نسخه چنین مسطور است : هذا  
 آخر ما اردنا اختصاره لحضور صديقنا الامجد و حبيبنا  
 الاسعد جناب جلالتمآب فخامت نصاب باطوشقوف صاحب  
 زيد افضاله العالی و بلغه الله تعالى بما يتّناه نگاشته  
 و بخط خود محض یادگار خدمت ایشان ارسال نمود امید  
 است که بمعرض قبول فائز گردد . تاریخ شب پانزدهم شهر  
 ذی قعدة الحرام ۱۳۱۳ هجری صبح همین شب ایمن  
 رساله به قنسول داده شد و روز هیجدهم ذی قعدة قضیه  
 تیر خوردن ناصرالدین شاه و فوت او بود و در اینموقع بسیار  
 مفید واقع شد و بسیاری از مردم بیچاره بی گناه از سخط  
 و سیاست محفوظ ماندند و باطوشقوف مذکور الفت تامه  
 با ادیب داشت و صورت لوحی که از قلم حضرت عبدالبهاء در  
 حقّ وی صدور یافت چنین است :

هو الله

سرکار باطوشقف صاحب علیه بهاء الله الابهی ملاحظه  
 نمایند . هو الله سرکار باطوشقف صاحب در صون حمایت  
 پروردگار محفوظ و مصون باشند و بالطاف کردگار خوشنود  
 و مأمون خدمات آنحضرت در این انجمن الهی واضح و مشهور  
 و نور ساطعش در افق عالم چون ستاره صبحگاهی و در اشرف  
 وضوح بیقین بدان که هر نقش و صورتی که در صحائف

صفحات مشاهده میفرمائی عنقریب زائل و چون سایه بی پایه  
و چون نجم حادث آفل و لکن این نیر خدمات سرکار از فجر  
وجود متلالی و با هر صد هزار شکرانه لازم که باین موهبت  
فائز گردید و البهائ علیک ع ع

و نیز ادیب را در تأسیس و تنظیم محافل روحانی—  
طهران و سایر بلدان و نیز در بمبئی چنانکه بشرح آوردیم  
مدخلیت تأمه بود و در آغاز تنظیمات محفلیه طهران  
عرائضی بمحضر حضرت عبدالبهاء نگاشت و بالاخره بآن  
موفق گردید و قبل از اقدامات وی محفلی بنام محفل  
ایادی بود و بعداً بدستور حضرت عبدالبهاء کسانی چند را  
که ایادی مصلحت میدانستند با خود توأم میکردند و محفل  
مذکور در هفته یکبار انعقاد مییافت و اعضاء اولیه آن بجز  
ایادی اربعه حاجی عبدالکریم قوام دیوان، دکتر عطاء الله  
بخشایش، صنیع السلطان و بعداً دکتر آصف الحکماء  
دکتر محمدخان و حاجی صدر همدانی که شرح احوال هریک  
را آورده و میآوریم نیز بودند و در یکی از آثار بقلم حضرت  
عبدالبهاء در خصوص محفل روحانی خطاب بادیب چنین  
مسطور است : در باب مجلس مرقوم نموده بودید اینگونه  
محافل بسیار مرغوب و محبوب و مطلوب و از اساس دین الله  
ولی باید که بگلی کلام سیاسی و امور حکومت در این مجالس

تلقط نشود صرف دینی باشد یعنی بجهت تنظیم و تمشیت امور ملت از تعلیم اطفال و ترویج اشغال و توحید افکار و توسیع آثار و ترفیه احوال و محافظه ضعیفان و اعاشه عجزا و منع فساد و حفظ عباد و سد ابواب خلاف و تحصیل وفاق .

و بالجمله ادیب بدستور حضرت عبدالبهاء در اوائل شهر صفر ۱۳۲۱ برای تبلیغ از طهران بسمت اصفهان رفت و پسرش میرزا علی و نیز یکی از بستگانش و هم آقا شیخ محمد علی قاضی با او بودند و در ایام اقامتش در اصفهان بنوعی که در بخش سابق آوردیم فتنه واقع شد و ادیب خود در ضمن شرح واقعه شدت غرض معاندین و حیرت واضطراب محبتین را بدین مضمون بیان کرد که چون در آن شب اهل خانه ای که در آنجا اقامت داشت بغایت مضطرب بود ه دیدگان بخواب نرفت محض مراعات احوال آنان علی الصبح با پسرش میرزا علی از خانه بیرون رفته سر بکوچه ها گذاشت و راهها و خانه ها را نمیشناخت و تا وقت عصر بدون توجه به مقصدی معین این سو و آن سو گذشتند و از مابین انبوه انام که پر ولوله و غوغا و مسلح و مهیا بودند و بسویشان مینگریستند و از مبلغ جدید ورود طهرانی نکوهش کرده بد میگفتند و آنان را نمیشناختند عبور نمودند و چندان راه طی کردند که پاهایشان آبله آورده و باز ناچار بخانه

مسکونه مذکورہ برگشتند و پس از اندک استراحت مکتوبی  
 بہ میرزا اسد اللہ وزیر نوشتہ مراتب خوف و اضطراب اہل  
 خانہ را مبین داشتہ عدم صلاحیت اقامت در آنجا را روشن  
 کرد و وزیر فی الحال باغچہ متملقہ بہ سلطان الشہداء را  
 کہ در دست سرپرستی او بود خلوت کرد حتی باغبان را خارج  
 نمود و خود با اہل و بیتش در آنجا وارد شدند و تنی را  
 بگماشت تا ادیب و پسرش را بغایت مراعات احتیاط از بیراہہ  
 بآنجا برد و معلومشان گشت کہ وزیر خود دو روز برای  
 مراعات احتیاط از خانہ بیرون نرفت و در اندرون مختفی  
 گردید و صفار و کبار ہمہ در کمال خوف و احتیاط میزیستند  
 چہ کہ روزی اطفال بلد کالسکہ اش را در حال عبور پی کردہ  
 سنگباران نمودند و علیہذا شش شبانہ روز ادیب در آنجا  
 بسربردہ با پسرش باتفاق یکنفر راہنما با مال چاپاری عازم  
 آبادہ شدند و از عود بسوی طہران مایوس گشت چہ  
 گماشتگان حکومت و مأمورین شیخ محمد تقی نجفی مجتہد  
 متفرق و مترصد بودہ از عابریں تجسس میکردند تا او را یافتہ  
 دستگیر نمایند و بدان صد شد کہ خود را از محیط حکمرانی  
 ظلّ السلطان خارج کردہ بواسطہ تلگراف یا پست اخبار  
 واقعات را بطہران ابلاغ دارد و کیفیت خروج از صفہان  
 و اوضاع آبادہ و شیراز را بدین مضمون آورد کہ " بالباس

تفصیر داده زوانه شدیم و همه جا با احتیاط گذشتیم تا بدروازه رسیدیم دروازه بان خوابیده بود و در بسته آدم وزیر او را بیدار کرد گفت پاشو در را باز کن خان میخواهد برود بسراملاکش دیگری که در پهلوی او بود گفت زود باش خان انعام تو را میدهد دروازه بان لخت و خواب آلود برخاست بمن تعظیمی کرد و در را باز کرد و ماهم دوهزار با و انعام دادیم آن نوکر برگشت و ما سه سوار در آن شب تاریک تاختم تا رسیدیم بمرغ در آنجا پیاده شدیم که مالهارا عوض کنند و انتظار رسیدن دو نفر را هم داشتیم یکی شاهزاده غلامحسین میرزا دیگری میرزا باقرخان ساعتی مکث کردیم و بالجمله چون صبح نزدیک شد و آنان رسیدند به بیابان راندند و با اینکه در مواضعی از طریق جمعی از گماشتگان حکومت و ملاها مترصد و در کمین بودند تا شب باقی بود از مواضع خطر گذشته و بالجمله شب و روز راه طی کردند و رئیس چاپارخانه قمشه از احباب بود لذا برایشان بدی پیش نیامد و در عباسیه که ملک یکنفر از این طایفه بود شب را با احباب بتلاوت الواح و مناجات مشغول گشتند و بالاخره نیمه شب بجایارخانه آباد رسیدند و دای حسین از معارف بهائیان آنجا که مراقبت داشت تا فتنه اصفهان و افساد مجتهدان سرایت در قصبه

ننماید به چاپارخانه وارد شده ادیب راشناخت او را با  
 همراهانش بخانه خویش برد ولی در همان شب و روزی بعد  
 جمعی از احباب و اغیار خبر یافته بملاقات ادیب رفتند  
 ومدحت الطک حکمران نیز که از این امر آگاه بود و محبت به  
 احباب داشت باجمعی از تنگچیان نزد وی رفت و اطلاع  
 بیشتری از امر ابهی حاصل نمود و ملاقات و مکالمه را تکرار  
 داده در عرفان و ایمان بدیع تمامیت و کمالیت یافت و ادیب  
 در آن روزها پیوسته اخبار واقعه اصفهان را کتباً و تلگرافاً  
 بدربار طهران رساند و عدم وفاء قونسول روس مقیم اصفهان  
 را بین داشت و بالجمله فتنه آباده چنانکه در بخش سابق  
 ضمن واقعات سال ۱۳۲۱ نگاشتیم واقع شد تا آنکه حسب  
 حکم علاء الدوله والی فارس حکمران آباده ملاهای مفسد  
 قضیه را تحت المراقبه به شیراز گسیل داشت و مجتهد نجفی  
 اصفهانی خبر یافت و تنی از ملاهای اصفهان را به آباده  
 فرستاد تا بمدحت الطک در باب حقیقت اسلام و بطلان امر  
 ابهی نصیحت و موعظت نماید و ملاها به آباده رسیده با  
 حکمران لختی از بزرگی اسلام و علماء و توهین این امر  
 صحبت کردند و حکمران باو چنین گفت که مطالب بهائیان  
 از اصول معارف و عقاید دینیّه است و تقلید از علماء را در آن  
 راهی نه بلکه هر نفسی باید تحرّی کند و تکلیف واجباً



باحدی نتوان نمود و آحاد بهائیان بطریق تحرّی و تحقیق  
 معتقد شدند حال اگر شما سر نصرت اسلام و حاجّه با  
 بهائیان دارید محضری تنظیم میکنیم و باتنی از بزرگانشان که  
 در اینجاست حاجّه کن و بطلان این امر جدید را ثابت نما  
 تا این گروه از عقیده خود منصرف شوند و باسلام رو آرند  
 و او مهلتی خواست و پس از چند روز قبول نمود و حکمران  
 رؤساء بلوک آباده را دعوت کرد و در شب مقرر همه حاضر  
 شدند و حکمران با قدرت و قوّتش تنظیم مجلس و عدم وقوع  
 امری مکروه را بمهده گرفت و ادیب حضور یافت و ملای مذکور  
 در نظر گرفت که باخبار و روایات معروفه راجع به علامات  
 مشهوره و عجائب مسطورّه تمسک و تشبّث کند و بظواهر  
 غیر معقوله آنها که مخالف با عقل قطعی و مبانی علمیّه و  
 مابین نصوص قرآنیّه و اخبار صحیحّه المعانی است مستند  
 گردد و عدم ظهور دجال و حمار و سفیانی نابکار و صیحه از  
 آفتاب فی وسط النهار و امثالها را دلیل بر بطلان امر  
 اعظم ابهی شمرد و برای این منظور مجلّد ثالث عشر کتاب  
 بحار الانوار مجلسی را زیر بغل مستخدمش داده در محضر  
 آورد ولی ادیب قبل از ورود در کتاب مذکور و روایات ماثور  
 مبین و مدلل کرد که ظن در اصول دینیّه و معارف و عقائد  
 ایمانیّه کافی و منجی نیست بلکه یقین و اطمینان باید و علم

وایمان شاید و اخبار مجهولة الاسناد و غیر مسلمه از طریق اسانید اثنی عشریه که در امثال این کتاب مذکور است در افاده ظنّ و گمان تمام نیست تا چه رسد به علم و یقین

واحدی را بر صحت اسناد آنها و ترجیحشان بر روایات مخالف راه و طریقی نه و ساعتی چند بطول انجامید تا مقاصد مذکوره را ادیب بر اساسی صحیح ثابت و استوار کرد و بر ملا واضح و عیان گشت که آنچه بیان شد صحیح می باشد لذا کتاب را در گذاشت آنگاه ادیب برای وی از دلایل منطقه عقلیه و نقلیه قطعیه کتابیه اثبات حقیقت امر ابهی نمود و او همه را اصفاء کرده اعتراض نمود و اعتراف بصحّت مطالب کرد و پس از صرف شام پرسشی چند برای روشن ساختن آنچه درباره این گروه مردم گفته اند نمود نخست پرسید که آیا شما جهانی دیگر را پس از مرگ باور دارید ؟ ادیب بروی روشن ساخت که رفتار این گروه خود گواه صادق بر اعتقاد بجهان دیگر است و چنانکه در اصفهان دیده شد که آنچه از ستم برایشان کردند بردباری نموده بجهان پذیرفتند و در یزد و غیره کشتند و سوختند از هم دریدند و مظلومان تمامت بلایای وارده را قبول کردند و از بذل مال و عیال و اولاد چیزی را دریغ ننمودند و از عقیدت و آئین خود دست نکشیدند و با همه این امور آیا دلیلی دیگر

برای اعتقادشان بحیات اخری لازم است و ملا کاملاً متنبّه شد آنگاه درباره زناشویی و اختصاص زوجیت پرسید و ادیب قوانین ادیان را در این باب شمرده مدلل داشت که حدود مقرر در امر ابهی بغایت محکم و متین و موافق عدل و انصاف میباشد و ملا از سئوالات خود اظهار خجلت و از وی ابراز امتنان و مسرت نموده خارج شد و ادیب خود در بیان کیفیت سفرش از آبادیه به شیراز چنین نوشت که در همان ایام مکاتیبی از طهران مشتمل بر دو مکتوب از جناب آقامیرزا اسدالله اصفهانی و جناب آقاسید محمد تقی منشاری که تاریخ هردو در ۲۸ صفر مطابق با وقتی که دو روز قبل جمیع دکانین اصفهان بسته شد و هجوم و بلوای عمومی کرده بودند رسید و هردو نوشته بودند نمیدانیم چه واقعه در اصفهان و یزد اتفاق افتاده که دو روز است حضرت مولی الوری مکرر دعا در حقّ اهل یزد و اصفهان مینمایند و لوح مبارک اول آن این است که ملاحظه مینمائید :

" اللهم الهی اتی ابسط اکف الضّراة والابتهمال  
الی ملکوت المرّة والجلال و ادعوك ان تفتح علی وجهه  
عبدك الادیب بابك الرّحیب و تلهم آیات توحیدك و اسرار  
تفریدك و شئون تقدیسك و تویده بجنود ملکوت غیبك  
و جیوش جبروت عظمتك ربّ ربّ انجده بقوة طکوتیة و قدره

ربانیة حتى يقاوم بهما هجوم الاعداء ورجوم اهل البغضاء  
وينتصر على اهل الجفاء و تظهر قدرتك القاهره على كل  
الاشياء انك انت القوى المقتدر القدير اي اديب دبستان  
الهي سفر اصفهان انشاء الله روح وريحان است و سبب  
سرور قلب ياران اگر ممکن است از اصفهان تابشیراز که  
خلوتگه راز جمال اعلى روحى له الفداء برسید در اصفهان  
هر نوع که یاران صلاح و مصلحت دانند مجرى دارید زیرا  
در نشر نفعات الهی قصورى ندارند بلکه شب و روز بجان  
و دل کوشند لذا هر نوع که مناسب دانند بآن قسم مجرى  
دارند اما در شیراز باید در بدایت حکمت امر را طحوظ  
دارید اول با بزرگان اغیار معاشر و مجالس گردید و توجه  
بغیب الهی نمائید و بکمال تضرع طلب عون و عنایت فرمائید  
تافیض روح القدس مدد فرماید و چون به روش و سلوک  
الهی و حرکت شوقیه و بیان فصیح با هر کس الفت نمائید  
ابواب هدی گشوده گردد و جام عطا بدور آید و نفوس از  
باده حقایق و معانی سرمست شوند و در سر با احببای  
الهی نیز ملاقات فرمائید و تشویق و تحریص کنید که موطن  
حضرت اعلى جنت ابهی شود و اشراق بر آفاق نمایند  
وعليك التحية والثناء ع ع .

خلاصه پس از چندى لوح مقدس رسید و دستور العمل

رفتن به شیراز ( و توقف ادیب در آباده قریب به شش ماه شد ) پس بکمال سرور بجانب شیراز حرکت کردم عجب آنکه در هر قریه و دهی که میرسیدیم خلق را آماده و مهیای هنگامه میدیدم و هر مسافری که وارد میشد از حالش تجسس میکردند و بد میگفتند چنانکه احبابی که در آنجاها بودند بانهایت اشتیاق ملاقات را داشتند و ما هم مسافر بودیم و کسی ما را نمی شناخت با آنحال جرأت نداشتند با آزادی پیش ما بیایند و از دور و خفیه اظهار محبتی میکردند حتی در زرقان که يك منزلی شیراز است چهار روز توقف کردم که قاصدی به شیراز رفته محل و منزل ورود مرا تعیین کند در آن چهار روز حتی آدمهای مرا نگذاشتند از ترس بیرون بیایند که مباد آنها شناخته شوند و جز ساعت چهار و پنج از شب گذشته احدی از احباب جرأت نداشت در آن منزلی که من بودم وارد شود حتی مالهای ما را پنهان کرده بودند که احدی مطلع نشود که در آن محل کسی است تا شب چهارم که بعد از نصف شب مالهای ما آهسته بیرون بردند و ما خود پیاده بیرون رفتیم و سوار شدیم . مختصر اینکه وقتی به شیراز رسیدیم که معروفین از احبّاء الله را بجهت غوغای علما و هجوم عوام حکومت از شهر خارج کرده بود و دیگران هم در کمال ترس و خوف بودند و حتی بنحوی سخت بود که

دو نفر احباب که در کوجه مصادفاً مواجه میشدند روی خود را از ترس از یکدیگر برمیگردانیدند و باهم اظهار آشنائی نمیکردند .

و بالجمله ادیب پس از چندی توقف در شیراز متدرجاً با یار و اغیار ملاقات نمود و شهرنیز آرام شد و مجالس احبباً تشکیل گشت و سپس بموجب لوحی واصل از محضر حضرت عبدالبهاء عازم بمبئی گردید و در ۱۵ یوم قبل از عید نوروز در یوم غدیر با پسرش میرزا علی و میرزا محمود زرقانی بسمت هند حرکت کرد و به بمبئی وارد شده چندی بماند آنگاه به عگا رفته چندی در جوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسربرد و ما مورسیر و سفر تبلیغی در بلاد هندوستان گردید و باستر اسپراک امریکائی در بمبئی و کلکته و رنگون و مندلی سفر نمود پس از طریق فارس عودت بایران کرده در طهران قرار گرفت و به حلّ و عقد امور راجعه باین طائفه و عضویت محفل شور و معاشرت و تبلیغ ارکان و اشراف پرداخت تاد در ششم ذیقعد ۱۳۲۷ درگذشت و در بقعه امامزاده معصوم مدفون گشت و از او رسائل و مقالاتی در دلائل اثبات امر ابهتی و بعضی از امورتاریخیه راجعه باین امر موجود است و گاهی شعرنیز میگفت که چندبیتی از آن را محض نمونه ثبت میداریم :

( ۴۷۷ )

گذشتم از جهان از فیض ابهی  
گرفتم ملك جان از فیض ابهی  
مکان را در نور دیدم ز فضلش  
شدم هر لا مکان از فیض ابهی  
سراز عالم برون کردم نهادم  
قدم بر آسمان از فیض ابهی

ایضا :

ای ساقی روحانی وی جوهر انسانی  
لطفی کن و جامی ده زان باده روحانی  
زان باده لاهوتی زان حقه یاقوتی  
کاین بسته ناسوتی آزاد شود آنی  
نی شاعرم و ماهر نی گازیم و ساحر  
نی  
هذا شطح وجدانی هذا جذب رو

فی شهر رجب ۱۳۱۹

ایضا در ایام اقامت در کلکته سرود :

تشمعات جمیلانه از رخ منظور  
بتافت بردل و از سرر بود عقل و شعور  
لهیب نار رخس آنچنان زبانه کشید  
که زوب گشته جسد همچو شمعی از  
کافور

از آن حرارت مفرط علیل گشتم وزار

حلیف بستر و کاشانه گشته ومهجور

ادیب درس حقیقت بگوید ت نه مجاز

بگیر راه حقیقت که تاشوی منصور

ایضا :

|                |                                  |
|----------------|----------------------------------|
| کردند تکاپو    | این مدعیان در طلب یار بهرسو      |
| کردند هیا هو   | وز پیش و پس از وهم نهادند و بارو |
| ز استار گذر کن | گر مرد رهی از همه اوها محذر کن   |
| باطلمت نیکو    | اینک به وثاق آمده آن یار پری رو  |
| در مفرط زاتش   | از اول ابداع نهان بود جمالش      |
| رخ کرده چولیمو | آن جوهر ذاتی که کلیمش ارنی گو    |

دیگر از بزرگان بهائیان طهران در این دور خوش بین  
 الشهیر به حاجی ندیم باشی بسال ۱۲۸۸ در تربست  
 حیدریه خراسان متولد گردید و والدش حاجی سید محمد  
 از علماء مردی نیک طینت و متنقذ بوده و با میرزا احمد  
 از غندی سابق الذکر در بخشهای اول نسبت سببی داشته  
 معاشرت و مصاحبت میکرد و اطلاع از این امر یافت ولی  
 پای بند معجزات و کرامات منقوله بود نظائر آن امور عجیبه  
 میخواست و ایمان نیاورد و در عین حال فیما بین از غندی



و مستوفی سابق الوصف خراسان واسطهٔ مراسله و مرابطه بود  
 و تا بوسی از مرافقت و ملاخبت در امور امر بدیع نکرد و پسرش  
 خوش بین مذکور پس از فراغت از تحصیلات مقدّماتسی در  
 تربت و مشهد بطهران آمد و بسال ۱۳۰۶ به نجف رفته  
 نزد آخوند ملاکاظم مجتهد شهیر خراسان تحصیل فقه  
 و اصول کرده مراجعت نمود و بعد از چندی باز بنجف  
 برگشته مشغول بتحصیل گردید و مدت تحصیلاتش در آنجا  
 مجموعاً پنج سنه شد و پس از عودت بطهران نزد امام  
 جمعه زیسته اداره شرعیات کرد و بعداً وارد در دائره  
 خدمات دولتی گردید و بهیچ با اتفاق نظام الطک که  
 بحکمرانی خراسان رفت بزیست و باشخصیت و سیمای محترم  
 و زئی سیادت و علم و فضل و نطق و بیان که او را بود شهرت  
 یافت و بعنوان حاجی ندیم باشی معروف گردید و اطلاع  
 و ایمانش در این امر بسال ۱۳۱۱ در طهران وقوع یافت  
 و سالها در ظلّ این امر بوده با محترمین و اعزّه اهل بها  
 معاشرت داشت و نزد معاشرینش از علماء و امرآء و شهزادگان  
 و غیرهم بنام این امر معروف نگردید و محرمانه خدماتی که  
 ممکن بود نسبت باین امر انجام داد و در سال ۱۳۲۴ در  
 دائره عدلیّه وارد شد ولی بالاخره پرده از کار برداشت و در  
 سال ۱۳۵۷ سفری به ارض مقصود کرد ایامی در محضر

مبارک حضرت ولیّ امرالله بسر برد مأمور سفر باروفا گردیدند  
چندی در انگلستان به نطق و بیان پرداخت و بعد ها  
سفرهایی در اقسام ایران بمنظور تبلیغ و تشویق بنمود  
و او را ذوق شعری و طبع سلیم می باشد و در انجمن ادبی  
طهران سالها عضویت نمود .

دیگر حاجی سید احمد صدرالعلماء ابن حاجی سید  
ابوالقاسم صدرالعلماء همدانی بود و حاجی سید ابوالقاسم  
مباشرت امور کتابت شرعیّه حاجی میرزا هادی مجتهد همدانی  
را داشته باشخصیت و محبوبیت و اخلاق کریمه میزیست  
و پسرش آقا سید احمد مذکور در صفر سن بایدر سفر حج کرد و  
بسیار خوش قیافه و هوشمند و متواضع و مائل بتحقیق در امور  
بود و تحصیلات اولیه در همدان نزد والد و سایر علمائ  
و مدرّسین نمود و در اصفهان و عراق عرب تکمیل کرد و در فنون  
و علوم دینیّه و حکمت و کلام و تصوّف احاطه یافت پس  
بظهران اقامت جست در مدرسه معروف خان مروی اقامت  
یافت و بعد از فوت پدر بهمدان رفته بماند و سال ۱۳۱۶  
ه. ق. بیمار شده معالجه را بطیب بهائی اسرائیلی رجوع  
کرد و در خلال دفعات ملاقات با طبیب مذکور سخن از  
حقیقت اسلام بمیان آورد و طبیب بحث در امر بهائی کرد  
بوی چنین گفت هرگاه از تحقیق صحت و بطلان این امر

جدید فراغت یابید بایکدیگر دربارهٔ امر اسلام و موسویست  
 مباحثه میکنیم و اوطالب تحقیق امر ابهی شد و بواسطه  
 طبیب مذکور ملاقات و مکالمه در اینخصوص کرد و در همان  
 ایام عازم طهران شده در مدرسهٔ خان مروی بتدریس و  
 تدرّس مشغول گشت و لقب صدرالعلماء و رتبهٔ دولتی راکه  
 پدرش داشت بدست آورد و نیز بملاقات مبلغین بهائی  
 رسیده از زیارت الواح و آثار جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء  
 فائز بایمان بدیع گردید و قیام بتبلیغ و نشر این امر نمود  
 باکثیری از معارف علماء اقامت حجّت و بیان داشت و  
 بعضی از آنان مانند میرزا محمد رضا واعظ همدانسی  
 غرض ورزیده بر مناظر و در جماع تلویحاً تعرّض بوی نمودند و  
 نیز درس تبلیغ تأسیس کرده عده ای نزد وی بتعلیم اقامه  
 دلائل و حجج بر اثبات امر ابهی پرداختند و صورت دروس  
 تنظیم گشته کتابی حجیم گردید و تلامذه قوّت بیان و جنان  
 حاصل کرده از مبلغین معروف گردیدند و برای حاجی  
 صدر الواح بسیار حاوی الطاف بیشمار از حضرت عبدالبهاء  
 رسید و او را بلقب صدرالصدور خواندند و بالاخره در سال  
 ۱۳۲۵ بطهران درگذشت و در مقبرهٔ امام زاده معصوم  
 مدفون گشت و عائله از وی برقرار گردید .

دیگر میرزا علی اکبرخان روحانی میلانی ( محب السلطان )

پس از فوت پدر متعصب با وجود تعصب و مانعت مادر  
 بواسطه اخوان بزرگ که اخلاف کربلائی عباس میلانی از  
 مؤمنین دوره حضرت نقطه اولی بودند و بواسطه خویشان مادی  
 در سن نوزده سالگی ۱۳۰۸ ه. ق. مؤمن و موقن بامرابهی  
 شد و با خط زیبای نسخ و نستعلیق خود در تبریه  
 باستنساخ الواح و آثار بدیعه پرداخت و بسال ۱۳۱۰ از  
 جهت شدت تعرض معاندین مهاجرت کرده در بخارا و سمرقند  
 مقیم و مشتغل شده نیز کتابت آیات و بیانات مینمود و بسال  
 ۱۳۱۳ با هیجده تن دیگر از احباب که از آنجمله آقامیرزا  
 ابوالفضل گلپایگانی و حاجی میرزا محمود افغان بودند  
 بمکاشفات شش ماه در جوار فضل و عطا مانده کتابت الواح  
 و آیات گرد آنگاه مراجعت به عشق آباد نمود و کما فی السابق  
 بزیست و باتفاق ابن ابهر مدت دو سال در آنریایجان  
 به سیر و سفرتبلیغی پرداخت باز در سال ۱۳۱۵ به عکا  
 شتافت و مدت سالی بدستور حضرت عبدالبهاء استنساخ  
 الواح و آیات کرد پس در سال ۱۳۱۶ باتفاق ابن ابهر  
 مراجعت بطهران نموده سکونت گرفت و در مطبعه شاهسی  
 مظفرالدین شاه توسط میرزا احمد خان صنیع السلطنه  
 و پسرش میرزا ابراهیم عکاسباشی از احبای مخلص و مقرب  
 دربار سلطنتی تأسیس یافته داخل شده مدیر و مصحح گشت

و شروع به کتابت و طبع عکس و نشر الواح نمود و در سال ۱۳۲۰ که اوائل تأسیس منتظم محفل روحانی طهران بود به عضویت و منشی منتخب گردید و تا سال ۱۳۳۸ پی در پی بخدمت مذکور منصوب شد کتب و الواح و آثار که بخرط زیبایش بطبع عکسی و رنگ آبی انتشار یافت احبای بلاد را غریق سرور و نشاط کرد و بعد از فوت مظفرالدین شاه و تغییر اسلوب دولت و تأسیس نظمیّه جدید داخل اداره مذکوره شد چهار سالی بعد بسمت ریاست محکمه اداری معین گشت و در سال ۱۳۳۱ حسب اقدامات جمعی از مآلها و معاندین حکم انفصالش از نظمیّه از جانب قوام السلطنه رئیس الوزراء صدور یافت و فرستد اهل سوئدی رئیس کلّ نظمیّه مجری ساخت و مدت نه سال دست از شغل کشیده تمامت اوقات را بنوع مذکور مصروف در خدمات امر کرد و در اوائل سلطنت پهلوی ماشین طبع سنگی او یاغراف تهیه نموده بدانوسیله الواح و آثار و نشریات امریه را طبع و نشر کرد و سفری نیز با عائله بزیارت حضرت ولی امرالله شتافت مراجعت کرد و در بعضی از لجنات عضو بوده خدمت استنساخ الواح و آیات را نیز انجام داد و از وی عائله روحانی برقرار ماند .

دیگر حاجی غلامرضا امین امین ابن حاجی محمد حسن

که اصلاً از اهل کلاردشت (نور) مازندران و ساکن طهران و تاجری با ثروت و املاک و معاشر با مجتهدین و اعظام وارگان بود چندی در اصفهان اقامت جستہ ازدواج نمود و پسر ارشدش آقا غلامرضا در صفر سن با پدر به مگه رفتہ حاجی شد و چون بحد بلوغ و رشد رسید امور تجارت و محاسبات پدر را بدست گرفت و با ثروت و جلال و معاشرت با عرفا و ادبا و ظرفا و غیرهم زیست و مردی قوی الارکان حسن المنظر حلوالا خلاق کریم و بزرگ منش و بری از تعصبات و آزموده در شئون زندگانی و جلیل و با احتشام گشت و در حدود سال ۱۳۲۱ قمری مؤمن بامر ابہی گردید و برادر کھترش حاجی غلامحسین نیز مقبل و مصدق شد و حاجی غلامرضا بنوعی کہ در ضمن احوال حاجی ابوالحسن امین اردگانی نگاشتیم با او ارتباط و حسن عقیدت حاصل نمود و بمقتضای سعی و کوشش حاجی امین کہ اورانائب خویش در امور حقوق اللہ نماید و بمقاد دستور حضرت عبدالبہاء کہ بوی فرمودند با حاجی امین در کلیہ امور مشورت دارد و پیروی نماید تماماً با وی متحد شدہ براہنمائیش در مقامات عرفان تکمیل یافت و در اواخر سنین حیات حاجی امین نائب وی شدہ و پس از وفاتش امین حقوق گردید و بمقامی عالی از اعتبار مرکز ابہی و توجہ و محبت آحاد این

طاعفه رسید و عاقبت بسال ۱۳۵۸ در طهران درگذشت  
و باکمال تجلیل و احترام در گلستان جدید بهائی مدفون  
گشت و نمونه ای از بیانات حضرت عبدالبهاء در حق وی چنین  
است :

" طهران جناب حاجی غلامرضا علیه بهاء الله الإبهی

هو الله

ای ثابت بر پیمان جناب امین چنان ستایش از آن شخص  
ثابت مستقیم نموده که هر سامعی مفتون اخلاق تو گردد  
ستایش امین دلنشین است زیرا مقصدی جز بیان حقیقت  
ندارد و مرادی جز خدمت باستان مقدس نجوید بیفرض  
است و بی مرض آنچه گوید مسلم است و مقرر همواره ستایش  
و نیایش از جمیع احبباء رجال و نساء کند که الحمد لله  
ثابت اند و راسخ و قائم اند و خادم جناب امین را مقصد  
چنان که تورا مثل خویش مفلس و آزاد از کم و بیش نماید  
با وجود این با او همدم و همراز گرد تا بی توشه و زاد نشوی  
ولی او غنی است و توانگر و بی قید در اینجهان بی نتیجه  
و شمر اگر زحمتی کشد با امید خدمت است و اگر تجارتی  
نماید مقصد عبودیت است لهذا یار و ندیم باش ولو بی  
بستر و گلیم گردی و در غیبت او محلّ او تعیین شدی که  
بخدمت پردازی زیرا امین عبدالبهائی الخ "

و صورت تلگراف مبارک حضرت ولی امر الله راجع بصعود  
 حضرت امین امین الهی حاجی غلامرضا توسط محفل روحانی  
 بغداد مورخه ۳ دیماه ۱۳۱۸ هجری شمسی این است:  
 " بَلِّغُوا طَهْرَانَ الْقُلُوبِ مُتَأَسِّفَةً مُتَحَسِّرَةً لِفَقْدَانِ آيَةِ  
 الثَّبُوتِ وَالرَّسُوخِ الرَّجُلِ الرَّشِيدِ وَالرَّكْنِ الشَّدِيدِ لَجَامِعَةِ  
 أَهْلِ الْبِهَاءِ وَخَادِمِهَا وَآمِنِهَا وَالْحَافِظِ لِكَيَانِهَا  
 وَالنَّاشِرِ لِلْوَأْتِهَا قَدَّارِ فِعْهِ اللَّهِ إِلَى مَقَامٍ تَتَوَقَّأُ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ  
 الصَّافِينَ فِي الْفُرُوسِ الْإِبْهِيِّ الْهَمُّ اللَّهُ كَافَةً مُنْتَسِبِيهِ  
 وَأَعْوَانِهِ وَمُحِبِّيهِ فِي ذَلِكَ الْإِقْلِيمِ الْجَلِيلِ الصَّبْرُ الْجَمِيلُ  
 وَأَيْدِيهِمْ عَلَى الْإِقْتِفَاءِ أَثَرُهُ وَالسَّلُوكُ فِي مَنْهَجِهِ أَنْتَى إِشَارِكِهِمْ  
 فِي أَحْزَانِهِمْ وَادْعُو لِلْفَقِيدِ كُلِّ خَيْرٍ فِي كُلِّ عَالَمٍ مِنْ عَوَالِمِهِ  
 شَوْقِي رَبَّانِي "

دیگر فائزه خانم، نام اصلیش فاطمه سلطان بگوم  
 ( گل سرخ بگوم ) معروف به آقا زاده خانم از سادات امامی  
 اصفهان بنت میرزا محمد حسین نقاش از علماء که مکرراً بملاقات  
 حضرت نقطه در بیت امام جمعه رسید و باملاها در معارضا  
 با آنحضرت موافقت نکرد و بعداً سالها حیات داشته از این  
 فئه حمایت مینمود و در یکصد و بیست سالگی درگذشت  
 و دختر مذکورش که بجمال صورت و زکاوت متصف بود و در ریعیان  
 جوانی از خرافات و عادات قدیمه نسوان وطن محترز و متنفر



گردید و با چنان احوال به پسر عم خود آقاسید صادق نقاش  
 قلمدان ساز که با وهام و تقلید علاقه مفراط داشت وصلت  
 و ازدواج نمود و بعد چندی متفقاً بطهران آمده مقیم  
 گشتند و فائزه بایمان بدیع فائز گردید و متدرجاً بمراوده  
 و مخالطه با نسوان و رجال این طائفه ترقی در عرفان یافته  
 زبان بتبلیغ گشود و مشتهر گردید و شوهر مخالفست در  
 عقیدت و اسلوب معاشرتش نمود و سالهای بسیار مابینشان  
 باختلاف و مفارقت گذشت چنانچه آقاسید صادق بنماز  
 و اوراد اسلامی و مجلس روضه خوانی در خانه میپرداخت  
 و فائزه خانم در خانه مجالس بهائی برقرار کرده و محض  
 هدایت شوهر همی از مبلغین بخانه آورد و بالاخره  
 با مسالمت و حسن سلوک متدرجاً موفق بتبلیغ وی گردید  
 و از این رهگذر بگلی آسوده خاطر شد و در سال ۱۳۱۶ هـ.  
 باتفاق سفری به عگا کردند و ایامی چند در جوار افضال  
 حضرت عبدالبهاء بسر بردند و چون تازه معارضات  
 صریحه ظاهره ناقض اکبر آشکار شده بود ایشانرا مأمو  
 نسر انوار عهد و میثاق فرموده دستور دادند که هر جا از  
 آثار نقض یابند برچینند و بدین طریق عودت بایران  
 کردند و فائزه مبلغه ثابته فائزه گردید و در تبلیغ امر و نصرت  
 پیمان الهی ید بیضا میکرد و فیما بین اهل بها خصوصاً

نسوان شهرت و مقامی ارجمند یافت و همت خود را حصر در تبلیغ و آگاهی زکور و اناث کرد و باصفهان رفته نشر امر نمود .

واز آنجمله حاجی میرزا صادق بن محبوب الشهداء را مشتمل و منجذب ساخت و باخود متفق با هر دو دخترانش بشوق عزم عگا نمود و باینوجه کرة ثانیه بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز گردید و عودت بایران کردند و میرزا جلال بن سلطان الشهداء را باخود آورده متفقاً باصفهان رفتند و املاک مشترکه بین میرزا جلال و میرزا محمد صادق مذکور که پس از شهادت سلطان الشهداء و محبوب الشهداء تا آنوقت تقسیم نیافته بود تفکیک کردند و سهم میرزا جلال را مفروز داشتند و فائزه بتبلیغ نسوان و اداء نطق در مجامع اناث سرافراز شد و برای تبلیغ مسافرتها ببلاد کشور کرد تا در اواخر دچار بیماریها و ضعف پیری گردید و در طهران بسال ۱۳۴۶ درگذشت و با اجلال و اعزاز در گلستان جاوید مدفون گشت و در حقیقت یک لوح ابهی و آثاری بسیار از کلك میثاق مییاشد از آنجمله این اثر معنبر از حضرت عبدالبهاء :

هو الله

امة الله المنجذبه فائزة عليها بهاء الابهي :

## هو الله

" ای فائزۃ ای راضیة از قرار معلوم محقق و مشهور  
 گردید که در نزول بلاء و شدت و ازیت و جفا و ضرب  
 چماق اعداء و تازیانه اهل بفضاء صبری و حمول و غیوری  
 و شکور پس حال در سبیل الهی از هر جهت امتحان دیدی  
 و ثابت و راسخ ماندی و این مشقت و محنت سبب قربیت  
 درگاه الهی گردید لهذا بخط خود بتونامه نگارم شکر کن  
 خدا را که چنین ضربی شدید یافتی و بچنین بلائی جدید  
 افتادی و در کمال استقامت چوب و چماق و گرز و دکنک  
 را مقاومت نمودی این چوب نبود تو پنبه نبود آشوب نبود  
 رحمت بود عنایت بود موهبت بود زیرا در سبیل حضرت  
 احدیت بود راه حق را از این جام سرشار بسیار باید  
 سرمست شد قدح بدست گشت می پرست شد از تاده  
 انگوری هر گورخری نشأة یابد ولی اگر نفسی از این  
 صهبای وفا خوشی و شادمانی یابد کاری کرده است.  
 جناب آقاسید صادق را تحیت این مشتاق ابلاغ دار اگر  
 وقتی از این جام نصیب یابد از حالا نوش جان باد  
 والبهاء عليك ع ع "

وفاتزه را فرزندی نشد و نسلی نیست و برادرش سید مهدی روضه خوان از علماء زرگر از بهائیان که شوهر سلطان خانم سابق الذکر بود دیگر سیدعلی محمد که چندی در یادکوه نزد آقا سید نصرالله باقراف در مسافرخانه خدمت نمود و برادر دیگر بنام آقا سید یحیی و نیز خواهری داشت که دخترش الغتیه خانم زوجه خلیل مهربان سابق الذکر بود .

دیگر حسینقلی خان و علیقلی خان نبیل الدوله پسران کلانتر کاشانی الاصل که در طهران رشد یافتند و علیقلی خان بکفالت برادر مهتر تربیت مدرسه یافته تحصیل انگلیزی کرد و در ایام اقامت حاجی مونس سابق الوصف در طهران در زمره منجذبین باو درآمده به سلك طریقت درویشی داخل شد و خواست بزوی درویشان قدم بجاده سیر و سفر نهد برادر مذکور جمعی از احباب را باخود همدست کرده ویرا از آن خیال منصرف ساختند تا هنگامی که حضرت عبدالبهاء آقا میرزا ابوالفضل گلیپاگانی را مأمور امریکا مینمود ویرا به عگا طلبیدند ( ۱۳۱۸ هـ . ق . ) و با میرزا بعنوان مترجم فرستادند و در ایام اقامت در بلاد امریکا بجز خدمت ترجمه خطابات و درس و مکالمات میرزا در ترجمه کتاب ایقان بانگلیزی مساعدت کرد و بعد از عودت بایران

باری دیگر در سال ۱۳۲۸ شارژ دافر سفارت ایران به واشنگتن شد و محصلی چند ایرانی بامریکا برد و در آنجا با خانمی بهائی<sup>۱</sup> امریکائی<sup>۲</sup> وصلت نمود و متدرجاً ظاهر او معناً ترقیات کرد و در ارتباط ایران و امریکا خدماتی نمود و سپس نوبتی شارژ دافر ایران در سفارت اسلامبول گشت ایامی پیشکار مختار ولیمهدی احمدشاه در ایران گردید و بالاخره با عائله مراجعت بامریکا کرده بتجارت قالی و دیگر صنایع ایرانی پرداخت و هم در بلاد آنکشور سفر نموده در انواع موضوعات ادبیه و صنعتیه خطابه های فصیح و بلیغ بانگیزی ادا کرد و ترویج معارف بهائی نمود و از او عائله برجای ماند و دخترش مرضیه خانم که تحصیلات ادبیه<sup>۳</sup> انگلیزی بپایان رساند با دکتر کارینتر از جوانان بهائی امریکائی وصلت نموده باهم بطهران آمدند و دکتر مزبور در طهران مریض و بستری شد باهم بامریکا مراجعت کردند و دکتر در آنجا بسال ۱۳۵۴ ه. ق. درگذشت .

و از اعظام بهائیان طهران در این دور میرزا عزیزالله خان ورقا<sup>۴</sup> پسر ارشد ورقا<sup>۵</sup> شهید که در ضمن اوضاع و احوال آذربایجان مذکور میباشد بعد از ورود پدر و برادر و سائر اسرای زنجان بطهران بخانه جهانشاه خان رفته آنان را ملاقات نمود و تأسف از مفارقت خورد و ورقا ویرانهی ازنها

وایاب با ایشان و امر بمحافظت از خود و اقدامات دربارهٔ اسراء کرد تا چون شهادت پدر و برادر واقع شد و سالی بعد ( ۱۳۱۴ هجری ) باتفاق حاجی میرزا عبد الله خان جد مادری به عگا رفته ایامی در جوار فضل و عنایت حضرت عبد البهاء زیست و پس از عودت و اقامت بعلمت فد اکاری عظیم پدر والا گهر و برادر پرجوهرش و انتساب آن خاندان عالیشان در عرفان و ایمان و مخصوصاً بعلمت شفقت بیکران حضرت عبد البهاء که ویرا بسرپرستی آقا میرزا حسن ادیب طالقانی سپردند و در خانه آقا محمد کریم عطار معروف ماجد مذکور اقامت و پذیرائی میشد و هم بعلاوه زیبایی و فضائل اخلاقی و تربیت پدری بفایت محلّ توجه و احترام عموم و عزیز و در دانه بین بهائیان بود و بتکمیل تحصیلات فارسی و فرانسه پرداخت و با سرمایه ای که حضرت عبد البهاء دارند و با سرمایه و دستورات ادیب مذکور مغازه و شرکتی بنام شرکت میثاقیه تأسیس گشت که بانوسيله با عده ای از نونهالان و جوانان شریف نوایمان بخدمات روحانیّه این امر پرداخت و باشور عشقی که میراثاً و بعداً حاصل داشت با عده ای از آنان پیوسته در تلاش و تکاپوی شرف اندوزی زیارت عگا میشدند و چنان نمود داشت که از نزدیکان و بستگان عزیز آنحضرت میباشد و همواره جذبه مخصوص ویرا

بدانسو میکشید و نوبتی مغازه را گذاشته بدانسو رویید  
و چون اجازت نشد مراجعت بطهران کرد و تقریباً دو سال  
بیش نگذشت و مغازه و شرکت منحل گشت و او همانحال  
غالبا ستایش جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء و ذکر پدر و  
برادر شهید کرده جوانان صالح را تبلیغ مینمود تا آنکه وارد  
خدمت بانک استقراض روس گردید و مسیو گره به حاکم مقتدر  
متنفذ بانک غایت اعتماد و محبت و احترام باو حاصل نمود  
و او یگانه واسطه فیما بین رجال و اولیای امور و محترمین  
متنفذ بین کشور با آن بانک پرقوت قرار گرفت و خانه و اثاثیه  
در قسمت علیای شهر و درشکه با اسب زیبا و سرطویله  
مخصوص فراهم گردید و غالباً سوار بر آن درشکه خود و  
باسواران قوی هیکل با لباسها و نشانهای مخصوص بانک  
پی رتق و فتق امور میگذشت و فلان الطک و بهمان الدولهها  
ناچار از احترامش بودند و بینندگان را شهادت پدر و برادرش  
بخاطر میگذشت و بهائیان را اشک شادمانی در دور چشم  
حلقه داشت و ذکر میرزا عزیزالله خان ورقاء ورد زبان بود  
و پیامها و خطابههای مصدر بای عزیز عبدالبهاء پیوسته  
برایش میرسید و خبرها معروض میداشت و دستورها میگرفت  
و رتق و فتق مشکلات این امر بدست او میگذشت و بزرگان  
بهائی با او معاشر و مشاور و درحل و عقد امور امریه و

خدمات مهمه و هدایت محترمین و متنفذین مشهور و متجاهر  
 بود و بالجمله در صف اول رجال بهائی قرار گرفت و بهمین  
 احوال بعد از انفصال بانك نیز تا آخر ایامش قرار داشت  
 و خانه اش همیشه محل پذیرائی از محترمین ایرانی و غیر ایرانی  
 نظر باین امر میشد و از سوانح ایام حیاتش آنکه در ایام  
 مسافرت حضرت عبدالبهاء در کشورهای اروپا از ملتزمین  
 ركب قرار گرفته مأموریت انجام خدمات مییافت و سرگذشتها<sup>ئی</sup>  
 که از حالات و واقعات و بیانات آنحضرت حکایت میکرد  
 درخور رساله جداگانه است و آثار صادره از آنحضرت خطا  
 بوی چه نشر یافته و چه محرمانه حاوی مسائل مهمه میباشد  
 و او تا آخر ایامش انتظار قربیت نستبیه و وصلتی درخاندان  
 آنحضرت داشت و محض علاقه و وفا اراده هم فرمودند  
 چنانچه در آخرین ایام بحیفا که قریب صعود آنحضرت بود  
 ماهها اقامت و تشرّف حضور داشت آن آمال در ظاهر بقرب  
 تحول بود ولی بالاخره چون دانست که تقدیرات غیبیه  
 موافقت ندارد حسب اجازت با حالت تأثر شدید از مفارقت  
 عودت نمود و وصلت روحانیه در طهران فراهم کرد و پس از  
 صعود حضرت عبدالبهاء بحال حسرت از فرقت ایامی قلیل  
 در خانی آباد قریه ملکی خود زیست و دوسالی بیش نگذ<sup>شته</sup>  
 بسن شصت و اندسالگی بدون عقب و اولاد از اینجهان



و اما میرزا ولی الله خان سومین پسر ورقا که سنّا  
 اصغر از روح الله شهید و روح الله اصغر از میرزا عزیزالله  
 خان مذکور بود و چنانچه قبلاً مرقوم و مفهوم گردید در تبریز  
 با ابوبین و اخوان و درخانه جدّ مادری خود حاجی میرزا  
 عبد الله خان نوری عضو دستگاه ولیعهدی مظفرالدین شاه  
 زندگانی و نشو و نما داشت و در آن عائله بهمان نوع که خان  
 مذکور معظم علاقه ایمانی باین امر داشت و سعی کافسی  
 در تربیت روحانی اولاد خود نمود زوجه خان مخالفت و معاندت  
 داشته از ضدیت و معارضت چیزی فرو نمیگذاشت ولی از خان  
 ملاحظه داشت و چون حاجی خان در اواخر ایام بسمایت  
 و افترا و فتنه انگیزی دشمنان ناچار از فرار بطهران گردید  
 زوجه اش بمبارزه با ورقا قیام نمود که آن مظلوم با دو فرزند  
 اکبر دست پرورده خود ناچار از تبریز بیرون آمده نزد  
 برادرش حاجی به میان آب رفت و بعد بمسافرتهمای  
 تبلیغیه و ارض مقصود رفته تا بایک پسرش بشهادت رسید  
 و میرزا ولی الله با برادر کوچکترش بدیع الله با مادر و جدّه  
 در تبریز باقی و پرورده بودند و چون بدیع الله در صخرسن  
 درگذشت و میرزا ولی الله بنوع مذکور تا شانزده سالگی رسید  
 حاجی میرزا حسین اخ الشّهدید سعی بلیغ و تدبیری صواب  
 نمود که برادرزاده را به میان آب نزد خود برده مانسد

فرزند جسماً و روحاً پیروراند و از آنسو میرزا عزیزالله خان بنوع مذکور صاحب رشد و مقامی در طهران گردید و برادر یگانه یعنی میرزا ولی الله خان را برای اقامت نزد خود خواست<sup>۱</sup> گردید و او در حالیکه شوق تشرّف به محضر حضرت عبدالبهاء به همسفری آقا سیّد اسدالله قوی را داشت بتأکید بهائیان نزد برادر بطهران رفت و برادر مانند پدر بسپرپرستی وی قیام کرد و بتحصیل دروس رایجه بگماشت و چندی در مدرسه امریکائی واداشت آنگاه بتحصیل مدرسه امریکائی بیروت فرستاد که تا سال ۱۳۲۶ تحصیل میکرد و در ایام تعطیل به عکا مشرف میگردد و در آنسال با امریه از حضور حضرت عبدالبهاء بطهران عودت کرد و در همان سال با بنت محترمه صنیع السلطان شهیر ازدواج نمود پس چندی در سفارت روس شغل نویسندگی گرفت و در ایام مسافرت حضر عبدالبهاء بکشورهای غرب عازم امریکاشده مدّتی ملتزم رکاب مبارک بود که در بدایع الآثار مذکور میباشد و بعد از مراجعت بسمت منشی اول در سفارت ترکیه اشتغال جست و در تمام احوال و ایام بعضویت محفل روحانی و قیام در انواع واقسام خدمات امری امتیاز داشت و در اقامه و اداره تشکیلات بهائی و مجلسهای مشورتی و غیرها تأثیرهای بسزائی نمود و در ایمان و حسن اخلاق از آثار باقیّه همان خانواده جلیله است

و اخلاف روحانیه از خود برقرار گذاشت .

و از شناخته‌گان بهائیان طهران در این دور میسرزا مسیح رستگار و میرزا نصرالله رستگار پسران میرزا حسین از اهل قریه نوپزک طالقان که میرزا حسین مذکور ساکن طهران شده درخاندان شهزادگان و اشراف بتعلیم و تدریس اشتغال کرد و از اینرو بمعاشرت با اعلام بهائیان فائز بایمان گردید تا در سال ۱۳۲۲ هـ. ق . در حرم دولت شصت سالگی چون از طهران با بستگان و برادرزاده اش میرزا عبدالرحیم که نیز مقبل بامر ابهی بود بسوی وطن میرفت هردو در قلعه سنگی قرب کرج بمرض و با درگذشتند و در همان نزدیکی مدفون شدند و او بعلمت ملاحظه و رعایت احتیاط وقت با پسرانش در خصوص عقیدت خود صحبتی نکرد ولی در سال اخیر حیاتش در اوقاتی که پسران با مبلغین بهائی گفتگوی مذهبی میکردند خود با برادرش میرزا محمد طاهر و سه پسر برادر حضور مییافتند تا همگی فائز بایمان گشتند و میرزا محمد طاهر در آن هنگام شصت و پنج سال داشت و بالجمله میرزا مسیح و میرزا نصرالله با سری پرشور و قلبی پرانجذاب بخدمت امر بدیع پرداختند و میرزا مسیح بعضویت و خدمات دوائر دولتی اشتغال گرفت و میرزا نصرالله چون در حوزه درس تبلیغ حاجی صدر همدانی استفاده نمود قیام

به تبلیغ کرد و سفر بیلاذ ایران برای نشر امرابهی نمود  
در عضویت خدمات تشکیلاتی و تلاوت الواح و مناجات در  
مجالس و محافل نیز مفتخر گشت و از او و هم برادر مذکورش  
خاندان رستگار در این امر برقرار گردید .

دیگر از خادمین و ناشرین امر بهائی در طهران میرزا  
تقی خان قاجار بهین آئین بن حسینعلی خان صاحب منصب  
قشونی خوش خط، خوش انشاء و خوش بیان و خوش معاشرت  
و صاحب اطلاعات عقیده شیعیه بود و تحصیلتش در همان  
مسقط الرأس بقزوین واقع شد و در سنین جوانی غریب  
خوش گذرانی و آلودگی و هوس رانی گشته مال و ثروت موروثی  
را از دست داد و معتاد مشروب و تریاک گردید ولی عقیدت  
ایمانی در قلبش ندامیکرد و در طهران هم قرار یافته بود و در  
سال ۱۳۲۰ با بهائیان ملاقات و مصاحبه دینی و معاشرت  
حاصل کرد و عقده های مشکلاتش باز شد و مطالعه کتاب  
ایقان او را منقلب ساخت و بحضور در درس تبلیغیه حاجی  
صدر همدانی استفاده عرفانی کامل نمود و صدور خطابی از  
حضرت عبدالبهاء در حقیقت او را به پرواز آورد و خود را بمیدان  
خدمت نشر نجات امر بهیغ انداخته در طهران و بیلاذ دیگر  
همی تبلیغ نمود و دلائل عقلیه و نقلیه بسیار سـاخته  
بنوع مؤثر صحبت میکرد و عادات سابقه را بکلی مبدل بپاکی

و پرهیزکاری نمود و با خانواده بهائی هم وصلت کرد و در  
 صرف آنچه توانائی داشت برای این امر آیت از خود گذشتگی  
 قرار گرفت و سالها منشی و دبیر دستگاه مالی آقا سید  
 نصرالله باقراف بود و نام خانوادگی خود را بهین آئین  
 گذاشت و خاندانی بدین نام برقرار نمود تا در سال ۱۳۱۴  
 هجری شمسی بسن ۷۲ از اینجهان درگذشت .

دیگر میرزا عبدالله مطلق که نام پدرش استاد حسن  
 کاشی ساز اصفهانی در بخش ششم آوردم در سال ۱۲۹۹  
 بطهران متولد گردید و در صغرسن بکسب در بازار مشغول  
 شد و تحصیل فارسی بشبها در خارج مدرسه نمود و بعلمت  
 شوق بخدمت امرا بهی در حدود نوزده سالگی نزد حاجی  
 صدر همدانی و آقا میرزا نعیم درس تبلیغ خواند و ورود در  
 مجالس مؤمنین و هدایت غافلین همت گماشت و در سال  
 ۱۳۳۵ در تحت اداره محفل روحانی ملی و محلی طهران  
 بی درپی مسافرت تبلیغیه در بلاد ایران کرد و سفری  
 بحیفا رفته ایامی بتشرّف محضر حضرت ولیّ امرالله فائز  
 گشت و ابلاغیه های متعدّد شامل عنایات و الطاف کثیره  
 در حقش صدور یافت و در مدّت الحیات ازدواج نکرده  
 مجرد زیست و بالاخره در سال ۱۳۵۷ در طهران درگذشت .

واز بهائیان اسرائیلی محترم در طهران میرزا عزیزالله  
 خان عزیزی خیاط بود و لا دتش در طهران در خانواده  
 متعصب و بی بضاعت یهود بسال ۱۲۵۶ شمسی وقوع یافت  
 و در صفر سن تحصیلات مختصری و بیشتر دینی بنوع معمول  
 نزد اسرائیلیان نمود و در حدود ۱۶ سالگی به کسب و کار  
 و شغل خیاطی اشتغال کرد و در جوانی بواسطه مبلغین  
 بهائی فرقانی و کلیمی مانند ورقا و حاجی الیاهو بهائی  
 شد و این بر پدر و خانواده اش گران بود و بمضامین شدید  
 قیام کردند و عاقبت مجلس برای مناظره دینی مرکب از علمای  
 یهود و مبلغین فرقانی و اسرائیلی بهائی برقرار کردند که  
 حقیقت امر بهائی روشن گردید و پدر دست از مخاصمت  
 کشید و لساناً و کتباً تعهد نمود و میرزا عزیزالله بتدریج  
 ایام صاحب مکنّت و ثروت و خانواده با سعادت گردید و  
 همیشه در خدمات مالی و غیره نسبت باین امر مساعدت  
 داشت و چندین بار بزیارت حضرت عبدالبهاء رفت و در ایام  
 مسافرت مبارکه باروفا او نیز ایامی در حضور بود و دوخت  
 لباس و خیاطی برای آنحضرت نمود در خانه اش بطهران  
 غالباً مجالس بهائی برقرار میشد و برادر کهترش میرزا مرتضی

خان عزیزى خياط هم پيوسته در خدمات باين امر موفق بود  
 و خانواده وسيعه عزيزى از دو برادر بيادگار است .  
 ديگر ميرزا مهدى لاله زارى از بهائيان اسرائيل همدانى  
 ساکن طهران و از او خانواده لاله زارى برقرار است .  
 ديگر ميرزا سليمان معنوى مذکور در بخش ششم که در ايمان  
 و خدمات با موبهائى از وجوه بود ساکن طهران و خانواده  
 معنوى از او بر جا ست .

و از بهائيان فرقانى معروف ساکن طهران جهانگير  
 مصور رحمانى اصلا اهل نور و پسر ميرزا احمد اباصلت  
 مذهب ابن ميرزا محمد قلى بن ميرزا مرتضى قلى که پسر عم  
 ميرزا آقا جان صدر اعظم نورى بود و تولد مصور رحمانى بسال  
 ۱۳۰۲ هـ . ق . واقع شد و چون پدرش در جوانى بايـام  
 اقامت حضرت بهاء الله در افجه حسب امر پدر روزى دو بار  
 براى انجام فرمان بحضور ميرسيد و مورد ملاحظت گرديد  
 و در ايام اقامت در عراق هم با اتفاق پدر و برادر در بغداد  
 تشرّف حضور جست و بعنايات مبارکه فائز گشت لذا از جوانى  
 حبهى در ضمير خفى داشت و طالب تحقيق بود تا آنکه چون  
 در مدرسه رشديه تحصيل ميکرد روزى حاجى ميرزا احسن  
 رئيس مدرسه تمام معلمين و متعلمين را در تالار مدرسه  
 احضار کرد و يکنفر معلم و نيز محصلى را بنام علي محمد خان

ت  
 پسر حاجی ملا علی اکبر در گوشهٔ سالون واداشته پس از اظهارا  
 مفصلی راجع ببابی و بهائی امر نمود عده ای از شاگردان  
 بروی آند و نفر تف انداختند و جهانگیر از مشاهدهٔ اینعمل  
 بیشتر طالب تحقیق گردید و قلباً از عمل رئیس مدرسه  
 منجز گشت بجانب این عقیدت منعطف گردید و بعد از فراغ  
 از تحصیلات مدرسه ن وقش بسوی عمل تصویر و عکاسی رفته  
 و آنرا بیاموخت و در صنعت عکاسی ترقی و شهرت یافت و در  
 سنه ۱۳۱۹ هـ. ق. وارد عکاسخانه شاهنشاهی و مطبعه  
 شده بر اثر معاشرت با بهائیان که با عکاسباشی معروف رفت  
 و آمد میکردند و اقدامات میرزا تقیخان صنیع السلطان برادر  
 وی ایمان آورد و چون حضرت عبدالبها<sup>ء</sup> به ممالک اروپا<sup>یک</sup> و امر  
 رفتند و از آنحضرت تصاویر فتوغرافی بسیار منتشر گردید  
 بمشاهدهٔ آن صور روحانی زیبا منجذب گردید و در صف  
 اهل ایمان درآمد سالها بانواع خدمات این امر موفق بون  
 دیگر از بهائیان طهران میرزا عبد الله معلم شهیـر  
 موسیقی و تار بود که خطابات عدیده از حضرت عبدالبها<sup>ء</sup>  
 شامل اشارات دلربای موسیقی نسبت با و صادر گردید .  
 دیگر میرزا عبدالحسین خان خادم یا خادمباشی  
 که پدرش لطف الله خادمباشی مدرسه خان مروی مریوط  
 بحاجی ملا علی اکبر کنی بود که اولاً قشریت و تعبد سطحی



داشت و بعد از در اویش کتفا بادی شد و باشوهرخاله<sup>ش</sup> آقا محمد مهدی برادر مشکین قلم معاشرت با در اویش مینمود و بالاخره سرّاً با بهائیان همدم و محرم شد تا آنکه در شیراز درگذشت و میرزا عبدالحسین با بهائیان محشور و در سر ایمان و شوری پیدا کرد و در ایام عمر با مور مختلفه زندگانی وارد شد و سر و سامانی نیک حاصل کرد و خدمات امریه موفق گردید و درخوی نیک و سرشت پاک مشهور شد .  
دیگر میرزا علی ناظم الملك اصفهانی الاصل کسه

سالها گمرک طهران و اردبیل و غیره را بمزایده از دولت گرفته بود و مخصوصاً پسرش سرهنگ روح الله خان که در مدرسه امریکائی طهران تحصیل کرده انگلیزی میدانست و در دایره نظام وارد شد چندی درجه یابوری و بعد سرهنگی داشت و در خدمات تأمینات و ژاندارمری و گاهی بحکومت نظامی بعضی بلاد و غیره بود و خواهرش حرم میرزا عبدالحسین خان خادماشی مذکور بود .

دیگر میرزا احمد خان یزدانی که تحصیلات مدرسه<sup>ه</sup> را در دارالفنون طهران بانجام رساند و در دایره مالییه دولتی موظف و مشغول شد و هنوز در سنین شباب بود که فائز بقبول این امر گردید و با قوت بنان و بیان لساناً و قلماً بخدمت در نشر نفعات و معارف بدیمه پرداخت

وسالها در تشکیلات و در اداء نطق و خطابه مساعی مبذول داشت و برای امور مربوطه بعقیدت بمضیقه افتاد و نویسی حسب امر حضرت عبدالبهاء باتفاق میرزا علیمحمد ابن اصدق برای نشر این امر سفری به هولند کرد و بالجمله سالها سفراً و حضراً و قلماً و قدماً و لساناً همی خدمت این امر نمود و از او عائله یزدانی برقرار است .

دیگر میرزا غلامحسین خان کیوان که در دائره پست و تلگراف ایران موظف بود و در اوائل تجدد مشروطیت از سر دسته های آن محسوب میشد چون فائز بایمان بدیع گردید از همه آن امور خلاص گردیده و بحال انقطاع برای جولان در میدان روحانیت بخدمات پرداخت .

دیگر میرزا علی محمد خان موافق و برادرش میرزاتقیخان که از ایشان خاندان موافق برقرار است . و نیز دکتر <sup>هم</sup>ابراهیم خان شفیع زاده و نیز استاد حسنعلی معمار که در اوائل دوره میثاق ایمان آورده خاندان بهائی برجای گذاشت و بجز مذکورین و مذکورات خاندانهای نفوس بسیاری از بهائیان این دور در طهران بودند چون میرزاتقیخان مرشد زاده و پسران و خاندانش و میرزا نصرالله کاشی و برادرش کوه استقصاء و کتابت احوال میسور و منظور نبود .

و از بابیان ازلی شهیر ساکن طهران داهیة حرم منقطعه

اصفهانیه حضرت نقطه که دربخش سوم و ششم شرح  
 دادیم بالاخره ساکن طهران شد و درحدود سال ۱۳۲۳  
 درگذشت و از اعقاب برادرانش عاقله ای در آنجا برقرار  
 گردیدند .

دیگر سید آقا جان تالخونچه اصفهان که دربخش  
 ششم ضمن بیان کیفیت شهادت ملا کاظم نام بردیم مقیم  
 طهران بوده با لباس آخوندی و شهرت ملا مصطفی گوش  
 بریده نزد ازلیان محترم و بشغل کتابت بیان فارسی و دیگر  
 آثار حضرت اعلی و میرزا یحیی و آقاخان کرمانی و شیخ احمد  
 وفیرها معاش میکرد و نسبت بریدگی گوشش بهمان فتنه  
 و واقعه ملا کاظم شهید مستند است از او نیز خاندانی  
 است . دیگر حاجی میرزاهادی دولت آبادی که شرح حال  
 دربخش ششم آوردیم و درسنین اولیه اقامتش درطهران که  
 درمسجد معروف سراج الملک امامت جماعت و درخانه  
 خودش درس و اداره شریعت برقرار کرده بقوت ثروت و مکننت  
 که او را در دولت آباد بود ریاست شرعیه اسلامی برقرار کرد .  
 ولی ظل السلطان از اصفهان بحاجی میرزا حسن آشتیانی  
 نوشت که حاجی میرزاهادی دولت آبادی بابی ازلی  
 بطهران اقامت گزید و بدستگیری هم مسلکانش اغواء  
 و اضلال مسلمین مینماید و مجتهد مذکور پی قتلش کمر بست

وخواست مجتهدین پایتخت را با خود متفق و مصمم سازد  
 صدرالعلماء که با حاجی میرزاهادی هم عقیدت بود مخالفت  
 کرد معذک مجتهد آشتیانی بمقصد خود رسید و مجتهد  
 با او متفق شده بر دولت آبادی بتاختند و او را تکلیف  
 کردند که به مسجد شاه در مجمع خاص و عام برضبر آمده  
 نسبت بحضرت اعلی و جمال ابهی و حضرت عبدالبهاء لعن  
 وسب گفته تبری کرد و نسبت به میرزایحیی کلمات رکیکه و  
 قبیحه ادا نمود و لذا جان از مهلکه بدربرد و مکاتیبی از  
 میرزایحیی در حقش موجود است و او را با تطبیق عدد حروف  
 ابجدی بلقب و دود خواند و در کتاب اقصی در حقش چنین  
 نوشت : فقلیل ما یوجد مثل ذلك العبد المتقی المنقطع  
 الخالص رفع الی الله و اعماله و کان من الرّاقین و ینبغی  
 لکلّ عباد و لذریّته ان یتبعوا سبیله و یقتفوا بما قد اقتفى  
 و یقتدوا به ان یكونوا اصلحین ذلك ما یوصیکم الله و بیّن  
 امره انه ولیّ المحسنین و ما دربخش سابق نگاشتیم که میرزا  
 یحیی او را وصی خود معین کرد ولی قبل از موصی در طهران  
 شب ۲۴ شوال سال ۱۳۲۶ ه. ق. مطابق ۱۷ نوامبر  
 ۱۹۰۸ میلادی درگذشت و دختر و پسران متعدّد بمسلك  
 و هنجارش برجا گذاشت و چنانکه آوردیم بعد از وفاتش میرزا  
 یحیی پسر وی حاجی میرزایحیی را وصی خود برقرار نمود

و خاندان دولت آبادی جمعیت کثیره میباشند و ما در بخش ششم زکری از حال مخالفت اشتمال صدرالعلماء و میرزا محسن نمودیم و بیان احوال حاجی شیخ هادی نجم آبادی کردیم و از قلم حضرت عبدالبهاء لوحی خطاب به شخص اخیر صدور یافت :

عنوان پاکت: هو الله ط حضرت فاضل عامل جناب آقاشیخ هادی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه فرمایند هو حضرت آقاشیخ هادی ملاحظه فرمایند : هو الله

سبحان من اشرق عن افق التوحيد سبحان من لاح  
 عن مطلع التفرید سبحان من نطق بالحق الركن الشدید  
 سبحان من ایقظ اهل الشرق بندا المرفوع من الملكوت  
 المجید سبحان من احیی الفرب بنفحات قدسه فی هذا  
 العصر الجدید سبحان من اقام نفوسا مقدسة علی ترویج  
 امره البدیع سبحان من من علی المستضعفین و جعلهم  
 ائمة و جعلهم الوارثین سبحان من موج القطره بامواج  
 البحر العظیم سبحان من نور الذرة ککوکب ضیر انه لهو  
 المقتدر القدیر واصلی و اسلم علی مطلع الهدی صبح  
 البقاء الآیه الکبری والرنة العظمی الحقیقة النورانیة  
 والهویة الرحمانیة والجزبة الفردانیة الرحمة السابقة

والنَّعْمَةُ السَّابِقَةُ والكَلِمَةُ التَّامَّةُ النَّورَالْمَبِينِ والمَاءُ الْمَعِينِ  
النَّيْرُ النَّوْرَانِي وَالرُّوحُ الصَّمْدَانِي صَلَوَةٌ وَتَسْلِيمًا عَظِيمًا  
أَيُّهَا النَحْرِيرُ الشَّهِيرُ وَالْفَاضِلُ النَّبِيلُ قَدْ هَبَّتْ أَرْيَاحُ  
لَوَاقِحٍ مِنْ مَهَبِّ عِنَايَةِ رَبِّكَ الرَّحِيمِ وَفَاضَتْ غَيُومٌ مَدْرَارَةٌ بِغَيُوثِ  
الْحَقِّ الْيَقِينِ وَتَسَمَّ نَسِيمُ الرَّبِّيعِ الرَّحْمَانِي فِي هَذَا الْقَرْنِ  
الْبَدِيعِ وَاشْرَقَتْ شَمْسُ الْحَقِيقَةِ بِحَرَارَةٍ وَاشْرَاقَ يَحْيَى الْعَظَمِ  
الرَّمِيمِ فَاهْتَرَّتْ أَرْضِي الْحَقَائِقِ النَّوْرَانِيَّةِ وَرَبَّتْ وَانْبَتَتْ  
رِيَّاحِينَ الْهَدْيِ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بِهَيْجٍ وَانْتَشَتِ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ  
فِي قُطْبِ الْفَرْدِ وَسِ الْاَعْلَى وَافْرَعَتْ وَافْرَقَتْ وَازْهَرَتْ وَاشْمَتْ  
بِشَمَارِ الْمَوَاهِبِ الْكُبْرَى فِي جَنَّةِ النَّعِيمِ وَخَيْمِ الرَّبِّيعِ الرَّحْمَانِي  
فِي هَذَا الْفَضَاءِ الْفَسِيحِ وَتَفَرَّدَتْ الطَّيُورُ الشُّكُورُ بِالْحَانَ  
حَيْرَتِ الْعُقُولِ فِي هَذَا الرَّوْضِ الْاَنِيقِ وَمَعَ ذَلِكَ تَرَى النَّاسَ  
فِي سَكْرَتِهِمْ يَعْصَمُونَ يَلْتَهُونَ وَيَلْعَبُونَ وَهُمْ عَنِ هَذِهِ  
الْمَوَاهِبِ مَعْرُضُونَ وَاتَّكَ أَنْتَ أَيُّهَا الْفَاضِلُ الْجَلِيلُ هَلُمَّ  
تَنْزِعْ هَذَا الثَّوْبَ الرَّثِيثَ وَتَلْبَسْ قَمِيصَ التَّقْدِيسِ وَتَتَزَيَّنْ بِحُلْلِ  
مِنْ مَوَاهِبِ رَبِّكَ الرَّحْمَنِ فِي هَذَا الْيَوْمِ السَّعِيدِ وَالْعَصْرِ  
الْجَدِيدِ قَدْ ضَمَّتْ الْاَيَّامُ وَقَضَتْ اللَّيَالِ فَمَا النَّتِيجَةُ مِنْ  
هَذِهِ الْمَعَالِي لِأَنَّهَا وَهَمِيَّةُ الْوُجُودِ عَدِيمَةُ الثَّبُوتِ كَسْرَابِ  
بَقِيْعَةٍ يَحْسِبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً مَعِينًا إِلَى مَتَى تَقْنَعُ بِالسُّرَابِ  
عَنِ الشَّرَابِ وَبِالْمَجَازِ عَنِ الْحَقِيقَةِ وَبِالْخِيَالِ عَنِ رَبِّ الْجَمَالِ

وبالا وهام عن النور المشرق على الظلام هل يقاس الصباح  
 بالمساء ام الوفاء بالجفاء ام النور بالدجى الديجور  
 لا وربك الغفور ان الرق المنشور في آفاق الظهور ينطق  
 بالحق ويفصح عن السر المكنون والرمز المصون طوى  
 لمن قرء هذا اللوح المحفوظ و ادرك هذا السر المرموز  
 وتتبع الاسرار المستورة عن اهل القشور الى متى الرقود  
 فى مضجع الخمول الى متى السكون فى زاوية الهموم  
 الى متى السكوت عن الذكر المحمود قم على امر يويدك فيه  
 ملائكة الغيب والشهود و افتح جناح الاشواق ثم اعرج  
 الى فضاء الاشراق ورفرف باهاهر العرفان و خوافى الايقان  
 فيهذا الوجود الرفيع والفضاء الواسع ثم اصدح على افنان  
 شجرة الطوى وترنم بابدع الانعام و فنون الاحان حتى  
 يهتز منها قلوب الاصفياء و ينشرح بها صدور الاتقياء  
 ويلتذ بها سامع الملاء الاعلى هذا خير لك عن سجود كل  
 الوجود والعزة الغانية التى تذهب هباء منبثا من بعد  
 يوم الموعود اين الحسن واجتهاده و اين المرتضى  
 واشتهاره و اين الحسن الثانى و اعتلائه هيهات  
 جاوروا الرغام و دخلوا تحت اطباق التراب قد احاطتهم  
 ظلمات الغناء و اظلم عليهم يوم الحيات بليال دهما و انك  
 انت فادرك الحال قبل الارتحال و افتكر فى المال ما دام

ل  
المجال سيمزول هذه الحيات التي عبارة عن الاحلام والظلال  
هل يجوز لاهل العرفان ان يقتنعوا بالطح الاجاج عن  
العذب الغرات لا ورب الآيات البيئات و اتى لفرط حبي  
وشغفي بجنابك اخاطبك بهذا الخطاب و احن اليك  
حنين الطيور الى السرب فى رياض الزهور و احب لك ما  
احبته لنفسى و اخترت لك ما اخترته لذاتى قم بقوة ربك  
على نشر نفحات القدس فى تلك الاقاليم الشاسعة الارجاء  
ان ربك يويدك بجنود من الملاء الاعلى و جيوش عرمرمة  
من ملكوت الابهى و هذا من اعظم مواهب ربك فى هذا  
الايام التي ظهرت الآثار و اشرفت الانوار و انكشفت الاسرار  
و هبت نسائم الاسحار و نفخت روائح الازهار و ماجت بحار  
الافكار و تشعشعت نجوم الهدى من افق التقديس على مر  
القرون و الاعصار و عليك التحيّة و الثناء الهى الهى هذا  
عبد علمته فنونا شتى و علوما اشتهر بها بين الورى حتى  
اصبح نحرير الآفاق و شاع و زاع صيته فى اقليم العراق  
و القيت عليه كلمة التقوى و اغنيته عما سوى فاجعله نجوم  
الهدى و سراجا يوقد و يضىئ فى زجاج التقى و انطقه  
بالثناء و اشرح صدره بالانجذاب الى الطلعة النوراء  
و انعش روحه بانفاس طيبة تعميق من رياض ملكوتك الابهى  
و نور وجهه بالنور الساطع من الملاء الاعلى رب رب ايدده



بشديد القوى و اطمح له كأس العطاء و اسكره صهباء الوفاء  
 و ادخله فى صون حمايتك يا ربى الاعلى و اجمله آية  
 توحيدك بين ملاء الانشاء و راية تمجيدك على الملا حتى  
 يدلع لسانه بذكر جمالك و يشتاق الى وصالك و ينال جزيل  
 عطائك و يدخل فى جنّة لقاءك و يخدم احبائك و يشهد ازره  
 على خدمتك و يتقوى ظهره فى عبادتك و وفقه على عبودية  
 عتبة قدسك انتك انت الكريم المعطى العزيز الوهاب ع ع

و حاجى شيخ هادى مذکور ابن حاجى ملا مهدى بن  
 باقر نام حداد از اهل قريه نجم آباد از محال ساوجبلاغ  
 واقع بين طهران و قزوین بود و حاجى ملا مهدى نامبرده  
 با برادر بزرگترش حاجى ملا ابراهيم در قزوین و اصفهان  
 تحصيلات علميه عصر را انجام دادند و برادر مهتر مورد  
 تفقد فتحلى شاه قرار گرفت و بعد از اقامت سنينى در قزوین  
 چندین سال در نجم آباد مرجع انام و بالاخره بطهران  
 آمده از ائمه جماعت و مدرسین علوم عقلیه بشمار آمد تادر  
 سال ۱۲۴۰ بسن ۴۵ سالگی درگذشت و پسرانش بنام حاجى  
 آقا محمد و آقا حسن که اکمال تحصيلات در عراق و عرب  
 کردند کهتر در همانجا وفات نمود و مهتر را مینگاریم  
 و بعد از درگذشت حاجى ملا ابراهيم برادر کهترش حاجى  
 ملا مهدى مذکور که در عراق باکمال تحصيلات اقامت داشت

بطهران آمده برجای برادر نشست و از او نیز دوپسر بنام  
 حاجی شیخ هادی متولد در سال ۱۲۵۰ و حاجی شیخ  
 باقر متولد در سال ۱۲۶۰ نیز تحصیلات عقلیه کرده ازائمه  
 جماعت و مرجع افراد و جماعت شدند چنانچه بعد از وفات  
 حاجی ملا مهدی مذکور در سال ۱۲۷۱ حاجی شیخ باقر  
 مذکور برجایش برقرار گردید تا در سال ۱۳۴۷ درگذشت  
 و بعد از فوت او حاجی آقا محمد مذکور برجایش قرار گرفت  
 که وارد در علوم معقول و منقول بود و در سال ۱۳۰۳ وفا  
 نمود و جایگزینش در پیشوائی خلفش آقا حسین از تلامذه  
 آقا محمد رضا قمشه‌ای شد که بسال ۱۳۴۷ فوت یافت و در  
 این خانواده علمیه حاجی شیخ هادی بن ملا مهدی مذکور  
 اعراف از گل مییاشد و او بسال ۱۲۶۲ در سن ۱۲ سالگی  
 با مادر به نجف رفته ساکن گشت و بتحصیل مقدمات علمیه  
 مشغول بود تا در سن ۲۰ سالگی بسال ۱۲۷۰ بامر پدر  
 بطهران آمد و ازدواج کرده به نجف رفت اتمام تحصیل نمود  
 و باز نه سال بعد از فوت والد در سال ۱۲۸۰ بطهران آمد  
 و با اتفاق ابن عم اکبر یعنی حاجی آقا محمد امور شرعیه را  
 اداره میکرد و در سال ۱۲۹۰ بحج رفت و چند سفر برای  
 زیارت بقاع متبرکه بعراق و مشهد و خراسان کرد و با اسلوب  
 بی اعتنائی بامور فانیه دنیا و بریاست روسا و توجه بحقائق

ومعارف اصلیّه انبیاء و اولیاء و خرق حجب خرافات و تقالید  
 دائره اهل ریا دوست بسیاری با و اعتقاد و دوستی یافتند  
 و مسجد و مدرسه و بیمارستان و خانه و غیرهها برایش و  
 تشویقش تأسیس کردند که الی کنون اماکنی بنام وی اشتهار  
 دارد و تحریراتی و اوراقی نیز از وی باقی است ولی با وجود  
 صدور خطاب مذکور بامصاحبه و معاشرتش با برخی از  
 علمای مؤمنین این امر علاقه نیافت و بحضرت نقطه اعتقادی  
 داشت و ارتباطش با بایبان بیشتر بود تا در سال ۱۳۲۰  
 درگذشت و مقبره اش در محیطی که محلّ زندگانی او و خانواد<sup>اش</sup>  
 بود در طهران معروف میباشد و اخلاف و بستگانش بر اساس  
 وی برقرارند .

و نیز زکری از امام جمعه طهران میرزا زین العابدین  
 گذشت که تا سال ۱۳۲۱ حیات داشت که وفاتش در آنسال  
 شش روز بعد از عودتش از سفر مکه واقع شد و از او مطلقاً  
 زبانی باین امر نرسید و در بعضی مواقع شدیداً برای این  
 طائفه سخن حق گفت و مساعدت و مراعات نمود و از پسرانش  
 مخصوصاً حاجی میرزا ابوالقاسم امام جمعه موافقت و محبت  
 بروز یافت و شرح احوال دیگر بایبان ساکن طهران از نراقیان  
 و طاریان و غیرهم لزومی نیست .

و از عرفاء زمان حاجی میرزا حسن صفی علیشاه را سابقه

حال آوردیم و همینکه کتاب ایقان بنظرش رسید و در قسمت  
 اخیره حدیث ماثور منقول از کتاب بحار الانوار را دید که  
 لفظ آن چنین است : ان فی قائمنا اربع علامات من اربعة  
 نبی موسی و عیسی و یوسف و محمد اما العلامة من موسی  
 الخوف والانتظار واما العلامة من عیسی فما قالوا فی حقّه  
 واما العلامة من یوسف السّجن والتّقیّه واما العلامة من  
 محمد فیأتی بآثار مثل القرآن چنین گمان برد که شرح و بیان  
 مذکور راجع بعلامات را جمال ابهی فرمودند و رساله ای  
 بدین مضمون در ردّ بنگاشت که تبیین علامات از قبیل تقیه  
 برای و مخالف ظاهر و حقیقت است و احتمالات دیگری هست  
 که بانضمام قرائن و شواهد اقرب بمراد امام مییاشد و معانی  
 عرفانیّه طبق افکار خود نوشت و ضمناً در مقام تضعیف و تزییف  
 این عبارت آورد که این توجیه عجیبی است در این حدیث  
 کسیکه میخواهد کلمات خود را بر مردم حجّت کند و آیت  
 ادعا قرار دهد اینطور معنی حدیث نمیکند و رساله مذکوره  
 در همان سال که هزار و سیصد و یازده هجری قمری بوده علاً  
 در محضر حضرت عبدالبهاء رسید و حاجی میرزا حسن شیرازی  
 معروف بخرطومی رساله ای بنام نجم العرفان فی رجم من  
 اعترض علی الایقان در بمبئی طبع و نشر ساخت که بدین  
 عبارت افتتاح گردید :

## هوالمعزیزالمستمان

الحمد لله الذی کشف اسرار التوحید بطلوع نیر الجمال  
واظهر آیات التفرید بقدرته علی اوج العظمة والجلال  
والثناء و البهاء علی مطالع امره ببدايع الذكر والكمال وعلی  
اولیائه و حروفات کتابه فی المبدء والمآل و بعد برض میرضیر  
سالکان سبیل عرفان و خاطر خطیر ساکنان فلك ایقان  
واققین باسرار حقیقت و توحید و سائرین در ریاض معرفت  
و تجرید صبرهن و معلوم بوده که در این اوان از مرکز سلطنت  
علیه ایران ورقه از سرسلسله عارفان، مرشد مریدان ، پیر  
طریقت ، داعی حقیقت جناب حاجی میرزا حسن صفی علیشاه  
بواسطه یکی از دوستان بوادی ایمن بقمه مبارکه برپه سینا  
وارد، در محفل روحانیان قرائت شد الی قوله مختصر این  
است که حدیث مأثور با معانی مذکور گل از حضرت معصوم  
است لکن این معارف حقیقت ملتفت این نگشته گمان نمود که  
توجه و معانی مذکوره از قلم ابهی صادر خواسته که اعتراض  
بر آن قلم اعلی وارد آورد خالی الذهن که این اعتراض بر  
نفس امام علیه السلام که قائل و شارح حدیث مأثور است  
وارد میگردد سبحان الله ملتفت نشدند که این شرح نیز  
از امام است و بکتاب بحار الانوار نیز مراجعت نمود " وما

وقع در لوحی صادر از قلم حضرت عبدالبهاء چنین مسطور  
است :

" در خصوص جناب صفی مرقوم نموده بودید این عباد  
واقفند که با طایفه‌ای ونفسی کلفتی نداشته خواه حکیم خواه  
سقیم خواه عارف خواه غمگرف خواه محرف خواه متصوف  
نه بی رحم مفتی هستیم که بخون آزادگان رقم زنیم نه بیشرم  
قاضی که حکم شرع الهی را بنیان براندازیم و نه بی مروت  
مجتهد که آبروی عارفان بریزیم و نه معجب و متکبر حکیم  
که با هر ناطقی درستیزیم و نه مدعی سلوکیم که علم شکوک  
برافرازیم و نه شیخی بایال و کویالم که دوهزار حدیث  
مسلسل روایت کنیم بلکه اسیریم و غریبیم و ساده و فقیریم  
و حقیر و ذلیل درگاه ربّ قدیریم از هر سری سرّ او جوئیم  
و از هر افقی نور او طلبیم با جمیع بکمال روح و ریحانییم  
و با کمال بتمامی الفتیم نه کلفت و با جمیع در فکر محبت و رحمتیم  
نه زحمت مأمور بدوستی و انسیم نه نفرت و وحشت اگر  
ایشان در ایمان ما شبهه ای دارند ما بکمال عرفان ایشان  
مقرّ و معترف چه کنیم قسمت چنین بود و نصیب چنان  
عندلیب حزین را ناله و زاری آموختند و مرغ رنگین را ناز  
و طنازی فاخته جان سوخته را با آه و حنین قرین نمودند  
و طاوس باغ برین را جلوه نازنین شمع را افروختن آموختند

و پروانه را سوختن مقصود این است که مادر ایشان نظر  
 حقارت ننمودیم بلکه تعجب کردیم که با وجود این مراتب  
 عرفان و ایقان و حقیقت شهود و عیان چگونه معنی و متمم  
 حدیث مستور و پنهان ماند ؟ باز ملاحظه میکنیم که  
 احوالات مختلف است و مقامات بیشمار عارفان و اتقانرا حالا  
 مختلف چنانچه شیخ سعدی گوید :

گهی بر طارم اعلی نشینم

گهی تا پشت پای خود نه بینم

باری بهیچوجه پایی ایشان نشوید آن انسان علی نفسه  
 بصیرة و ان القی معاذیره . این رساله رایکی از احبباء الله  
 مرقوم نموده بود تا توانی سبب روح و ریحان باش و مظهر  
 رحمت از برای نفوس مراتبی است امیدواریم گل از معین  
 انصاف بنوشند ابد اجدال جائز نه والبهاء علیک ع ع "

~~~~~

~~~~~

~~~~~

و اما شرح مواقع و امکنه متبرکه و تاریخیه طهران
آنچه متعلق بدوره اولی است و نیز بیان عمارات جمال ابهی
واقامتگاهشان در قریه افجه مازندران و متعلق بمنتسبین
میباشد خصوصاً مدفن جناب اخت و مریم و مسیح و مدفن
حضرت شیخ ابوتراب اشتهاردی و غیرهم در بخشهای سابقه
آوردیم و در خصوص اقامتگاه ابهی در مرغ محله شمیران بقلم
غصن اعظم عبدالبها چنین صدوریافت :

" آن مکان محله مرغان نیست آشیانه عنقاء مشرق است
ولانه سیمرغ کوه قاف زیرا جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء
در آن مزرعه پاک مطهر یکسال در تابستان منزل و مأوی فرمودند
در باغ حاجی محمد باقر که سه طبقه بود و مسلط بدریاچه
محل سریر طیک ملکوت بود و در بدایت امر بود در وسط
دریاچه تخت بزرگی از سنگ زده بودند در وسط تخت
سراپرده و اطراف تخت باغچه قریب صد و پنجاه نفر از احباب
مجتمع شب آهنگ تقدیس بود که بملاء اعلی میرسید
بسیار خوش گذشت همیشه جمال مبارک ذکر آن مکان را
میفرمودند الخ "

و محبس انبار شاهی که محل حبس جمال ابهی و جمعیت
کثیری از مشاهیر این طایفه بود و عده ای در آنجا تحت

شکنجه و عذاب گوناگون زیسته بالاخره مقتول گشتند .
 در این عصر تغییر و تبدیل یافته مزین به انبیه و عمایات
 رفیعۀ دولتی گردید . و خانۀ محمودخان نوری کلانتر که
 محلّ محبس قرّة العین و کثیری از این طایفه بود معروف
 و معین است . و میدان اعدام مشهور بیای قاپوق که اکنون
 مزین بیوستان و ریاحین و منور بانوار چراغ برق شمس
 محلّ شهادت ملا علیجان مازندرانی و جمعی کثیر گردید
 و قبرستان معروف به سرقرآقا که مدفن ملا علیجان شهید
 و عدّه ای دیگر از این طایفه بود و پیوسته اشرار و اراذل
 هجوم برده تعدّی و تعرض به مقابر نمودند اکنون باشجار
 و ازهار و انوار مزین و منور شده مسّی بباغ فردوس میباشد
 و جسد ملا علیجان شهید را میرزا عزیزالله خان ابن ورقا
 در قرب شمال غربی بلد انین، ابتیاعی خود نقل نموده
 باجسد والد شهید مقرّ داده بقعه و بوستان ساخته بنام
 ورقائیه مسّی کرد و صدها شهداء دیگر که از زنجان
 و نیریز و کاشان و نور و غیره بطهران اسیر آورده کشتند
 و یا در خود طهران دستگیر و مقتول کردند چنانکه در
 بخشهای سابقه اشاره نمودیم مقتل و مدفنشان بمسّت
 اوضاع ظلمانیّه شدیده آن دوره شناخته نگردید .
 و اما در خصوص محلهائیکه جسد حضرت نقطه اولی

تایوم نقل برای حیفا استقرار داشت درخاتمه بخش دوم
 کیفیت انتقال آن جسد مطهر ب طهران و استقرار در قبرستان
 ابن بابویه قرب عبدالمعظیم را نوشتیم و جمله از صورت زیارت
 برای عبدالمعظیم که چون غلامان دولتی آنحضرت را از مقابل
 بقعه مذکوره برای آذربایجان میگذرانند صادر فرمود
 ثبت نمودیم . و منها قوله الاحلی :

” فوالذی روحی بیده لوطکنی الله ما علی الارض کلها
 لرضیت بان اعطی و ادخل حرمتک لانه قطعة من روضات
 الجنان و یجری فی حکمها حکم وادی المقدس فی البقعة
 المبارکة لمن نظر بالعیان الی حکم البیان الی آخر ”

وینوع مذکور در آن محل مکنون و مستور بود و احدی
 جز آقامیرزا موسی کلیم و آقامیرزا عبدالکریم قزوینی شهید
 در مذبحه طهران بسال ۱۲۶۸ از آن اطلاع نداشت
 و در سنین سطوع انوار ابهی در ارض ادرنه بسال ۱۲۸۳ -
 میرزا آقا منیرکاشی که حسب الامر از آن ارض بایران آمد
 مأمور شد که جسد مطهر را واری کند و اقدام و تجسس کرد
 و نتوانست محل استقرار را معلوم نماید آنگاه آقا جمال
 بروجردی از ادرنه مأمور شده بطهران آمده با حاجی ملا
 علی اکبر شهمیرزادی اقدام کرده جسد مطهر را بیرون
 آورده به محل دیگر در قرب امامزاده معصوم امانت سپردند

سپس از آنجا به مسجد ماشاء الله معروف منتقل ساختند و بعد از چندی برای اندیشه از آگهی یافتن یار و اغیار و اشتهار نزد اشرار جسد مطهر را نقل بشهر کرده در خانه آقامیرزا حسن تفریشی معروف بخانه صدرالاشراف امانت و مخزون ساختند و چون متدرجاً بسمع دوستان رسیده مورد توجه و زیارت واقع شد و خوف آن میرفت که انتشار و اشتهار یابد تا در سال ۱۳۰۰ میرزا اسدالله اصفهانی حسب الامر جمال ابهی رسید و جسد اعلی تحویل و تسلیم گرفته و نقل بخانه میرزا علینقی شوهرخواهر خود نمود و پس از چندی از آن خانه بخانه متعلقه باقا حسینعلی نور اصفهانی برده مستور و پنهان داشتند و پس از چند سال محل مذکور معروف احباب گردید و مورد زهاب و ایاب شد لذا بالاخره بخانه متعلقه باقا محمد کریم عطار برده (۱)

(۱) آنچه درباره جسد مطهر حضرت نقطه اولی روح من فی الملك لرمسه الاطهر فداء این ذره فانی تحقیق نموده این است که پس از شهادت جسد مطهر مبارک را با جسد شریف میرزا محمدعلی در همان میدان انداختند که هر کس برود به بیند و توهین کند و از اول سپرده بودند کسی دفن نکند آقا سید ابراهیم خلیل و ذبیح که از اصحاب و کتاب آنحضرت بودند در آنوقت با چند نفر در کارخانه شعر باقی حاجی احمد میلانی پنهان بودند در فکر آنکه تدبیری کنند

امانت سپردند و مخزون و مکتوم داشتند و از یوم استتار
و استقرار جسد مطهر در این بابویه تا یوم حرکت برای

در استخلاص آن جسد مطهر که اگر نشد محلّ مضجع را اقلّا
بدانند عاقبت دوفنر میلانی را بلباس گدائی و هیئت
دیوانگی فرستاده در همان میدان مواظبت نمایند تا بهینند
چه باید کرد و بآنها سپردند که چون کسی تعرض این هیئت
اشخاص ندارد شب هم بآنجا بخوابند و حتی برای آب و
نان هم بجائی نروند و یکفرمعین گردند که بعنوان رعایت
فقرا گاهی غذائی بآنها برسانند روز اول و دوم بهمان
حال بودند خلق از مرد و زن دسته دسته بتماشای میرفتند
بعضی عبرت میگرفتند و برخی انواع توهین بجامیآوردند تا
روزیسم که امرشد آن دوجسد را درخندق انداختند همان
روز قونسول روس اظهار کرده بود بحکومت که رسم این است
که هرگاه مقصری بیکدفعه شلیک نشد آزاد است
شلیک دوباره باین شخص خلاف بوده است من میخواهم
بروم جسد او را تماشا کنم عصر همانروز باتفاق نقاشی بکنار
خندق آمده صورت و هیئت ایشانرا برداشت و بقراولهای
آنجا انعامی داد که این دوفنسر را زیر خاک کنید آنها
قدری خاک کنارخندق را کنار کرده هر دورا زیرخاک پنهان
کرده رفتند . حاجی سلیمانخان همانشب رفت کلانتر
حاجی اللهبیار را با چند نفر دیگر همراه روانه کرد واللهبیار
در سرخاک مراقب شد که اگر کسی بیاید جواب گوید و حاجی
سلیمانخان با آنان رفته خاک را کنار کرده آن دوفنسر را در
آورده در کپسه گذاشته زود حرکت کردند و کسی هم بسرشان
نیامد پس حاجی اللهبیار را مرخص کردند و رفتند بکارخانه

حیفا چهل و پنج سال گذشت و مدت استقرار در خانه عطار تقریباً پنجاه سال شد تا چنانکه در بخش سابق نگاشتیم میرزا

حاجی احمد میلانی که آقاسید ابراهیم در آنجا منتظر بود سید گفت صبح نزدیک است من طاقت ندارم که ملاحظه کنم باید زود پنهان کرد. جعبه ای را که بقدر یک نزع تقریباً طول داشت حاضر بود حاجی سلیمان خان با دست خود همان قسم آن کیسه را در پارچه دیگری پیچیده در آن جعبه جای داد و از قرار معلوم یک دست میرزا محمد علی ازین جدا شده بود قدری علف جاروب که در خانه های تبریز میروید در پهلوی سر مطهر حضرت گذاشته بود فوراً سر جعبه را بسته در یکی از پای چالهای کارخانه گذاشته روی آنرا پوشید گل مالیدند پس از چند روزی لوحی از حضرت جمال قدم بجناب آقاسید ابراهیم رسید که صورتش ضبط خواهد شد که جسد مطهر و عرش اعظم را بطهران حمل نمائید صندوق را آورده متقالی با و پیچیده مثل یک عدل تجارتنی حرکت دادند حاجی سلیمان خان هم با نعش همراه بطهران آمد و هر کس میدید تصور میکرد یک عدل جنس فرنگ است همینکه وارد طهران شدند جمال قدم در شمیران تشریف داشته مشرف شدند عرض کردند و آنحضرت میرزا حسین اصفهانی را دستور العمل داده با ایشان فرستادند و فرمودند جسدر با و تسلیم کنید بهمین قسم عمل کرد میرزا بر حسب امر آن صندوق را برده در امام زاده معصوم که در بیابان بود و بقعه مخروبه داشت در گاهی گذاشته جلو آنرا متغیر کرده و روی آنرا طاقچه و گچ مالی و تعمیری در آنجا کرده احدی دیگر از مرد و زن مخبر نبود الا بجناب مریم فرموده بودند و چند سال بهمین حال

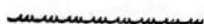
اسد الله اصفهانی حسب الامر حضرت غصن اعظم عبدالبهاء
جسد را از آنخانه بیرون آورده بنوعی که احباب ندانستند

بود و از جناب مریم بداهیه اظهار شد و از او کم کم
بدیگران رسید پیوسته بعنوان زیارت امام زاده معصوم
بزیارت مشرف میشدند و کار امامزاده رونقی گرفته محل آمد
رفت دوست و بیگانه شد رفته رفته مذاکره درگرفت و قریب
باین بود که سرپنهانی آشکارشود . پس لوحی از جمال قدم
رسید که هر نوع است صندوق مطهر را از آنجا پنهانی بجای
دیگر نقل نمایند و بسپارید پس از مشاورت چنان رأی دادند
که ببرند بطرف حضرت عبدالعظیم در اطراف بقاع و خرابه‌ها
بسیار دارد درجائی پنهان نمایند حسن آقا و دوسرانش
شبانہ رفتند آن محل را شکافته صندوق را برداشته ازبیراه
بحضرت عبدالعظیم درخانه ایکه سابقاً زنهاى خود را آنجا
فرستاده بودند بعنوان زیارت وارد کردند جمال و جناب
علی قبل اکبر صبح زیارت مشرف شده تا پنج روز همه را در
فکر بودند عاقبت رأیها بر آن مقرر شد که صندوق مبارك را
ببرند در یکی از اطاقهای مسجد ماشاء الله که در بیابان
وکنار راه است بگذارند تا چه امرشود . روی صندوق را باز
کردند و پارچه حریری بر آن کیسه پوشانیده چون آن صندوق
خیلی نازک بود صندوقی از چوب چنار محکم بهمان اندازه
ساخته آن صندوق اول را در این صندوق گذارده شبانه
بردند در مسجد ماشاء الله در یکی طاق نماها گذاشته
واز آجرهایی که ریخته شده بود در آنجا جلو آنرا چیده که
از طهران بنا ببرند و آن محل را درست نمایند مراجعت
بحضرت عبدالعظیم کرده عصر از همان طرف روانه طهران

درجوف صندوق منسوجات تجارتي گنجانده محقرما حرکت دادند و درطول مدت استقرار جسد مطهر در اماکن مختلفه

شدند چون مقابل مسجد رسیدند يك نفر رفت که زیارت کند دید که بعضی از آجر و سقطهای چیده ریخته شده وحشت کردند که مبادا از زارعین و رعایای اطراف کسی دیده و مطلع شده باشد ناچار شدند صندوق را برداشته بسمت شهر طهران حرکت کردند و تشویش داشتند که مبادا گمرکچی های سر دروازه مانع شوند و تجسس کنند و آگاه شوند میخواستند کنار خندق و یا سرکوره ها بگذارند تا شب بتدبیری وارد نمایند در این بین رعد و برق شدیدی شد که سواره و پیاده یکدفعه رو بدروازه کردند جناب علی قبل اکبر هم که صندوق در جلوی خود گذاشته بود بهمان تندی حضرات دیگر اطراف او را گرفتند یکدفعه وارد شده کسی مانع نشد بردند بخانه آقا میرزا سید حسن مرحوم که بالنسبه امین ترمینند داشتند بعنوان اینکه امانتی است در صندوقخانه گذاشته در آنرا بسته رفتند . پس از چندی باز این خبر در میان احباب شهرت گرفت و هر قدرخواستند خیال مردم را منصرف کنند نشد در این بین حاجی امین مرحوم وارد ولوحی اظهار کرد که جسد مطهر را باو تسلیم نموده و ابدًا از او پیرش نکنند که کجا میرود باو تسلیم کرده خبر مستور ماند تا پس از فوت او جناب میرزا اسد الله اصفهانی مأور شد که کسی آگاه نبود چندی در طهران توقف داشت و صندوق را از آنجا حرکت داده در خانه آقا حسینعلی اصفهانی در سر قبر آقا برده بعنوان امانت در درگاهی گذاشته جلو آنرا سد کردند و رفتند تا در سنه ۱۳۱۴ آمده چندی در این حدود بوده

داخل و خارج طهران و نیز در مواقعی که هنگام خروج از ایران در قم و کاشان و اصفهان و کرمانشاهان مقرّ یافت حسب اشارات و تلویحات نهایت تعظیم و احترام مجری شد صفار و کبار این طایفه حین ورود به اماکن مذکوره با وجوه ناضرة و قلوب متوجهه و ارکان خاشعه استقبال نمودند و کیفیت بردن جسد مطهر را به حیفاً در بخش سابق آوردیم.



بامر مبارك حضرت عبدالبهاء صندوق رابحیفا برده اینك در آنجا مضجعی بنا کرده كه عنقریب تمام میشود و در آنجا انشاء الله بزودی استقرار خواهد یافت و مطاف اهل عالم خواهد شد اجمالا محضی یادداشت نوشته فی شهر محرم ۱۳۱۶ الفانی ادیب . (سواد از روی خط میرزا حسن ادیب طالقانی از ایادی امرالله است)

واما ناصرالدین شاه تولدش در طهران بشب سه شنبه ۶ شهر صفر سال ۱۲۴۷ و جلوس بعد از وفات پدرش محمد شاه در هفده سالگی اولاً در تبریز بیوم یکشنبه هیجدهم شوال سال ۱۲۶۴ و ثانیاً در طهران شب شنبه بیست و دوم شهر ذی قعدة از سال مذکور وقتلش چنانکه در بخش لاحق آوریم به بقعه شاهزاده عبدالعظیم در بیست و دوم ذی قعدة سال ۱۳۱۳ واقع شد تحصیلات رسمیّه در فارسی و عربی و ذوق شعری و اطلاع از اوضاع عمومی زمین داشت و شش بار در ایالات و ولایات ایران سه بار در ممالک اروپا و هم بمراق عرب سفر نموده دیدنی های دیده اخبار و احوال بشنید و امور مملکت را طراً بید مقصد مستقل خود حلّ و عقد کرد و تنظیماتی در امور کشوری و لشکری و تأسیساتی در ابنیه و طرق و علوم و صنایع جدید و اصلاحاتی در ظواهر و آداب اهالی انجام داد ولی از تیقظ مملکت و توجه بمال ^{خطر} استقلال خود اندیشه کرده قدم فراتر نگذاشت و رعایت احتیاط و مراقبت در این خصوص نمود و خود را در لباس تعلق تام بتقالید شیعه ظاهر ساخت و قسّ و جبار و عیاش و خود خواه و مستبد الاراده بسود و سران و ثروتمندان و بلغاء و شغفاء را سلب قدرت و جلب

ثروت و منع نفوذ دانش و درایت کرد و عقاید و اقوام ضعیفه را مورد تطاول متعصبین و مفرضین نهاد و صورت ظاهر قدرت و جباریت خویش را محفوظ داشت و بامتقذین فقها و مجتهدین امامیه معیت و موافقت کرده بخوشگذرانی و شهوت رانی روز و شب پرداخت و باوجود تماس باوضاع تجدد و ترقی ملل و ممالک در صنایع و علوم بعلمت بیم از زوال استقلال و سلب هوس پرستیش اهالی را بغفلت و جهالت گذاشت و در وثقت آخر ایام حضرت اعلی و تمامت دوره اشراق جمال ابهی و چند سالی بعد از آن در دوره سلطنت او گذشت و موافقت با علما و قتل و غارت و تکفیر و تدمیر این فئه از او شد و شهادت حضرت اعلی و نفی جمال ابهی از ایران و بغداد و اسلامبول و ادرنه و سختیهای سجن عکا بدخالت او وقوع یافت و تمامت شهادت تا سال ۱۳۱۳ در عصر او بشهادت رسیدند و در لوح خطاب بوی چنین مسطور است : " ما من ارض الا صبغت من دمائهم " و صاحب ناسخ التواریخ چنین نوشت که تاکنون بیست هزار کس از این طایفه کشته شدند چه پیروان اریان و مذاهب ظلیل الاتباع هر یک بدولتی اتکا نموده از شرور ملاها و اتباعشان تاحدی مصون ماندند زردشتیان بدولت انگلیس و ارامنه و آشوریها و کلدانیها بدولت روس و یهود بفرانسه و سنیان

بدولت عثمانی پناهییدند و دیگران در آتش تمصّب و غرض سوختند خصوصاً این طائفه ملجاء و ملازی بوجه من الوجوه نداشتند و شاه باندیشه از مال استقلال در دفع و استیصالشان همی کوشید و پس از وصول لوح معظّم و شهادت رسول مکرم یعنی آقا بزرگ بدیع سابق الذکر نیز بحال اندیشه و اضطراب باقی بوده آنچه خواست کرد و بحدی از ایشان خوف داشت که چون بسال ۱۲۸۷ عازم زیارت مشاهد متبرکه عراق عرب گشت حکومت عثمانیه محض موافقت حال و راحت خیال ببهائیان بغداد ابلاغ کرد که باطراف متفرّق شدند و همینکه شاه عودت به مملکت نمود به محال خود برگشته مشغول باشغال شدند ولی در اواخر سلطنتش چنین دانست که اهل بها متعرض سلطنت و استقلالش نیستند و لذا خود متعرض نشد و هرکه راکه مآلاها فتوی دادند دخالت در تعرض کردند ناچار موافقت نموده حسب خواهششان مجری داشت حتی در یوم هلاکتش نیز عده ای از مظلومان در انبار ظلمش محبوس بودند و ورقاء با پسرش روح اللّه در همان روز بشهادت رسید و در سال ۱۳۱۳ مذکور که سنوآت ثلاث از غروب شمس جمال ابهی و نیم قرن از سلطنتش گذشت شروع به تهیه جشنی بزرگ نمود که سگه ذوالقرنینی بر زر و سیم زدند باغی

جدید تأسیس کردند و لباس مگل به مروارید گران بها
برایش دوختند و تدارک خلعتهای گوناگون برای صدراعظم
تا سرباز دیدند و چوهای آتشبازی نصب کرده از مالک
اروپا عطا موسیقی و طرب آوردند و هدایا از دول خارجه
توسط سفرایشان رسید و میرزاعلی اصغرخان صدراعظم و
کامران میرزا نائب السلطنه و وزیر جنگ مصاریف باهظه
برای چراغانی نمودند و چون در یوم بیست و دوم ذی قعدة
دوره پنجاه ساله سلطنت تمام و کمال یافته جشن و سرور
مذکور برقرار میگشت در روز جمعه هفدهم که دوازدهم
عید رضوان بود امین الملک از شاه وعده خواهی کرد و
جشنی خطیر با مصارف وفیر و هدایائی کثیر بیاراست
شاه در بامداد بحالی که غرق در جواهر باکمال غرور و
شهوت عیاشی و سرمست عشق دختر باغبانباشی بود و بنظر
جوانی سی ساله میآمد (گفته اند چون دختر نوری مذکور
مایل بمردشصت و هفت ساله نبود شاه چادر ریشه مروارید
و جمعه جواهر هفتاد هزار تومان تقدیم نمود) بقصد زیارت
مرقد عبد العظیم از شهر بیرون راند و در موقع زوال ظهر
وارد حرم گردید و میرزا رضا کرمانی از اتباع سید جمال الدین
افغانی که قبلاً خود را در آنجا حاضر و مخفی داشت ویرا
هدف گلوله طپانچه ساخته چنان بر قلبش نواخت که گویا

هنوز حرف خاء از کلمه آخ را تمام نکرده مایه حیاتش تمام شد و آرزوهایش ناسر انجام ماند و تقریباً یکهزاروسی تن زن که در حرصرا داشت آزادگشتند و ما در این مقام از همه الواح و آثار که در شأن وی صدوریافت و اهل بها نشر دادند به درج لوحی اکتفا مینمائیم قوله الابهی :

” بنام خداوند یکتا نداء الله از شهر عکا مرتفع و میفرماید الی قوله الکریم ” لم یزل صاحبان حکم ظاهره ناس را از توجه به شطر احدیّه منع نموده اند و اجتماع عباد را بر بحر اعظم دوست نداشته اند چه که این اجتماع را سبب و علت تفریق اسباب سلطنت دانسته و میدانند و حال آنکه فوالذی زمام گلشنی فی قبضة قدرته که نظر احبای حق لا زال مقدّس از توجه باین امور بوده و خواهد بود این امور راهم مفسدین انتشار داده اند و حال اکثری را توهم چنان که این عبد اراده حکومت کلیّه در ارض دارد مع آنکه در جمیع الواح عباد را از قبول این رتبه منع نموده ایم چه که جز زحمت و ابتلا حاصلی نداشته مگر آنکه نفسی لله قبول امر کند که نصرت امرالله نماید طوک مظاهر قدرت الهیه اند و آنچه مقصود است عدالت ایشان است اگر بان ناظر باشند بحق منسوبند زود است که حجابات خرق شود تجلی اسماء و صفات اکثری از عباد

را اخذ نماید و کُل بتقدیس و تنزیه مقربان درگاه حَقّ
 شهادت دهند تا چه رسد بنفسه تعالی نَسئل الله بان
 یوقِّع عبادہ و یویدہم علی حبِّہ و رضائہ و یفتح عیونہم
 لیروہ و یمرفوہ و لا یمنعہم عن ہذہ الشمس الّتی اشرقت
 و عن ہذہ السماء الّتی ارتفعت و عن ہذہ النّعمۃ الّتی
 نزلت و عن ہذا السّراج الّذی اشرقت الارض بنورہ و انّہ
 علی کُلّ شیء قَدیر و اَمّا ما رأیتہ فی النّوم انّہ حَقّ لا ریب فیہ
 و الا مر کما رأیت سوف یظہر اللّہ من ہذا الارض نوراً و قدرۃ
 و بہ تظلم الشمس و تمحو آثار من استکبر علی اللّہ و تستضیی
 بہ وجوہ المخلصین و سوف تحیط انوار وجہ ربّک من علی الارض
 انّہ علی کُلّ شیء قَدیر "

و اَمّا کامران میرزا و ظل السلطان و غیرہما از امراء
 چون شرح احوال ہریک در محلّش مذکور گردید در اینجا
 تکرار نمینمائیم و کامران میرزا پس از فوت پدر متدرّجاً از جاہ
 و مقام افتادہ در عمارت خود بسر برد و در سالہای آخرین
 بضعف جسمی و پستی مقام رسیدہ بالاخرہ دچار فلج اعضا
 سفلی گشت و با نموّ و اقتدار اہل بہا تصادف کورہ
 بگداخت و در چنان حال (۱۳۳۲) درگذشت و ظلّ
 السلطان در سال انقلاب مشروطیت بہ اروپا گریخت و بعد از
 چندی کہ بمعزم اصفہان برگشت در گیلان دچار انقلابیون

گردید و چندی محبوس شد و بفضاحت و وقاحتی که بر او وارد
آوردند - مبالغی هنگفت از ثروتش را که عزیز تر از جان
میداشت از کفش ربودند .

واز مجتهدین بغایت متنفّذین طهران که عداوت با
این امر مینمود حاجی شیخ فضل الله نوری بود و در ایامی
که به مقابله با مشروطیت و حریت در بقعه شاهزاده
عبدالعظیم بودند در نشریاتی که منتشر میکردند سخت
معرض این طایفه گشت و بالاخره بمنخوان استبداد خواهی
سلطنت تکفیر و تعذیب آزادگان خواهان در طهران
مصلوب و مقتول گردید .

و اما میرزا علی اصفرخان بن میرزا ابراهیم خان
آبدارباشی امین السلطان چون پدر در حدود سال ۱۳۰۰
درگذشت شاه ویرا لقب امین السلطانی داد صدراعظم نمو
ومتدرجاً حسب درایت و لیاقت خلقی ترقی کرده رفتی و فتق
تمامت امور مملکت را بدست گرفت و نسبت باهل بها حسب
عواطف و تنزه از تعصب خیرخواه بود و در فتنه سال ۱۳۰۰
برای اخمدان نیران فساد اقدام کرد و بعلمت اینکه مسببین
حادثه امثال آقاسید صادق طباطبائی و حاجی ملا علی کنی
و کامران میرزا نمایب السلطنه بودند کاری از پیش نبرد
گویند چون ملا رضا واعظ همدانی بتحریر آقاسید صادق

علی الضبر نشر مفتریات و اکاذیب کرده نسبت باین امر
 سب و لعن نمود ناصرالدین شاه را هیجان و آشوبشان
 ناگوار شده به صدر اعظم گفت ملا رضا را بطلب و چنین بگو
 ای ریاست خواه فتنه جوی حیلہ گر و ایفلان و فلان و بہمان
 تو را بعقیدت بہائیان چه کار! مسلمین را باسلام و ایمان
 المسلم من سلم المسلمون من یدہ و لسانہ رھبری کن
 و موعظت نما و صدر اعظم موقع را غنیمت شمرده آخوند را
 طلبیدہ پذیرائی کردہ برخود مقدم نشاند و پس از قاضی
 چند امر نمود او را بسر پا نگہداشتند و تمامت کلمات
 سقط و دشنام کہ شاه بر زبان راند بکمال شدت و غلظت
 گفت و برای احترامش از جای برخاستہ ویرا بر صدر نشاند
 المأمور معذور امشاهی را بجای آوردم و گرنہ شما
 پیشوایان اسلامید و احترام شما واجب و فرض مییاشد و در
 موقع هدف شدن ناصرالدین شاه بنوعی کہ در بخش سابق
 نگاشتیم مردم شیعه ایران و غیرہ برای سوء تصور چندان از
 اہل بہا غضبناک شدند کہ احتمال شورش عمومی رفت
 و صدر اعظم بہمہ جا تلگراف کرد کہ میرزا رضا قاتل شاه ازاتباع
 سید جمال الدین افغانی است و تعلقی بدیگران ندارد
 و کسی را حق اندک تعرض باحدی نمییاشد و معذلتک
 شیعیان در باد کوبہ تعرض بہ برخی از این فتنہ نمودہ نزدیک

شد که فتنه عظیمی بپا گردد و نیز به حاجب الدوله که
 مبادرت به قتل ورقا و پسرش کرد چنانکه در بخش سابق
 آوردیم ملامت و شدت و غلظت نمود و با تدابیر صائبه
 جلوی هر طفیانی که در چنان موقع محتمل بود و خطری
 عظیم برای اهل بها پیش میآمد بگرفت و مظفرالدین میرزا
 با وجود شهزادگان و امراء گردنکش مانند ظل السلطان و
 غیره بتخت سلطنت و استقلال نشاند و کما فی السابق
 صدارت کرده از این فتنه حمایت نمود و چندی نگذشت که
 شاه جدید ویرا معزول و میرزا علیخان امین الدوله را بصدرا
 منصوب داشت و در طول مدت دو سال انحرال از سال ۱۴۱۳
 تا سال ۱۳۱۶ در قم معتکف گشت و سلیمان خان جمال افندی
 حسب امر حضرت عبدالبهاء از عگا با لوحی بیامد و بشارت
 تجدید صدارت آورد و تنی چند از مشاهیر اهل بها از
 افغان و حاجی امین و میرزا محمود فروغی و غیرهم از قم
 گذشتند و بارعایت احتیاط ویرا دیدار کرده مواعید
 بشارات دادند و فروغی سواد لوح "جلوالتبیان" خطاب
 بخود را که حاوی اشارات و بشارات در حق صدراعظم بود
 رسانده وعده های نزدیک داد طولی نکشید که صدراعظم
 محبوب القلب شاه شده اتابک اعظم گردید و چندی پس از
 آن چون فتنه یزد برخاست و ملاها بصدیت با فروغی قیام

کردند و شیخ جعفر سبزواری مجتهد مسبب قتل آقا غلامحسین بنا تنکی بنای شورش گذارد و خبر واقعات بسمع صدر اعظم رسید و فی الحال تلگرافاً از عدل الملك حاکم یزد استیضاح نموده فرمان داد شیخ را شبانه براستر نشانده از شهر خارج کردند و با سواران دولتی به مشهد فرستادند آنگاه در سال ۱۳۱۷ شاه را با خود به اروپا برده عودت داد و بالاخره در سال ۱۳۲۱ از صدارت معزول گشته خارج به اروپا شد و شاهزاده عین الدوله بر جای نشست و چندان در اروپا بود تا مظفرالدین شاه درگذشت و محمد علی میرزا شاه گشت (۱۳۲۵) پس عازم مراجعت شد و در شام از جانب دولت عثمانیه پذیرائی و تجلیل از او کردند و حضرت عبدالبهائم لوحی برایش فرستاده دستور قیام بر نصرت احباب دادند و او چون بطهران رسید با زب صدارت برقرار گردید و در ۲۱ رجب سال مذکور در پیرامون مجلس دارالشوری هدف گلوله عباس آقا تبریزی از انقلابیون مجاهدین گردیده درگذشت • و با جمله میرزا علی اصغر خان صدر اعظم در تمام مدت ریاست و صدارتش نسبت با هل بهای عملی مخالف نکرد بلکه مساعدت و حمایت نمود و فقط فتنه سال ۱۳۲۱ چنانکه در بخش سابق نگاشتیم رعایت احتیاط و ملاحظاتی نموده مرتکبین جنایات فجیع را چنانکه با و شاید به مجازات و کیفر نرساند و طولی نکشید که معزول گشت و این

نقل از بیانات شفاهیه حضرت غصن اعظم عبد البهاء در حق
اوست :

جمال مبارك قبل از صعود فرمودند " اگر نفسی بایران
رود و از عهده برآید به امین السلطان این پیام برساند که
همتّی در حق اسیران نمودی و معاونت شایان و رایگان
کردی این خدمت فراموش نشود و یقین بدان سبب عزّت
و برکت در جمیع شیون گردد ای امین السلطان هر بنیانی
بپایان ویران گردد مگر بنیان الهی که روز بروز بر متانت و
محکمی بیفزاید پس تا توانی خدمت بدیوان الهی نما تا
بایوان رحمانی راه یابی و بنیانی بنهی که پایان ندارد "
بعد از صعود این پیام به امین السلطان رسید و در
آذربایجان جناب آقاسید اسد الله را آخوندهای ترک در
اردبیل ذلیل نمودند جفا روا داشتند و بقتل برخاستند
حکومت بلطائف الحیل از ضرب و قتل نجات داد مفلولا
به تبریز فرستاد و از تبریز بطهران ارسال داشتند
امین السلطان رعایت نمود و جناب آقاسید اسد الله را در
دیوانخانه خویش منزل و مأوی داد و چون مشارالیه بیمار
گردید ناصرالدین شاه بعیادت آمد مشارالیه کیفیت رابیان
نمود و مدح و ستایش کرد بنوعی که شاه حسین خروج نها
یت
لداری و مهربانی به آقاسید اسد الله مذکور نمود و حال آنکه

اگر سابق بود فوراً زینت دار میگشت و هدف تیرآتشبار
 میشد . باری مشارالیه "امین السلطان" بعد از چندی
 مفضوب شهریار گردید و مفاوض و منکوب و سرگون به مدینه
 قم شد این عبد سلیمانخان مذکور را روانه بایران کرد
 و مناجات و مکتوبی مصحوب داشت که اثر قلم خویش بود
 در مناجات طلب عون و عنایت الهی گردید و رجای صون
 و حمایت شد که مشارالیه از زاویه خمول باوج قبول رسد
 و در نامه صراحتاً نگاشته کرد که حاضر الرجوع بطهران باش
 عنقریب تائید الهی رسد و پرتو عنایت بدرخشد و برسند
 صدارت در نهایت استقلال قرار خواهی یافت این مکافات
 خدمت است و پاس همت که در حقّ مظلومی مجری داشتی
 آن نامه و مناجات الآن درخاندان امین السلطان موجود
 است . جناب سلیمانخان از طهران به قم رفت و بموجب
 دستور العمل در دایره معصومه در غرفه ای منزل کرد
 متعلقان امین السلطان بدیدن آمدند پرسش احوال
 لیه نمود و اظهار اشتیاق ملاقات کرد چون این خبر بمشارا
 رسید احضار فرمود متوکللاً علی الله بخانه امین السلطان
 شتافت در خلوت ملاقات نمود و نامه این عبد را تقدیم کرد
 مشارالیه برخاست و نامه را در نهایت احترام تلقی نمود
 و سخنان مشارالیه گفت که من نا امید بودم اگر چنین امید میسر

گردد دامن خدمت برکمر زخم و حمایت و صیانت یاران الهی
 نمایم اظهار ممنونیت کرد و بیان خوشنودی نمود و گفت
 الحمد لله امید وار گشتم و یقین است بعون و عنایت الهی
 کامکار گردم . باری تمهید خدمت نمود و سلیمانخان وداع
 کرد مشارالیه بذل و بخشش بعنوان خرجی راه خواست
 به خان دهد خان مشارالیه ابا از قبول کرد آنچه اصرار
 و ابرام کرد امتناع فرمود هنوز خان مذکور در بین راه بود که
 مشارالیه "امین السلطان" از سرگونی رهائی یافته و رأساً برای
 مسند صدارت احضار گردید در کمال استقلال به وزارت پرداخت
 و در بدایت فی الحقیقه حمایت میکرد ولی در اواخر در مسئله
 شهدای یزد کوتاهی کرد ابداً حمایت و صیانت ننمود و آنچه
 شکایت کردند از ن صاغیه نداشت عاقبت جمیع شهیدان
 شدند لهذا او نیز معزول و منکوب علم افراخته منکوس شد
 و دل و جان امیدوار مایوس گردید .

اشتهارد تفصیل احوال بهائیان آنجا و امور وارده
 و غیرها در بخش ششم مفصلاً نوشته شد و از بقیه اختلاف
 پیشینیان که مهاجرت بطهران نکردند و غیرهم جمعاً
 در آنجا بودند و محفل و مجمعی برقرار بود .

طالقان که مشتمل هفتاد قریه کوهستانی واقع در
 مسافت اقلای بیست و سه فرسخی غربی شمالی طهران است

چنانچه دربخش ششم آوردیم درسنین اشراق انوار ابهسی در بسیاری از قراء جمعی از بهائیان مخلص داشت و مراکزى در آن قراء برقرار گردید و اکنون خلاصه اوضاع آن حدود بدینصورت میباشد که درقریه فشندك عدّه مؤمنین ازصغیر وکبیر یکصد و سی نفر است و محفل روحانی دارد دیگر سفنجان مشتمل بر بیست و شش نفر و در آن میان آقاسید علینقی حیدری معروف میباشد . دیگر قریه کهر کبود مشتمل بر یازده نفر . دیگر قریه نویزك محدود است . دیگر سکزان چال نیز محدود است دیگر جویستان عدّه نه نفرند و جعفر عتیقی در اینجا مشهور است دیگر قریه نساعده هشت نفرند دیگر کته ده مشتمل بر چهل و نه نفر و خاندان ملانقی بگان از مؤمنین دوره جمال ابهسی خصوصاً پسرش جلال بگان شهرت دارند .

ف ا ر س

بنوعی که دربخش ششم نگاشتیم درهنگام غروب شمس جمال ابهسی در بلاد وقصبات و قرای فارس جمعیت کثیر از بهائیان میزیستند و رجال خطیری مانند کواکب منیره از افق امرالهی میدرخشیدند و دربخشهای سابقه بیان داشتیم که خانواده قوام الطك از آغاز ظهور این امر همراهی

کردند و بدینرو مورد توجهات و عنایات همیشه بودند و در بخش سابق نیز اضطرادات وارده بر احبباً و شهادات شهدای باوفای این دوره را شرح دادیم و موافقتهای شیخ ابوتراب امام جمعه و معارضا شیخ حسین ظالم را در دور اول و نیز موافقتهای شیخ یحیی امام جمعه پسر امام جمعه مذکور و معاندت های سیدعلی اکبر فال حصیری مجتهد را نوشتیم و لذا تکرار نمیکنیم .

بیت مقدّس حضرت نقطه اولی که در تعمیر اول تغییر شکل یافت حسب دستور حضرت عبدالبهاء از نو بشکل اصلی بنا شد و آقامیرزا حسن ادیب طالقانی که پس از فتنه اصفهان و آباده به شیراز رفت (۱۳۲۱ هـ . ق .) و در حالی که بهائیان برای احتیاط از تعرض اهالی که در اثر فتن مذکوره آثارش نمایان بود مراعات حکمت میکردند ایامی بماند و در ضمن شرح واقعات آن ایام چنین نگاشت : " و در همین وقت لوحی از سماء اراده مرکز میثاق رسید مع تنخواهی که باید فوراً بیت مبارک را که سالها در دست اغیار بود و تعمیرات زیاد در آن پیدا شده بگلی باید خراب نمود و از ریشه برداشت و از روی همان اساس اصلیّه بدون يك نقطه زیاد و کم بصورت اولیّه در کمال استحکام بنا نمود در چنین وقتی نزول این لوح خیلی محلّ حیرت و تعجب جمیع شده که

هرگاه شخصی غریبی درغیراینوقت از آن کوچه عبور میکرد محلّ نظر میشد که شاید اینهم از این طایفه باشد و در این بیت همیشه بسته بود و دوخانه کوچکی بامر جمال قدم در دو طرف بیت درکمال تدبیرخریده شده بود که حفاظ و خدّام بیت مقدّس در آنجا منزل داشته و اگر کسی قصد زیارت میکرد باید در شب وارد آن خانه شود که کسی نفهمد و از آنخانه به بیت مبارک وارد شود و باز در شب خارج شود بعلاوه کوچه بسیار تنگ و در مقابلش درب خانه یکی از مجتهدین موسوم بحاجی سید محمد کازرونی و محلّ رجوع مردم . ^{جهت} بنهر گفته شد تا اخیر جایز نیست زیرا که منی بر مصالح و حکمی است که خارج است از احاطه علمیه ما در اینوقت بعضی از دوستان هم کمک مالی کردند درکمال سرعت بعد از تهیه اسباب بتوسط جناب معمارباشی که ازدوستان بود شروع در خراب شد و خاک و آوار را ناچار در آن کوچه تنگ میریختند و مصالح کار میآوردند آن کوچه سراسر پراز خاک شده بود که باید بالای آن رفت و نیز آمد خاصه نفوس و جمعیتی که بخانه آن عالم میرفتند در زحمت بودند تا آنکه جمیع آوار برداشته شد بنای اصلیّه آن نمایان گردید از روی همان اساس اصلیّه

بدون تغییر و تبدیل سرموئی بنا نهاده مشغول ساختن شدند و کسی تعرض نکرد و پس از مدتی بپایان رسید و بقدری رعایت از هر جهت شد که بعضی مردمان معمر که صورت اولیه آنرا دیده بودند میگفتند که گویا ابد اتفیری در آن حاصل نشد حتی در گچ بری وغیره در همان ایام جناب آقامیرزا آقای نورالدین حسن که از جانب جمال قدم حافظ و خادم بیت مبارک بود بعالم باقی شتافت و ختم او در همان بیت مبارک گذاشته شد و از هر طبقه مردم وارد و خارج میشدند تا آنکه از مبل و چراغ مزین گردید
 آنگاه روزی آقاسید محمد کازرونی مذکور با جمعیتی از مریدان بدر بیت افتاده امر داد که در را باز کردند و نگاه خشم آلود کرد و بعضی تهدیدات نمود که بشما معلوم خواهد شد و همه را خدام بیت بمعجز و انکسار جواب داد ولی او در نهایت غضب و تغییر رفت و آن شب حضرات خدام از شدت اضطراب خوابیدند و همه را در توسل به رب البیت بودند و مناجات و تضرع کردند تا اوائل صبح که یکدفعه صدای غوغا و شیون سختی از خانه آن سید بلند شد چون برای تحقیق بیرون رفتند معلوم شد آقاسر شب به مرض قولنج شدید مبتلا شد و آغاز طلیعه صبح از دنیا رفت و خدام در کمال اضیت و راحت شدند. ^{نتهی}

ومیدان که مقتل آقامرتضی سروستانی بود در این عصر
تغییر و تبدیل مبدل به باغ ملی شده بانواع اشجار و ازهار
آراسته گردید .

وازرجال شهیر بهائیان در این دور میرزا علی اشرف
عندلیب سابق الوصف گیلان مبلغ ادیب و خطاط هنرمند
وشاعر توانا لاهیجانی که چنانچه در بخش ششم شرح
دادیم در سنین قبل به شیراز آمده مقیم گشت و تزوج اختیار
نمود و به تبلیغ و تشویق پرداخت و مرکز مراسله به ارض مقصود
شد و در تمامت ایام حیات اقامت در شیراز داشت و گاهگاهی
مسافرت تبلیغی باطراف نمود و در سال ۱۳۳۲ از طریق
بوشهر و دریا به حیفا شتافته چندی به زیارت و استفاضه
حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برخوردار گشت و بموجب
دستور از طریق اسلامبول و قفقاز وارد گیلان شد و چندی
در آنحدود به تبلیغ پرداخت سپس به قزوین و طهران
وبالاخره به شیراز رفته بزیست و وفاتش در شیراز بسال
۱۳۳۸ واقع شد و خاندانی عندلیبی برجای گذاشت
و خطاب با و آثاری بسیار نیز از حضرت عبدالبهاء موجود
است و خط نستعلیق و نسخ را نیکو مینوشت و در صنعت
تذهیب و مرقع کاری یدی طولی داشت و بخط تذهیب
او الواح و آثار بسیار برقرار میباشد و دیوان اشعارش

جمع و انتظام یافت و آثار نظم و نثر و مکاتبه و رساله های اثباتیه که نوشت خصوصاً مکاتباتی که با قاضی لاهیجی نمود در ترجیع بند :

تاشریعتمدارشد محمود

مصطفی واشریعتما فرمود

که در حقّ ملا محمود شریعتمدار لاهیجی بسرود معروف و مشهور است و او را قصائد مفصّله بلیغۀ متعارجہ در مدح و ثنای جمال ابہی و با غایت شور عشقی در اوصاف مرکز میثاق و عهد اوفی و نیز غزلیات و غیرها بسیار است و یکی از قصائد مفصّله اش را در مدیحہ حضرت غصن اعظم عبد البہاء باین ابیات آغاز کرد :

آفتابی شد پدید از آسمان بندگی

گی
کاز شمع اش گشت نورانی جهان بند

قلزم قدس الوہیت چوساکن شد ز موج

موج زن گردید بحر بیکران بندگی

و ما قصیدہ و غزلیات و ابیات چندی را محض نمونہ در اینجا ثبت مینمائیم :

بسمہ الاقدس الاعظم العلّی الابهی

یوسف گل گشت باز عزیز مصرچمن

همچوزلیخا جوان شدہ جهان کہن

(۵۴۶)

برده بشیر صبا مژده به هرانجمن

یافته یاقوت دهر بوی خوش پیرهن

چشمش بگرفت نور ز دیدن روی یار

کلیمی سان زد بهار بمصر امکان قدم

ازید بیضا د مید جان بخدیو و خدم

خزان چو فرعون شد غرق بنیل عدم

ز شاخ هرسدره زد آتش سینا علم

وادی ایمن شده عالم از این نو بهار

باد مسیحا نفس بکوه و صحرا وزید

روح بهر کوه داد جان بدرختان مید

مردۀ یکساله را ز خاک بیرون کشید

پیرا ز او شد جوان جهان از او شد جدید

حکایت رستخیز شد بجهان آشکار

بسیط غبرا دگر غیرت خضرا شده

ز سبزه سطح ثری رشگ ثریاشده

لاله احمر د مید سنبل تر وا شده

یاسمن و ارغوان پدید و پدید شده

شکوفه سرزد ز شاخ بنفشه از کوهسار

نرگس از نکهتش رونق عنبر شکست

و مست

چهرش روشن چو شیر چشمش مخمور

(۵۴۲)

زشگر وزعفران دارد جامی بدست

زینت بزم طوک گشت چوگردید پست

گلشن از اوهاشکوه محفل از او مشکبهار

به بین که نقاش صنع چه طرحی انگيخته

سیاه و زرد و سپید بهم در آمیخته

بنفش و سرخ و کبود بیکدیگر بیخته

هزار نقش بدیع بروی هم ریخته

با قلم صنع کرد اینهمه نقش و نگار

اگرچه اردیبهشت داد بکیهان طراز

گرفت اردیبهشت زعید رضوان طراز

زعید رضوان گرفت عالم امکان طراز

جهان ایجاد یافت ز نام یزدان طراز

باسم اعظم نمود جلوه در او کردگار

طلعت ابهی ز رخ پرده برانداخته

مالك اسماء علم بمعالم افراخته

نقطه اولی روان در قدمش باخته

بآتش عشق او سوخته و ساخته

احب اشیا نمود در ره حبش نثار

جاء جمال القدم بالملکوت القدیم

من السماء الرفیع اتی بمجد عظیم

(٥٤٨)

اظهر للمخلصين صراطه المستقيم

اشرق للممكناٲ بشمس اسم الكريٲم

لاحت شمس الكرم من افق الاقتدار

دور نبوت گذشت كور ولايت رسيد

صور الهى نواخت صبح قيامت دميد

قبور ازهم شكافت قلوب ازهم دريد

يد
صراط و ميزان عيان بهشت ود وزخ پد

يكي روان سوى نور يكي روان سوى نار

ياملاء الغافلين جاء يوم النشور

فصاقت الصاخة و قام من فى القبور

فماج بحر الحيوٲ وهاج عرف السرور

قد اخذ المقبلون لهم قصور الحبور

واتخذ المعرضون لهم مقر البوار

به بين بيمين اليقين جمال موعود را

جلوه گر از يك قميص عابد و معبود را

مجلى از يك افق شاهد و شهود را

طائف حولش نگر مقام محمود را

خوش آنكه در ظل او آمد و شد رستگار

قد ظهرت فى الوجود حقيقة جامعہ

بقوه قاهره بحجة قاطعه

(۵۴۹)

احاطت الممكنات رحمته الواسعه

فخر كل الوجوه لوجهه اللامعه

بنور شمس البهاء ضاءت شمس النهار

از افق اقتدار شمس هویت دمید

ظلمت اوهام را نور حقیقت درید

جدا شد از یکدیگر رنگ سیاه و سپید

آمده روز حساب رسیدیوم الوعید

وفا نمود از کرم بوعده پروردگار

یا ملاء المعرضین غشتکم غاشیه

اما کم حافره ورائکم هاویسه

عقولکم زاهله قلوبکم قاسیه

نفوسکم خاسره بیوتکم خاویسه

لیس مقرکم الا بئس القرار

گشت پدید آنچه کرد بیان رسول عرب

شمس حقیقت نمود طلوع از ما غرب

ز قرص شمس وجود پدید شد وجه رب

ولیک شد چشم خلق ز دیدنش محتجب

سواى چشمی که حق زود از وی غبار

فقد ینادی الرسول یا ملاء المسلمین

هذا یوم القیام هذا فوز صیین

(۵۵۰)

هَذَا رَبِّ كَرِيمٍ اَعْبُدْهُ وَاسْتَمِعِ لِي

قوموا يا اُمَّتى لِمَالِكِ يَوْمِ دِيْنِ

اِنَّ اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ اِنَّ لَهُ الْاِخْتِيَارَ

نقطهٔ اولی ندا زعرش اعلى زند

اهل بیان را صلا بخوان ابھی زند

که گریبان را قبول کند و یا وا زند

سدرهٔ اثبات را بر آتش لا زند

چون و چرا کی سزاست بکار آن شهریار

يا مَلَاِئِکَةُ الرُّوحِ قَدْ اَتٰى اِلَهَ الْمَسِيْحِ

يَحْيٰى الْعَظْمَ الرَّمِيْمَ بِالنَّفْحَاتِ الطَّيِّبِ

ينطق کُلُّ الْکَلِيْلِ بِالنَّفَمَاتِ الْفَصِيْحِ

الى طَرِيْقِ النَّجَاتِ يَسْرِعُ کُلُّ السَّطِيْحِ

کرده ز عشقش مسیح هیکل خود زیب در

کشید رب الجنود پرده زوجه جمیل

بگو بقوم یهود کای پسران خلیل

گشت ز صهیون بلندند ای رب جلیل

خدای یعقوب و آل آمده با صد قبیل

چند کنید احتجاج چند کشید انتظار

شمس جمال بها جهان چه روشن نمود

خطهٔ ایجاد را غبطه گلشن نمود

بهیكل امرویش زعهد جوشن نمود

کتاب عهدی نوشت بیان مقن نمود

کرد پس آنکه صعود ز ملک نا پایدار

قلوب مجروح را بفضل مرهم گذاشت

امور ملک و معاد بفرع اقدام گذاشت

نظام امر و عباد بسرّ اقوم گذاشت

رجوع من فی البلاد بفضن اعظم گذاشت

که تانجوید خلاف بوالهوس نابکار

ولیک اهل هوی نرد هوس باختند

بضدّ سلطان عهد انجمنی ساختند

بس علم اختلاف بعالم افراختند

در دل مستضعفین وسوسه انداختند

که بلکه باطل کنند عهد خداوندگار

زمن بگو ای صبا بمصدر نقض عهد

که خوار و رسوا شدی چند کنی جدّ و جهد

اهل بها میدهند تمیز حنظل زشهد

بلکه دهند این دورا تمیز صبیان مهد

ز حکم حقّ سر میبچ ز روی حقّ شرم دار

چشم گشا بین بلند رایت میثاق را

در همه آفاق بین جلوه واشراق را

(۵۵۲)

بشرق و غرب جهان جذبه عشاق را

بریز اوهام را بسوز اوراق را

زسکرخم غرور برآی و شو هوشیار

نوح بها کرده صنع سفینه عهد را

بدست تدبیر ساخت مدینه عهد را

پرازئالی نمود خزینه عهد را

هرآنکه گیرد بدل ضفینه عهد را

بسوی بنس المصیر کند شتابان فرار

ياملاء الناقضين تموا ثم اسرعا

بحبل عهد القديم تمسكوا واخضعوا

بذیل عهد البهاء تشبثوا واخضعوا

صفوا آذانکم لعلکم تسمعوا

هدیر ورقاء عهد من شجر الا صطبار

ياملاء الناقضين هذا عهد الالست

لواء این عهد را پنجه قیوم بست

شکسته گرد کسی که عهد حق را شکست

اگر بود چرخ هست پست تراز خاک پست

درد و جهان میشود روسیه و شرمسار

ياملاء الناقضين هذا عهد قديم

هذا نور مبين هذا امر عظيم

(۵۵۳)

هذا حصن متين هذا غصن كريم

توجهوا بالخضوع الى العليم الحكيم

لعلكم تفلحوا بكثرة الاعتذار

غن يا عندليب على رياض الثبوت

يبقى العهد القديم و كل نقض يفوت

زمنت عبد البها سخن مگو کن سکوت

که مرکز عهد حق دوست ندارد نصوت

جز صفت بندگی ستایش از وی میار

آرزوی جان او نزد بها بندگی است

پیشش جز بندگی مایه شرمندگی است

بندگی آستان درد و جهان زندگی است

سلطنت بیزوال بندگی و بندگی است

حضرت اورا بود ببندگی افتخار

ولیک دارم امید بفضل عبد البها

که بار دیگر چشم ز خمر پاک لقا

چشم روشن شود بروی آن دلریا

گوشم اصفاکند لحن خوش جان فزا

باش تو ای عندلیب بفضلش امید وار

(۵۵۴)

هرآنکه ناظر رخسار گلرخی چومن است

بگلستان جهان فارغ از گل چمن است

عزیز من که زکنعان حسن کرد طلوع

هزار یوسف مصریش ارچه ز قن است

بنخ یوسف عشق اردهی کلافه جان

عزیز دار که سلطان مصر جان و تن^{ست}

مرابسوی خود ای زاهد ارچه میخوانی

خلیل مابشکست آنچه در جهان و تن^{است}

گل وجود من از خاک پاک میکده است

چه باک از اینکه غریبی روان سوی وطن^{ست}

کشیده صف بجهان هر طرف جنود ظنون

نگار من بنگاهی هزار صف شکن است

اگر غم از پی غم میرسد ترا هر دم

غمین مباش که این رسم حاکم کهن^{ست}

عجبت راز همه شد عندلیب در زندان

اسیر و باغ و گلستان نشیمن زغن است

ایضا :

واعظ افتاده دیگر باره بفکر من مست

میزند دمدم از خشم همی دست^{ست} بدست

(۵۵۵)

من اگر رندم اگر مستم اگر باده گسار
مذهب و طقت و آئین من این است که هست
زاهد امروز سوی میکده گردید روان
پای در میکده بنهاد و صد خم بشکست
شد روان جوی شراب از دل هر خمگفتی
لاله و سرخ گل از خاک ره میکده جست
باده نوشان همه گشتند پریشان و طول
زین عمل زاهد ما خاطر جمعی را خست
بعد از این روی من و خاک در پیرمغان
بعد از این دست من و دامن هر یاد پرست
بلبل روح چو شد نغمه زن از گلشن عشق
عندلیب از قفس زهد وریا بیرون جست
ایضا :

روزگاریست که دل باده تمنا دارد
لیکن از دست بتی سوده تمنا دارد
دل دیوانه چه پروا بودش از زنجیر
وصل آنشوخ پریزاده تمنا دارد
دل افتاده بصد سلسله و دام مگر
طره پر خم افتاده تمنا دارد

(۵۵۶)

ناصرم گفت که پندم همه در دل ده جای

چه دلی از من دل داده تمنا دارد

قرب یزدان که میسر نشود جز بخلوص

زاهد از سبحه و سجاده تمنا دارد

بسته دل در طمع حور و قصور فردوس

فیض عام از در ننگشاده تمنا دارد

عندلیب ارشود از سلسله وسجن خلاص

وصل آن گلبن آزاده تمنا دارد

بهر عشاق مهیا است بلا گو که بیبا

هر که خود روزی آماده تمنا دارد

ایضا :

ز بند باک ندارم چه او بود دل بند

مرا ببند به بندید و کم دهیدم پند

طریق عقل نگیرد به پند هیچ حکیم

دلی که گشت بزنجیر زلف او در بند

بسویش آهوی دل میدود بشوق تمام

چه احتیاج که گیرد کمان و تیر و کماند

بباغ نه قدم ای سرو بوستان بهشت

که پیش تو افتد بسجده سرو بلند

(۵۵۲)

بروی روشنت افکن ز زلف تیره نقاب
مباد آنکه بچهرت رسد ز دیده گزند
مرا زروی کرم ده بکوی خویش مقام
تورا بروی نکوی تو میدهم سوگند
بباغ عشق تو تا عندلیب یافته راه
نمود غنچه دل را بشاخ گل پیوند
ایضا :

ظالمان را بین که خود هرگونه عصیان میکنند
لیک برهر بینوائی حکم زندان میکنند
همچه موشان رخنه ها درخانه دین کرده اند
خبت ذات خویش را چون گریه پنهان میکنند
خرمنی را از بی یک خوشه آتش میزنند
خوان و خانه سرنگون از بهر یک خوان میکنند
روز و شب دست برای مال مردم میکشند
هرزمان سجده به دونان از بی نان میکنند
طعنه ها هر لحظه بردین یهودی میزنند
حیله ها با گبر و ترسا و مسلمان میکنند
با چنین افعال هم دم از شریعت میزنند
با چنین اعمال هم دعوی ایمان میکنند

ممتقد هستند اگر بر مردن وحش و حساب

پس چرا در زندگی اینگونه طغیان میکنند

از بی هر فلس نفسی را به کشتن میدهند

از بی يك شمع جمعی را پریشان میکنند

عندلیب روح را منزل بزند ان میدهند

آشیان زاغ را در باغ و بوستان میکنند

خلوت دل گشته جای شاهد مستور

آنکه بود از دود دیده غائب و مستور

آتش رخسار او چه کرد تجلی

دل شد ، از آن جلوه چون جبل طور

در دل و جان از تجلیات جمالش

شعله کشد نار عشق جلوه کند نور

بادۀ صافی ندارد تا نشدم پاک

خلعت باقی ند وخت تا نشدم عور

کافر ماری با وجود چشمه لعلش

چشم گشایم بسوی کوثر و کافور

حور و قصورم چه احتیاج از این پس

قاصر ماری دیده افکنم بسوی حور

دل ز شکر خنده لب نمکینش

یافت چه خوش مرهم جراحی ناسور

(۵۵۹)

چشمه حیوان نوشخند لبش داد

روح بقا چون مسیح بر دل رنجور

تلخ نگشتی مذاق خسرو اگر بود

از لب شیرین ماه من بدلش شو

در قفس سجن عند لیب سخن گوی

با گل رخسار اوست خوشدل و سرور

ایضا :

ثابت اندر مهر جانان باش از جان غم مخور

گرد هی جان میرسی بر وصل جانان غم^{مخور}

پیش آید گر هزاران مشکل اندر عشق دوست

هم ز عشق او شود هر مشکل آسان غم مخور

ای عزیز ارشاهی مصر بقا داری طمع

پس چو یوسف صبر کن وز چاه وزندان غم^{مخور}

گوی بایعقوب دل کا ز مصر جان آمد بشیر

بوی پیراهن وزان شد سوی کنعان غم^{مخور}

چون بود خاطر تورا از یار مشکین طره جمع

گر کند گیتی تورا خاطر پریشان غم مخور

چون شدی اندر طریق عشق او سالک اگر

کافرت خوانند ترسا و مسلمان غم مخور

در ساطع عشق اگر محبوب جانان آمدی
 چند گاهی گرشوی محبوس سلطان غم^{مخور}
 چون زمعشوق بقا کنج لقا خواهی گرفت
 گرگشی در عشق اورنج فروان غم^{مخور}
 عند لیب خوش سخن در سجن اگر گردید خور^ا
 یابد از این خار زینت هر گلستان غم^{مخور}
 نرود دیده از این پس زهی یار دگر
 ندود دل پس از این ازهی دلداردگر
 تا شکفت آن گل رعنا بگلستان جمال
 نزند بلبل جان نغمه بگلزار دگر
 ساقی سلسله مو داده بما بادۀ روح
 نتوان جست ز صد سلسله هشیار دگر
 طعنه بر ما مزین ایشیخ که از روز ازل
 جز غم یار ندادند بما کار دگر
 نوشدارو که لببت کرد بعالم ایثار
 نتوان یافت بجز چشم تو سیمار دگر
 از کرم یوسف دل را بخرای جان عزیز
 چه که راضی نبود دل بخریداردگر
 نکشیدیم هنوز از دل خود خار فراق
 که فرو رفت ز هر گوشه بدل خار دگر

(۵۶۱)

گر از این دست دهد ساغری ساقی روح

نرود باده کشی بر در خمار دگر

عندلیب است که تاگشته مقیم اندر سجن

هر دم از شوق زند نغمه با طوار دگر

سسسس

واز آن جمله عریضه منظومه ایست که بایسرش میرزا عبد الحسین

بمحضرمغن اعظم عبدالبهاء فرستاد و هی هده :

از معاصی روسیاهم وز خجالت چهره زردم

از گرم رحمی نما برا شگ گرم و آه سردم

نامه اعمال من یکسر سیاه است از معاصی

رحمتی آور برای من موی سپید و روی زردم

لنگ و گنگ و کور و کرمزگوم و بروصم ز عصیان

ای مسیحای زمان از فضل کن درمان دردم

در گلستان حقیقت کمتر از خاشاک و خارم

گریخواهی مینمائی بهتر از شمشاد و وردم

فضل محض است اردهی در بارگاه قدس راهم

عدل صرف است ارکنی از پیشگاه قرب طردم

گریباریدی سحاب رحمت بر من پیاپسی

گرد باد فتنه دادی تاکنون بر باد گردم

مرد این میدان کسی باشد که دست از جان بشوید
 بلکه اندر قید جانم کی توانم گفت — مردم
 منقطع از غیر حَقّ کی گشته ام با اینکه دانم
 در خیال نفع و ضرر و نوش و نیش و حرّ و سردی
 بهر تقدیم حضور اقدس است چیزی نبود م
 لا جرم این طفل را تقدیم و قربان تو کردم
 ای اب روحانیان ای ربّ ارواح حقایق
 جسم و جانم مستفیض از فیض عام تست
 هر دم

عندلیب بینوا گوید که میخواهم به زودی
 روی نیکوی تو بینم و در اقدام تو گردم

—————

دیگر از رجال شهیر بهائیان ثابت و راسخ در این دوره
 اخلاف حاجی ابوالحسن بزاز سابق الوصف در بخش ششم
 میرزا محمد علیخان و میرزا محمد باقرخان خصوصاً میرزا محمد
 باقرخان که با ثروت و مکنّت و جاه و جلال و پیشکاری امور
 قوام و طک و جاه و نام و مقام فرمان بر مخلص و جانفشان
 در راه عهد و میثاق بود و بانواع خدمت در طریق این امر
 گردن برافراخت و دفعات عدیده شرف اندوز حضور حضرت
 عبدالبهاء در فلسطین و اروپا گردید و خاندان دهقان از او

و برادرش برقرار شد و حاجی خود بسال ۱۳۲۰ وفات یافت.
دیگراز رجال شهیر ثابت این امر میرزا آقاخان بشیر
السلطان سابق الوصف در هر بلد که بریاست پست مقرر
داشت محل اعتماد و توجه حضرت عبدالبهاء و طرف ارسال
و مراسلات ایران و عکا و حیفا شده خود نیز مراسله مستمر
داشت و موفق بانواع خدمات در این امر گردید و موجب
هدایت جمعی غفیر گشت و الواحی کثیر خطاب با و بواسطه
او رسیده بعنوان بشیر الهی افتخار یافت و درسین اقامت
شیراز اقدام و اهتمام کرده مدرسه مخصوص تحصیل و تربیت
نونهالان تأسیس نمود و نیز محفل شور روحانی منعقد
ساخت و مع کُلّ ذلك محبوب و مؤتمن نزد ملایان و محترمین
و مورد سوء قصد و تعرض معاندین بود ولی بانهایت حسن
اخلاق و روح مساعدت و حلاوت معاشرت و مصاحبت همه را
مجدوب و مضمون کرد و نیز شوق و ذوقی ممتاز در جمع
و تزیین آثار بدیعه بظهور آورد و مجلّات بسیار با اوراق
پر بها و خط زیبا و تذهیب و تطریز اعلی مرتب ساخت و در
اواخر العمر بعلمت قلب افتاده بستری گردید و در غروب نیر
میثاق نهایت قلق و بی تابی یافت تا بالاخره در سال
۱۳۴۲ در طهران درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان
جاوید مدفون گشت و خاندان بشیر الهی برجای گذاشت

و آثاری کثیر از حضرت عبدالبهاء خطاب باوست .

دیگر میرزا محمود زرقانی متولد درحدود سال ۱۲۹۲ که با برادرش میرزا احمد ایمان بدیع را بمیراث داشتند و در ریمان جوانی مشتمل و منجذب شده همراه مبلغین بسیر سفر تبلیغ رفت در سال ۱۳۱۰ با نیر همسفر گشته در خراسان و یزد و کرمان مسافرت کرد آنگاه با حاجی میرزا حیدرعلی همراه گردید و در سال ۱۳۱۴/۱۵ دو بار بآذربایجان سفر کردند سپس خود مستقلا بتبلیغ پرداخت و در سال ۱۳۱۵ بهمدان و یزد و کرمان مسافرت نمود و در سال ۱۳۱۶ بآذربایجان سفر کرد و در سال ۱۳۱۸ - مسافرت یزد نمود و مثنوی که در واقعه شهدا^۱ اسفندآباد و ابرقو در آن هنگام سرود ضمن بخش سابق مندرج ساختیم و شهادت در آن موقع نصیب وی نگشت و در سال ۱۳۱۸ در خراسان سفر کرده به بشرویه وارد شد و اساس محفل روحانی نهاد و اشتغال و خروش در احباب حاصل شد که فتنه برخاست و آقاسید فضل ملای قصبه جلوگیری کرد و از او خواست تا خارج شده بخیرالقری رفت و احباب برای ملاقاتش بدانجا همی رفتند و در سال ۱۳۱۹ با برادرش از طریق کرمان به خراسان و بشرویه رفت و نزدیک بود شورش عامه شود ولی آقاسید فضل از او خواست از بشرویه خارج شد و در سال

۱۳۲۱ در یوم پنجشنبه ۲۸ ربیع الاول وارد یزد شد و
 بخانه میرزا محمود افغان درآمد و تا دو ساعت از شب جمعه
 همانجا بسر برد و آن هنگام ویرا باتفاق آقا محمد حسین
 عطار الفت باصدتفنگچی مروستی و با قافله معتبر روانه ^{ست} مرو
 و بوانات کردند و در اینجا نیز از قتل نجات حاصل کرد
 و بالجمله پس از اسفار عدیده در ایران مأمور تبلیغ در هند و ن
 (۱۳۲۱) شد و سنین عدیده در آن مملکت و اسعه سفر
 نمود و لسان ارد و بیاموخت و رسالات و مقالاتی بلفت
 مذکوره طبع و نشر و با مشاهیر فوق و ادیان محاجّه کرد
 و نفوسی بسیار را آگاه ساخت و در خلال این احوال نیز
 به حیفا رفته ایامی در جوار حضرت عبدالبهاء زیست و در سفر
 آنحضرت بارویا و امریکا ملازم رکاب بود و اقامت ایام بقید
 تحریر آورد و دو مجلد بنام سفرنامه حضرت عبدالبهاء
 بطبع رساند و اخیرا سفری به هندوستان کرده عودت به حیفا
 نمود و وی را دختری از خادما ت بیت مبارک بزنی دادند
 و با زوجه عزیزت هند کرد و زوجه اش در حال مخاض درگذ
 شت
 و او بخدمت تبلیغ پرداخت و بعد از چندی باز بحیفا برگشت
 و پس از غروب نیر میثاق ایامی وارد هند شده سفر تبلیغی
 در داخله مملکت نمود آنگاه به حیفا رفته در جوار پیرانوار
 حضرت ولیّ امرالله مدّتی زیست و در تمام مدت اقامتش در

حیفا سنین متفاوته چه در ایام حضرت عبدالبهاء و چه بعد آن مأوریت کتابت الواح و ابلاغیه صادره یافت و از اینرو الواح صادره در ایام اخیره باخط او بسیار و هم ابلاغیه‌ها بانشاء او موجود میباشد و اشعار نیز میگفت و قصائد و مثنویاتی در مدیحه و مرثیه از وی منتشر است و اخیرا بسال ۱۳۴۰ بایران آمده ازدواج نمود و مریض گشته در رشت درگذشت و مدفون گردید .

دیگر میرزا جلال بن ملا عبد الله بکاء که پدر از بهائیان پیشین و زرقانی و اهل علم و منبر بود و گفته اند که در واقعه شهادت میرزا آقای رکاب ساز از ظلم و عدوان شیخ حسین مظلوم ناچار به منبر رفته کلماتی گفت و دست از او کشیدند و ماسرح احوالش را در بخش ششم آوردیم و پسر علی^م وفاضل بود و حسن صوت و علم موسیقی بحد کمال داشت و حاجی معدل الملک زرقانی چون حکومت یزد یافت ویرا همراه بندامت برد و در آنجا مدتی که با حکمران بود با احبب معاشرت و مساعدت نمود سپس بطهران رفته تحصیل طب کرد و عودت به زرقان نموده مطب پر رونقی برقرار داشت و در عین حال برجای پدر به منبر رفته به وعظ پرداخت و صیت شهرتش در آن حدود پیچید و با اینهمه تبلیغ نیز میکرد و گفتنی هارا بی پروا همیگفت و از اینرو احبب مسرور

شده اعدا بنا رחסد و بغضا گذاختند و کیفیت گرفتاریهای
ویرا در بخش سابق آوردیم و او را گفتند نوبتی به پیشنهاد
عند لیب بجهرم رفت و باعمال ناقضین آنجا راه یافت و صور و
عکسهای ارکان نقض را آتش زد .

دیگر میرزا یوسفخان لسان حضور وحید کشفی بن
حاجی محمد اسمعیل تاجر لاری ساکن قصبه اصطهبانات
چنانچه در بخش سوم نگاشتیم مادرش خواهر آقاسید یحیی
وحید شهید بود و لا دتش در قصبه مذکور بحد و دسسال
۱۲۸۹ واقع شد و والد با پسر دیگرش میرزا ابوطالب
مجاورت مشه درضا گرفت و والده در قصبه اصطهبانات وفات
کرد و او در صفر سن بهمراه خالش آقاسید مصطفی سفری
بمشهد رفته پدر و برادر را نیز زیارت کرده برگشت و شیراز
بتحصیل پرداخت پس دوسالی در یزد و چندی در اصفهان
و ایامی در بروجرد بملاقات خالش آقاسید ریحان مجتهد
و پسر خالش آقاسید یعقوب بسر برد آنگاه دوسالی در عراق
بملاقات پسر خالش آقاسید صیغه الله و بتحصیلات برخوردار
گشت و بفارس عودت نمود و پس از دیدار بنی اعمام در لارو
ملاقات خالش آقاسید مصطفی و خویشاوندان دیگر در ارباب
و دیدار آقاسید محمد خالوزاده در کرمان به مشهد شتافته
اقامت نمود بتحصیلات پرداخت و سفری بطهران آمده

خالش آقاسید ریحان الله وابن خالشر آقاسید محسن وخاله^ش
 زوجه میرزا نصرالله را دیدار نمود و عودت بمشهد کسره
 با پدر و برادر بماند و بالاخره آنان را وداع گفته بطهران
 آمد و در مدرسه جدید التّأسیس مبلغین امریکائی
 بسمت معلّمی داخل شد و ضمناً لسان انگلیسی بیاموخت
 آنگاه بسمت معلّمی کالج امریکائی ارومیه (رضائیه) رفت و
 بسال ۱۳۱۳ بکردستان سالی در ترکیه سید طه نقشبندی
 تدریس نمود و بسال ۱۳۲۲ به ارض عکا رفته ایّامی در جوار
 الطاف حضرت عبدالبهاء بسر برد و مأموریت سیر تبلیغ
 یافت و پس از سالی عودت بایران و ارومیه نمود و اقامت
 گرفت و در سال ۱۳۴۰ در اثر حادثه هجوم اکراد و آشوریها
 اندوخته و اثاثیه اش بباد غارت رفت و بطهران مهاجرت
 کرد آنگاه به قزوین رفته مقیم شد و در خدمات متنوعه امریه
 از تعلیم در مدرسه و تبلیغ و ترجمه برای مسافرین احبّای
 امریکائی همی پرداخت و حضرت عبدالبهاء در اثری بدو
 چنین خطاب فرمودند : " یامن ایّده علی اتباع اثر خاله
 المجید الحمد لله تو گوی سبقت ربودی و سمند همت
 گذار
 را در این میدان جولان دادی و یادگار آن بزرگواری و بر
 آن سرور ابرار بخدمت امر قاعمی و بهدایت خلق اهتمام
 میفرمائی یقین است که موقّق و مؤید گردی لهذا آن عزیزا

وحید گوئیم تا ذکر آن بزرگوار را تجدید نمائیم .

و در مقامی دیگر خطاب بوی چنین مسطور است :

" تو یادگار آن بزرگواری و از منتسبین آن سید ابرار
امید وارم که فضائل موروث آشکار فرمائی و ب جذب و ولـه
وسرور مأنوس گردی چه که سائر منتسبان خاموش بودند بلکه
انشاء الله تو جوش و خروش زنی و فرهنگ و هوش بنمائی
صد هزار اسف و حیف که دیگران چنانچه باید و شاید ره
آن شخص نورانی نه پیمودند و از باده رحمانی پیمانہ سرشار
نه پیمودند مقبل بافق اعلی شدند و مقّر و معترف بنقطه
اولی ولی افسرده بودند و پژمرده وفی الحقیقه قصوری
نداشتند ولکن شدت بلایا و کثرت رزایا و حمل ثقیل امتحان
سبب شد که بر منابر نعره نزنند و بیان حقیقت نتوانستند ."

دیگر آقا شیخ محمد ابراهیم فاضل شیرازی ابن حاجی

شیخ نجفعلی در قصبه برازجان فارس تقریباً سال ۱۲۸۰
تولد یافت و نشو و نما گرفته اندک تحصیلات مقدماتی نمود
و پدر و پیرا معتم ساخت پس در سنّ یازده سالگی برای
تکمیل علوم به شیراز رفته در مدرسه مشیر مانده به تحصیل علوم
نقلیه و عقلیه پرداخت و صرف همت بیشتر در تحصیل فلسفه
و عرفان نزد میرزا آقا جهرمی و حکیم عباس نمود آنگاه چندی
کناره از درس و بحث گرفته قدم در طریق ریاضت نفسانیّه

نهاد و پس از سنینی چند به برازجان برگشت و پدرخواست
 برایش ازدواج نماید نپذیرفته بیوشهر رفت و بتجسس محل
 اقامتش یافتند و بنویدارسالش بعراق عرب برای تکمیل
 تحصیل ویرا برگرداندند و پدر اسباب سفر فراهم کرده
 روانه داشت و سنینی چند نزد آخوند ملا کاظم خراسانی
 بتحصیل فقه و اصول اشتغال ورزید و ناگهان بدون اطلاع
 آشنایان واقربا پیاده به مشهد شتافته بماند و ایامی
 بریاضت گذراند آنگاه پیاده بوطن باز آمد و مدتی با عشیرت
 بسربرد در آن ایام (طبق مواعیدی که درمکاشفه و رویا
 بدو دادند) جوانی از شیراز در طریق عبور به بوشهر بدو
 وارد شد و شب را با هم مصاحبه کرده و نه جوان را شناخت
 و نه کتاب را از او توانست گرفت ولی دانست که مقصود در
 حدود فلسطین و عکا است لاجرم بنام تکمیل تحصیل علوم
 از پدر اجازه گرفته بنجف و بیش از سفر سابق سعی وجد کرد
 ولی بعد از چندی برادر کهنتر را که نیز در آنجا بسرپرستیش
 اشتغال بتحصیل داشت مطلع از سفر خود کرده از اوخواست
 که بکسی ابراز ندارد آنگاه پیاده با قافله از طریق برشام
 روان شد تا به بیروت رسید و بهدایت آقا مصطفی بغدادی
 به عکا رفته در محضر حضرت عبدالبهاء شرف یافت و آرزوی
 دل و جان حاصل کرده آنچه را جویا بود بدست آورد و پس

از دو ماه ویرا مأمور به تبلیغ در ایران از طریق قفقازیه فرمودند
 و مسافرتها برای تبلیغ در داخله ایران نمود و بالاخره
 معلم عربی مدرسه تربیت بهائیان شد و سالها باین خدمت
 و امر تبلیغ و تدریس این امر مشغول بود تا سال ۱۳۰۰ و
 در طهران وفات کرد و خاندانی از او بنام فاضل شیرازی
 برجای ماند و از آثار حضرت عبدالبهاء خطاب باو است:
 طهران حضرت فاضل شیرازی علیه بهاء الله :

هو الله

ایها المنجذب بنفحات الله قد اطلعت بمضمون
 الكتاب وعرفت فحوى انحطاب و حمدت الله على ما الهم
 القلوب الصافية بالهامات رحمانيه و عطر مشام اهل الاشراق
 برائحة طيبة عيقت على الآفاق و اتضرع اليه ان يويدك بروح
 تحيي به القلوب و الافئدة و الارواح انه سميع الدعاء و مجيب
 لمن ناجاه در خصوص امام ثانی عشر استفسار نموده بودید
 این تصور از اصل در عالم جسم وجود نداشته بلکه حضرت
 امام ثانی عشر در حیث غیب بود اما در عالم جسد تحقق می
 نداشت بلکه بعضی از اکابر شیعیان در آن زمان محض
 محافظه ضعفای ناس چنین مصلحت دانستند که آن شخص
 موجود در حیث غیب را چنین ذکر نمایند که تصور شود که در حیث
 جسم است لآن عالم الوجود عالم واحد ماکان غیباً الا بکم

وما كان شهود الا بكم چنین تفکری و تصویری و تدبری نمودند

ابن حجر در صواعق يك بيتی میگوید :

ما ان للسرداب آن يلد الذی — سمیتوه بزعمکم انسانا

فعلی عقولکم العفاء لانکم — ثلاثم العنقاء والغیلانیا

باری اگر رجوع بروایات شود و دقت تام گردد واضح

و مشهود شود که این امام همام علیه السلام از اصل درحیّز

جسم نبوده و اما بقاء نفوس مهبطه بعد از خلع جسد عنصری

بقائست که عین فناست چه که محروم از حیات طیبه اند

مانند جماد هر چند درحیّز جمادی بقائی دارد ولی

بالتّسبیه بوجود انسانی فنای محض است عوالم دیگر محال

تبدیل حقائق و تغییر ماهیّات و تجدید خلق نه ولی ترفیع

درجات و شمول عفو و غفران امریست واضح از عدم فرصت

مختصر جواب داده شد آنجناب به تمعن و تفکر تفصیل

خواهید داد و تشریح خواهید نمود الآن نفس طهران را

مرکز قرار دهید گاهگاهی بسائر ولایات يك گشت و گذاری

نموده مراجعت کنید حضرت فتح الله خان مشیر را تحیات

مشتاقانه برسانید حال حضور مقتضی نیست انشاء الله

بوقتش اجازه داده میشود ع ع "

و از بهائیان معروف شیرازی میرزا ابوالقاسم تندر
بن حاجی محمد حسین بن حاجی میرزا عبد الکریم صراف
که پدرش نیز در نهانی اظهار ایمان میکرد و با محترمیمن
محبشور بود و فرزند مذکورش را در صفر سنش حشر با اهل
بها میداد ولی تقریباً در سال ۱۳۱۸ تندر در جمع
مؤمنین این امر درآمد پیوسته خدمت عمی کرد .

و از بهائیان معروف شیرازی حضرات افنان حاجی
میرزا بزرگ و حاجی میرزا ضیاء و حاجی میرزا حبیب پسران
آقا میرزا نورالدین سالها در خدمات این امر و خصوصاً در
خدمت بیت حضرت نقطه کوشیدند و بانتهاب بخواهر حرم
آنحضرت که جدّه پدریشان بود میبایدند .

و از مشاهیر بهائیان شیرازی میرزا جعفر هادی اف
سابق الذکر که بسال ۱۳۰۹ بعزم تشرف بمحضری ابهی ^{هسپار}
عگاشد و دو یوم بعد از صعود وارد شد و مدت هفتاد و پنج
روز در جوار عنایت حضرت فغن اعظم زیسته آنگاه سوی
ترکستان رفته در خوقند اقامت نموده بتجارت پرداخت
و سفری دیگر در سال ۱۳۱۷ به عگا رفته مدت ۵۵ روز ماند
و برگشت و باز در سال ۱۳۲۲ بزیارت رفته بقصد بنا ^{نه} مسافر خان
بهائی قطعه زمینی بالای کوه کرمل بخرید و سپس در سال
۱۳۲۷ به حیفا رفته مباشرت به بنا نمود آب انبار ساخت و

مدتی ماند تا مسافرخانه با تمام رسید و آنرا تقدیم حضرت
عبدالبهاء کرد و در دفتر دیوانی بنام مبارک ثبت نمود
و آنحضرت امر فرمود که بر قطعه سنگی ببالای مسافرخانه
این عبارت نقر و نصب نمودند :

" این بنیان مهمانخانه روحانی و یانی آقا میرزا جعفر رحمانی
و باز در سال ۱۳۳۲ همیکنه آن حضرت از سفر غرب مراجعت
به حیفا کردند بعزم تشرّف حضور رفته در پورتسعید بمقصد
رسید و پس از عودت در عشق آباد مقیم بود و بالاخره در اثر
انقلاب روسیه و تأسیس حکومت ساویت بضیق مالی افتاد و
عاقبت با عائله بایران آمد در سال ۱۳۵۲ در جهرم فارس
وفات نمود و عائله رحمانی در امر ابهی برجا گذاشت .

و از معروفین باین نام میرزا محمد حسین خان معتمد
دیوان کواری و نیز میرزا علی محمد خان مؤقر الدوله بن
حاجی محمد علی که عمویش حاجی میرزا عبد الله کارگزار محب
بود و او در صفر سن تحصیلات کرده فرانسه و انگلیسی
میدانست و مدتی نایب دوم سفارت در فرانسه شد و چندی
حکومت بنادر فارس گرفت و از افغان دختر گرفت و اظهار
ایمان و اخلاص مینمود و خانه متعلقه بخال اعظم رادر شیراز
خریده مشرق الانکار کرد و آقا میرزا بزرگ کواری مدرس
مدرسه هاشمیه و حاجی میرزا حسن مهدب الدوله فسائی

مدرسه منصوریه شیراز و صهرش میرزا احمدعلی خان
حشمة الممالک پسر حکیمباشی و شیخ محمدتقی امین
الشریعه که محض حسن خدمت سوار الاغ شده خاندان
شیخ رئیس را بطهران آورد و شیخ از غایت امتنان
ابیاتی در مدحش سرود .

دیگر شیخ محمد فاضل جهرمی که از ملازمین و محارم
شیخ رئیس در شیراز شد و چون گفتگوی نسبت این عقیده را
درباره شیخ بشنید روزی در حالیکه ویرا پیاده همراه بود
پرسید و او در جواب بدین بیت تمثل جست :

”گوش ببینی و دست از ترنج بشناسی

روا بود که ملامت کنی زلیخا را ”

و چون تصدیق کرد^۵ مصروف شد . وقتی جمعی ویرا گرفته
آزار نمودند ولی او تغییرات و تحولات و اختلال در عقیدت
حاصل کرد و بالاخره با برخی از اعدای لباس شهرت ایمان
از برکنند .

و از بهائیان مخلص فارس حاجی علی اکبر لاری ، میرزا
شکرالله جهرمی ، حاجی میرزا محمد صادق خباز ، میرزا
اسدالله ترمه دوز ، میرزا علیرضاخان ، میرزا لطف الله خان
خادمباشی ، میرزا آقامعمارباشی ، محب علی ، میرزا آقا
علی اکبر خادم ، میرزا عبدالحسین ثابت نقاش ، میرزا

یوسف نقاش ، میرزا ابوالقاسم ساعت ساز ، میرزا محمد جعفرخان منشی حضور حبیب الله خان قوام و ناظم الملك وغيرهم ، میرزا حیدرعلی جهرمی ، ونیز حاجی محمد آقا آزادگان وکیل عدلیه که در حدود سال ۱۳۵۸ و بعد آن بطهران درگذشت .

ســـــــــــــــــس

در نیریز اجتماع و مرکزی مهم از مؤمنین و مؤمنات شده دررحمیت و تملق ایمانی که از اسلاف میراث بردند شهرت یافتند و نام و احوال بسیاری از معارف رادربخش ششم و تعرضات و قتل و غارات وارده بر ایشان رادربخش سابق نداشتیم و تعرض و هجوم مسلمانان که نیز از متقدمین خود میراث داشتند مستمر بود بحدی که عبدالرضا نام با مادر خود هاجر که بهائیه مخلصه بود پیوسته درباب عقیدت تعرض کرد و عاقبت در سال ۱۳۲۵ هنگام صبح که هاجر به خمیر کردن پرداخت پسر با وی مشاجره اعتقادی کرده نسبت باین امر سخنی ناروا گفت و بی درنگ مادر را هدف گلوله تفنگ نموده بشهادت رساند و نوبتی زنی از اکابر اهالی قصبه را با زنی از مؤمنات درگرمابه راجع بامور دین و عقیدت مشاجره شد و زن شوهرش را براغلا لاند و منجر بآن شد که اهالی هجوم بسوی مساکن مؤمنین آوردند

ولی جوانان رشید بحال اجتماع مقابلت کردند و مهاجمین ترسیدند و بجای خود نشستند و ما واقعه هجوم و قتل وغارت شیخ زکریا را بسال ۱۳۲۷ که هیجده تن از مؤمنین بشهادت رسیدند در بخش سابق مفصلاً نگاهشتیم و نوبتی دولتیان اهالی را برای هجوم و حمله مهیا ساختند و باز با اجتماع و مقابلت مؤمنین فتنه خاموش گشت و باری دیگر اعراب طاغی بصددهجوم و استیصال مظلومان شدند ولی حکومت وقت در افتاده مغلوب و مهزوم گردیدند و در سال ۱۳۳۹ بماء محرم بعنوان اینکه منصور السلطنه حکمران حامی بهائیان است قصد شورش و مقاومت با حاکم و اهل بهاء کردند و حکمران عراة توپ و عده ای تزاق در دار الحکومه فراهم ساخته و مسلح گشت و بهائیان نیز در دوخانه مستحکم خود اسلحه گرد آورده مهیای مدافعه شدند و لاجرم مفسدین حذر کرده از عزیمت خود دست کشیدند و بسال ۱۳۴۲ محله بهائیان در چار حمله سیل شدید گشته خانه ها ویران گردید و حسب امر تلگرافی حضرت ولی الله امرالله اعانت و مساعدت از بهائیان روی زمین رسید و سد و بازار و ابنیه و حمام خاص و خیابان ویران ساخته شد .
 و در محرم سال ۱۳۴۵ شیخ محمد نام واعظ یزدی بتحریک نصیر الشریعه و مؤید الاسلام بر منبر اعداء را هوس قتل و

غارت اهل بها بر سرانداخت و سید علی بن سید داود و
 حشمت الاسلام و برادرش سید ابوتراب که جدشان سید علی
 در ایام جناب وحید شهید و خودشان در فتنه شهیره
 شیخ زکریا آنچه خواستند کردند و بردند با تمام همت
 و قوت برخاستند و کار بجائی رسید که طرق زهاب و ایاب
 و وسائل اطلاع و استطلاع را بر مؤمنین سد نمودند و اهل
 بها را علاج و بی طجاء ماندند و میرزا محمد حسین بن
 حاجی محمد ابراهیم قد فداکاری برافراخت و عریضه محفل
 را برای محفل روحانی شیراز حامل شده بالباس مبدل خود
 را به شیراز رساند و تلگراف تظلم با میر لشکر نمود و عده
 نظامی با صاحب منصب مأمور شدند و در حالیکه اعدا عزم
 حرق و نهب و قتل داشتند رسیدند و نار فتنه را خاموش
 کردند و شیخ محمد و برخی از مفسدین را قبض و حبس
 کردند و بهائیان شفیع شده آنان را رها نمودند .
 و از بهائیان شهیر نیریز جمعی را در بخش ششم نام
 بردیم ملا محمد شفیع که فتحعلیخان حکمران نیری—زی
 میرزا زین العابدین خان بواسطه او عریضه بحضورت
 عبدالبهاء فرستاد و بصدور خطابی مفتخر گشت و در حقیقت
 آثاری از آنحضرت صادر شد و بالاخره سال ۱۳۱۵ وفات
 یافت و صورت زیارتی از آنحضرت برایش رسید و از وی خواند^{نی}

در این امر تأسیس گردید .

دیگر ملا احمد علی واعظ که در سال ۱۳۱۷ حسب امر حضرت عبدالبهاء در رفسنجان و کرمان و جهرم و سروستان و غیرها سفر تبلیغی کرد و آثار کثیره در حقیقت صدور یافت و بالاخره بسال ۱۳۲۰ درگذشت و خاندانی برجای گذاشت .

دیگر حاجی محمد حسن سقط فروش سفر به عکا کرده به محضر حضرت عبدالبهاء تشریف یافت و بالاخره به مشق آبار رفته بسال ۱۳۳۰ درگذشت و از او خاندان صالح برقرار شد و کربلایی حسین اصطهباناتی نیز در آنسال وفات کرد و خاندانی برجای گذاشت .

و از جمله بهائیان معروف نیریزی که در ضمن شهداء واقع سال ۱۳۲۷ ضمن بخش سابق نام بردیم ملا محمد علی ویرا رزاده اش ملاحسن بن عبدالسمیع مشهور به ملا آقابابا بودند که والدشان ملاحسن معروف به لب شگری از شناختگان قصبه غالباً بحکمرانی قصبات و قرای فارس انتصاب داشت گویند هنگامیکه حضرت نقطه اولی از شیراز عازم اصفهان شدند حسب اقتضای افنان عالی الشان بالتزام رکاب مبارک عازم گردید و حضرت او را در نیمه راه اجازه عودت داده به اعطای انگشتر دست خود مفتخر نمودند و او در واقعات

نیریز نسبت با صاحب جناب وحید و بازماندگان شهـداء
 و اسراء مساعدت و دلجوئی همیکرد و خلف ارشدش ملا محمد
 علی بشرف ایمان امر ابهی فائز گشته عائله بهائی تأسیس
 کرد و پسر دویمش ملا آقا بابا بحال سکوت ماند ولی پسرش
 ملاحسن که جوانی جمیل و خلیق بود بمزایا^۱ ایمان بدیع
 آراسته گردید و به شغل فلاحت و سوداگری اشتغال جست
 در سن ۲۴ سالگی بنت عیش پری جان بنت ملا محمد علی
 مذکور را باز دوام آورده و با ممد و حییت نزد اهالی بشغل
 خویش و خدمت امر ابهی زیست تا در فتنه مذکوره سال
 ۱۳۲۷ شیخ زکریا با جمعیتش بعنوان تأسیس حکومت ملی
 سریشورش برافراشت و وارد نیریز شده بغارت اهالی واستیضا
 بهائی پرداخت و گروهی از مظلومان به سروستان و برخی
 بجبال پناه بردند و عده ای از همراهان شیخ بدستاری
 معاندین بدانجبال شتافتند و ملا علی^{محمد} و ملاحسن باتنسی
 چند از بستگانشان را در نیم فرسنگی قصبه و دامنه کوه بیباغ
 معروف بید لنگ یافته با ضرب و آزار سوی شیخ کشیدند
 و شیخ از جوانی ملاحسن دریغ خورد و او را امر به تبری از
 عقیدت نمود و او نوعی سخن گفت که خشم شیخ برافروخت
 و امر به قتل داد پس شمشیر بر فرق نوجوان نواختند و
 تیرباران نمودند آنگاه شیخ به ملا محمد علی گفت اگر تبری

نکنی بدینگونه خواهی شد و چون استقامت ورزید نیــــز
مقتول گردید و بند بر پایش بسته از محله بازار به محله
چنار سوخته آورده بر درخت توت در مقابل جامع کبیر
آویختند و جسد را آتش زدند و چندان سنگ و چوب
نواختند که ستور و پنهان گشت و جسد ملاً حسن را که نیز
بر درخت توت و مقابل جامع محله بازار بسته تیرباران کردند
سه شبانه روز بدانحال بماند و مردی نیک فطرت محافظه
کرده در شب چهارم تحت خاک ستور کرد و به کسان
شهید اطلاع داد نیمه شب جسد را به قبرستان عمومی
دفن کردند . و اما جسد ملاً محمدعلی و دیگر اجساد
مطروحه را تنی از باغبانانشان بعد از سه روز با مشکلات
بسیار بقبرستان عمومی برده دفن کرد و پری جان ستمیده
مذکور از شرارت و ملامت اهالی بهرخانه پناه برده ملجاء
نیافت و ناچار به باغی بیرون قصبه بدون ماکول و مشروب
بزیست و همسایه ای رحم آورده نگهداری کرد تا چون
شیخ و همرهان از قصبه رفتند بخانه ویرانه عریان خود
آمدند و اندک اندک رفاهی حاصل گردید و فرزندش
عبد السّمیع شهید پور خلف صالح و برومندگشت .
و نیز شاهیر اهل بها و اوضاع سروستانرا در بخش
ششم نوشتم و شرح احوال آقامرتضی و شهادتش در آن بخش

—————

و در بندر عباس مرکزی و جمعی از این فئه میزیستند
 از معاریفشان سلطان محمد خان ابوالوردی شیـرازی
 حکمران بندر که از خدمت دولت خارج شده چندی در شیراز
 ماند و بعداً در اهواز مقرب شیخ خزعل گردید و بالاخره
 بعزم زیارت بیت مبارک بغداد رفت و مرخص شده درگذشت
 دیگر میرزا عبد الله خان مدحت الوزاره کارگزار امور
 خارجه در بندر که عمارتی عالی و کاروانسرا و حمامی در خلف
 کاروانسرا ساخت که بنام کارگزاری معروف گردید و در جنب
 حمام زمینی بقصد مدفن بهائی و عبادتگاه گرفته و حجره
 برای مدفن خود ساخت و خود در سال ۱۳۲۶ و پسرش
 میرزا عباس خان امین الوزاره بسالی دیگر درگذشتند و هر دو
 در همان حجره مدفون شدند .

دیگر محمد علیخان سدید السلطنه بندری کبابی
 دیگر از بهائیان بندر حاجی محمود آذری و حاجی محمد
 تقی لاری و معصومعلی فرهت ثابت عضو دائره پست .

دیگر میرزا احسنعلی خان بن ملا محمد علی واحدالمین
 شیرازی که حسن ترسل و طبع شعر داشت و با وجود شهرت

بدین عقیدت بعلمت محاسن اخلاق و لطف معاشرت محبوب
 و محمود نزد مآلها و ارکان شد و سال ۱۳۱۸ در لاروسپس
 در بندر لنگه و بالاخره در بندر عباس رئیس پست بوده در
 تنظیم و تأسیس پستهای مذکوره مشاق کثیره کشید و سالی
 چند در بندر اخیر با سمت ریاست پست عضو عامل محفل
 روحانی و مرکز رجوعات این امر و خانه اش را محل ورود و
 اقامت مبلغین و مسافرین و انعقاد محافل و مجامع قرار
 داد و الواحی در حقیقت صدور یافت و مخمساتی ترکیب از
 اشعار حافظ و سعدی و صحبت لاری در ثناء و صفات
 حضرت عبدالبهاء هنگام مسافرت در امریکا سرود و عاقبت
 نظر بجد و فعالیتی که در واقع سرقت پست بین راه گرگان
 و بندر عباس واقع شد بعمل آورد حاجی علی کرمان شجاع
 نظام ابوالوردی حکمران بندر که عداوت دینیه با او داشت
 مصمم بر اهلاکش گشت و شیخ علی دشتی ملای بندر محرک
 و مهیج گردید تا در لیل ۲۹ ذیحجه سال ۱۳۳۴ بنوعیکه
 در بخش سابق آوردیم هنگامیکه در سه ساعت گذشته از غروب
 فارغ از کارهای پستی شده سواره بخانه بر میگشت در میدان
 بارانداز مکاریها واقع در قرب خانه اش و در جلو خانه آقا
 غلامرضا سمیع لاری بشهادت رسید و علوالصباح جسد را با
 حضور حکمران مذکور و جمعی از قبیل سدید السلطنه و میرزا

اسمعیل خان وصال و آقاغلامحسین لاری و ملا احمد قاسمی راننده کشتی دولتی به حجره ای که مدحت الوزاره ساخت دفن کردند و کتب و الواح و آثار شهید مذکور را سدیدالسلطنه خرید و با کتب مدحت الوزاره که نیز بخیرید و دیگر کتب کتابخانه شخصی تأسیس کرد و زوجه شهید بسال دیگر درگذشت و پسری عباس نام برجای ماند .

دیگران بهائیان ساکن بندر عباس آقا سید حسن نظری مقوم د ائره گمرک در مسافرت از بندر درگذشت و دوپسر و عمارتی بیادگار گذاشت و میرزا عباس خان افغان و میرزا محمد جذبه و میرزا محمد صالح رفسنجانی و آقاغلامعلی خراسانی یزدی برای امور اداری و تجاری چندی مقیم بندر بودند و شجاع نظام حکمران مذکور در سال ۱۳۳۶ آقامحمد ثابت شرقی و محمود سامانی و احمد و برخی دیگر را بنام عقیده و ایمان بدارالحکومه طلبیده اقرار بشنید و برای اظهار میل آقامحمد ثابت که با ملاها مقابله و مکالمه کرده صواب یا خطارا واضح دارد آقاشیخ علی دشتی و آقامیرزا حسن نجفی تبریزی را دعوت کرده حاضر نشدند و آقامحمد را پا در فلک کرده چوب بسیار زد و دکان خرازش را غارت خواستند و محمود سلمانی و غلام عباس را چوب شدید زده رها کردند و حاجی مسلم بوشهری رئیس بلدیّه به اهالی

سپرد کسی باستاد محمود مراجعه نکند لا جرم به حیفا شتافت و چندی در جوار پرانوار بماند آنگاه بوطن برگشت و باز در سال ۱۳۳۹ آقامیرزا سیاوش و برخی دیگر از مؤمنین از بمبئی رسیدند و حاجی مسلم تشهیر و تحریک کرد تا اهل بازار هجوم آورده ضرب شدید به سیاوش وارد کردند و حکمران میرزا عبدالحسین ابن میرزا احمدخان برادر میرزا علیمحمدخان موقرالدوله افغان جلوگیری کرد و شبانه سیاوش و برخی دیگر از مؤمنین را باجمعی تفنگدار برای محافظت از بندر خارج کرد ولی پس از فوت موقرالدوله آقای مشارالدوله حکمت در اثر تظلمات بهائیان یمین الممالک معاون حکومت بنادر را بتفتیش فرستاد و تقاص کامل بعمل آورد .

و در آباده چنانکه در بخش ششم آوریم مرکزی قوی از این فئه انحقاد یافت و عده ای کثیر دیگر نیز از اولاد متنفذین و از مؤمنین جدید بمرصه ایمان قدم گذاشتند و شهرت در خدمت یافتند و واقعات مهمه که رخ داد در بخش سابق نگاشتیم و اولین محفل روحانی مؤلف از سراج الحکماء و پسرش میرزا حسینخان ضیاء الحکماء و دائی حسین و حاجی علیخان و عبدالکریم خان و دیگر میرزا علی خان کوشککی (شهید) و آقارضاقلی بابا محمدی و آقاقلی اکبر همت آبادی ، عباسخان

ویرغوی و میرزا قابل بود و سه بنیان حدیقه الرحمن ،
 مدفن رؤس الشهداء ، سال ۱۳۲۶ شد و در سال ۱۳۲۸
 عمارتی با اراضی وسیع بنام حظیره القدس برای دفن
 مؤمنین و مدرسه در جنب حدیقه الرحمن بهمت حاجی
 علیخان تأسیس یافت و در سال ۱۳۲۹ حمام با آب دست
 نخورده بهمت دکتر حسین خان ضیاء الحکماء بناگشت
 و در سال ۱۳۳۷ دو مدرسه ذکور و اناث بنام تربیت در آباد^{نه}
 تأسیس گردید و در قریه کوشک بهمت میرزا علیخان مسافر^{خا}
 و محفل روحانی تأسیس گشت و در قریه همت آباد بهمت
 آقا حسین بن آقا محمد باقر و آقا میرزا نصرالله روشن
 مسافرخانه تأسیس گردید که اجتماع مؤمنین در آنجا انعقاد
 مییافت و از معاندین شهیر آباده حاجی قاضی و ملا محمد
 حسین امام جمعه و شیخ الاسلام را نام بردیم و میرزا احمد
 خان سالار نظام از اهل ابرقوه را که چندی حکومت آباده
 نمود نیز شمه‌ای از ستم‌ها که بر اهل بها آورد ذکر کردیم .
 و از آنجمله نوبتی آقا رضاقلی پیر از مظلومین را بموجب
 تحریک امام جمعه و پسرش شیخ الاسلام ببهانه اینکه حین
 عبور کالسکه اش سلام و احترام نگفت در دارالحکومه بدن
 بضرر چوب و زنجیر سیاه کرده حبس نمود و حاجی علیخان
 و دائی بانی بمحبس رفته مظلوم را رها کردند و نیز

کیفیت اقدامش در قتل بهائیان ابرقوه و در قتل میرزا علیخان کوشکگی را در بخش سابق نگاشتیم و نیز شرح احوال مشاهیر مسطور گردید و میرزا عطاء الله سراج الحکماء و بعد از او پسرانش میرزا حسینخان ضیاء الحکماء و میرزا بدیع الله بدیع الحکماء عضو محفل روحانی و مشهور در جامعه و در بلد و خدمتگزار این امر بودند و خاندان وسیع سراج برقرار گشت . و میرزا محمد حسین (دانی حسین) خانه ای در بازار داشته از واردین شهیر بهائی ضیافت پیوست کرده در شجاعت و غیرت و حمایت از این طائفه معروف بود و حاجی علیخان زوج بنت ذبیح دارای املاک و دهات و خانه بزرگ و عضو محفل روحانی و مصدر خدمات مالی و غیره بود خاندانی از او ماند .

و ما سابقه احوال میرزا قابل شاعر و مبلغ امر الله را در بخش ششم نگاشتیم و در سال ۱۳۱۳ چنانکه در بخش سابق نگاشتیم در آبادیه انقلابی شدید برای این طایفه رخ داد و چند تن را حکومت گرفتار کرد و میرزا قابل دستگیر شد و قریب هزار چوپا بر او نواختند و سرتاپایش را مجروح ساختند و اثاث البیتش را بیفما بردند و نه یوم در حبس و غل و زنجیر بود تا خلاصی یافت و چون مجدداً بحکم امام جمعه بصدد وی برآمدند ناچار با پای پیاده سر به بیابان نهاده بهیزد

شتافت و بخانه حاجی میرزا محمد تقی افنان وکیل الدوله
 مسکن گرفت و افنان مذکور واقعه آباده را بصدر اعظم تلگراف
 کرد تا حکم شدید تلگرافی بایالت فارس صادر شد و حاکم
 آباده معزول و محبوسین مستخلص و احببانه آسوده شدند
 و قابل نیز مراجعت بوطن نمود در سال ۱۳۱۴ حسب امر
 حضرت غصن اعظم عبدالبهاء برای تبلیغ سیار در اطراف
 واکناف و قری و جبال گشت و انوار اشراق و آثار مرکز میثاق
 را منتشر ساخت و در سال ۱۳۱۵ نیز چنانچه در بخش سابق
 نگاشتیم حکمران آباده وی را با دوتن دیگر از بهائیان
 بموجب فتویٰ شیخ محمد تقی نجفی ابن الذئب اصفهانی
 و حسب اقدامات امام جمعه دستگیر کرده به غل و زنجیر
 کشید و قصد تعذیب شدید داشت ولی با اقدام شجیمانه
 داعی حسین مستخلص نمود و در سال ۱۳۱۷ حسب اجازه
 حضرت غصن اعظم عبدالبهاء با صهرش میرزا نصرالله روشن
 بنای سیر و سفر تبلیغی نهادند تا بالمآل به عکا مشرف
 شوند و بعد از سیر تبلیغ در کوهستان و قری و بلاد به آوه
 رسیدند و حسب خواهش ایامی چند توقف کردند و تنی چند
 را بخلع ایمان ابهی مخلص ساختند و آخوند ملا حبیب
 پیشنهاد محل بجوش و فروش آمد جمعی از اشرار را با چوب
 همراه کرده بمنزل قابل ریختند خواستند برایشان هجوم

آرند و قابل بغایت دلیری و بی باکی نعره برکشید و چنان
مقابل شد که مهاجمین جز انصراف و تفرق راهی نیافتند
و این واقعه موجب تنبه و تذکر اهالی گشت و ایشان از آوه
به سلطان آباد و ملایر و همدان و کرمانشاهان سیروسفر
و تبلیغ همی کردند و از کرمانشاه بصد حرکت به بغداد
بودند که خبر انقلاب ارضی مقصود بنوعی که در بخش سابق
آوردیم به سمعشان رسید و از تلگراف واصله بدین مضمون
که مسافرین مجاز به ارض اقدس در هر نقطه هستند مراجعت
نمایند آگهی یافتند و باکمال تأثر مراجعت کردند و شرح
حال را معروض داشتند و بعد از چندی خطابی رسید که
در آخر آن چنین مرقوم بود : " مادر خصوص مراجعت شما
بوطن چیزی ننگاشتیم ولی چون شما بمجرد استماع امر
عمومی مراجعت فرمودید این فقره بسیار مقبول افتاد لذا
در وقتش شما را احضار خواهیم نمود در کمال خوشی " و در
سال ۱۳۲۰ میرزا قابل برای تبلیغ و نشر این امر بحد و دیزد
شتافت و بعد از سیر و سفر در منشاد و کوهستان به یزد وارد
وارد شد و در خانه آقا حسین بابا خباز منزل گزید در آن اثناء
مذبحه عمومی سال ۱۳۲۱ بنوعی که در بخش سابق نگاشتیم
شروع شد و یکنفر از این طایفه را در شهر و دونفر در تفت
و دونفر در اردکان شهید نمودند و بعضی از اشرار بقصد

تمرض و قتل او برآمدند لذا منزل را تغییر داد و خبر
 بسمع اولیاء حکومت رسید و دریومی حسب اشاره حکمران
 شاهزاده جلال الدوله جمعی از فراشان حکومتی ریختند
 و با های وهوی اشرار او را بدارالحکومه بردند و چون شب
 شد نایب کاظم خان داروغه نزد وی آمده مذکور داشت که
 حضرت والا میفرمایند شهر یزد منقلب است شما البتّه
 بفریّت از شهر حرکت نمائید و او را مرخص نمود و در فردای
 آن شب در تدارک حرکت بود که فتنه شدید شد و شش نفر
 از اخبارا شهید کردند و قابل تمامت آثار این امر که همراه
 داشت بتنی از نسوان بهائیه سپرد و حین زوال ظهر درزی
 الوار حرکت نمود و ازین اعدا شورشیان ضوکلّا علی اللّٰه
 گذشته از شهر خارج شد و عازم آباده گردید و معاندین
 خبر یافته و از طریق تفت تا دوفر سنگ در عقب شتافتند و او را
 نیافتند و او سالماً تا حوالی ندوش رسید و در بیابان
 گرفتار ساریانان گردید و محمد مهدی پسر کلانتر قریه
 بصدد قتلش برآمد و ضرب بسیار رسانده چهار دندانش
 را بشکستند و سرتاپایش را با سنگ و چوب مجروح و سیاه
 کردند و در صحرا بی کس و تنها گذاشته اسب سواری ولوازم
 سفر را ربودند و او را برهنه و سرتاپا مجروح بیابان انداختند
 و یقین برهلاک او کردند و او دو ساعت دیگر بهوش آمده

ناچار روانه راه شد و بعد از چهار یوم بغایت سختی خود را بآباده رساند و بالجمله میرزا قابل بنوع مذکور در وطن و در سفر پیوسته عمر را به نشرنفعات ابهی و تفننی الواح و آیات و قرائت قصائد و غزلیات و تبلیغ بیگانگان و تذکر و موعظت دوستان بسر برد و در سال ۱۳۳۶ باجمعی از رجال و نساء احباب از آباده عازم ارض حیفا و زیارت محضر حضرت عبدالبهاء شد و در شیراز مدت دو ماه ماندند شهر را در ایام عید رضوان پر از نغمه و آواز کردند و از طریق دریا وارد بمبئی شده قریب دو ماه اقامت نمودند و احباب از ورودشان فرح و انبساط کامل حاصل کردند سپس حرکت کرده وارد حیفا و محضر حضرت عبدالبهاء شدند و مدت هفتاد یوم نصیب کامل روحانی بردند و بیعتی از غزلی که در آن ایام انشاء کرد این است :

” کسی که موسی از اولن تری شنید ندیدش

هزار مرتبه اورا باین دو دیده بدیدم

و نیز از قصیده بنوع ترجیح که در آن ایام بسرود این ابیات است :

بشارت که بر کوی جانان رسیدم

غبار رهش را بچشمان کشیدم

(۵۹۲)

دو پیمانۀ از خمر پیمان چشیدم
بس اسرار نشنیده از وی شنیدم

ببزم ارم نظم ربّ المعالی
بود جای یاران و احباب خالی
چه گویم ز رمزی که حیفا بدیدم
مکن منع من کنز اخفی بدیدم

ملائك صفوفًا صفوفًا بدیدم
منادی الوفاء الوفاء بدیدم

ببزم ارم نظم ربّ المعالی
همه جای یاران و احباب خالی

سسسس

و بعد از عودت بوطن هر چند سفری برای تبلیغ حسب امر صادر از حضرت ولیّ امر الله شوقی ربّانی بنهود ولیّ بواسطه ضعف قوا مطنزم خانه شد تا در سال ۱۳۵۵ درگذشت و او را آثار نظم و نثر بسیار در امر ابها ست و رساله استدلالیه در اثبات عظمت امر ابهیی و مقام حضرت عبدالبهاء نوشت و دیوان اشعار خود را صمّی بطراز العرفان و درسه مجلّد تنظیم کرد . اول اشعاری است که در دوره اشراق انوار جمال ابهیی گفت دوم متعلّق بدوره حضرت عبدالبهاء و سوم متعلّق بدوره حضرت شوقی ربّانی ولیّ امر الله و

سفرنامه در شرح مسافرتش بمحضر حضرت عبدالبهاء و آنچه شنیده و دید تألیف نمود و در ضمن اشعارش قطعات تاریخیّه موجود است مانند مثنوی در کیفیت شهادت میرزا اشرف در اصفهان و نیز در شرح مذبحه شهدای ^{مبعضه} یزد و نیز در واقعه فتنه مذکوره آباده بسال ۱۳۱۳ و از غزلیاتش در مدح و ثنای ابهی چنین است :

ای دل بدوستی بها پایدار باش

در امر صبرمش چو جبل برقرار باش

پیمانه ای ز بادهٔ پیمان او بنوش

سرمست از این شراب وصی خوشگوار ^{باش}

زین راه روح بخش که در دست لبر است

جامی بنوش و تا بابد هوشیار باش

این نشأة نشأةئی است که همواره در ^{ست} سرا

از وی جدا شو بجهان پر خمار ^{باش}

امروز اگر بوصل بها ره نیافتی

پانصد هزار سال دگر انتظار باش

راه وصال دوست اطاعت بامر اوست

این ره بیوی و خسروگرد و نمدار ^{باش}

خواهی ره نجات بدنیا و آخرت

از آنچه غیراوست زجان در کنار ^{باش}

(۵۹۴)

از بغض و بخل و حقد و عناد و غرض گذر
وز کین و ظلم و جور و جفا در فرار باش
هنگام جود و بخشش و احسان و فضل و بذل
بارنده تر ز ریزش ابر بهار باش
در خلق و خوی و پاک‌گی و تقدیس و بندگی
مابین مردمان ببنان المشار باش
چون مه محاق شو تو در این قرن و در قرون
بدر منور فلک اقتدار باش
امروز ثوب بندگی‌ش زیب دوش کن
فردا بروزگار تو دایر مدار باش
بیگانه‌ای چو برتورسد آشنا بشو
غیر و خودی مبین تو باغیاریاری باش
بردشمن ارسی تو زجان دوستی نما
در نزد دوستان ز وفا خاکساری باش
زیر قدم اهل بها خاک پست شو
و ندر ممر و معبر یاران غبار باش
در گلشن اطاعت امر عندلیب شو
در مرغزار حبّ بها مرغ زار باش
خواهی اگر شه‌نشه کون و مکان شوی
در بندگی حضرت حقّ جان نثاری باش

عبدالبهاء است قافله سالاریندگی

چون گرد کاروان زبیش رهسپارباش

ای قابل از نجات دوعالم طلب کنی

محورضای حضرت پروردگار باش

و از میرزا قابل پسران و دختر و عائله برقرار است و الواح
عدیده از جمال ابهی و آثار کثیره از قلم حضرت عبدالبهاء
در حقیق صدرور یافت .

و ما شرح سابقه احوال بینش عماد آبادی را در دوره
سابق نگاشتیم تا برای تبلیغ سفر به سرستان و نیریزو
رفسنجان و کرمان و یزد و کاشان و طهران کرد و در تأسیس
مدرسه تربیت آباده بسال ۱۳۱۸ کوشید و در سال ۱۳۱۹
مأمور تبلیغ در بناد فارس و هندوستان گردید و بسال ۱۳۲۰
به عگا رفته ایامی بزیارت حضرت عبدالبهاء فائز و برخوردار
گشت و سالها به تبلیغ و خدمات این امر پرداخت و از سال
۱۳۲۴ تا قریب ده سال در دائره حکومت به نویسندگی
مشغول گردید و ملاًها با دستیاری سردار عشایر قشقایی
بصدش برآمدند و خانه اش را در عمادآباد غارت کرده
اموالش را بردند و بواسطه حکمران ویرا از سفارش معزول
ساختند لا جرم بتبلیغ پرداخت و بالاخره ابراهیم خان

قوام الملك ویرابا عائله اش محض تعلیم و تربیت اولاد خود
 و برای ندامت و مؤانست نگه داشت و بسال ۱۳۴۶ بحسب
 امر قوام عائله اش به بیروت برد و با حرمش بحضور حضرت
 ولی امرالله رسید و بسرپرستی اولادش در بیروت بماند
 و باز سفر دیگر بسال ۱۳۴۸ و بار دیگر بسال ۱۳۵۰ تشرّف
 بحضور یافت و او را آثار و اشعاری است از آنجمله مجموعه
 در کیفیت صنعت بلور و شیشه سازی و دواها و کاغذ و شیشه
 و دقیق عکاسی نوشت و رساله دیگر در صنعت رنگ ریزی
 قدیم ایرانی و جدید اروپائی که از گیاهها و درختها و
 اشیاء معدنی توان گرفت تألیف نمود و هیچکدام بطبع نرسید
 و از جمله کتاب هزار رباعی است که در بیروت طبع و نشر شد
 و چند رباعی برسبیل نمونه چنین است :

دیری است بدیوانه سری مشهورم

از امر شه جنون کنون مأمورم

دیوانه ام و صور حیاتم در دم

پیچیده بهر کجا غوش پیپورم

ایضا :

با اینکه تو دانی که از اینجا گذری

از چیست که از شهر بقا بی خبری؟

دیری نرود که از تو و هستی تو

نه نام بماند نه نشان و اثری

(۵۹۲)

ایضا :

باجطه مردمان بـروح و ریحان

میپوی توره نه برسبیل عدوان

تاهرکه تورا برادر خود داند

از تو نگریزد و نماید احسان

ایضا :

در دهرچنان باش که همواره دری

مردی تو اگر بروز آخر نگیری

امروز تو زاد روز فردا بر دار

آخر نه چو کاروان اسیر سفری

ایضا :

دان مرگ و حیات همعنان روز و شبان

نه غره باین باش و نه غافل از آن

در خواب منان که روز شب بادندان

موشت ببرد آنچه تورا در انبان

آندم که شتر بگذرد از یک سوزن

فرزند رودگوشه ای و یک سو زن

حالا چو توان و مهلتی هست ترا

از هرچه تو برکنار و بر یک سوزن

ایضا :

(۵۹۸)

دانی که ادب چه شاهکاری باشد

این جامه نکوتر افتخاری باشد

میپوش تو این جامه نپوشید هرانک

مایوس و فضل کردگاری باشد
ایضاً

تاخانه دل از غم تو ویران شد

بس گنج که در هر طرفش پنهان شد

هرگوهر از آن بشکل اشک از ره چشم

در هر صدفی چو مهر و مه تابان شد
ایضاً

من بنده آن کسم که شوری دارد

از نشاء عشق خوش سروری دارد

سربادل و دین سپارمش زیرا او

از تابش شمس عشق روئی دارد
ایضاً

ای فتنه جان و دل عالم رویت

برهم زن آسایش دلها مویت

آهسته بران مرکب خود بهر خدا

که دل سرهم ریخته اندر کویت

و در ضمن رباعیات مذکور بسیاری از اصول و مبادی و هم

تعالیم اخلاقیه این امر و دستوره‌های مسطوره در لوح طَب

را بنظم آورد و دیگر مثنوی که در تبیین کتاب عهدی و

واقعات ارض مقصود است که بلا تصریح مقصود منظوم ساخت و

وجهی در این دور با آنکه جمعیتی از بهائیان مؤثر قدیم در آنجا میزیستند مرکزی برای نقض عهد و میثاق شد و حاجی حسینعلی علمدار آن بود چنانکه در ضمن بیان احوال بمبئی و غیرها ثبت است بنوعی که توجه مرکز عهد و میثاق و بهائیان بدانجا جلب گردید و مبلّغین و رهبران بسیار مانند عندلیب از شیراز و غیره بآنجا گسیل شدند و کوشیدند تا آنکه ظلمات هالکه نقض از تأثیر افتاد و ماعدّه ای از معارف احبّای جهرم امثال آقاسید حسین روحانی و آقا محمد حسن بن آقا کریم‌الله علی و استاد محمد حسن و غیرهم که بمقام شهادت رسیدند در ضمن واقعات سال ۱۳۴۴ در بخش لاحق بیان مینمائیم و از مراکز این فئه در قسمت فارس قراء هندیان معروف بهندجان که شرح اوضاع آنجا و احوال متقدّمین را در بخش ششم آوردیم و میرزایحیی سابق الوصف بسال ۱۳۴۱ در آنجا درگذشت و او آنجا را مرکزی از مراکز امر ابهی ساخت و خاندانی برجا گذاشت و از اخلاف مؤمنین متقدّمین جمعی کثیر در ظلّ ایمان ابهی مستقر گشتند ولی بعلمت اوضاع محیط کوه دور از مراکز اطلاعات و تکمیل مییاشد و محلّ عبور و مرور

مسافرین و مبلغین نیست غالباً از بسیاری از معارف و واقعات جاریه بی خبر ماندند و معذک فیما بینشان نفوس شهیر برخاستند و آثار بسیار از حضرت عبدالبها در حقشان صادر گردید .

قزوین

قزوین چنانکه در بخش ششم نگاشتیم و در هنگام غروب شمس جمال ابهی مرکزی مهم برای این طایفه بود و عده ای از معاریف امر در آنجا شهرت داشتند و اعضاء خانواده های قدیمه در عرفان و ایمان میدرخشیدند و چون فتنه نقض برخاست احتمال آن بود که ارکان فتنه مذکوره در این بلد بمقصودشان برسند و مخصوصاً آقا جمال بروجردی که عائله اش قزوینی بود و آقا محمد جواد قزوینی معروف که عائله برادر مهتر مرحومش حاجی محمد باقر و صهرشان حاجی یوسف عطار در آن بلد میزیستند و میرزا عبدالله قزوینی ساکن عگا که طائفه زرگها بسته باو بودند و خصوصاً ثریا بنت سمندر در قصر بهجی میزیست و غیرهم بسی کوشیدند و حاصلی اندک نچیدند و عبور و مرور ناشرین لواء عهد و میثاق امثال حاجی میرزا محمد تقی ابهری و حاجی میرزا احدی علی اصفهانی و غیرهما در آنجا اثری عظیم بخشید و عاقبت سمندربا عائله بسال ۱۳۱۲ به عگا مشرف شد و چنانکه در ضمن شرح احوال

در بخش ششم آورده ایم و تقریباً هم تفصیل میدهم احوال و اقوال روسا نقض را دید و شنید و کاملاً مطلع گردید و رساله ای در بیان احوال خسران عالیشان نگاشته در مصر بطبع رساند لذا رأیت نقض در آن بلد سرنگون گشت و امر میثاق بکمال اشراق بدرخشید و مشاهیر احبباً مانند سمندر و میرزا موسی حکیم و آقا محمد جواد و حاجی عبدالکریم و غیرهم سعی بلیغ مبذول نمودند و در اثر اقداماتشان تقریباً هفتاد نفر جدیداً در ظل امر ابهی درآمدند و اتحاد و انجذاب بدیع در جامعه جلوه نمود و احتفالات و ضیافت با رونق و مشهور در آن بلد برقرار گشت و حتی برای برخی از اصلاحات لازمه داخلیه بلاد اخیری حسب امر حضرت عبدالبهاء نقوسی از آنجا حرکت نمودند و برای تبلیغ مکرراً ببلاد اخیری مسافرت کردند و آثاری کثیر مطوّ از الطاف و عنایات در حقشان صدور یافت منها در ضمن خطابسی چنین مسطور است : " از احببای آن دیار نهایت سرور و رضا حاصل زیرا الحمد لله متفق و متحدند و متذکر و منجد نفعه خوش از آن بهشت برین میوزد زیرا در تقزوبین وحدت حال و یگانگی و مردانگی و فرزاندگی احبباً محقق و مسلم است ... الخ " .

و قریه قدیم آباد متدرجاً مرکزی از مراکز امریه گشت

و دیگر از نواحی از قبیل ککین، محمدآباد، کله دره،
 اشتهارد از مراکز بود و خانه فرهادی بنام مشرق الانکاء
 محلّ اجتماعات و تلاوت الواح و آیات مقرر و وقف امر گردید
 و مدرسه بنین و بنات تأسیس گشت که عده ای از زکورو
 انانث نونهالان احباب بمعلم و بمعلمه گی رجال و نسائه
 این طایفه برقرار شد و مافتنه سال ۱۳۲۱ را در بخش سابق
 آوردیم و چون شرح واقعات و نیز احوال ارکان احباب
 قزوین را در بخشهای قبل آوردیم در اینمقام تکرار نمیکیم .
 و از رجال مهمّ ایندور میرزا موسی خان حکیم الهی
 پدرش محمد جعفر مافی ساکن شهر قزوین بوده به
 چرم فروشی اشتغال داشت و میرزا موسی در قزوین تولّد و نشو
 و نما یافته پس از فراغت از تحصیل در مکتب بشغل پدر
 اشتغال جست و تجارت چرم در قزوین و گیلان نمود و پس از
 چندی به کرمانشاه رفته اقامت گرفت و بشغل مذکور پرداخت
 ولی خاطرش بعلم طبّ تعلق حاصل کرد و چون قرب و منزلت
 و نفوذ و عزّت اطبّاراً نزد حکام و بزرگان نگرست دم بدم
 اشتیاقش مزید گشت و بطهران رفته مدت چهار سال رنج برد
 و تحصیل بپایان رساند و عودت بکرمانشاه کرد به طبابت
 پرداخت و مشهور بحذاقت شد و عزّت و احترام نزد عامّه
 یافت و باطبقات و فرق معاشرت گرفت و در انضمام با برخی

از این طایفه معاشرگشت و از امر ابهی اطلاع حاصل نمود و بسال ۱۳۰۷ حسب میل حکمران قزوین از کرمانشاه بموطن اصلی آمده اقامت جست و صیت خداقتش در معالجات منتشر گردید و با احببای بلد معاشرت یافت و بسال ۱۳۱۰ به عکا شتافته ایامی در جوار افضال حضرت عبدالبهاء بسر برد و بانوار احوال و خصال الهیه مستنیر گردید و از طریق عشق آباد و ترکستان بخراسان رفته حسب الامر بتحکیم مبانی عهد و میثاق ابهی پرداخت آنگاه به قزوین برگشت و به طبابت مشغول گردید و دواخانه اش محل رجوعات عامه شد سپس بسال ۱۳۱۶ حسب امر حضرت عبدالبهاء بسوی آذربایجان شتافت و حاجی ایمان زنجانی بملازمت همراه برد و چندی در زنجان بماند آنگاه وارد تبریز شد و با بزرگان و ارکان حکومت و بامحمد علی میرزا ولیعهد و حکمران ملاقات و معاشرت گرفت و فتوغراف که تازه بایران رسیده همراه داشته زهاب و ایاب محترمین بمنزلش متواتر شد و نشر امر ابهی کرد و برخی حسادت و تمصّب ظاهر نموده بنزد ولیعهد باغلاق و اغراق سخن گفتند که اگر براین طریق ایامی بگذرد تمامت ارکان حکومت مجذوب او شوند لاجرم قبل از اینکه ویرا خارج کنند با حاجی ایمان بسوی باکورفت و در اثناء طریق میرزا یوسف خان

وجدانی را که در ایروان برای تبلیغ متوقف بود به باکو آورد و مکتوبی مفصل در تبیین مقاصد امرابهی بولیعهد نگاشته با مجلدی از رساله مقاله سیاح و نیز رساله سیاسیّه برایش فرستاد که در او تأثیری شدید نمود پس بسال ۱۳۱۶ با استاد علی اشرف بادکوبه^۲ و حاجی ایمان زنجانی به عکا شتافته ایامی در جوار الطاف حضرت عبدالبهاء^۳ بزیست و از عشق آباد ، تازه شهر ، بندر جز ، ساری ، بافروش ، بندرانزلی و رشت در سال ۱۳۱۷ به قزوین برگشت و حسب الامر بطهران و قم و سلطان آباد و ملایر و بالاخره به کرمانشاه برای تبلیغ و نشر عهد و میثاق سفر کرد و در این مقصد خدمتی بانجام رساند و در کرمانشاه بسال ۱۳۱۸ مآها هیجان کردند و حکمران خروج و پراخواستار شد و او بقزوین آمده بخدمات امریه مشغول گردید و موجب شوق و اجتماع احبّای قزوین و اطراف بود و در ساعات دستگیری فقرا مشار بالینان شد چندانکه محتاجین بسویش میشتافتند و خانه اش محلّ اقامت مسافرین و مبلغین گشت و غالباً برسفره اش گروهی بضیافت حاضر بودند و برای انجام مهمّ امریه محرمانه از طرف حضرت عبدالبهاء^۳ مراجعات بسوی میشد تا در سال ۱۳۲۹ از طریق روسیه بعزم زیارت آنحضرت شتافت و چندی در جوار فضل و افضال در حیفاً

زیست و روزی در کروسه چون برای زیارت روضهٔ ابهی از حیفاً
میرفت بیفتاد و پایش انکسار شدید یافت و او را برگردانند
دریستر خوابید و حضرت عبدالبهاء برسم عیادت حاضر
شدند او فی الحال این بیت خواند :

” گر طبیبانه بیائی بسر بالینم

بد و عالم ندهم لذت بیماری را ”

و آنحضرت پس از تفقّادات و تلطّفات با عباراتی آمیخته
به مزاح که شیمه شان بود با و چنین فرمودند : ” مرد محترم
انسان دریستر میخوابد برخیز و بپاشو ” و او بلا تأمل
اطاعت کرد و همان موجب رفع تکرّوی گردید و بالجمله
پس از انقضای ایام اقامت مراجعت کرد و حسب الامر چندی
در عشق آباد بسر برد و در مرو ترکستان گردش کرد و از
طریق انزلی و رشت به قزوین برگشت و علم نمایان و شایان
امر ابهی و مصدر خدمات عظیمه بوده و از جهت اخلاق
لطیف معاشرت و شدّت محبّت و خیرخواهی نسبت بعموم
وضیافت و مهمان نوازی و دستگیری بهمه طوائف مردم و
کثرت بذل و بخشش که داشت صغیر و کبیر و دوست و دشمن
بد و رایگان و از دل و جان مهربان بودند و عاقبت بسال
۱۳۴۲ از اینجهان بگذشت و در تشییع جنازه اش همه
طبقات قزوین حاضر و اندوهگین و متأثر بودند و احتفالی

عظیم شد و قبرش در قبرستان بهائی قزوین است .
 و از خاندان مهمه مشهوره خاندان سابق الوصف
 فرهادی و آقا محمد مهدی بسال ۱۳۲۳ درگذشت برادر
 کهترش و آقا محمد جواد عمو جان بسال ۱۳۲۹ در سن ۸۵
 سالگی درگذشت .

دیگر خاندان آقا شیخ کاظم سمندر مذکور بودند که شرح
 احوال او و برادر و پدر و خویشانش را آنچه متعلق
 بدوره های پیش بود در بخشهای سابق آوردیم و خود
 در این دور از اهم رجال نامی این امر بشمار می آید و در
 بحبوحه جنبش و مخالفت ناقضین در ایران بسال ۱۳۱۲ مقیم
 طهران بود و رساله ای در دفع شبهات حاجی میرزا حسین
 جهرمی مشهور به خرطومی اشاعه داد و در سال ۱۳۱۷ با
 پسرش میرزا غلامعلی و زوجه او با زوجه برادرش حاجی شیخ
 محمدعلی سابق الوصف به عکا رفت و ایامی چند در جوار
 عنایت حضرت عبدالبها زیست و روزی بقصد زیارت روضه
 مبارکه به بهجی رفتند و سمندر دختر خود را از قصر بروضه
 بهر ملاقات خواست و هر قدر اصرار کردند دختر نپذیرفت
 و عاقبت میرزا غلامعلی دست خواهر را گرفته بمهر و وفای
 با ابوبین و توجه بمركز عهد جمال اقدس ابهی پند میداد
 ناگهان ناقضین هجوم آوردند و هر چهار را مضروب نمودند

سمندر و میرزاغلامعلی را در محلی حبس کردند و روز و جمعه
سمندر و شریفه بیگم زوجهٔ برادرش را زنان در حجب سره
نگهداشتند و فی الحال بحکومت عارض شدند که جمعی از
تبعهٔ عباس افندی بدینجا آمدند که زوجهٔ میرزا ضیاء اللہ را
بزور و اجبار ببرند و حکومت رسیدگی کرده بر غرض
و فسادشان آگهی یافت و پس از نه ساعت آنان را از چنگال
مفسدین خلاص نموده در کروسه نشانده با دسته ای از
مستحفظین سوار دولتی در نیمه شب از بهجی به عگا آورده
تسلیم آنحضرت نمودند و سمندر کیفیت ماوقع را در مکتوسی
بحاجی میرزا حسن خراسانی مقیم قاهره مصر نگاهشته اشاعه
داد و مکتوب مذکور مطبوع و منتشر گشت و بعد از بیست و
سه روز توقف عگا عودت بقزوین نمودند و بدستور آنحضرت
سفر به زنجان و آذربایجان و گیلان و طهران برای تبلیغ
بیخبران و تألیف و تشویق دوستان کرد و بیان استدلال
از طریق بیانیان برای امر اقدس ابھی درس داد و بسال
۱۳۳۲ حسب الامر باتفاق آقا سید مهدی گلپایگانی و آقا
شیخ محمدعلی قائنی و آقا میرزا محمد نعیم و ایادی امرالله
آقا میرزا علی محمد ابن اصدق و حاجی میرزا محمد تقی ابن
ابهر و آقا میرزا حسن ادیب در تألیف و تتمیم کتاب کشف
الغطا مساعدت نمود و رساله در دفع شبهات او وارد برون

باتفاق ابن ابهر و نعیم نگاشت و نیز رساله اثباتیه از طریق بیان در اثبات امر ابداع ابهی نشر داد و تا آخر الحیات بنوع مذکور رایت مرتفعهٔ این امر بود بابیان و بنان و تحمّل اسفار و مساعدت ابرار بانواع خدمات قیام داشت و عاقبت بسال ۱۳۳۶ در قزوین درگذشت و در قبرستان آن بلد مدفون گشت و خلف ارجمندش میرزا طراز الله در ماده تاریخ وفاتش این بیت سرود :

" همینکه کرد سمندر صعود بر ملکوت

ندا شنید ز سلطان غیب مغفوری "

و او را بجز مکاتیب و نشریات مذکور رسائلی دیگر است که ما از بسیاری از آنها استفاده تاریخیه نمودیم از آن جمله رسالهٔ در بیان کیفیت احوال امر ابهی در قزوین و نیز رساله در ترجمهٔ حیات مشاهیر مؤمنین و در شرح حیات جناب قرّة العین طاهره و غیرها که همه را محققانه و صادقانه و با قلم ساده نگاشت و الواحی بسیار در حقیقت صدور یافت و صورت تلگراف حضرت عبدالبهاء چنین است :

" تاریخ ۲۹ ج ۱ - ۱۳۳۷ مطابق سوم مارچ ۱۹۱۹ -

غلامعلی دوافروش - ناصریه - طهران - از خبر صعود سمندر محزون منتسبین ایشانرا تسلیت بگوئید ورقا در اول بهار بیایند حالیه زمستان و سرد است همگی سالم عباس "

از پسران و دختران متعدّدش عائله‌واسعه سمندری تأسیس گردید و جزیکی از دخترانش ثریا نام که زوجه میرزا ضیاء الله بود و محرومه و مهجوره گشت و بعداً ^{بنام} وصلت میرزا شعاع الله بن میرزا محمد علی ناقض او را در قصر بهجی بازداشتند ، همگی نامدار و باشتهارند .

نخست پسر ارشدش میرزا عبدالحسین در قزوین بسال ۱۲۸۲ تولّد و نشو و نمایافت و تحصیل فارسی و مقداری عربی نمود و خط خصوصاً نستعلیق نیکونوشت و در ایّام عمّش حاجی شیخ محمد علی در اسلامبول با وی بود تا چون واقعه انتحارش واقع شد بقزوین عودت و با بنت عمّ ازدواج نمود و اخیراً (بسال ۱۴۲۷) چندی در عشق آباد بسربرد و بنفع تبلیغ سفر کرد و سنین اخیره اش در قزوین میزیست و گهسی در مدرسه بتعلیم و تربیت نونهالان اشتغال جست و ایّامی بکتابت الواح و آثار و تحریرات سائره پرداخت و عاقبت
سال ۱۳۴۲ در قزوین وفات کرد و مدفون شد . و بخط وی الواح و آثار بسیار برقرار است و اخلافی ایمان شعار بیادگار گذاشت .

پسر دیگر آقا میرزا طراز الله بسال ۱۲۹۳ نیز در قزوین متولّد شده نشو و نما یافت و تحصیل فارسی و مقداری عربی کرده خط خصوصاً نستعلیق را زیبا نوشت و تا سال ۱۳۰۷

بتحصيل مشغول بود و در آن سال چون واقعهٔ عمّش
 حاجی شیخ محمدعلی واقع شد و برادر مهترش آقامیرزا
 عبدالحسین مذکور از اسلامبول عودت کرد سمندر حجره
 تجارت را بعهدده فرزند اکبر و گذاشت فرزند اصغر را
 نیز در حجره بمعیت و خدمت وی گماشته خود با فاریابی
 معلّم معروف بزیارت ارض مقصود شتافت و چون مراجعت
 کردند ویرا باتفاق خواهرش ثریا با همراهی خاله اش ^حها
 و گروهی از نکور و اناث به عگا فرستاد که شش ماه درجوا
 ابهی بسربرد و حادثهٔ غروب شمس حقیقت پیش آمد
 و پس از اقامت ماهی دیگر بامر حضرت عبدالبهاء عودت
 بوطن نمود (۲۹ صفر سال ۱۳۱۰) و بتجارت مشغول
 گشت و تقریباً سال بعد تهیهٔ عروسی دید و او را بانو
 عمویش طرازیه خانم ازدواج داد و در سال ۱۳۱۵ با
 میرزا اسدالله صباغ یزدی (شهید) و شاهزاده غلامحسین
 میرزا بعزم زیارت ارض مقصود رفت و مدت چهارماه و ده روز
 درجوار عنایت حضرت عبدالبهاء بسربرده حسب الامر
 عودت بوطن نمود و کماکان بتجارت پرداخت و باز در سال
 ۱۳۲۳ و ایامی که در حجره تجارت پدر در رشت بود
 و بعلت وقوع حریق و خسارت وارده اختلال حصول یافت
 حسب امر حضرت عبدالبهاء مهیای سفر گشت و پدر و

برادر دیگرش آقاغلام الله آقاغلامعلی را باعائله به رشت درجای وی بتجارت منصوب داشت و او تنها ازطریق قفقاز روانه شد و مدت چهل روز درجواربارك بسربرد و مأمور عودت بایران و مسافرت تبلیغی (۱۳۲۴) باتفاق میرزاعلی اکبررفسنجانی گردید که مدت دو سال حسب الامر مقیم طهران شده نزد حاجی صدرهمدانی درس تبلیغ فراگرفت و تقریباً پنج سال باتفاق سفرکرده دربلاد و قری ایران تبلیغ نموده باتفاق و اتحاد احباب کوشیده اوامر مطاعه را بانجام رساندند پس باتفاق به بمبئی و پونیه و هندوستان و بپورتسعید مصر عبورکرده واردعگا شدند و مدت دو ماه درجوارعنایت بسر بردند آنگاه عودت کردند و او باز در قزوین بتجارت مشغول شده و بتبلیغ درقزوین و مسافرت تبلیغی و استنساخ الواح و نشر آثار و اخبار پرداخت و تا سال ۱۳۴۶ بدینطریق درقزوین زیست و از آن پس بدستور محفل روحانی مرکزی وطنی ایران به سیر و تبلیغ در اقطار ایران پرداخت و عائله اش مقیم طهران گردید و پسر دیگر سمندر آقاغلامعلی مذکور در رشت با دختر آقاغلی ارباب ابن حاجی نصیر شهید قزوینی ازدواج کرده با ابوالزوجه شریک تجارت شده بزیست و سالها بعضویت محفل روحانی و انواع خدمات در این امر توفیق یافت .

دیگر میرزا عنایت الله و میرزا عبدالله که ازکل خاندان
واسعه سمندری تأسیس یافت .

وشرح احوال برادر سمندر حاجی شیخ محمدعلی
نبیل ابن نبیل را نیز دربخش شش نگاشتیم و پسر مهترش
آقاشیخ احمد متولد بسال ۱۲۸۷ بوده بسن ۱۲ سالگی
هنگامیکه پدرمقیم اسلامبول شد بدانجا رفت و بمحضر ابهی
تشرّف و حضور و زیارت یافت و عودت بقزوین نمود و از آن پس
در وطن و رشت و زنجان و تبریز و عشق آباد و بالاخره
طهران سفر و اقامت نموده پیوسته داخل در انواع خدمات
و مخصوصاً مجدّ در امر تبلیغ شد و عائله اش مخصوصاً پسر
ارشدش میرزاعلی محمدخان در جامعه بهائی معروفند و پسر
کهنتر حاجی شیخ محمدعلی آقامیرزا منیر متولد بسال ۱۲۸۹
از آغاز با برادر مهتر مذکور بکار تجارت در قزوین و لاهیان
اشتغال جست و بسال ۱۳۱۴ با پسر عمش میرزا غلامعلی مذکور
بن سمندر دو دختر آقاعلی اریاب بن حاجی نصیر شهید
را ازدواج کردند و چند سالی به رشت مقیم بود در آنجا
ولاهیان و لنگرود تبلیغ نمود و در سال ۱۳۲۱ با عائله
به عشق آباد رفته مقیم گشت و در بلاد ترکستان تبلیغ نمود
و در دائره تجارت اشتغال جست و بعضی رسائل نشر و طبع
داشت و بانواع خدمات در این امر پرداخت و سفر تبلیغ

در بلاد ایران کرد و بسال ۱۳۴۰ با عائله به رشت رفته
در حجره تجارت ابوالزوجه اشتغال گرفته بخدمات تبلیغیه
و غیرها نیز مبادرت نموده در نشر این امر جدّ بلیغ مبذول
داشت . در سال ۱۳۴۳ به بمبئی رفته و در داخله هند
وممالک برما سفر و تبلیغ و رسالتی نیز نشر داد و در بسیاری
از بلاد عضو محفل روحانی و در مجمع شور بهائیان ایران
سمت نمایندگی و عضویت یافت و در دختر حاجی شیخ محمد
علی یکی زوجه آقامیرزا عبدالحسین مذکور ابن سمندر و
دیگری زوجه آقافرج الله قزوینی بودند از ایشان عائله
واسعه نبیلی برقرار است .

دیگر میرزا باقر اسعدی اسعد الحکما بن آقا محمد علی
الموتی که در بخش ششم نامبردم در حدود سال ۱۳۲۲
بقزوین نزد آقامیرزا موسی خان حکیمباشی سابق الذکر
مانده بتحصیل علم طب پرداخت و تقریباً بیست سال در مطب
و دواخانه حکیم مذکور پرورده شده بخلق و خوی و ایمان و
اخلاقش تأسی نمود و پس از وی بجایش مرجع مراجعات و
معالجات و مصدر خدمات امریه گشته عضویت محفل روحانی
یافته علمدار رأیت امر ابهی در قزوین گردید و سفری بسال
۱۳۲۸ بارض عگا رفته چندی تشرف حضور یافت و مکرراً مسافر
تشویقی و تبلیغی با مصاریف خود باقسام ایران نمود و پیوسته

نمایندهٔ قسمت قزوین در مجمع سنوی نمایندگان بهائیان
شد و عائله اسمعی در قزوین تأسیس کرد .

دیگراز معاریف بهائیان قزوین حاجی عبدالکریم
سابق الوصف در تبلیغ این امر خدمت همی کرد و — یاری
در مصر بمحضر حضرت عبدالبهاء رسید و برادرش آقا حسین
نیز بایمان و اخلاصی موصوف بود و جمعیت واسعه در امر
ابهی از این خاندان تأسیس گردید و نجلش هوشمیدر
در جامعه امر در قزوین و طهران میدرخشید و عم سابق
الوصفش حاجی خلیل در سال ۱۳۱۶ در پنجاه و هشتم
سالگی درگذشت و تا دم واپسین بذکر حق در ساز بود
از وی عائله در این امر برقرار ماند و فرزند ارشدش حاجی
محمد اسمعیل سابق الذکر در ایام حضرت عبدالبهاء نیز
عگا تشرف حضور کرد و از معاریف مؤمنین است .

دیگر ابراهیم خان احیاء السلطنه طبیعی عالم و حاذق
در ماده تاریخ و لادش گفته شد خامه ام زد رقم که او
(بنیاد خرمی از محمد ابراهیم) ۱۲۸۳ هـ . ق در حدود
سال ۱۳۱۵ در طهران فائز بایمان گردید در اروپا و ایران
بوده بالاخره در سال ۱۳۵۲ درگذشت و اخلاقی از او برجای
و برادرش رستمی سالها در طهران و هرجا که مأموریت
اداری یافت در جامعه بهائی خدمات نمود و عائله رستمی

از او بر قرار است .

دیگر از رجال معروف قزوین میرزا حسن سابق الوصف چون برشت رفت سالی اقامت کرده بعضی را تبلیغ نمود و مقالاتش چنان شهرت و حسن قبول عامه یافت که از کثرت اجتماع مرد و زن گنجایش واردین و سامعین در محالّ و عطفش نمیشد و واعظین و ذاکرین مصائب بمعانندت و مدافعتش همت گماشتند و برای توهینش حيله ها انگيختند گهی سوداگران دوره گرد را که در کوچه ها برای فروش امتعه خویش ندا میدادند بر آن داشتند که در محوطه محضر نطقش در حینی که وعظش گرم شده درآمده بانگ اعلان فروش امتعه خود دادند و گهی در حین توجّه وی بارتفاع بر منبر اعلان ختم مجلس را داده حاضرین را منتشر کردند ولی هیچیک از تدابیر مذکوره سودی نبخشید و جمع طالبین وی متفرّق نشدند و او با قوت روحیه و تنوع کلام منتشرین انام را متوجّه و مستغرق در استماع سخنان خود نموده مردم همی با و ما یلتر شدند و بالاخره رقبا و حسودان ویرا بنام بابی تشهیر کردند و ملاها را بمضامات بشورانند تا کار بجائی کشید که محضر مهمی از فقها و ارکان بلد آراسته ویرا برای تبری طلبیدند و او حاضر شده بر منبر برآمد و نطقی فصیح و بلیغ داد و تمامت نسبتهای بفرق مختلفه را

از خود دور ساخت و نظیر کلامی که عقیل بن ابیطالب چون معاویه ویرا برای لعن بر علی امیرالمؤمنین بر فراز منبر بداشت ، ادانمود والا یا معشرالخلایق ان معاویة امرنی ان العن علیاً و انا العنه فالعنوه گفت و ضمیر الغائب العنه والعنوه را راجع بمعاویه کرد و غافلین گمان بردند که مقصودش علی میباشد . میرزا حسن بر همین طریق عبارات لعنی در غایت ملاحظت و لطافت بعربییه فصیحی تلفیق نمود و ضمائر جمع غائب را راجع به مَلاَهِی حاضرین کرد و حتی بادستش بایشان اشارت نمود غافلین تصور کردند که مقصودش لعن بر این طایفه میباشد و از او راضی شدند و برخی از رقباء بمَلاَها گفتند که میرزا حسن بابی لعن و سب بر شما نمود و شما از شدت غفلت و بیخبری گمان کردید که بر بهائیان دشنام گفت ولی سخنانشان مورد قبول واقع نشد و در اواخر اقامتش در رشت از جهت شدت اشتهاش باین نام برخی از مَلاَهای متعصب که در محضر ^{داشتند} وعظش حاضر بوده استماع مینمودند قلوب خود را نگه میدادند که کلمات میرزا در ایشان اثر نکند و بواسطه مقالاتش بر ائمه اطهار نگریند ولی تأثیر کلمات زمام اختیار از دستها ربود و در حال گریه با خدا مناجات کرده چنین گفتند خدایا تو میدانی و ما میدانیم که میرزا حسن بابی است اما چه کنیم

کلماتش عنان اختیار میریاید و بالاخره میرزا حسن از رشت خارج شد و سفری بسمان کرد و نظیر واقعات مذکوره در آنجا رخ داد و ناچار بسوی خراسان گریخت و چندی در مشهد اقامت گزید و شهرتی عظیمه حاصل کرد و مواعظش را عام و خاص طالب گشتند ولی چندی نگذشت که مکاتیبی در عقائد و احوالش از معاندین سمنان رسید و رقبـا و حسودان بمدافعت برخاستند و میرزا غالباً برفراز ضمیر خطب عربیه فصیحی از بیانات حضرت غصن اعظم عبدالبهاه سلسلا خوانده میگفت از کلمات مرجع العارفین مولی العالمین ملجاء المتقین امیرالمؤمنین است و مستمعین تصور میکردند که از کلمات حضرت ابن ابیطالب میاشد و عقاظ که چنین مقالات نشنیده در کتابی خواندند نویتی مجلس مهم تأسیس کردند که میرزا را حاضر ساخته پرسیدند که این خطب و ادعیه و غیرها که شما نسبت به امیرالمؤمنین میدهید در کدام کتاب ثبت و ضبط میاشد؟ و او در جواب گفت در کتب مطبوعه ندیدم ولی در سفرم بقطر مصر و نواحی اخری کتابی خطی که ابتدا و انتها نداشت بدستم آمد امثال این خطب و ادعیه بسیار یافتم و مصداق کلام مأثور مشهورش که لا تنظر الی من قال بل انظر الی ما قال ، نیک عیان میاشد که کلمات اوست در آن اثنا رقبـا و

حسودان مکاتیب معاندین سمنان را ارائه دادند مرقوم بود که از میرزا حسن واعظ بابی بهره‌یزند زیرا عالمی را بابی خواهد نمود و ملاها بهیجان آمده کمر برقتلش بستند و جمعی از اشرار خونخوار را بر آن داشتند که در حال وعظ زیر منبر رفته هنگامیکه مقالاتش شوری در قلوب مستمعین افکند ویرا با منبر از جا بلند کرده به محوطه واسعه برده انداختند وچندان زدند که گمان کردند از اینجهان درگذشت ولسی بعضی از بهائیان ویرا در بردند اندام پیر از جراحتش را هم بر کردند پرستاری نمودند تا بهبودی یافت و رخت از آنشهر نیز بیرون کشید و ایام زندگانش تا آخرین ساعت بدینگونه بود .

دیگر میرزا یوسف خان ثابت وجدانی سابق الوصف چون خبر غروب شمس جمال ابهی رسید نار فراق و اشتیاق و جنون عشق در وی شعله زد و همینکه از استقرار حضرت غصن اعظم در مستقر اکرم خبر یافت ساکن و مستبشر گردیده سفر به ملایر و قرای اطراف همدان و غیرها نموده به تبلیغ پرداخت و موجب هدایت کثیری گشت و در سال ۱۳۱۱ از طریق باطوم و اسلامبول به عکا رفته ایامی در جوار عنایت میزیست و اورا حسب استدعای حاجی سیدعلی افغان امر باقامت و اشتغال بتدریس و تعلیم خط بفرزندانش فرمودند

لذا مدت سه سال در جوار روضه مقدسه ابهی با آقامهدی خادم هم منزل شده بتدریس و تعلیم پرداخت آنگاه مأموریت به بمبئی یافت تا خطابی صادر از کلک میثاق بعنوان آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی را که در باب ثبوت بر عهد و میثاق ابهی مرقوم شد در انجمن احبای آنجا بخواند و ناقضین و متزلزلین را بساحل ثبوت و رسوخ برپیمان کشاند و لذا بسال ۱۳۱۵ با میرزا اسدالله اصفهانی بمصر رفت و سواد لوح مذکور را گرفته سوی بمبئی که در آن ایام باقامت حاجی میرزا حسین شیرازی معروف بخرطومی و ملا حسینعلی جهرمی مرکزی برای ناقضین و مخالفین حضرت غصن اعظم شد رفتند و بکمک میرزا احمد یزدی رایست عبدالبهاء را مرتفع کرده احبای فارس و غیرهم را از تسویلات مخالفین مذکور باخبر نمودند و پس از اقامت چهارماه عازم فارس شدند و در هر یک از بلاد بوشهر و شیراز و اصفهان و دولت آباد ملایر و سلطان آباد عراق و همدان چندی مانده تبلیغ و تشویق نمود و در ملایر فتنه برخاست و اشرار با کتاره ها هجوم بردند و تنی چند از احباب را مجروح ساختند و او مصون ماند و روز دیگر شورش عظیم شد و اهالی رفع او را از حکومت طلبیدند و حسب الحکم او را از قصبه خارج کردند که پناه بده بینش و ملاقات احبا برد اهالی

آن قریه نیز شورش کردند و ناچار بسلطان آباد و سپس
 بهمدان گریخت و مأموریت باذربایجان یافت و صورت خطا
 که از قلم حضرت عبدالبها صادر شده او را مأمور باذربایجان
 فرمودند چنین است :

هوالبهسی

ای سیاح آفاق در سبیل میثاق بهر بوم و بر که مرور
 نمودی عموم ستایش نمودند و مضمون گردیدند
 و خوشنود شدند این نیست مگر از آثار الطاف
 جمال مبارک روحی لاجبائه الفداء حال
 قصد بلاد آذربایجان نما تا آذری بجان افسردن
 زنی و آتشی بدل منجمدان ولی در جمیع
 محافل و مجالس باید عنوان کلام از عبودیّت
 و فنای این عبد در آستان مبارک باشد لعمروالله
 انّی بصری من کلّ لقب الا لقب عبدالبهاء
 و انّی بعید عن کلّ اسم الا هذا الاسم الکریم
 فان عبودیّة عتبه السامیه هی نور وجهی و جیلا
 بصری و فرح قلبی و سرور ذاتی و لا ابادل عبود
 بشئی فی الوجود ع ع . "

پس از قزوین و زنجان گذشته به تبریز رفت و قریب چهار
 ماه ماند و مأمور قفقاز به گشت بدانحدود شتافت و در ایروان

روزی چند با میرزا آقاخان اسرائیلی همدانی زیست آنگاه
 بباکورفت بعد از انجام مأموریت و نشر آثار حضرت عبدالبهاء
 عزیمت ارض عگا نمود و بسال ۱۳۱۷ پس از دسال حرمان
 از محضر محبوب میثاق باز بوصول نائل گشت و ایامی چند
 در جوار فضل و عنایت بسر برده مراجعت بایران کرد .
 وبالجمله میرزا یوسفخان پیوسته بخدمات تبلیغیه
 اهتمام ورزید و عده ای را در بلاد متنوعه تبلیغ کرد و
 آیات و مناجات هدیه را باحال رقت و گریه بلحن مؤثر
 وجداب خواند و قلوب یار و اغیار را بسوی حق میکشید
 و مسافرت های کثیره در بلاد ایران برای انجام مقصود مذکور
 کرد و در همان ایام که نزد شاهزاده عین السلطنه موظف
 و یادر بعضی دوائر دولتی مستخدم و یادر مدرسه تربیت
 طهران محاسب و صندوق دار بود بتبلیغ و غیره از خدمات
 امر ابهی پرداخت و از طرف محفل روحانی بهائی طهران
 مکرراً مأموریت برای برخی خدمات داخلیه احباب در بلاد
 یافت و بتبلیغ رفت و جمع حقوق الله نمود و اخیراً در سال
 ۱۳۴۰ سفری به حیفا کرده چندی در جوار عنایت حضرت
 عبدالبهاء زیست و هنوز در آنجا بود که چنانکه در بخشش
 سابق نگاشتیم مرکز میثاق از این عالم غروب فرمودند و بعد
 از چندی عودت بایران کرد و کمافی السابق سرگرم اقدامات

وخدمات در این امر بود تا در سال ۱۳۵۴ در طهران درگذشت و در قبرستان بهائی گلستان جاوید مدفون گشت و از او خاندانی برجای ماند .

دیگر از مؤمنین آن حدود آقا محمدعلی بن ملا باقر الموتی بواسطه فاضل قاضینی ایمان یافت و در فتنه قزوین که در بخش پنجم آوردیم فاضل به الموت رفته ماهی باوی بود و دو ماه نیز در قز قلعه ملکیش بماند بعد از حصول امانیت عودت کرد و آقا محمدعلی سفری بسال ۱۳۱۹ به ارض عگا رفته چندی در محضر حضرت غصن اعظم تشرّف یافت و بوطن برگشت و عاقبت در سال ۱۳۳۴ درگذشت .

دیگر حاجی یوسف عطار و آقا عبد العلی و غیرهما و از وجهای احبّای این دور حاجی نظرعلی (حاجی آقا بزرگ) خواهرزاده حاجی ابراهیم خلیل تاجری معتبر و متدین و مشهور بامانت بود و دو بار یکی بسال ۱۳۱۶ و دیگری بسال ۱۳۲۹ به ارض مقدّسه رفته چندی در محضر حضرت عبدالبهاء استفاضه کرد و عودت نمود .

و فیما بین این طایفه در قزوین میدرخشید و خدمات عالیه میکرد تا بسال ۱۳۳۷ درگذشت .

و حاجی محمد جواد تاجری معروف بود و سال ۱۳۱۱ بشرف زیارت ارض مقدّسه و حضرت عبدالبهاء رسید و بعدا

در قزوین مورد تعرض اعدا خصوصا مآها گردید چندانکه نتوانست اقامت کند و ناچار امور خود را به برادرش حاجی محمد رحیم واگذاشته مهاجرت ب طهران کرد و املاک سی بخرید و ازدواج نمود و باغ وی در ایام احتفالات عمومی و اعیاد محل اجتماع میشد و در حدود سال ۱۳۳۴ درگذشت و ملا حیدرقلی قدیم آبادی که نوبتی بحکم حاجی سید جمال مجتهد ویرا چندان زدند که مجروح و مدهوش گردید و مدتی قرین بستر و معالجه شد و عاقبت از قدیم آباد مهاجرت بشهرستان نموده در سال ۱۳۳۵ درگذشت .

ومیرزا باقر (درویش مسعود) قزوینی الاصل که بلباس دریشی در بلاد اخری نیز ساکن بود و اواخر ایامش را در طهران زیسته و درگذشت و قریحه شعریه داشت در مدح وهجا وغیره اشعار بسیار سرود و محض نمونه ابیاتی را مندرج میداریم منها تضمینی از غزل خواجه حافظ شیرازی است :

بلبل امروز صلا زد بچمن مستان را

که سحرگاه گشودند در رضوان را

باید اندر سر پیمانہ نهم پیما ن را

رونق عهد شباب است دگرستانرا

میرسد مژده گل بلبل خوش الحان را

(٦٢٤)

باید امروز اگر عاشق اگر بوالهوسی

با حریفان بچمن تازه نمائی نفسی

چون مرانیست بهر انجمنی دسترسی

ای صبا گری جوانان چمن بازرسی

خدمت از ما برسان سرو و گل و ریحانرا

مه اردیست بتا رشك بهشت است جهان

خوش بود ساحت گلگشت لب آب روان

خیز و ده جام میم بار غم از دل بستان

ای که برمه کشی از عنبر سارا چوگان

مضطرب حال مگردان من سرگردانرا

باز دریاغ چو گل غنچه لبان میخندند

در خرابات مغان مغ بچگان میخندند

زاهدان نیز بماطعنه زنان میخندند

ترسم آن قوم که بر درد کشان میخندند

در سرکار خرابات نهند ایمانرا

شکر لله بر خم باب لقا شد مفتوح

دل از نغمه جان بخش بهایافته روح

نیست غم گردلم از تیر ستم شد مجروح

یار مردان خدا باش که در کشتی نو

همیت بادی که بآبی نخرد طوفانرا

(٦٢٥)

دوش از دیرمغان مغبجه داد سروش
که زیمانۀ پیمان بها باده بنوش
آمدندی زشعف یکسره مستان بخروش
کرچنین جلوه کند مغبجه باده فروش
خاک روب درمیخانه کنم مزگان را
ساقی اینک بقیام است و صراحی بسجود
بلبل آمد بغفان شاهد گل پرده گشود
تا از این باده ننوشی نرسی بر مقصود
نشوی واقف یک نقطه ز اسرار وجود
گرتو سرگشته شوی دائره دوران را
ای بهائی که لقب بنده ابهی داری
این شنیدم سرامریک وارویا داری
رو بهر جا که روی در دل من جا داری
در سر زلف ندانم تو چه سودا داری
که بهم برزده ای کاکل مشک افشانرا
نازم آن خاطر جمعی که پریشان توشد
بود آباد هر آنخانه که ویران توشد
شه بود هر که زجان بنده فرمان توشد
ماه کنعانی من مسند مصر آن توشد
وقت آنست که بدرود کنی زندان را

(۶۲۶)

ساقی امروز بمسعود زخم ازلی

دوسه پیمانہ بدہ تاکہ باآواز جلی

سرکند مدح بہا درعوض نادعلی

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ^{ولی}

دام تزویر مکن چون دگران قرآن را

~~~~~

و دیگر میرزا رضاخان و خاندان تسلیمی که از امر قرار  
گردید خصوصاً میرزا محمدخان که ستاره روشنی است و  
خانواده روحانی و میرزا عبد العلی و غیرہم کہ تفصیل در این  
مختصر نگنجد .

و دیگر شہدی تقی سلمانی کہ عائلہ در این امر برجای  
گذاشت . دیگر حاجی میرزا ابراہیم د و افروش کہ در جوانی  
مسافرت باسلامبول کردہ مدتی زیست معلومات فارسی و خط  
نیکو و تحصیلات در لغت فرانسه داشت و ساز قانون ترکی  
نیکو مینواخت و در همان حدود فائز بایمان بدیع شدہ  
عودت کرد و بہ بلورفروشی اشتغال جست و سفری بسار  
مقدسہ نمودہ چندی در جوار عنایت حضرت عبد البہاء بسر  
برد مراجعت کرد و دواخانہ تأسیس نمود و عاقبت بسال  
۱۳۲۵ درگذشت و ہنگام دفن جسدش برخی از ملاءہا  
وانبوه جہال و اشارار فتنہ کردند و احباب ناچار شدہ جسد

را بخانه آقا محمد جواد فرهادی ( وعموجان ) دفن نمودند  
دیگر میرزا غلامحسین راسخ از تجار تقریباً در سنین ۱۳۰۷  
فائز بایمان گردید و برادر کهترش میرزا احمد راسخ چند  
سالی بعد ایمان آورد و عضو نباض و نای اثر در جامعه  
شدند و برادر مهتر در حدود سال ۱۳۵۲ با اتومبیل  
بعزم زیارت ارض مقدّس و عتبه حضرت ولیّ امرالله رفت  
در قریب عگا بسقوط اتومبیل اینجهان را بدرود گفت و از آن  
دو برادر خانواده واسعه راسخ برقرار است .

دیگر حاجی مونس سابق الوصف مدّت چهار سال با  
کسوت طریقت در بلاد و قری قدم زد و بطریق درویشان  
و مصطلحات ایشان اشعار جذبیه خواند و ناس را بشاطی  
بحرا عظم کشاند و کم کم درویشانی چند دور خود گرد آورده  
همراز و هم پرواز خویش ساخت چنانچه در ایام سیروسفر  
در کریملا و بغداد و دیگر بلاد عراق بحاجی توانگر برخورد  
که نیز مولداً و منشاء قزوینی بود و مجاورت کاظمین داشته  
بکتابت اشتغال میورزید و چند ماهی شد که به کسوت  
درویشی در آمده طریق سیر و سلوک پیموده بریاضیات  
نفسانیّه پرداخت ولی در عالم حیرت و ظلمات غفلت و  
بی خبری قرار گرفته ره بجائی نبرده و در رویاهائی متوالیه  
نوید طلوع انوار هدایت یافت و در خلال آن احوال بملاقات

ومکالمات درویش مونس و اصفاء کلمات و مناجات بدیعه که حاجی طیفور بلحن جذّاب خواند و مشاهده احوال چهار تن دیگر نیز از درویشان که با ایشان بودند ایمان آورد و حاجی مونس با حاجی یوقده همدانی و موصده اصفهانی نومتی درقریه امزجره همدان رایت تبلیغ برافراشتند و اهالی برآشفتنند و امیرتومان مالک قریه ایشانرا اخراج کرد و حاجی بالاخره در وطنش قزوین درگذشت و حاجی توانگر بسال ۱۳۶۱ درطهران وفات نمود .

وبالجمله شهر قزوین و اشتهارد و ککین و کله دره و قدیم آباد و محمدآباد ، امین آباد ، بایه مشتمل برمحافل روحانیّه و جمعیت بهائی بودند و مرکز کل محفل قزوین قرار داشت و از جمله خطابه‌های کثیره صادره از حضرت عبدالبهاء برای قزوین قوله‌المعزیز:

" قزوین حضرت سمندر نار موقده و حضرت حکیم کریم و حضرت حاجی آقا بزرگ و حضرت حاجی عبدالکریم و حضرت آقا محمد جواد علیهم بقاء الله الابهی .

هو الله

ای یاران عزیز عبدالبهاء از یاران آن کشوربینهایت راضی و مسرورم و خوشنود و مضمون زیرا درنهایت وحدت اند و درمنتهای یگانگی و الفت و محبت هر یک دیگری را جانفشان

است و هرنفس پاکی سائرین را موهبتی تابناک ، ای کاش  
 جمیع مدن و دیار چنین رفتارمینمودند و للکّل فیکم اسوة  
 حسنة طوبی لمن تأسی بکم و اتبع اثرکم وسلک فی منهاجکم  
 و تهافت کالفراش علی سراجکم باری آنچه بخوایم بیان  
 صرت از احبای قزوین نمایم تحریر نتوانم پس بهتر آنست  
 که توجه بملکوت اعلیٰ نمایم و طلب موهبت بی منتهی کنم  
 تا در هر دم عنایتی بینید و در هرنفسی موهبتی مشاهده  
 کنید . ای یاران عزیز عبدالبهاء شب و روز بفرح و شادمانی  
 و سرور و کامرانی بگذرانید زیرا جمال ابهی از شما راضی و  
 این عید مبتلا ممنون وقت سرور است هنگام حبور است  
 ایام شادمانی است و موسم کامرانی . الهی الهی  
 هولاً عبادک المخلصون و عن غیرک معرضون و علی عهدک  
 ثابتون قدرلهم کلّ خیر فی ملکوتک الابهی و ایدهم  
 بجنود لم تروها و انصرهم بملائکتک المقربین و اشدد  
 ازورهم علی امک المبین و اجعلهم آیاتک الکبریٰ بین  
 الوری و کلماتک الثابتة فی الصحف الاولی انک انت الکریم  
 انک انت الرّحیم انک انت العزیز الوهاب ع ع "

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

ق م

تفصیل اوضاع و اعداد بهائیان شهر قم و حومه  
 آنرا در بخشهای سابق آوریم و در این دور جمعیتی بسیار  
 از مقدّمین داشت و محض مقبره معتمد الدوله منوچهر  
 خان که از اماکن متبرکه بهائیه است محلّ توجه این طایفه  
 بود که از قلم حضرت عبدالبهاء صورت زیارتی در حقیقت بدست  
 است و بهائیان حسب مرضی مرقوم آنحضرت همه ساله  
 در ۲۸ شعبان بدانجا زیارت میرفتند .

و از شاهیر بهائیان قی آقاسید اسدالله سابق الوصف  
 چنانکه نگاشتیم در ارض مقصود بود تا غروب شمس جمال ابهی  
 واقع شد و آثار مخالفت اغصان و اعوانشان نسبت به غصن  
 اعظم نمایان گشت پس از آنحضرت اجازت سیر در ایران  
 حاصل کرد و لذا در سال ۱۳۱۰ قریب نه ماه بعد از صعود  
 عازم ایران شد و تقریباً دو سال بلاد و قصبات و قره را گشته  
 اعلام تبلیغ برافراخت و از طریق اصفهان و یزد و شیراز  
 و بمبئی عودت به عکا نموده در جوار حضرت عبدالبهاء قرار  
 گرفت و باز هنگامیکه مخالفت مخالفین مشتهر و از مطرودینشان  
 عامه احباب باخبر شدند از آن رجوع بایران گرفت و چون  
 لسان ترکی میدانست او را مسأ مور تبلیغ در آذربایجان فرمودند  
 و در آن سال ۱۳۱۸ بایامی که ببلا و قرای آذربایجان سفر



میکرد درمراغه نزد میرزا حسینخان بن میرزا حاجی آقابن  
الدخیل رسم قلمی از حضرت نقطه اولی یافته از روی آن  
صورت فتوگرافی برداشته اصل رسم را بمحضر حضرت  
عبدالبهاء فرستاد و در اردبیل چندی اقامت جست و با  
کثیری از اهالی مناظره و محاوره نمود و نزد خاص و عام  
مشهور شد و روزی جمعی از آخوندهای مدرسه بر وی هجوم  
بردند و چندان با چوب زدند و گمان نمودند سید مظلوم  
هلاک شد و دست از او کشیدند و حکمران علی اکبرخان  
بن قاسم خان والی باخبرشده مأمورین بفرستاد و اورا که  
نیم جانی داشت بدارالحکومه بردند و طلاب خبر یافته  
نزد حاکم مجتمع شده طلب کردند که یا وی را تسلیم نماید  
تاسنگسار نموده بسزا رسانند و یا حکمران خود بآن عمل  
مبادرت کند ولی جهانبخش خان و تن دیگر از اعضاء  
دائره حکومت که بهائی بودند اصرار و التماس نمودند که  
سید مظلوم را بدست خونخواران تسلیم نکرد و جواب داد که  
ویرا به تبریز نزد ولیعهد و والی آذربایجان میفرستم تا  
آنچه صلاح داند مجری دارد و آخوندها ناچار ساکت  
شدند و با آخوندهای تبریز خبر داده تحریض و تأکید  
کردند که اهتمام نمایند تا سید را بقتل آرند و حکمران ویرا  
با رفیقش میرزا عباس صراف اردبیلی تحت الحفظ به تبریز

فرستاد و محمدعلی میرزا ولیعهد و والی آذربایجان از  
 مشاهده احوال سید مظلوم بغایت متأثر و برحاکم اردبیل  
 متغیر گردید و فرمان داد سید را محترماً مستریحاً در محلی  
 نگهدارند و آخوندهای تبریز نزد ولیعهد مجتمع شده  
 مطالبه نمودند که این سید بابی و بحکم علما واجب القتل  
 و مهدورالدم است ولیعهد جواب داد که تلگرافاً تکلیف  
 او را از شاه خواستم و چون مریض است بحبس و غل نتوان  
 انداخت و آخوندها همه روزه تجسس و تعقیب کردند  
 و ولیعهد پس از چند روز سواران چندی را مأمور نمود که سید را  
 براحت و آسودگی بطهران رسانند و بغلامان سپرد که اگر<sup>هم</sup>  
 سید در اثناء طریق خواست فرار کند متعرض نگردند و ازیت  
 و مشقتی نرسانند و بدین روغلامان در اثناء طریق راجی  
 وساعی شدند که بگریزد و بی زحمتی مراجعت نمایند و فهماند  
 که تنها بفرار نجات و خلاص تواند یافت و گرنه خطر قتل  
 و هلاکت در پیش است ولی نگریخت تا با غلامان بطهران  
 رسید و بموجب مأموریت که داشتند ویرا بدرب خانه میرزا  
 علی اصغر خان صدراعظم بردند و همینکه سید مظلوم را با  
 کند و زنجیر نگرست به مأمورین تغیر و از ولیعهد گله نمود  
 که چرا سید را در تبریز رها نکرد و بدین حال بطهران  
 آوردند و فی الحال بفراشباشی خود که معین حضور لقیب

داشت دستور داد او را ببازار برده از عمامه تاج‌وراب  
 و دست لباس مرغوب خریده طبس و محترم داشته درخانه  
 خود بحجره قابچی باشی منزل داد و شام و نهار مکمل و  
 مرتب رساندند و لاجرم مستخدمین و اعضاء دائره صدا رت  
 درغایت احترام و مهربانی سلوک کردند و همه روز خود  
 صدراعظم حین عبور تفقد و دلجوئی نمود و بفراشباشی  
 سپرد که از خروج و دخولش ممانعت نکند و علیهذا اسماً  
 محبوس بود و آزادانه درغالب مجالس و محافل احبباً نیز  
 حاضر میشد تا روزی که مقرر بود شاه بدیدار صدراعظم آید  
 بوی سپردند که متجاهلاً درباغ عمارت قدم زند بنوعی که شاه  
 او را ببیند و او نیز چنان کرد و شاه را درحین مراجعت  
 نظر بر او افتاد و از صدراعظم حال وی پرسید صدرگفت  
 این همان سید مظلومی است که ولیعهدتکه گرفته از تبریز  
 فرستاده شاه گفت نه در تبریز بلکه در اردبیل گرفتند مرخص  
 نمائید برو و شاه را دعا کند و صبح روز بعد صدراعظم  
 لباده برک تن خود را با پنجاه تومان و چند گله قند روسی و  
 یک کروانکه چای درمجمعه گذارده بواسطه یکی از خواجه‌ها  
 نزد وی فرستاد و خود نیز ببهانه بیرون رفتن از خانه  
 به کریاس آمده چنین گفت آقاسید اینها مخارج سفرمگه  
 شما ست بردارید بروید و ما را از دعا فراموش نکنید و

ایستاد که فرّاشان از وی چیزی نخواهند و بعد از استخلاص آقاسید اسد الله بنوع مذکور خطابی در نهایت بلاغت و حلاوت آمیخته بمزاج و اظهار صرّت و عنایت در حقّ صدراعظم از قلم حضرت عبد البهاء صادر و واصل شد که حبس وی را در منزل صدراعظم از باب حمل متقابلین مقایسه با حبس حاجی میرزا محمد تقی ابن ابهر در دست کامران میرزا فرمودند و او چند روزی در طهران ماند تا خطاب مذکور را بنظر صدراعظم رساند و چند قطعه از قطعات خط میرزا محمد علی راهدیه داد و صدر صد تومان باو عطا کرده گفت بروید و دیگر در طهران نمانید و التماس دعا دارم . لاجرم سفر بجنوب ایران کرده بهند رفت و بعگا شتافته مشرف بحضور حضرت عبد البهاء شد و پس از چندی عودت نموده مدت یکسال سفر بخراسان و عشق آباد و غیرها نمود و مجللاً سواره و با نوکر بطهران برگشت و مجدداً بعگا رفت و بمحضر عبد البهاء تشرّف حضور یافت و سپس تقریباً در سال ۱۳۲۴ از عگا بایکی از پسران میرزایحیی ازل که محمد نام داشت و برای سخافت مشاعر و اعمالش ترکان دلی محمد میخواندند مراجعت بایران کرد چه دلی محمد پی در پی از قبریس بعگا رفته از حضرت عبد البهاء و از مجاورین و مسافرین بدرخواست و اصرار نقودی بدست آورده در میخانه ها صرف مشروب و اعمال

منهیه مینمود و این برای نام مقدّس امر ابهی در مرکز عگا  
 پسندیده نبود و حضرت عبد البها<sup>۱</sup> بموجب عطوفت و کرم  
 که شیمه کریمه اش بود او را راندن نخواستند و بایران  
 و طهران گسیل داشتند و آقاسید اسد الله بوعده و نویدهای  
 دلرها که راجع بمردان پدرش در ایران برای وی حکایت کرد  
 او را با خود تا طهران رساند و بنزد ازلیان راه نمود و خود  
 در ایران پی در پی سفر و تبلیغ کرد و بالاخره در موقع  
 انقلاب خاک عثمانی و تغییر اوضاع سلطنت و استخلاص  
 عبد البها<sup>۱</sup> از حبس چهل ساله سفر بمحضر مبارک در مصر  
 نمود و آنحضرت وی را بجای حاجی سید تقی منشادی که  
 چندی متصدی ارسال مراسلات با احبّاء و واسطه<sup>۲</sup> وصول  
 و ایصال عرایض احباب و الواح مبارک بود و اخیراً فوت نمود  
 نصب فرمودند و در پورت سمید متوقف و مباشر انجام وظیفه  
 مذکور گردید پس در اسفار اروپا و امریکا ویرا همراه بردند  
 که غالباً مباشر طبخ خوراک و چای شد و بعد از مراجعت از  
 اسفار مذکور به پورت سمید وی را بایران عودت دادند که  
 مسافرتهای پی در پی در قفقاز و ترکستان روسیه و در بلاد  
 ایران خصوصاً آذربایجان نمود و موجب بیداری اغیار و  
 تکمیل احباب گشت تا در اثناء سفر در قفقازیا دچار استرخا  
 شده خود را سریعاً بطهران کشاند و در خانه آقامیرزا آقا

خان قائم مقامی رحل اقامت انداخت تقریباً دو سال بعد آن  
 منوال زیست و میزبان محترم از او و واردین پذیرائی نمود  
 و بمعالجه پرداخت و بالاخره در سال ۱۳۴۰ در حالیکه  
 از شدت پیری و زحمات و مشقات متنوعه اعصاب و قوی فرسوده  
 و خسته شده نهایت ضعف یافت و معدن کمال محبت و  
 شوق و ذوق ایمانی نمایان بود بدرود حیات جسمانی  
 گفت و جنازه اش را بانهایت احترام و اجلال و جمعیت  
 بهائیان بقبرستان و گلستان جاوید برده دفن نمودند  
 و او زن نگرفته نسل و دودمانی برجای نگذاشت ولی الواحی  
 کثیر که در شأنش صدور یافت پایدار است و هم اشعار متنوعه  
 بسیار از او که حیرت تخلص میگیرد بدست میآید .

دیگر مشهدی حسین و مشهدی رضا برادران نداد  
 سابق الوصف که بحال مذکور بودند تا در سال ۱۳۱۲ مشهد  
 رمضان نام فراش صحن مقبره معصومه که همسایه ایشان بود  
 و قسمتی از خانه خود را بایشان فروخت بشدت تمام بنای  
 تعرض گذاشت و باتفاق زنش شبها در پام خانه بندای بلند  
 شتم و لعن و سب همی گفت و با اینکه برخی از همسایه ها  
 او را نصیحت کردند مضموع نشد و بنام اینکه از گماشتگان میرزا  
 علی اصفرخان صدراعظم است قیام بر اخراجشان کرد  
 و بالاخره مظلومین معروضه تظلم بصدر اعظم فرستادند و

جواب باین عبارت رسید " جناب سلاله السادات حاجی امین التولیه سلمه الله و مقرب الحضرة میرزا سید علی، ابین رمضان نام اگر نوکر من و فراش صحن است ویرا بخواهیید و تنبیه سخت کنید که بعدها مزاحم کسی نشود چه کار دارد که مردم چه کاره اند انگشت بخانه زنبور میکند البته تنبیه سخت کنید که بعدها اسباب زحمت نشود و اگر مرد فضول هرزه و چیزی عمومی است نوکر من نیست جناب امیر الامراء العظام محمد حسنخان امیرتومان حکمران قم زید عمره آنها را بیاورد و تنبیه سخت کند که دیگر بمردم زحمت ندهد ۲۵ شهر صفر ۱۳۱۲ " . و لاجرم مشهدی رمضان ترسیده بامظلومان موافقت نموده عذرخواهی بجای آورد و آنان مدتی آسوده غنودند تا اینکه باز حاجی سید صادق مجتهد خبر یافت که ندان مذکور وجوه حقوق بطهران میفرستند و حرص جمع مال و غضب ویرا تحریک کرد و برادران را بمحضر خود طلبید بازخواست نموده سقط گفت و حکم شدیدی بتکفیر و تعرض و تبعیدشان داد و پیروانش بایداء و قصد جانشان حمله بردند لاجرم برادران عریضه بطهران نزد صدراعظم فرستادند و جواب باین عبارت رسید " جناب امیر الامراء العظام معظم الدوله امیرتومان حکمران قم زید عمره این عریضه را ملاحظه نمایند و قدغن کنید کسی

معرض عارضین نشود بمیزان شرع مطاع کسی نمیتواند تجسس باطن نماید ظاهرانقسم میگویند در اینصورت بچه حق در صد ازیت این اشخاص هستند البته آنها را آسوده نمائید شهر ذیقمده ۱۳۱۳ .

ولی حکمران با ملاها همدست بود و اقدامی ننمود و تعرض اعدا شدیدتر شد و آن مظلومان ناچار شده با آقا سید عبدالله و آقاشیخ محمد حسن مجتهد نرد اخلاص و ارادت باختند و آن دو بحماییشان پرداختند و حاجی سید صادق پیش از پیش به خصمیت همت نهاد و بر منبر مردم را بتعرض واداشت و برادران باز عریضه تظلم بطهران فرستادند جواب چنین رسید : " امیرالمرء العظام معظم الدوله امیرتومان حکمران قم زید عمره بیجهت اشخاص مسلم را که نمیشود عنفاً متهم و مرتد کرد چه کار دارند مردمان کاسب فقیر را ازیت نمود و حال اینکه جنابان مستطابان آقا سید عبدالله و آقاشیخ محمد حسن مجتهد سلمهما الله بر صحت عقائد آنها واقف اند البته اشخاصی را که اسباب زحمت عارضین میشوند منع شدید نمائید که بعدها بهیچوجه مزاحم حال عارضین نباشند ۱۹ ذیحجه ۱۳۱۳ " و حکمران فراش فرستاده ممانعت از تعرض کرد ولی حاجی سید صادق کار را سخت تر نمود و حکم داد که برادران



باید از شهر خارج شوند مظلومان چون دیدند که تظلم و ارسال عرایض ثمری ندارد سکوت و صبر پیشه کرده بماندند تا آنکه شبی در حالیکه به بستر خواب بودند جمعی از طلاب مدرسہ دینیہ بامر میرزا ابوالحسن پیشنما از بدر ب خانه شان هجوم برده خواستند بعنف ایشانرا نزد وی کشند و سعی کردند در خانه رابشکنند ولی بواسطه گریه و زاری زنان و صفار و هممه و قیل و قال برگشتند و علی الصبح مظلومان باقاسید عبداللہ مجتهد متظلم شدند و او کس بنزد حاجی سید صادق فرستاد نصیحت گفتہ تهدید کرد ولی سودی نبخشید و روز بروز احوال بیشتر و شرارت برمزید گشت و لاجرم مظلومان عریضه تظلم بدربار سلطان جدید مظفرالدین شاه فرستادند و چند ماه جواب نرسید و امور بسختی گذشت تا جواب آمد " جناب امیرالامراء العظام امیرتومان حکمران قم زید عمره البتہ بر حسب امرجهان مطاع مبارک ارواحنا فداہ در این باب رسیدگی نموده بمیزان شرع قدغن نمائید کسی متعرض <sup>ضیمن</sup> عار نشود و آسوده باشند شهر ربیع الثانی ۱۳۱۴ " .

و چون ذکر میزان شرع بوده و دست آویز معاندین از مآلها شد صورت تلگراف را بحکومت نشان نداد و سکوت و صبر زیستند تا در شهر شعبان ابوالقاسم نام بنا را

که خانه اش مقابل خانه استاد محمد حسن نجّار داصاد  
استاد محمد رضا ندّاف بود تحريك كردند که همه شب  
بر پشت بام خانه برآمده ازان گفت و آحاد عائله ندّافان  
را نام برده سبّ و لعن راند و احدی از ایشان متمرّض نشد  
و برآشفته شبی بدرخانه رفته با سبّ و شتم اظهار داشت که  
قاتل شما منم و تهدید نمود و مظلومان علی الصّباح نـزرد  
سید مرتضی نام بسته شیخ محمد حسن مجتهد رفته ماقوع  
را گفته تظلم نمودند و سید مذکور بدر خانه ابوالقاسم رفته  
کلمات شدیدة گفته تهدید نمود که اگر بعد اچنین شرارتی  
از وی بروز کند او را بسزا رساند و بنّاء مذکور باحوال  
هیجان گروهی را با خود همصد کرده نزد حاجی سید صادق  
رفتند چنین شهادت دادند که ندّافان از استماع ازان  
مستکړهند و مانع از ازان گفتن شده کفر و ناسزا بر زبان  
راندند و حاجی سید صادق پس از لعن مکرر روی بحاضرین  
نموده گفت حال دیدید که اینان کافرند ؟ فی الفور بروید  
و صورت استشهاد تمام کرده بیاورید تا کارشان را خاتمه  
دهم و ابوالقاسم بنّاء مذکور و ملا عبد الله عطار و آقاسید  
عبد الله از طلاب علوم دینیّه و ملا اصغر مکتب دار و سید  
حسین شاگرد بنّاء و حاجی علی اکبر بقال و حاجی بقال  
دست بدست داده بمدرسه رفته شهادت نامه تمام کردند

وطلاب مدرسه مهرکردند ویکوجه و بازار شتافته باهالی دادند و مهر و امضاء گرفتند هرکه شهادت نوشت مسلمان وهرکه ابا کرد بی ایمان محسوب شد و حاجی سید جعفر تاجر از پیروان حاجی سید صادق مجتهد مقدم برگل تجار مهر و امضاء کرد و برخی از تجار دیگر هم مهر نمودند و نوشته را نزد آقا سید زکریا پیشنماز و آقا میرزا ابوالحسن بردند و آنان نیز مهر و امضاء کردند آنگاه حاجی سید صادق مهر نمود و گفت صورت شهادت را نزد ملاهای دیگر ببرید تا تکلیف معلوم شود و با آقا سید اسحق پیشنماز در شب بمشورت پرداختند و مظلومان دانستند که کار بغایت شدت رسید و جمعاً تلگراف تظلم بشاه نمودند و آقا محمد ابراهیم بن مشهدی حسین نداف صورت واقعه را چنین نوشت: " روز دیگر شد پدرم آقا مشهدی حسین نداف گفت امروز روز سختی بنظرم میآید و از قضا دو عدل پنبه مال خواجه هارتون تاجر مسیحی بود که از جان نشان خریده بود حمال فرستاده ببرند پدرم سفارش زیاد کرد پنبه را میبری قپان کرده زود میآئی حال پدرم در دکان و استاد محمد حسن نجار هم در دکانش و عمویم در بازار و این غلام بن نداف بهمراه پنبه در کاروانسرا رفتم پنبه قپان کرده تمجیل داشتم بروم خواجه نگذاشت مرا برد در اطاق

بی خبر بودم که یکدفعه صدای قیل و قال بلند شد دیدم  
 جمعیت زیاد در توی کاروانسرا ریختند محمد نام حلاج  
 که از مرده آقاسید اسحق بود با چوبی در دست آمد نزدیک  
 اطاق خواجه و گفت آقا ترا خواسته خواستم بروم خواجه  
 گذاشت جمعیت با چوب و چماق خواستند بیرون کشند  
 خواجه دست به تفنگ کرده رو جمعیت رفت همگی فرار  
 کردند و دو مرتبه توی کاروانسرا ریختند باز هم خواجه  
 نهیب داد و گفت نزدیک بیایید همه را از گلوله برمیچینم  
 بنا کرد دنبال سرشان دویدن همه را بیرون کرد دید کار  
 خیلی سخت شده نوکرش را فرستاد در تلگرافخانه مبارکه  
 انگلیس نزد سیماساحب که با اینفلام دوست بود که فلانی  
 را میخواهند بحکم ملاها از اطاق من بیرون کشند و ببرند  
 زود آدم بفرست تلگرافخانه بیاورند فراش فرستاد بیک  
 تدبیری این غلام را بردند تلگرافخانه معلوم شد پدر  
 و عم و داماد را صدمه زیاد زده اند خانه آقاسید اسحق  
 در طویله حبس کردند خبر بمادرم داده بودند که محمد  
 ابراهیم را بردند و کشتند بخیال اینکه اینفلام کشتند  
 داد فریاد کنان رفته بود خانه جناب مستطاب آقاسید  
 عبدالله مجتهد سلمه الله تعالی در وقتیکه مجلس درس <sup>شتم</sup> <sub>دا</sub>  
 از سادات و طلاب زیاد بودند بی اختیار گریه و شیون کرد

در توی مجلس و عرض کرده شوهرم و برادرش و دامادش را  
 بحکم حاجی سید صادق و آقاسید اسحق صدمه زیاد زدند  
 و خانه اسحق بردند و پسر را کشتند امروز روز است  
 روز پنجاه هزار سال اینهارا از تو میخوام آقای سید  
 عبد الله بسیار شخص رحم دلی است دلش میسوزد از جا  
 بر میخیزد و عمامه را بر زمین میزند پای برهنه از خانه  
 بیرون میآید جمعیت سادات و طلاب بدنالش بیشتر  
 سادات خدومه وابسته هستند و اخلاص و ارادت دارند  
 خبردار میشوند میآیند نصف تجار و کسبه بازار مرده هستند  
 و اطاقها و دگانها بسته میآیند جمیع بدنبال میافتند  
 جناب آقاسید عبد الله زید عمره العالی فریادکنان  
 ای مردم اسلام پایمال شد دین از دست رفت شمار بخدا  
 به بینید که دوسه نفر مسلم غریب را میخواهند بزور از اسلام  
 بیرون کنند با جمعیت زیاد از شهر بیرون رفته که طهران  
 برود جمعیت ملاحظه کردند که راه بیابان گرفته و میروند  
 ریخته بودند بدست و پایش که آقا حکم بفرمائید که این  
 چهار نفر را از دست بگیریم میفرماید ای سادات امروز  
 روز جهاد است میروید توی خانه آقاسید اسحق میریزید  
 عمامه اش را بگردنش میاندازید بخاک کشیده آنقدر بزنیید  
 که نعشش را نزد من بیاورید و این مسلم هارا خلاص کنید

جميع سادات با چوب و چماق ريخته بودند در توى شهر <sup>جميع</sup> خلق بدنبالشان اين خبر به متولّى باشى ميرسد ملاحظه کرده که کار بسيار سخت ميشود بتمام نوکرها حکم ميکند بروى جلوكيرى از سادات کرده دلالت دهيد و بگوئيد آنچه ميل آقا باشد رفتار ميکنيم آمدند جلو سادات بيک تدبيرى برگردانند در فتنه خانه آقاسيد اسحق ضربت زياد زده و گفته بودند اين چه فتنه است بلند كرديد پدر و عم و داماد را برداشته ببرند خانه جناب مستطاب متولّى باشى حال اين غلام تلگرافخانه هستم از اين كيفيت ها خبر ندارم <sup>صاحب</sup> نوكرش را فرستاد كه برود به بيند چه خبر است و سفارش زياد کرده زود بيا رفت و آمد گفت بقدر چند هزار خلق روى قبرستان ريختند چند نفر نوكرهاى متولّى باشى جلو افتادند مردم را پس ميزنند و چند نفر دور اين دوسه نفر را گرفته كه از يّت نكنند مثل آنروزي كه حضرت مسيح را ميبردند بدار زنند اينهارا ميبردند خلق بود كه سنگ ميانداخت اينهارا بردند توى خانه متولّى باشى و در را بستند صاحب تلگرافخانه فرمودند مصلحت است خانه حكومت بروى تاهبينيم چه ميشود اسب حاضر كرد نوكرش سوار شد و اينفلام را در ترك نشاند و سفارش زياد بنوكرش كرد ميري خانه حكومت و ميگوئى موئى از سرش كم شد مؤاخذهستى ميري و مى آئى

از راه بیراهه این غلام را برد که مبادا خلق از دست بگیرند  
 رسانید خانه حکومت و سپرد و رفت آنروز را بسربرد م تا  
 شب شد حکم از حکومت شد که این غلام را ببرند خانه متولی  
 باشی هرگاه صلاح دانست بخانه خود مان برسانند همراه  
 فراش رفتم خانه متولی باشی تفصیل عرض کردند فرمود ~~سید~~  
 عیال و اطفالشان تنها هستند ببرید خانه ایشان برسانید  
 و یکفرهم در توی خانه بخوابد کسی شب هرزه گی ~~تکبیر~~  
 مختصر خانه آمدیم صبح شد رفتم خانه حکومت ~~جمع~~ علما  
 متفق شدند نوشتند به متولی باشی که اینهارا بیرون کن که  
 اسباب درد سر از برای شما میشود از جمله علماء ~~حاجی~~  
 ملا غلامرضا و آقاسید اسحق بود که جناب مستطاب مرحوم  
 ملا محمد رضا یزدی در قم بود سپردند بمحمد حسنخان ~~معظم~~  
 الدوله حکمران و اوهم بهمراه غلام کرد در طهران بردند  
 بانبار انداخته و در انبار بودند تا وفات فرمودند و حاجی  
 سید صادق و آقاسید زکریا و میرزا ابوالحسن و حاجی میرزا  
 محمد بودند خلاصه سه شبانه روز خانه متولی باشی  
 بودند بعد از آن والد و عم و داماد را بیرون کرده بحکومت  
 سپرد بازهم علما نوشتند بحکومت باید از شهر بیرون کنی  
 والا حکم میکنیم بر یزند دیوانخانه حکومت هم دید کار  
 سخت است و شبانه روز نگاه داشت حکم کرد مال از برایشان

کرایه کردند به‌مراه غلامان بیرون کند در وقت زمستان هوا بسیار سرد مختصر حکومت پدر و عمّ و داماد را خواست و گفت اگر می‌خواهید آسوده بروید تعارف مرا باید بدهید و الا از برای شما سخت میشود و انبار می‌اندازند . باهزای التماس پنج تومان گرفت و سفارش زیاد کرد بغلامها در منظر به میرسانید برمیگردید کاغذ رضامندی می‌آوردید از نزد حکومت مرخص شدند نایب‌ها و فراشها دورشان را گرفتند گفتند پنج تومان کرایه مالتان میشود اگر ندهید جلو اسب انداخته شمارا می‌برند و سه تومان رسوم ماد و نفر نایب است باید بدهید سه تومان هم باین سه نفر غلام و دو تومان بصندوق دار باشی و یک تومان بلله باشی مختصر هرچه التماس التجا کردیم بخرج نرفت ملاحظه کردیم خیلی صدمه در راه می‌خورند رفتیم پول آوردیم به یک دام همگی راضی شدند پنج شش از شب گذشت مال حاضر کرده سوار شدند ( سوار حمار کردند ) و غلامها به‌مراهشان رفتند چند فرسخ از قم دور شده باز هم غلامها پیله کرده قدری خرجی برداشته بودند از شان گرفتند غلامها برگشته آمدند والد و عمّ و داماد طهران رفتند عریضه به اهل حضرت همایونی عرض کرده بودیم جواب آمد از این قرار است : قم ۱۹۲۰ هـ / مشهدی حسین و جمعی متظلم اند



که جماعتی از اشرار نسبت بابی‌گری بعارضین دادند  
شب و روز نسبت بعارضین شرارت و هرزه‌گی مینمایند  
وقصد جانشانرا کرده اند جناب امیرالاموال معظم  
الدوله دایم عمره حسب الامر قدرقدر رسیدگی نموده  
نگذارید بعارضین تعدی و بی اعتدالی واقع شود  
ومراتب را بمراقبت رئیس پستخانه اطلاع بدهید بممرض  
برساند . ( شهر رمضان ۱۳۱۴ ) این دستخط آمد  
بردییم بحکومت دادیم چون که با ملاها یکی بود متحمل  
نشد اینهمه حکم آمد فائده نداشت آن بان شورش خلق  
زیاد میشد دقیقه ای این غلام آسوده نبود مدت هفت  
ماه والد و عم و داماد در طهران درخانه آقامیرزا مؤمن  
کاشی بودند معظم الدوله حکمران معزول شد اعضا د  
الدوله آمد تا اینکه ۱۹ صفر ۱۳۱۵ باقدمات آقاعلی  
حیدر شیروانی حکم از جناب مستطاب حضرت اجل اکرم  
آقای امین الدوله روحانفاده گرفتند و سمت قم آمدند  
حکم از اینقرار : " نواب مستطاب والا اعتضاد الدوله  
حکمران قم ، هیچ تصور نمیشود که حاکمی بتواند ببیند که  
رعیتش ستواری و فراری شود این چند نفر نداف قبی که  
در دربار همایون متظلم و از افترا و تهمت برخی شاکی  
و از کار خود بیکار شده اند و تا اینجا آمده اند هیچ

شایسته و سزاوار نیست که بیش از این اولیای دولت و مردم از موهومات و عقائد صحیح یا ناصحیح آنها مشغول داشت این مسئله عدم اطلاع و استحضارات حکومت و فتور امر آنها ارائه میکند لزوماً بموجب این توصیه اینها را روانه کرده مقرر میشود که رعایت لازمه را منظور و آسایش آنها و تمام مردم را وظیفه حکمرانی خود بشمارید در غیر این صورت امر تغییر خواهد یافت . خلاصه مطلب این است که ببهانه جوئی متعرض مردم کاسب میشوند و برای حکومت و اجزاء حکمرانی عیب بزرگ است البتّه قدغن کنید در امنیت خاطرهما اهتمام شود مردم را از هر طبقه آسوده بگذارند تکلیف اجزاء حکومت نیست تا از کسی خلاف نظم بروز نکرده است بهیچ بهانه متعرض نشوند بیشتر زحمت نمیدهم ۱۹ صفر ۱۳۱۵ . خلاصه والد و عم و داماد شب وارد قم شدند در وقتی بود که علماء با حکومت بیک مطلب جزوی نزاعشان بود یکی از سیدها که سید مجتهد شهرت دارد نوکر حکومت را زد حکومت سید را گرفت و چوب زد و سید هم بلند شده چوب بفرق حکومت زده بسیار بسیار مغشوش شد بود تمام علماء در صحن مبارکه رفتند و آقا سید اسحق بدگوئی زیاد کرده حکم از طهران آمد که آقا سید اسحق را از شهر بیرون کرده روانه طهران کنید بیرون کردند این چند

نفر علما که مدعی ضعف بودند بهمراهش طهران رفتند  
حکومت هم دید هوا پس است رفت در دهات بچند فرسخی  
قم مآها هم سپرده بودند هرگاه حضرات آمدند به قم  
سنگسارکنید والد وعم و داماد متفکر شدند شورا کردند  
مصلحت شد برآید در دیوانخانه رفتند در دیوانخانه  
مبارکه نایب حسین که اهل درخانه حکومت است گفت  
مصلحت نیست شما در اینجا بمانید چرا که حکومت بواسطه  
مآها خشم کرده دهات رفته حال شلوغ است بهتر آن است  
بروید خانه محمد رضابیک دستاقبال مخفی باشید و من  
سفارش میکنم بمانید تا به بینم چه میشود . این غلام رفت  
خانه آقا محمد رضابیک تفصیل را گفتم قبول کرد والد وعم  
و داماد رفتند در توی خانه مدت پانزده الی بیست روز  
در آنجا بودند بقدری خودش و عیالش و سه پسرهایش  
و دخترهایش خدمت و محبت کردند که همه ماها شرمزده  
شدیم . مختصر این غلام حکم را برداشته در دهات نزد  
حکومت بردم نشان دادم خواند پس داد و گفت زود برو  
شهر و بگو بروید خانه آقای آقاسید عبدالله بمانید تا من  
بیایم " انتهى . در این بار نیز حسب اقدام حکومت  
در خانه خود چند ماه مختفیباً زیستند بنوعی که جز اعضا  
عاطله شان احدی خبر نیافت و متدرجاً نزد آقاسید عبدالله

و حاجی ملا آقا حسین تردد کرده و اندک اندک مَلاها آگاه شدند و جمعی خصوصاً حاجی سید صادق بصدور ایشان بودند و تعرضات تخفیف نیافت و بالاخره موقعی که حکمران مهمان وی بود جمع مَلاها نیز حضور داشتند در خصوص مظلومان گفتگو کردند و حکمران تعهد نمود که آنان را اخرج بلد کند و روزی چهار تن فراش با نایب فراشخانه فرستاد ایشان را بدارالحکومه حاضر نمود و از اسم و رسمشان سئوال کرده مورد استنطاق قرار داد و ایشان نام خود را مهدی حسین و شهدی رضا اظهار کردند . حکمران پرسید که امام رضا را با مامت قبول دارید ؟ ایشان در جواب گفتند که تمامت انبیاء و رسول اکرم و امیرالمؤمنین و فرزندان گرامیش را کلاً و طراً بحقیقت و عظمت ایمان داریم . و حکماً اصرار کرد که نسبت بامر ابهی تبرّی کنند و لعن گویند و حاکم به تشدد گفت باید بگوئید و یا خانه و آنچه دارید از کف بنهید و ایشان تحاشی از ذکر سوء کردند و چنین گفتند که یک خشت از خانه خود را هم نخواهیم داد و آنکه مدّعی و خصم ما است هرچه خواهد بجا آرد حکمران سئوال کرد که مدّعی شما کیست ؟ در جواب حاجی سید صادق را نام بردند و حکمران برآشفته و امر داد فلکسه حاضر کردند و شهدی حسین برادر اکبر را که جواب

میداد چهارتن فراش تازیانه زدند و آن پیر مظلوم پا  
 در فلکه زیر تازیانه ظالمان همی فریاد یا حسین برکشید  
 و شهدی رضا برادر اصفرخویش را بر مظلوم بیفکند و ضراعت  
 کرد تا حکمران اجازه داد پاهای مظلوم را از فلکه بیرون  
 کشیدند و آنان را بزندان برده به کند و زنجیر نهادند  
 و در آن حال میرزا یدالله پسر شهدی حسین بتجسس  
 احوال مظلومین آمد ویرا نیز بزندان بردند و ایامی چند  
 در زندان نگه داشتند تا روزی مکتوبی بواسطه رئیس پست  
 برای حکومت رسید و بعد از مطالعه مکتوب مظلومین را  
 فی الحال مرخص نمود و آنان بخانه خود رفته کماکان بکسب  
 و خدمات روحانیه قیام نمودند و بعد از چندی کمپانی  
 پنبه وارد قم شد و هشت تن قزاق همراه داشت و از طهران  
 سفارش اخوان نداف بکمپانی شد و میرزا محمد ابراهیم  
 پسر شهدی حسین در اداره مذکوره موظف گردید  
 و این سبب شد که اندکی از شرور انام مستتریح شده بخدا  
 امر ابهی پرداختند و الی آخر الحیات بانهایت مسرت و  
 استقامت زهر هر بلائی چشیدند و در میدان عشق و ایمان  
 دو اسبه رویدند. و شهدی حسین بسال ۱۳۳۰ درگذشت  
 و قبل از وفاتش حرم مؤمنه ستم دیده و میرزا محمد ابراهیم  
 پسر مهترش وفات یافتند و کیفیت وفات شهد حسین چنین

شد که در اواخر ایام چندی مریض و ناتوان گشت و روزی بیک تن از کارگران خود دستور داده گفت در جنب باغچه خانه با بیل و کلنگ گودالی حفر کن که چون شستشو میشود آبها در آنجا مجتمع گردد و این اشاره بقرب اجل و غسل بدنش بود ولی دختر بزرگش کارگر را منصرف نمود و چون چند ساعت گذشت و شهدی حسین متوجه شد که کارگر مبادرت بعمل نکرد مجدداً امر داد تا انجام شود و همینکه شب رسید دوپسر خود میرزا یدالله و حبیب الله و نیز دو دختر خود را طلبید بایشان چنین گفت : من امشب عازم سفر بدار آخرتم و وصیت من این است که مبلغ معین از اموال را تقدیم محضر حضرت عبدالبها بفرستید و چنانچه من با برادرم شهدی رضا یکدل و متحد بودیم شما هم بعد از من چنین باشید و چون همگی در بستتر خوابیدند و شب نیمه رسید میرزا یدالله را از خواب بیدار کرد و جام آب خواسته نوشید و باز جامی آب طلبیده بیاشامید و امر نمود تا ویرا روی بقبله خوابانند و در آنحال گل عاقله بیدار و متأثر شدند و شهدی رضانی از خانه خود شبان رسیده گفت در خواب بودم ندائی مرا بیدار نمود و ببالین برادر آمد و سخنانی چند باهم گفتند و شهدی حسین با غایت ایمان و اطیمنان بعالم دیگر شتافت

وعلی الصّباح غسّال خواستند کسی نیامد و بالاخره حاجی  
 ملا آقا حسین مجتهد غسّال فرستاد و درخانه غسل و کفن  
 کرده جنازه را برای دفن حرکت دادند و مردم مانع از دفن  
 شدند و حاجی ملا آقا حسین با تنی چند از خدّام معصومه  
 رسید جنازه را دور مقام معصومه طواف دادند و اقامه  
 صلوة کردند و هنگامیکه زمین را برای قبر میکاویدند  
 سردابی سفید کرده زیر خاک نمایان شد جسد را در آنجا  
 که واقع بخلف دیوار صحن بقعه معصومه و قرب حمام معروف  
 صدر اعظم است گذاشته قبر را پوشاندند و ملاها با از  
 دست از تعرّض و آزار نکشیدند تا بالاخره در سال ۱۳۳۳  
 امر بخروج از بلد نمودند و سه روز مهلت دادند تا وسائل  
 مهاجرت مهیا گشت و مهدی رضا و خاندان نداف بطهران  
 کوچیده اقامت گرفتند و مهدی رضا درگذشت و در مقبره  
 امام زاده معصوم مدفون گشت و بعد از نوزده ماه با امر  
 محفل طهران خاندان مذکور به قم عودت کرده اقامت  
 نمودند و بشغل ندافی پرداختند و فتنه و فساد باز برخا  
 و حکمران میرزا یدالله بن مهدی حسین را امر بخروج داد  
 و لاجرم آن مظلوم عاجلاً راجلاً به سلطان آباد و بروجرود  
 شتافت و مدّت پنج سال دور و مهاجور و متواری گردید  
 و میرزا حبیب الله برادرش و نیز میرزا علی محمد بن مهدی رضا

در قم برجای ماندند و حاجی میرزا محمد مجتهد هر دو را احضار کرد اصرار نمود که تبری از عقیدت و ایمان خو کنند و در امان باشند و آنان اظهار نمودند که ما هیچیک از چهار فرقه که شیعیان ایران سب و لعن میکنند ذکر سوئی نمیکنیم نه باهل سنت و جماعت و نه متصوفه و ارباب طریقت و نه بشیخین و نه بابیین و عاقبت سیدی پیش جست و آستین بالا زده حبیب را بر زمین انداخت و کارد برافراخت که سر ببرد و خواهر حبیب که حاضر بود چادر از سرافکنده فریاد و شیون برکشید و خویش را به حوض افکند و جمعی ریخته مظلومه را از غرق نجات دادند و قیل و قال باشد احوال رسید و نداف زاده هارا بدستور مجتهد در حجره برده در بستند و سیدی بدر ب حجره رفته بمظلومان گفت گمان نکنید که راحت شدید امشب رشته حیات شمارا میبریم و سرمایه و ثروتشانرا ربودند و مجتهد حکم داد که مظلومان از قم خارج شوند و لا جرم دو جوان مذکور با دوازده تن از نسوان و صفار عاقله بسوی طهران ره سپردند و این واقعه در روز سیزدهم بعد از نوروز از سال ۱۳۴۰ واقع شد و از آن پس خاندان مؤمن و مظلوم نداف با عدم بضاعت در پایتخت مانده از شر و مردم قم مصون گشتند و آثار بسیار خطاب بآل نداف صادر



ازیراعه حضرت عبد البهاء موجود است .

دیگر از معارف اهل بها آقا عبد الرزاق مشهور به آقا عبد الرضا تاجر تبریزی سابق الوصف که چندین بار بهیجان متعصبین گردباد فتنه برخاست ولی بعلت حسن سلوک و حلاوت اخلاق و درستکاری و از جهت دوستان مقتدر که او را بود غبار بنشست و برادر و خاندانش در خدمت این امر جانفشان شدند و رونقی بدیع درصیت و نشیور نفحات روحانییه حاصل گردید و عاقبت در سال ۱۳۲۶- درگذشت و مدفنش در جنوب غربی مقبره معصومه است و از دوبرادرش عاقله و سیمه محبوبی برقرار ماند و بالجمله جمعیتی از اهل بها در آن بلد گرد آمدند ولی پیوسته مورد تعرض و تناول بودند تا متفرق شدند .

و در قریه جاسب که در بخش ششم نوشتیم در دوسابق عبد الوهاب کد خدا و محمد رضا سیف الشریعه بتهییج ملاها نسبت به برادرشان محمد تقی و شوهرخواهرش ملا غلامرضا نهایت تعرض و تعدی بعمل آوردند و نوبتی کتب و آیات بدیعه را بقم نزد حاجی سید جواد مجتهد بردند و موجب مشقات و بلیات اهل بها شدند و حسب حکم کامران میرزا نائب السلطنه ملا غلامرضا را قرب سه سال

در قم بزدان انداختند و فاطمه زوجه مؤمنه ملا غلامرضا بعائدات رشتن پنبه با چرخ معاش بشوهر رساند تا از زندان خلاص شد بطهران رفت و بمکتب داری پرداخت و بعد از چندی حسب الامر بوطن برگشته مشغول تبلیغ کرد و عده ای مانند آقا میرو آقا سید مهدی و آقا سید علی و آقا سید محمود و ملا مهدی و آقا سید حبیب الله و شهیدی حسنعلی و آقا زین العابدین مؤمن شدند در این دور باز عبد الوهاب و محمد رضا بتقویت ملاها بازیت برخاستند تا آنکه با چندتن سواران دولتی شبانه بخانه ملا غلامرضا ریخته با چوب و تهِ تفنگ چندان بزدند و مجروح کردند که گمان هلاک برده جسد را بقریه واران برای دفن نقل دادند و چون رمقی در او دیده پاهایش را به کنده نهادند و آقا میرزا نیز که همت تبلیغ نهاد مورد عناد گردید و سفری نیز بزیارت حضرت عبدالبهاء در عکا رسید از قلعه خودش بدانجا کشیده کند و زنجیر نمودند و ملا غلامرضا که بغایت ناتوانی افتاد با اخذ جلیقه جریمه رها ساختند و آقا میرزا با پای کند و سوار استر بطهران بردند و بخراسان فرستادند و او در آنجا خبر اشتغال مؤمنین ساکن عشق آباد به بناء مشرق الا زکار بشنید بشتافت و ایامی در آن مدینه مانده خشت و گل برای بنا

همی کشید آنگاه به جاسب عودت نمود ولی معاندین اهالی خواستند ویرا با بیل و کلوخ هلاک کنند ناچار ره فرار پیش گرفت و بقریه کردگان که مرکز مؤمنین و محفل روحانی بود رفته حسب مشورت بطهران شتافته متوطن گردید و پس از این واقعه نائب الحکومه جاسب متعرض مؤمنین کررگان شده مبالغی جریمه خواست و ناچار بر حسب مشورت در محفل بشمار نوزده تن روی بطهران نهادند و باتفاق آقامیر بوزارت عدلیه و وزارت داخله تظلم نمودند و حکم تلگرافی بعدم تعرضشان برای حکومت قم رسید سروراً بمقام رفتند و در کاروانسرای بخارج بلد اقامت کردند و آقا میر و مشهدی حسنعلی و محمدتقی با پسرش بقصد دارالحکو<sup>مه</sup> گرد آمده عریده کشیدند و حاکم آقامیر را از بیم آنکه در جاسب کشته شود با تنی چند از گماشتگان حکومتی تا مسافتی بعید از بلد رسانده مأمور طهران ساخت و آقا میر بعد چندی در طهران درگذشت و بمقبره امام زاده معصوم مدفون گشت و عاقله بر قرار داشت و حکومت قم سه تن دیگر را بمعاونت گماشتگان از چنگ معارضین بدر برده روانه جاسب نمود . و اهالی جاسب باز نسبت بمظلومین قیام بعد او کین نمودند و حسب حکم حاجی میرزا فخرالدین مجتهد کاشی و حاجی سید عبدالله و حاجی

سید صادق مجتهد قمی از دخول در گرمابه عمومی باز داشتند و چون مؤمنین برای استحمام و شستشو در مشقت افتادند عاقبت بسال ۱۳۲۱ باختصاص خود حمامی ساختند و شیخ حسنعلی معاند چند تن از مستضعفین را اغفال کرده با جمعی بخانه مظلومین هجوم بردند که حمام جدید را براندازند و محمدتقی و پسرش ضیاء الله چوب زده بر درختی بیاویختند و ااثک و اموال یغما کردند و دوپسر محمدتقی بنام ذبیح الله و سیف الله با محمدعلی بن حاجی حسنعلی پیاده از بیابان بطهران گریختند و تظلم نموده حکم از دولت گرفتند و ذبیح الله و محمدعلی به قم شتافتند و باوجود اقدامات شیخ حسنعلی با جماعتی از همهرهانش با مساعدت حکومت قم بوطن رفتند و مأمون گشتند و طولی نکشید که فتنه طغیان نائب حسین کاشی و مقابله و مقاتله با مؤمرین دولت پیش آمد و مظلومین با تهییج متعصبین مورد تعرض و غارت هر دو گروه واقع شدند و برخی دستگیر متجاوزین و مورد تیر و تفنگ مهاجمین گشتند و تقریب هفت سال را بدینمضال گذراندند و میرزا غلامرضا در سال ۱۳۳۲ درگذشت و درعین حال مآلاها نیز تعدی و تجاوز مینمودند و نوهتی شیخ الاسلام و فخرالسادات و اسمعیل آقا به آقا ذبیح الله چوب زدند و حکومت ویرا جریمه نمود و سب

ولمن عمومی شروع شد و بالاخره اعضأ محفل روحانی به قم رفتند و معاندین نیز از عقب پی سپردند ولی بمساعدت برخی از سران سپاهی دفع ظلم کردند تا در سال ۱۳۴۵ حسب تحریک سیدعباس فخرالسادات عدهٔ سوارانیه بامر اعتمادالدوله حکمران قم بجاسب ریخته جمعی از زن و مرد مظلوم را تحت توقیف و آزار گرفتند و لاجرم برخی شکایت به قم بردند و فخرالسادات و شیخ الاسلام، ذبیح الله و ضیاءالله پسران محمدتقی و نعمت الله صهرش و الیاس نام صهر نعمت الله تحت المراقبه به قم کشیدند و درحالیکه انبوهی گرد آمده سب و لعن میکردند تسلیم نظمیہ دادند و صمصام نام رئیس نظمیہ چون اعتنا بتوقعات متحدیانہ ظالمین نکرد اهلای قم دست از کار کشیده در صحن معصومه مجتمع شده فریاد برکشیدند که حاکم قم بابی است و بالاخره برای تخفیف غوغای اهلای ذبیح الله و ضیاءالله و نعمت الله مفلول کردند تا روز عاشورا رسید و مقرر بود که تیغ زن و سینه زنها به نظمیہ بریزند و مظلومان را بکشند ولی صمصام دانسته آنان را بمحلی مخفی جای داد تا چون روز مذکورگذشت باز به نظمیہ وارد کردند و چندی در چارغل بودند چنانکه دو شاخه زیرغل برای دفع سنگینی گذاشتند

وازشدّت مشقّت گردن زبیح اللّٰه مجروح و خونین گشت  
 و بعضی از نسوان مؤمنین با وجود ممانعت مأمورین بزندان  
 رفته لباس شستشو کردند و لطف اللّٰه بن زبیح اللّٰه که  
 بپدر مصاریف میرساند در گردنه پسته ها دچار چوپان  
 قمی شده خواستند ویرا سر ببرند و مردی دل نـرم  
 همراه بود و منع نمود تا آنکه سه تن از محبوسین مذکور  
 بعد از سه ماه مستخلص شدند و زبیح اللّٰه را مأمورین  
 امنیّه بطهران کشاندند و قریب یازده ماه بحبس ماند  
 تا در عدلیّه محاکمه کرده مظلومیّتش ثابت و مستخلص گشت  
 و در عنوان آثار کثیره حضرت عبدالبهاء خطاب بجاسب  
 اسامی عده ای بسیار از بهائیان آنجا مذکور است از آن جمله :

### هو اللّٰه

جاسب جناب میرزا غلامرضا و نجله السعید جناب  
 آقا جواد و ضلعه و جناب آقاسید مهدی و ابنه آقاسید  
 حسین جناب ملامهدی و ابنه ملا میرزا ، جناب میسر  
 ابوالقاسم و آقاسید علی و آسید مسعود و جناب آقامیرزا  
 هادی ، جناب آمیرزا حبیب اللّٰه و ابنه آقاسید آقاجان  
 جناب حسنعلی و ابنیه آقامحمدعلی و آقامهدی ،  
 جناب مشهدی حسنعلی و ابناوه فرج اللّٰه ، جناب

( ٦٦١ )

جناب محمد خليل ابراهيم غلامعلى اسمعيل ، جناب  
آزين العابدين و ابنه محمد نصير ، جناب محمد تقى  
جناب محمد حسين جناب على اكبر ، جنابان آغلامهين  
وآحسن جناب على اولاد مرحوم ابوالقاسم كاشانى  
جناب مشهدى حسن سلمانى ، جنابان مير ابوطالب  
وآسيد عبد الله ، جنابان آقامير و اخيه آقاسيد على  
عليهم بهاء الله الابهى :

و در خلجستان حكيم با باجان و نيز سيد على  
بغايت معروف بود و بسال ١٣١٢ در عكا مشرف  
شد و در قاهان سيد ميرزا آقا وكيل الرعايا معروفيت  
تامه داشت و در امره ربيع الله و در قهستان  
و آوه و قمرود نيز جمعى بودند .

واز حضرت عبد البهاء است قوله العزيز :

ط مناجات در شهادت جناب ميرزا كمال آوه عليه  
بهاء الله الابهى :

هو الابهى

الهى و محبوى تشاهد و ترى ..... و من  
تلك النفوس القدسيّة والوجوه الانسيّة عبدك الكمال  
الذى انجذب بنسيم رخيم هاب من رياض احديتك  
واشتمل بالنار الموقدة فى سدره رحمانيتك و نطق

( ٦٦٢ )

بشئائك و قام بنشر آثارك و غاظ بذلك الذين كفروا  
بك و آياتك و طمعوا فيما اعطيتهم بجودك و فضلك  
من حطام الدنيا و دعوه الى محلّ البغضاء و قاموا  
عليه بالجفاء و قتلوه بسيوف الطفيان و اهانونه و قطعوه  
اربا اربا ....

ع ع

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*  
ك

\*



فهرست رُوس مطالب و اهم اسامی مندرجه  
 در کتاب ظهور الحق ( قسمت اول از جلد هشتم )

| صفحه  | موضوع                                                         |
|-------|---------------------------------------------------------------|
| ۳     | مناجات افتتاحیه از آثار مبارکه مرکز میثاق<br><u>آذربایجان</u> |
| ۵     | مقدمه                                                         |
| ۶     | میرزا علی محمد ورقا و اخلاف واقربا                            |
| ۶۰    | حاجی میرزا حسین ، برادر شهید                                  |
| ۶۰    | آقا سید مهدی یزدی                                             |
| ۶۱    | حاجی معین السلطنه                                             |
| ۶۱    | میرزا حیدر علی صنّیعی اسکوئی                                  |
| ۶۲    | میرزا اسمعیل مشکوة                                            |
| ۶۷    | حاجی ملا علی                                                  |
| ۶۷    | میرزا جلیل خوئی ( ناقض )                                      |
| ۷۳    | حاج محمد حسین تبریزی                                          |
| ۷۴    | محمد علی میرزا ولیعهد در اوایل و اواخر احوال                  |
| ۷۵    | ضوضای مراغه                                                   |
| ۷۷-۸۴ | واقعہ سیسان                                                   |
| ۷۹    | میرزا محمد خان پرتوی                                          |

| صفحه | موضوع                                  |
|------|----------------------------------------|
| ۸۵   | مقان                                   |
| ۸۷   | میلان                                  |
| ۸۸   | ارومیه و بعضی از نقاط دیگر             |
| ۸۹   | مراغه                                  |
| ۸۹   | میرزا محمد ثابت                        |
| ۹۳   | اردبیل                                 |
| ۹۳   | امین العلماء                           |
| ۹۴   | خلخال                                  |
| ۹۴   | سراج دفتره صدر العلماء ، مسعود الممالک |
| ۹۵   | میانج                                  |
| ۹۵   | افتخار العلماء                         |
| ۹۶   | قره شیران                              |
| ۹۷   | برادران احمداف                         |
| ۹۸   | میرزا ابراهیم خان آذرمنیر              |
| ۱۰۴  | میرزا موسی ادیب                        |
| ۱۰۴  | برادران میلانی                         |
| ۱۰۵  | ملا ولی الله مراغی                     |
| ۱۰۷  | آقا میرزا حسین طوطی                    |

| صفحه       | موضوع                            |
|------------|----------------------------------|
| ۱۱۲        | سید عبدالله میانجی               |
| ۱۱۳ تا ۱۱۹ | مهاجرین آذربایجان در عشق آباد    |
| ۱۱۴        | اسدالله و سلیمان                 |
| ۱۱۵        | مهدی قلی بنابی صراف              |
| ۱۱۷        | میرزا محمد علی مشیرالتحار        |
|            | <u>اصفهان</u>                    |
| ۱۲۱        | مقدمه                            |
| ۱۲۲        | آقا سید مهدی و آقا سید هادی      |
| ۱۲۳        | حاجی میرزا علی محمد سیف‌الذاکرین |
| ۱۲۴        | میرزا عبدالحسین                  |
| ۱۲۵        | میرزا اسدالله خان وزیر           |
| ۱۳۴        | قریه گزوقریه خورزوق              |
| ۱۳۴        | اسماء بعضی از احباب              |
| ۱۳۶        | حاج میرسید علی                   |
| ۱۳۸        | میرزا حسن فرزانه و برادران       |
| ۱۳۹        | میرزا جعفر ثابت                  |
| ۱۴۳        | خازن بختیاری                     |
| ۱۴۶        | کوه کیلویه                       |

| صفحہ | موضوع                              |
|------|------------------------------------|
| ۱۴۷  | میرزا محمد ناحق                    |
| ۱۵۳  | نجف آباد                           |
| ۱۵۴  | ملاقاسم                            |
| ۱۵۵  | میرزا باقرہائی                     |
| ۱۵۶  | حاج کلعلی (اسدعلی)                 |
| ۱۵۷  | حاج حیدر                           |
| ۱۶۱  | محمد جعفر صباغ                     |
| ۱۶۲  | ملک آباد و علی آباد                |
| ۱۶۴  | حاج کلعلی کفاش                     |
| ۱۶۵  | تراب خان                           |
| ۱۶۶  | اردستان                            |
| ۱۶۷  | خاندان رفیعی                       |
| ۱۶۸  | قمشہ                               |
| ۱۶۸  | زوارہ                              |
| ۱۶۸  | فریدن                              |
| ۱۷۰  | شیخ محمد تقی (آقا نجفی)            |
| ۱۷۱  | ظل السلطان و جلال الدولہ<br>بروجرد |
| ۱۷۴  | مقدمہ                              |

| صفحہ | موضوع                            |
|------|----------------------------------|
| ۱۷۴  | برادران آوارگان                  |
| ۱۹۸  | سید ابراہیم خباز                 |
|      | <u>خراسان</u>                    |
| ۲۰۰  | مقدمہ                            |
| ۲۰۱  | میرزا یوسف قائمی                 |
| ۲۰۲  | ملا علی بجستانی وعائلہ قدیمی     |
| ۲۰۴  | میرزا علی محمد خان مؤتمن السلطنہ |
| ۲۰۴  | خاندان مستوفی                    |
| ۲۰۶  | حاج محمد ترک                     |
| ۲۰۷  | بشرویہ                           |
| ۲۰۷  | شاہزادہ ابوالحسن میرزا شیخ رئیس  |
| ۲۲۶  | بی بی روحانیہ                    |
| ۲۲۹  | میر محمد بیگ وحاج شاہ خلیل اللہ  |
| ۲۳۰  | عماد الملک                       |
| ۲۳۱  | میرزا محمود فروغی                |
| ۲۴۱  | قائن                             |
| ۲۴۲  | تربت                             |
| ۲۴۲  | شیخ علی اکبر قوجانی              |

| صفحه | موضوع                                          |
|------|------------------------------------------------|
| ٢٤٧  | میرمحمد حسین خان بشرویه ای                     |
| ٢٤٨  | شیخ محمد علی هدایت                             |
| ٢٤٩  | بعضی دیگر از احباء خراسان                      |
| ٢٥٣  | میرزا غلامرضا شیدا و میرزا عبدالحسین محمودزاده |
| ٢٦٢  | آقا سید عباس علوی                              |
| ٢٦٣  | <u>خوزستان</u>                                 |
|      | <u>زنجان</u>                                   |
| ٢٦٣  | مقدمه                                          |
| ٢٦٤  | حاج ایمن و خاندان او                           |
| ٢٦٥  | میرزا حسین هویدائی                             |
|      | <u>سلطان آباد</u>                              |
| ٢٦٧  | مقدمه                                          |
| ٢٦٧  | میرزا آقاخان قائم مقامی                        |
| ٢٧٨  | حاجی عرب                                       |
| ٢٨١  | شاه آباد و حسین آباد                           |
| ٢٨١  | ادریس آباد و ورقا                              |
|      | <u>ملایر</u>                                   |
| ٢٨٢  | حسین قلی میرزا موزون                           |

|     |                    |
|-----|--------------------|
| ۲۸۴ | میرزا علی اکبرزرگر |
| ۲۸۷ | بعض دیگر از احبا * |

سمنان و سنگسروش همیرزاد

|     |                                      |
|-----|--------------------------------------|
| ۲۸۸ | آقا سید محمد رضا و عائله             |
| ۲۹۱ | استاد حاجی کفاش و بعض دیگر از احبا * |
| ۲۹۳ | ضوضا * سنگسروش همیرزاد               |
| ۲۹۸ | ملانصیر الله شه همیرزاد *            |
| ۳۰۲ | وقایع سال ۱۳۴۰                       |
| ۳۰۴ | ملا محمد علی هراتی                   |
| ۳۰۴ | آقا سید مصطفی طباطبائی               |

شاهرود و بسطام

طهران

|     |                                        |
|-----|----------------------------------------|
| ۳۱۷ | مقدمه                                  |
| ۳۱۹ | حاج میرزا عبدالله نوری و بعضی دیگر     |
| ۳۲۰ | خاندان منجم                            |
| ۳۲۱ | میرزا محمد تقی ابن ابهره ایادی امرالله |
| ۳۲۷ | حاج ملا علی اکبره ایادی امرالله        |
| ۳۲۹ | نیرو سینا                              |

|          |                               |
|----------|-------------------------------|
| ۳۶۲      | نعیم                          |
| ۳۷۵      | ابن اصدق ایادی امرالله        |
| ۳۷۷      | دکتر عطاء الله خان بخشایش     |
| ۳۷۸      | حاج ابوالقاسم دباغ            |
| ۳۷۹      | آقا علی حیدر شیروانی          |
| ۳۸۰      | حاج میرزا عبدالله سقط فروش    |
| ۳۸۱      | میرزا غلامحسین و خاندان دواچی |
| ۳۸۲      | سید نصرالله باقراف            |
| ۳۸۳      | بعض دیگر از احباب طهران       |
| ۳۸۴      | جمال بروجردی                  |
| ۳۹۲      | میرزا عزیزالله مصباح          |
| ۴۰۱      | مشهدی حسین قزوینی             |
| ۴۰۲      | دکتر بیونس خان افروخته        |
| ۴۲۵      | خاندان علائی                  |
| ۴۲۶      | محمد حسین میرزا موید السلطنه  |
| ۴۲۷      | خاندان ذبیح                   |
| ۴۲۷ مکرر | خاندان مهدی                   |
| ۴۲۷ مکرر | خاندان نور                    |
| ۴۲۸      | خاندان قدس                    |



|     |                                |
|-----|--------------------------------|
| ۴۲۸ | خاندان مودت                    |
| ۴۲۹ | حاج میرزا محمدافنان            |
| ۴۳۱ | میرزا مصطفی خان نوری           |
| ۴۳۸ | میرزا علی محمد خان سررشته دار  |
| ۴۴۰ | خاندان عهدیه و خاندان مهربان   |
| ۴۴۳ | میرزا محمود خان بدیعی          |
| ۴۴۳ | آقا سید نصرالله ریخته گر       |
| ۴۴۴ | بعضی از بهائیان اسرائیلی طهران |
| ۴۴۶ | حاجی فرج                       |
| ۴۵۱ | طائره                          |
| ۴۶۲ | میرزا حسن ادیب و ایادی امرالله |
| ۴۷۸ | حاج ندیم باش                   |
| ۴۸۰ | صدرالصدور                      |
| ۴۸۱ | محب السلطان                    |
| ۴۸۳ | حاج غلامرضا امین امین          |
| ۴۸۶ | فائزه خانم                     |
| ۴۹۰ | نبیل الدوله                    |
| ۴۹۱ | میرزا عزیزالله خان ورقا        |
| ۴۹۵ | میرزا ولی الله خان ورقا        |

| موضوع                                | صفحه |
|--------------------------------------|------|
| میرزا مسیح و میرزا نصرالله رستگار    | ۴۹۷  |
| میرزا تقی خان بهین آئین              | ۴۹۸  |
| میرزا عبدالله مطلق                   | ۴۹۹  |
| میرزا عزیزالله خان عزیزی             | ۵۰۰  |
| مصور رحمانی                          | ۵۰۱  |
| میرزا عبدالحسین خان خادم             | ۵۰۲  |
| ناظم الملک                           | ۵۰۳  |
| میرزا احمد خان یزدانی                | ۵۰۳  |
| میرزا غلام حسین خان کیوان            | ۵۰۴  |
| میرزا محمد علی خان موافق و بعضی دیگر | ۵۰۴  |
| حاج میرزا هادی دولت آبادی            | ۵۰۵  |
| حاج شیخ هادی نجم آبادی               | ۵۰۷  |
| امام جمعه                            | ۵۱۳  |
| صفی علی شاه                          | ۵۱۳  |
| اماکن تاریخیه                        | ۵۱۸  |
| ناصرالدین شاه                        | ۵۲۷  |
| امین السلطان                         | ۵۳۳  |
| اشتهارد                              | ۵۳۹  |
| طالقان                               | ۵۳۹  |

فارس

|     |                              |
|-----|------------------------------|
| ۵۴۰ | مقدمه                        |
| ۵۴۱ | بیت مبارک                    |
| ۵۴۴ | عندلیب                       |
| ۵۶۲ | اخلاف حاج ابوالحسن بزاز      |
| ۵۶۳ | بشیرالسلطان                  |
| ۵۶۴ | میرزا محمود زرقانی           |
| ۵۶۶ | میرزا جلال زرقانی            |
| ۵۶۷ | لسان حضور                    |
| ۵۶۹ | فاضل شیرازی                  |
| ۵۷۳ | میرزا ابوالقاسم تندر         |
| ۵۷۳ | حضرات افنان                  |
| ۵۷۳ | میرزا جعفرها دی اف           |
| ۵۷۴ | بعضی دیگر از احبای فارس      |
| ۵۷۶ | نی ریزه احباء و وقایع آن بلد |
| ۵۸۲ | بندرعباس                     |
| ۵۸۵ | آباده                        |
| ۵۸۶ | قابل                         |
| ۵۹۵ | بینش                         |

۵۹۹

جهرم

قزوین

۶۰۰

مقدمه

۶۰۲

حکیم الهی

۶۰۶

خاندان سمندر

۶۱۳

اسعد الحکماء

۶۱۴

حاج عبدالکریم وعائله

۶۱۴

احیاء السلطنه

۶۱۵

میرزا حسن واعظ

۶۱۸

میرزا یوسف خان وجدانی

۶۲۲

آقا محمد علی الموتی

۶۲۲

حاج نظر علی

۶۲۲

حاج محمد جواد

۶۲۳

ملاحید رقلی

۶۲۳

درویش مسعود

۶۲۶

خاندان تسلیمی

۶۲۶

حاج میرزا ابراهیم دوا فروش

۶۲۷

خاندان راسخ

۶۲۷

حاج مونس

۶۲۷

لوحی از قلم میثاق

ق

۶۳۰

مقدمه

۶۳۰

آقا سید اسد الله قمی

۶۳۶

آل نداد

۶۵۵

آقا عبدالرزاق تبریزی

۶۵۵

جاسب